



ویژه اهل سنت

پیشگام

عمر بن الخطاب

عمر بن الخطاب
رضی اللہ عنہ

ترجمہ:
محمّد ابراہیم ساعدی رودی



سني بوک_بزرگترین مرجع کتب و نرم افزار اسلامی

www.sunnibook.net

عنوان سایت	آدرس اینترنتی
سني بوک دریافت سریع کتب اهل سنت	www.SunniBook.net
سنت دانلود مرکز دانلود فایل های اسلامی	www.SunnatDownload.com
عقیده کتابخانه آنلاین اهل سنت	www.Aqeedeh.com
سني آنلاین پایگاه اطلاع رسانی اهل سنت ایران	www.SunniOnline.us
سنت آنلاین دریافت آخرین اخبار و مقالات اهل سنت	www.SunnatOnline.com
سني وب مرکز طراحی و آموزش سایت های اهل سنت	www.SunniWeb.org

این کتاب

از کتابخانه سني بوک دانلود شده برای دریافت کتب بیشتر ما را از طریق آدرس اینترنتی و کانال تلگرام سني بوک دنبال کنید.

آدرس اینترنتی : www.SunniBook.net

کانال تلگرام : <https://telegram.me/sunnibookarchive>

فهرست

Contents

مقدمه	۹
فصل اول	۱۰
همزیستی	۱۰
چرا «به سوی همزیستی»؟	۱۰
هدف این کتاب چیست؟	۱۶
معنی همزیستی	۱۹
ارزش همزیستی در اسلام	۲۱
فصل دوم	۳۹
امامان چهار گانه	۳۹
چرا امامان چهار گانه؟	۴۱
امامان چهارگانه با هم تفاوت دارند	۴۲
معرفی امامان چهار گانه :	۴۵
نقش زن در زندگی امامان چهارگانه:	۴۹
امامان چهارگانه و عبادت	۵۱
امامان چهارگانه و توانایی های دیگر	۵۲
نکته های اساسی:	۵۳
هدف کتاب:	۵۴

- ۵۵ فقه چیست؟ معنی این کلمه چیست؟
- ۵۶ معرفی امام ابو حنیفه رحمه الله و جایگاهش در میان امامان چهارگانه:
- ۶۰ تولد و رشد وی
- ۶۲ نقطه ی تحول در زندگی امام ابو حنیفه
- ۶۹ مکتب امام ابو حنیفه
- ۷۲ از این جا درمی یابیم که همزیستی درجات مختلفی دارد:
- ۷۳ مذهب و فکر امام ابوحنیفه «رحمة الله»
- ۷۵ کارهای امام ابو حنیفه رحمه الله
- موضع گیری امام ابوحنیفه رحمه الله برای رویارویی با نیازهای جامعه ی در حال پیشرفت:
- ۷۸ دوم: فقه فرضی و احتمالی:
- ۸۳ سوم: مدرسه ی فقهی ابوحنیفه «رحمة الله»
- ۸۴ چهارم: باور به آزادی:
- ۸۵ حلقه ی درس امام ابوحنیفه رحمه الله
- ۸۷ صحنه هایی از حلقه ی درس امام ابو حنیفه «رحمة الله» و بعضی از موضوعاتش:
- ۸۸ نمونه هایی از آن چه در حلقه ی درس اتفاق می افتاد:
- ۹۴ فصل پنجم
- ۱۰۱ شیوه های تعامل و اختلاف در مذهب امام ابو حنیفه «رحمة الله»
- ۱۰۱ انگیزه ی افکار ابوحنیفه «رحمة الله» و دلیل صحت آن:
- ۱۰۳ اتهاماتی که به امام ابوحنیفه «رحمة الله» نسبت داده شد:
- ۱۰۶ انواع مردم که با تو اختلاف دارند:
- ۱۰۷

- چرا کسانی که با ما اختلاف دارند ائتلاف کنیم؟ ۱۰۸
- شیوه های همزیستی و رفتار با انواع مردم: ۱۱۰
- تعامل و رفتار با بعضی از مردم با منطق عقلی: ۱۱۱
- رفتار با مردم با منطق عملی: ۱۲۱
- رفتار با مردم با چاره ی هوشمندانه: ۱۲۶
- رفتار با مردم با حلم و صبر: ۱۳۲
- رفتار با مردم با ثبات بر اصل و مبدأ: ۱۳۸
- فصل ششم ۱۴۴
- اختلافات فقهی میان امام ابوحنیفه «رحمة الله» و دیگر امامان چهار گانه ۱۴۴
- هدفمان از ایجاد همزیستی چیست؟ ۱۴۵
- نمونه هایی از احترام امام ابوحنیفه «رحمة الله» به آزادی انسان: ۱۴۷
- اختلاف در فروع یا عقاید: ۱۵۲
- اسباب اختلاف ائمه: ۱۵۴
- امکان پیروی از دیگر مذهب ۱۵۸
- توصیفی برای عصر امام ابوحنیفه «رحمة الله» ۱۶۱
- فصل هفتم ۱۶۹
- امام مالک بن انس «رحمة الله» ۱۶۹
- او دو درس می داد: ۱۷۱
- شاگردانش چه کسانی هستند؟ ۱۷۱
- چه کسی در درسش حاضر می شد؟ ۱۷۲
- شعار امام مالک «رحمة الله» ۱۸۴

فصل هشتم	۱۸۸
نشأت و زندگی امام مالک رحمة الله	۱۸۸
سیر زندگی امام مالک «رحمة الله» عليه	۱۹۱
اساتید امام مالک «رحمة الله» عليه	۱۹۱
همزیستی در میان علما و امام مالک رحمة الله	۱۹۸
شیک پوشی امام مالک «رحمة الله»	۲۰۰
امام مالک «رحمة الله» و متصوفه:	۲۰۰
امام مالک و عبادت	۲۰۲
فصل نهم	۲۰۳
مذهب و فکر امام مالک «رحمة الله»	۲۰۳
نامه ی امام مالک «رحمة الله» به لیث بن سعد رضی الله عنه	۲۰۶
امام مالک «رحمة الله» و حاکمان	۲۰۹
وفات امام مالک رحمة الله	۲۱۳
امام مالک رضی الله عنه امام ابوحنیفه رضی الله عنه	۲۱۶
امام مالک «رحمة الله» قبل از ملاقاتش با امام ابوحنیفه رضی الله عنه	۲۲۲
امام مالک «رحمة الله» در حین ملاقات با امام ابوحنیفه رضی الله عنه	۲۲۳
امام مالک بعد از ملاقاتش با امام ابوحنیفه	۲۳۱
فصل یازدهم	۲۳۴
فقه امام مالک رحمة الله	۲۳۴
معرفی دکتر زکریا صدیقی	۲۳۴
علت رواج مذهب امام مالک رحمة الله در مغرب عربی	۲۳۶

- مذهب یعنی چه ؟ ۲۳۶
- امام مالک رحمۃ الله برای مسلمانان عادی نشان گر چه چیزی است؟ ۲۳۶
- امتیازات امامان چهارگانه: ۲۳۷
- نشانه هایی از تمایز فقه امام مالک رحمۃ الله ۲۳۸
- امام مالک رحمۃ الله و مسأله ی اهل مدینه ۲۴۰
- نمونه هایی از فقه امام مالک رحمۃ الله در مصلحت و آسان گیری ۲۴۲
- امام مالک رحمۃ الله و مسأله ی آواز خواندن ۲۴۳
- فصل دوازدهم ۲۴۸
- کارهای امام شافعی رحمۃ الله ۲۴۸
- امام شافعی رحمۃ الله ، امام همزیستی ۲۵۳
- اهل زمانش در مورد او چه گفتند: ۲۵۴
- نسب امام شافعی رحمۃ الله ۲۵۵
- زندگانی امام شافعی رحمۃ الله و کارهایش ۲۵۶
- قواعد استنباطی که امام شافعی وضع کرد: ۲۶۲
- مقاصد شریعت چیست؟ ۲۶۲
- قواعد اصیل برای زبان عربی: ۲۶۳
- جمع کردن آیات ۲۶۳
- جمع کردن احادیث ۲۶۳
- اجماع ۲۶۳
- قیاس ۲۶۳
- حرکت شافعی رحمۃ الله علیه با این علم: ۲۶۴

۲۶۶	فصل سیزدهم
۲۶۶	امام شافعی رحمه الله عليه
۲۶۷	دنیا در روزگار امام شافعی رحمه الله
۲۶۷	تولد و زندگانی اش:
۲۶۸	اسمش
۲۶۸	محیطی که در آن بزرگ شد
۲۶۹	درنگی با مادر امام شافعی رحمه الله
۲۷۲	اولین مسافرت امام شافعی رحمه الله
۲۷۴	هجرت به مدینه:
۲۷۸	هجرت به عراق:
۲۸۰	فصل چهاردهم
۲۸۰	هنر همزیستی نزد امام شافعی رحمه الله
۲۸۱	چگونه هنر همزیستی با دیگران را بیاموزم؟
۲۸۷	مسافرت های امام شافعی رحمه الله در پی علم:
۳۰۴	وفات امام شافعی « رحمه الله »
۳۱۱	فصل پانزدهم
۳۱۱	قواعد دهگانه نزد امام شافعی رحمه الله عليه
۳۱۲	پیاده کردن قواعد دهگانه بر امام شافعی رحمه الله عليه
۳۱۲	تطبیق قاعدهی اول بر امام شافعی رحمه الله عليه
۳۱۹	امام شافعی رحمه الله - به عنوان مثال -
۳۲۴	برخی از اشعار امام شافعی رحمه الله عليه

۳۲۶	 امام شافعی «رحمة الله» و نسب شناسی
۳۲۸	 امام شافعی رحمه الله و صداقت و حق طلبی در جمع کردن مردم
۳۲۹	 مناظره ی امام شافعی رحمه الله با احمد بن حنبل رحمه الله
۳۳۱	 شافعی و نرمی
۳۳۴	 فصل شانزده
۳۳۴	 فقه امام شافعی رحمه الله و دیدگاه همزیستی نزد او
۳۳۵	 معرفی دکتر عبدالحلیم زیدان
۳۳۶	 آیا می توانم به خاطر همزیستی مسئله ای را در مذهبیم تغییر دهم؟
۳۳۹	 تأثیر مسافرت و گردش در زندگی اش
۳۴۱	 همزیستی و چگونگی حافظت از هویت شخصی
۳۴۳	 امام شافعی رحمه الله مذهبش را تغییر می دهد
۳۴۷	 تحلیل شخصیت امام شافعی رحمه الله
۳۴۸	 شافعی موسس روان شناسی اختلاف
۳۵۵	 فصل هفدهم
۳۵۵	 ابعاد شخصیتی امام شافعی رحمه الله
۳۵۷	 داستان گیل و آتش
۳۶۰	 آیا امام شافعی رحمه الله احیاگر است یا اصلاح گر ؟
۳۶۷	 فصل هجدهم
۳۶۷	 امام احمد بن حنبل رحمه الله
۳۸۷	 فصل نوزدهم
۳۸۷	 موضع گیری ها و حوادث امام احمد

طبیعت امام احمد و فقه سادگی	۳۸۹
نقشه ی مامون	۳۹۱
صلابت و سرسختی امام به خاطر اسلام	۳۹۲
تلاش برای قانع کردن عقلی به شکنجه تبدیل می شود	۳۹۵
مردانگی و ثبات بر اصل - همزیستی ضد ذوب شدن	۳۹۶
یک مرد در دوره چهار خلیفه بر اصل ثابت است	۳۹۸
مناظره ی پیرمرد و ابن ابی دواد در برابر متوکل	۳۹۹
خروج امام علیه السلام از زندان و وفاتش	۴۰۰
فصل بیستم	۴۰۳
نقشه ی مذاهب چهارگانه	۴۰۳
فصل بیست و یکم	۴۱۹
همزیستی مذاهب چهارگانه	۴۱۹
زن در اسلام	۴۴۱
ظرفی سرشار از علم	۴۴۲
زنان در فقه معاصر ما چه جایگاهی دارند؟	۴۴۶
یک دایره و چند دایره:	۴۵۳
پایان	۴۶۸

مقدمه

« به سوی همزیستی » پروژه ای است که هدفش ایجاد فرهنگ همزیستی در جامعه ی عربی و اسلامی است. در زمانی که این فرهنگ در آن ناپدید شده و تفسیر یک جانبه و جنگ زدن به یک رای شیوه ی گفت گویی است که در جهان عرب جریان دارد. با کمال تأسف آموزش تلقینی ، عدم وجود آزادی و عدم تجدید خطاب دینی از اسباب اساسی این تفکر یک جانبه و عدم وجود فرهنگ همزیستی است. این کتاب می خواهد این فرهنگ را به عنوان گام اول به سوی تلاش بیشتر در راستای فرهنگ همزیستی در میان جوانان عرب و مسلمان زنده کند.

عمرو خالد

فصل اول

همزیستی

این کتاب جدید که به کتاب های گذشته افزوده می شود، نامش را « به سوی همزیستی » گذاشتم. درباره ی همزیستی ، تفاهم و گفت گو صحبت می کند. چرا که در ابتدا باید هر مشکلی را توصیف کرد. در این فصل به شما خواهم گفت چرا این موضوع انتخاب کرده ام. به پیرامونم نگاه کردم. مشکلات زیادی را در میان ما مسلمانان و در میان کشورهای مان دیدم. همه ی این ها مرا برآن داشت که « به سوی همزیستی » را تقدیم کنم. اولین سخنان مادر « به سوی همزیستی » درباره خودمان، کشورهای مان و وضعیت مان است.

چرا « به سوی همزیستی »؟

عراق را دیدم و هزاران نفر را که می میرند. اکنون در مورد اشغال صحبت نمی کنیم، که سنی و شیعه..... هم این کتاب به خاطر فلسطین است. درباره ی اشغال صحبت نمی کنیم، که درباره فلسطینیان صحبت می کنم. درباره خون ها و اختلافاتی که در میان ما جریان دارد و تمام دنیا هم ما را تماشا می کنند.

من متأسفم از این که این کتاب را در زمانی که درگیری در میان فلسطینیان در اوج است به تصویر می کشم. می دانم که دست های خارجی و خبیث در عراق و فلسطین در صدد اختلاف انداختن در میان مردم و شعله ور کردن فتنه است، ولی دست آخر وقتی ما یاد بگیریم که چگونه با همدیگر زندگی کنیم، چگونه با هم حرف بزنیم و با هم تفاهم داشته باشیم، همه ی این ها برای ما اتفاق نمی افتد.

لبنان زیبایی که در تعدد مذاهب و طوائف ضرب المثل است و باعث باروری لبنان شده است. وقتی در لبنان زندگی می کردم. به مساجد لبنان می رفتم. می دیدم زیباترین، پاک ترین و قشنگ ترین مساجدی است که در جهان

عرب دیده ام. وقتی پرسیدم، دانستم که به خاطر تعدد مذاهب است. هر مذهبی در صدد آن است که پیشرفته ترین، زیباترین و پاکیزه ترین شکل را برای تعبیر داشته باشد. گفتم: سبحان الله، گویی اختلافشان به بارور شدن تمام لبنان منجر شده است، ولی اکنون با هم اختلاف دارند. غالباً به خاطر دست های پنهان و خبیثی است که آنان را با هم درگیر کرده و فتنه را در میان شان انداخته است. کاش بدانند که با هم زندگی کنند، با هم تفاهم کنند و فتنه های کوچک را نادیده بگیرند.

گمان می کردم که فتنه ی دارفور که عبارت از قتل، خونریزی و مرگ هزاران نفر است، فتنه ی در میان مسلمانان و غیر مسلمانان است، تا این که غافلگیر شدم وقتی که فهمیدم همگی مسلمان اند. غافلگیری بزرگ تر این بود که بیشترین حافظان قرآن از سودان از استان دارفور هستند. پس دانستم که مشکلی در تفاهم در سایر نقاط جهان عرب و اسلام وجود دارد. من در باره ی دشمن خارجی یا اشغال صحبت نمی کنم. درباره ی طرف دیگری صحبت نمی کنم. درباره ی آن چه میان ما هست صحبت می کنم. و این که نمی دانیم چگونه با هم زندگی کنیم. علی رغم این که درباره ی فاجعه های کشورهای خود صحبت می کنم، درباره ی یک کتاب سیاسی صحبت نمی کنم. ولی موضوع همزیستی و گفت گو خیلی فراتر از چیزی است که عراق، لبنان، دارفور و در میان فلسطینیان رخ می دهد.

اختلاف در میان خانه های ماست. حتی در میان پدران و فرزندان ما مساحتی برای گفت و گو پیدا نمی شود. دیگر پدر فرصتی برای صحبت با فرزندش پیدا نمی کند، فرزندان با خانواده هایشان صحبت نمی کنند. در داخل خانه های مان به جزیره های تک و تنها تبدیل شده ایم. این زبان حال لبنان، عراق، فلسطین و دارفور است. ما به عنوان مسلمان فرهنگ گفت و گو با هم را از دست داده ایم. هر یک از ما تنها داخل خانه زندگی می کند، پسر در اتاقش، گویا در یک جزیره ی تک و تنهاست. پدر دستورات را صادر می کند و با فرزندان گفت و گو نمی کند. نه فقط نسل پدران و فرزندان، که در مدارس و دانشگاه ها، دیگر گفت و گویی میان استاد و دانشجو نیست، دیگر لغت همزیستی

میانمان نیست، در میان زنان وشوهران نیست، طلاق رو به افزایش است، بدبختی فزونی یافته است و عشق در خانه ها در حال کم شدن است، ارتباطات زناشویی تفاهم را ازدست داده است، اختلافات به خاطر ناچیزترین اسباب زیاد شده است، شاهد درگیری، طلاق، فروپاشی خانواده ها، ازدست دادن فرزندان، به خاطر دکمه های پیراهن یا نمک زیاد در غذا هستیم. حتی در جاده یک تصادف کوچک با گفت وگو آغاز نمی شود، که با اختلاف شروع می شود و شاید به زد و خورد بینجامد.

دادگستری ها پر از مشکلات است. هزاران پرونده به خاطر عدم همزیستی ونبود گفت وگوی مردم با هم در جریان است. به نسل جوانی نگاه کنید که کسی را پیدا نمی کند تا با او سخن بگوید. او به انزوا، مواد مخدر،تندروی و انحرافات فکری و رفتاری روی آورده است،چون تنهاست. همه ی این توصیفات به خاطر این است که می خواهم به هرکس که سختم را می شنود، بگویم:یک مشکل بزرگ وجود دارد. از خانه، جوانان، فرزندان وپدران و مادران شروع می شود وبه مدرسه، زنان وشوهران می رسد.من در خلال این کتاب همه ی این ها رامورد خطاب قرار می دهم.

درباره ی وضعیت کشورهای مان تنها در عراق وفلسطین سخن نمی گویم، که در مورد مرد و زن، پدران و فرزندانمان صحبت می کنم. حتی در مساجد به خاطر ساده ترین وناچیزترین مسایل باهم اختلاف می کنیم وبه یک مساله ی بزرگ وکینه در میان ما تبدیل می شود،چون نمی توانیم همدیگر را بپذیریم، در حالی که اختلاف در اصول وثوابت اسلام نیست. با این وجود به دشنمام وجریحه دار ساختن همدیگر می رسد. ما از طیف مساجدی که الگوی الفت است و برای جمع کردن واتحاد مسلمانان بنا شده است الگویی ارائه می دهیم. حتی داخل ساختمان ها به اتحادیه های مالکان واختلافشان نگاه کنید. حتی همسایگانی که کنارهم زندگی می کنند با هم کنار نمی آیند. ما لغت گفت وگو وهمزیستی با هم را ازدست داده ایم. دعوت برای همزیستی..... بر خیزیم وبا هم زندگی کنیم وبا هم گفت گو کنیم. موضوع کتاب این است.

این کتاب در مورد قضایای سیاسی صحبت نمی کند، که در مورد قضایای انسانی که به هرکس از ما مربوط می شود صحبت می کند. قضایای داخل خانه ها، جوانان ، داخل کارخانه ها، شرکت ها، دانشگاه ها و پژوهشگاه های ما چگونه باهم کار کنیم؟ اندیشه ی تیم کاری و کار دست جمعی یک اندیشه ی ناب است. ما نمی دانیم چگونه با هم کار کنیم؟ در کشوری مثل نیوزیلند شرکتی وجود دارد که نسل هفتم آن را اداره می کنند. تصور کن! این بدین معناست که پدر بزرگ هفتم شرکت را تاسیس کرده و این شرکت رشد کرده و به نسل هفتم رسیده است. وضعیت ما چگونه است؟ پدر می میرد. او روزگاری شرکتی بر پا کرده است. برادران و خواهران باهم اختلاف می کنند و شرکت را به شصت شرکت تقسیم می کنند و شرکت از هم فرو می پاشد. اما اکنون شرکت ها در اروپا برای توانایی بیشتر با شرکت های بزرگ ادغام می شوند. در حمة اللهالی که ما پراکنده و تکه پاره می شویم. چنین فرهنگی نزد ما نیست.

این کتاب تصریح می کند که اندیشه ی گفت و گو و همزیستی حتی در مدرسه موجود نیست. در مدارس یک ماده ی درسی به نام ماده ی همزیستی یا هنر گفتگو یا ارتباط وجود ندارد. حتی در دانشگاه هم وجود ندارد. چگونه با دیگران ارتباط برقرار کرده و آنان را جذب کنیم؟ چگونه فضایی مشترک میان خود و دیگران به وجود بیاوریم؟ چگونه با همدیگر رفتار کنیم؟ و چگونه با یکدیگر زندگی کنیم؟

من خطبه ی جمعه ای را در این موضوع نشنیده ام و پدران و مادرانی را نمی شناسم که موضوع داستان قبل از خواب فرزندانشان چگونگی همزیستی و گفت و گو باشد. عکس سایر کشورها، در کشورهای ما یک اسباب بازی وجود ندارد که کار گروهی را به فرزندان ما آموزش دهد و این که چگونه کودکان بازی جمعی کنند. ما این موضوع را از دست داده ایم، در حمة اللهالی که دینمان از آن آکنده است. چنان که در این فصل برایتان خواهم گفت. این مشکل حتی به مسلمانان غرب هم سرایت کرده است. صد سال پیش شهروند غربی اگر اطلاعاتی در مورد اسلام می خواست، صرف نظر از این که اسلام بپذیرد یا نه-

اینترنت، ماهواره و مسلمانان هم در غرب وجود نداشت- اطلاعاتش در مورد اسلام از افرادی به نام مستشرق و خاورشناس می گرفت.

مستشرقان و خاورشناسان کسانی هستند که اسلام را مطالعه و بررسی کرده اند و به غرب برگشتند تا آن را برای مردم بیان کنند، ولی با کمال تأسف بسیاری از آنان به اشتباه درباره ی اسلام سخن گفتند. گفتند که اسلام با شمشیر منتشر شده است، به این خاطر شهروند غربی از اسلام ترسید، سال های طولانی این گونه بودیم تا این که هزاران حتی میلیون ها نفر از مسلمانان به غرب رفتند و در آن جا سکنی گزیدند. خدا را سپاس گفتیم و باورمان این بود که تصویری درستی از اسلام ارائه خواهد شد، مورد احترام قرار خواهد گرفت و غربی ها اسلام را از منابع واقعی آن خواهند شناخت، چون دیگر به مستشرقان نیازی نیست، زیرا همسایه اش که در کنارش زندگی می کند مسلمان است. ولی با تأسف این اتفاق نیفتاد... مسلمانان در غرب انزوا گزیدند و بسته عمل کردند. با اجتماع زندگی نکردند تا به اسلام احترام گذاشته شود و تصویر واقعی اسلام شناخته شود. ما از طریق این کتاب با آنان « مسلمانان غرب » سخن می گوئیم. ای مسلمان، چگونه با جامعه ی غربی درهم آمیزی، بدون این که اسلام یا هویتت را ازدست بدهی و به مسلمان بودن افتخار کنی.

این کتاب با همه ی آنان سخن می گوید. به زنان و شوهران می گوید که با یکدیگر صحبت کنید. ما در این کتاب به شما کمک خواهیم کرد. می گوید: چگونه هنر گفت و گو با هم را به عنوان زن و شوهر یاد بگیریم؟ به جوانان می گوید: چگونه با پدر و مادر سخن بگوییم؟ به خانواده ها می گوید: چگونه به فرزندان گوش فرا دهید؟ این کتاب در شرکت ها و کارخانه ها به مردم آموزش می دهد چگونه با هم دیگر زندگی کنیم؟ چگونه یک فضای مشترک با تو درست کنم؟ و چگونه با هم کار کنیم؟ مثال هایی در این راستا بیان خواهیم کرد به سویی و اندیشه ای از کتاب به شما خواهیم داد و علت تألیف این کتاب را بیان خواهیم کرد کتاب مخصوص کسانی نیست که مشکل دارند: با تمام جوانان سخن می گوید هر جوانی که می خواهد در زندگی موفق شود یک مهارت

اساسی هست که باید یاد بگیرد. نامش هنر رفتار با مردم و دیگران است. وقتی من یک دایره و یک اندیشه دارم، تو هم یک دایره و یک اندیشه داری. وقتی از هم دور باشیم این دو دایره از هم دور است. برای این که موفق شوم باید دنبال یک فضای مشترک میان خودم و تو بگردم. در دایره ی من جزئیاتی خواهد ماند که تو با آن ها موافق نیستی و در دایره ی تو جزئیاتی خواهد ماند که من با آن ها موافق نیستم. ولی یک منطقه‌ای در وسط ایجاد خواهد شد که مرتب در حال توسعه است و هر دو در آن ها به هم می رسیم.

سخن زیبایی در این کتاب است که بعدا یاد خواهیم گرفت. یکی از دانشمندان که اندکی بعد نامش را ذکر می کنم می گوید: « اکنون می توانم به وضوح ببینم، چون روزی که به آرامی همه گوش کردم، از روی شانه های همه بالاتر رفتم » این کتاب وسیله‌ای از وسایل موفقیت در زندگی را به شما می آموزد چگونه با هم زندگی کنیم.

مشکل این است که خونریزی وجود دارد. زبان وجود دارد کشورهای ما ضایع می شوند. مادران فرزندان خود را از دست می دهند زنان و شوهران از هم جدا می شوند جوانانی هستند که ضایع شده اند و جوانانی هستند که به دنبال موفقیت اند ولی ابزار موفقیت را ندارند ما آمدیم بگوییم: فراخوانی به سوی همزیستی.

هدف این کتاب چیست؟

هدف این کتاب دو چیز است :

هدف اول : کاشت انگیزه ی همزیستی و توانایی رفتار با دیگران. بار شدن در برابر آنان. تفاهم با آنان. گفت وگو با آنان و کاشت اندیشه ی همزیستی در قلب و عقل هر مسلمان.

هدف دوم : کمک به تو از طریق این کتاب. ما مهارتهای اساسی را به تو می دهیم تا بدانی چگونه با دیگران زندگی کنی؟ چگونه مردم را به دست بیاوری؟ و بتوانی چگونه دنبال فضای مشترکی میان خود و مردم بگرددی و دوری وجود نداشته باشد؟ وقتی پسرت این کار را انجام دهد به تو نزدیک خواهد شد ای خانم. وقتی تو این کار را انجام دهی با شوهرت تفاهم خواهی داشت. ما ابزارهایی را ارائه خواهیم کرد که از طریق موادی که در اختیار داریم خداوند درهای گشایش را برای ما باز خواهد کرد.

تو به دنبال شیوه ای خواهی گشت تا به نیت نزدیکی. انس والفت با همسایه یا همکارت فضای مشترکی درست کنی. در مرحله ی اول روی اصطلاحات توافق خواهیم کرد. وقتی کلمه ی « دیگران » را می گویم. مردم معتقد ند که درباره ی غرب صحبت می کنم من به شما می گویم : روانشناسان ابراز داشته اند که به محض اینکه شیرخوار از شیر گرفته می شود. فریاد می کشد چون به لحاظ معنوی جسمی و روانی از مادرش جدا شده است. سپس فریادش آرام می گیرد چون این اولین باری است که با چهار چوب پیرامونش ارتباط برقرار می کند همزیستی با مادرش به شیوه ی جدیدی شروع می شود در روانشناسی همزیستی با « دیگری » که مادر نام دارد شروع می شود حتی مادر هم در روانشناسی « دیگر » است درواقع وقتی قرآن درباره ی « دیگر » صحبت می کند در جای بسیار عجیبی - بین برادران - از آن سخن می گوید من می خواهم یک یک سوال از شما بپرسم : آیا می دانید اولین درسی که

خدا به بشریت داد چه بود؟ درس همزیستی بود ای انسان. تو بر زمین فرود خواهی آمد باید زندگی با دیگران را یاد بگیری. وقتی دو فرزند آدم در زمین پیدا شدند :

آیه می گوید :

﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يُتَقَبَّلُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ « المائد ۲۷ » .

« وداستان راستین دویسر آدم را بر ایشان بخوان آن گاه که قربانی ای کردند از یکی شان پذیرفته آمد و از دیگری پذیرفته نشد گفت : تو را می کشم. گفت جز این نیست که خدا از تقوا پیشه کان می پذیرد »

کلمه ی «دیگر» در قرآن آمده است در حالی که آن دو برادر بودند. ولی دومی را «دیگر» شمرد چون فکرشان با هم فرق می کند.

«گفت : تو را می کشم.

گفت. جز این نیست که خدا از تقوا پیشه گان می پذیرد »

اولی همزیستی را رد کرد به دومی حسد ورزید و دومی به او گفت : «جزاین نیست خدا از تقوا پیشه گان می پذیرد» به من حسد نوروز. چون نعمتی از طرف خدای تعالی است به خاطر اینکه نفت در زمین من است این نعمتی است که خدای تعالی به من داده است پس به من حسد نوروز و همزیستی را رد نکن تو می خواهی آن را از من بگیری. سپس از من تقاضا می کنی که با من همزیستی کنی.

﴿لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَى يَدِكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾

«المائدة: ۲۸»

«اگر تو بر من دست کشایی تا مرا بکشی من بر تو دست نکشایم که تو را بکشم من از خدا که پروردگار جهانیان است می ترسم»

آیات درباره‌ی اولین ارتباط دو برادر که از یک مادر. یک خانواده. یک جنس و یک دین هستند سخن می‌گوید نتوانستند با هم همزیستی کنند و یکی دیگری را کشت گویا که اولین درس برای بشریت این بود: «به زمین فرود آید» ولی باید بیاموزید که چگونه با هم زندگی کنید این چیزی است که می‌خواهم به شما بگویم: اولین درس بشریت و ابتدای جدا کردن شیرخوار از شیر. ابتدای همزیستی است.

من درباره‌ی یک موضوع اضافی صحبت نمی‌کنم که در مورد الفبای وجود زندگی سخن می‌گویم. چگونه با هم زندگی کنیم؟ از آغاز تولد هر کس که با تو تفاوت دارد «دیگری» است. پس از ابتدا چگونه باید با پدر و مادر - که دیگران هستند - زندگی کنی؟ حتی همسر، فرزند. برادران و خواهران «دیگران» هستند. حتی عراق و فلسطین این معنای «به سوی همزیستی» است بدانید کسی که همزیستی می‌کند می‌تواند با مردم تفاهم کند و با آنان گفت و گو کند او به خود اعتماد دارد و یک انسان قوی. باز و متمدن است. اما کسی که نمی‌تواند با مردم گفت و گو کند انسان ضعیفی است که اعتماد به نفس ثبات ندارد.

چون اسلام دین بسیار نیرومندی است و درش به روی همه باز و دارای یک رسالت و پیام جهانی است. در برابر دیگر فرهنگ‌ها باز است و با فرهنگ‌های دیگر تعامل می‌کند. چون عناصر قوت باعث حفظ هویتش می‌شود و در عین حال در برابر دیگران باز است مرا ببخشید. فصل اول حاوی مسایل اساسی است که در تمام این کتاب بر آن اتفاق خواهیم کرد.

معنی همزیستی.

نکته ی بسیار مهمی وجود دارد که باید آن را بگویم : همزیستی این نیست که خودت و شخصیتت را از دست بدهی. نمی خواهم کسی باورش این باشد که من در این کتاب صحبت می کنم تا شخصیت های جوانانمان آبی شده یا آنان بی شخصیت شوند همزیستی این نیست که ذوب شوم. می دانم که تو خواهی گفت چگونه باز شوم و با مردم تعامل کنم بدون آن که شخصیتم را از دست بدهم. معنی همزیستی برای مسلمانان در غرب این نیست که ایمانت را از دست بدهی. هویت اسلامی ات را از دست بدهی و بگویی که من با غرب همزیستی کردم. نه همزیستی این است که دو طرف وجود دارد. اگر دو طرف یکی شوند پس همزیستی معنی ندارد اگر در هم ذوب شوند دیگر همزیستی وجود ندارد بنابراین درست نیست که غرب فرهنگشان را بر من تحمیل کند. سپس به من بگوید : بیا همزیستی کنیم. درست نیست که به زور جوانانمان را نسخه ای از فرهنگ دیگری - فرهنگ غرب - قرار دهیم در حالی که آنان با ما فرق سپس به من بگویی: با من همزیستی کن. درست نیست که سرزمینم را اشغال کنی. سپس به من بگویی بیا همزیستی کنیم.

نمی خواهم کسی این کتاب را اشتباه درک کند من به همزیستی دعوت می کنم. ولی همزیستی به معنی ذوب شدن نیست. معنی اش این است که دو طرف وجود دارند که به همدیگر احترام میگذارند و با یکدیگر رفتار می کنند. باید این نکته خیلی واضح باشد تا کسی چیزی برسخناتم نیفزاید. بله. ما خواهان همزیستی هستیم. دینمان این دستور را به ما می دهد و اولین درس بشریت این است. می خواهیم به جوانانمان مهارتهای همزیستی را یاد دهیم و هدف کتاب این است. همچنین چگونه با هم رفتار کنیم و با هم کار کنیم؟ چگونه همدیگر را بپذیریم و با هم کار کنیم؟ ولی معنایش این نیست که شخصیتم را از دست بدهم. معنایش این نیست که غرب بگوید : با صحبت کردن در مورد همزیستی ما فرصتی در اختیار شما گذاشتیم بیابید با ما همزیستی کنید ولی سرزمین شما را اشغال می

کنیم. شخصیتان را از دست بدهید در نتیجه نسل های بعدی مسخ شده هستند و هویتی ندارند. من می گویم : نه. همزیستی می کنم در حالی که ریشه هایم در زمین استوار است. همزیستی می کنم و ذوب نمی شوم. چون به اسلام ایمان و شخصیتم مباحثات می ورزم. به این خاطر تمام کتاب حاوی داستان های همزیستی از تاریخ ماست. چرا از تاریخ ما؟ تا به جوان بگویم : نگاه کن هویت چه قدر بزرگ است؟ بین اسلامت چه قدر بزرگ است؟ همزیستی کن در حالی که ریشه ات در زمین استوار است. نمی خواهم کسی بر سخنم بیفزاید و بگوید که دعوت برای همزیستی یعنی ارزش های مان را از دست بدهیم نه. این عکس چیزی است که می خواهم بگویم. می گویم که من دارای یک پیام جهانی هستم. در برابر تمام دنیا باز هستم من به شخصیتم مباحثات می ورزم.

به این خاطر تمام کتاب حاوی داستانهای همزیستی از تاریخ ماست. چرات از تاریخ ما؟ تا به جوان بگویم: نگاه کن هویتت چه قدر بزرگ است؟ بین اسلامت چه قدر بزرگ است؟ همزیستی کن در حالی که ریشه ات در زمین استوار است. نمی خواهم کسی بر سخنم بیفزاید و بگوید که دعوت برای همزیستی یعنی ارزش هایمان را از دست بدهیم نه... این عکس چیزی است که می خواهم بگویم. می گویم که من دارای یک پیام جهانی هستم. در برابر تمام دنیا باز هستم من به شخصیتم مباحثات می ورزم. این سخن از من نیست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم به ما آموزش می دهد و به ما می فرماید :

« الْمُؤْمِنُ الَّذِي يُخَالِطُ النَّاسَ وَ يَصْبِرُ عَلَى أَذَاهُمْ أَكْبَرُ أَجْرًا مِنَ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لَا يُخَالِطُ النَّاسَ وَ لَا يَصْبِرُ عَلَى أَذَاهُمْ » « ابن ماجه ».

مؤمنی که با مردم در هم می آمیزد و آزار واذیت هایشان را تحمل می کند اجر بیشتری دارد نصیحت به کسی که با آن ها نمی آمیزد و بر آزارشان صبر نمی کند.

در هم آمیختن و قاطی شدن در مفهوم این کتاب یعنی همزیستی. کسی که با مردم قاطی نمی شود کسی است که در را بر خود بسته است. سپس می گوید «الحمد لله کسی به من نزدیک نشد» این پاداش بیشتری ندارد. پاداش بیشتر از آن کسی است که قاطی می شود و صبر میکند.

«در برابر آزارشان صبر می کند» یعنی می خواهند شخصیتش را از بین ببرند. نه. شخصیت را بچسب و در عین حال بگو من می توانم با تو همزیستی و تفاهم کنم. می توانم یک فضای مشترک میان تو و خود به وجود آورم. علی رغم این که با تو اختلاف دارم. اگر روی این سخن اتفاق نظر داریم پس به نکته ی دوم منتقل شویم که عبارت است از ارزش همزیستی در اسلام و سخنان اسلام در مورد همزیستی.

ارزش همزیستی در اسلام

می خواهم بگویم که اندیشه ی اسلام در اصل بر این استوار است که با هم اختلاف داشته باشیم. این یک سنت در هستی و طبیعتی از طبایع بشری است.

چرا؟ چون بزرگ ترین چیزی که خدای تعالی آفریده است. عقل است و درست نیست همه ی عقل ها یک عقل باشد باید با هم اختلاف داشته باشند باید با هم تفاوت داشته باشند و چون عقل ها با هم تفاوت دارند به این خاطر اسلام پذیرفته است که باید با هم اختلاف داشته باشیم چگونه تو می پذیری که مردم در شکل ظاهری با هم متفاوت باشند و نمی پذیری که در شیوه ی اندیشیدن با هم متفاوت باشند؟! من این سخن را حتی برای پدر و فرزندش می گویم. فرزندت باید با تو فرق داشته باشد شرط نیست که دقیقا مثل تو باشد و گرنه تصور کن که به خیابان بروی و همه ی مردم را شبیه خود ببینی. تو می خواهی که پسررت شبیه تو باشد دخترت شبیه تو باشد همسرت شبیه تو باشد و همسایه ات شبیه تو باشد آیا این معقول است؟

مردی را در مسجد می بینی که به یک مذهب پایبند است و به آن ایمان دارد او می خواهد همه ی مردم همان اندیشه را داشته باشند به آن اندیشه ایمان بیاورد و به آن اندیشه قانع شود. این ممکن نیست تو طبیعتی مغایر با طبیعت همسرت داری. طبیعت تو با طبیعت همسرت فرق دارد و این یک امر طبیعی است تو این را قبول نمی کنی در حالی که اصل این است که با هم اختلاف داشته باشید اگر به این نکته ایمان بیاوری به مجرد پذیرفتن آن. نصف مشکل حل می شود به عنوان مثال تو و دوستت در دانشکده را در نظر می گیریم : اگر اختلاف را با خود پذیرفتی و با او دوستی کردی به مجرد پذیرفتن این اندیشه نصف راه را طی کرده ای ولی اسلام بیشتر از این به تو می گوید اسلام می گوید : این که فقط اختلاف داشته باشی کافی نیست : بلکه این اختلاف باوری است و برای زندگی پویایی است این که با هم اختلاف داشته باشید به نفع دنیا و زمین است عدم اختلاف فقر است این دیدگاه اسلام است می خواهی بدانی از کجا این سخن را آوردم؟

قرآن کریم را گوش کن. قرآن می گوید که اختلافمان با یکدیگر ثروت و باوری است آیا می دانید می خواهم در این کتاب چه کار کنم؟ می خواهم تو را قانع کنم تا اگر کسی را دیدی که با تو اختلاف دارد خوشحال شوی تو نقص خود را با او کامل کنی و او نقصش را با تو کامل کند ببین آیه چه می گوید :

﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾. «الحجرات ۱۳»

«و شما را جماعت ها و قبیله هایی کردیم تا یکدیگر را بشناسید»

خداوند می توانست ما را یک ملت و یک قبیله قرار دهد گویا آیه به تعدد نژادها. زبان ها فکرها اندیشه ها اقوام و ملت ها اعتراف می کند. همه ی این ها مورد قبول است. گویا آیه می گوید : شما را ملت ها و قبایل مختلف قرار دادیم و می خواهیم این اختلاف را در کانال مثبت به جریان بیندازیم. گویا «شما را ملت

ها و قبایل مختلف قرار دادیم «یک سنت کونی است این که باید با هم اختلاف داشته باشید چرا؟ تا همدیگر را بشناسید. کلمه‌ی «لَتَعَارَفُوا» «تا یکدیگر را بشناسید» یک کلمه‌ی وسیع در زبان عربی است. تعارف یعنی تبادل منافع با یکدیگر. استفاده از افکار یکدیگر. تلاقی افکار و اندیشه‌های پذیرفته شده و تبادل منافع اقتصادی پذیرفته شده.

پس این حکمت هستی است چرا خداوند زمین را آفرید؟ آیا حکمت آفرینش را فراموش کردی؟ آبادانی و اصلاح زمین. اگر ما با هم اختلاف نداشته باشیم چگونه زمین آباد می‌شود؟ چون فرهنگ و اندیشه و منفعتی نیست که تبادل شود پس اختلاف هدف خلقت است تا زمین آباد شود اگر یک ملت بودیم زمین خیلی فقیر می‌شد آیا عظمت آیه را دیدید؟ ما شمارا نژادهای مختلفی قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید و تبادل منافع کنید کلماتی مانند «لَتَعَارَفُوا» «تا یکدیگر را بشناسید» خیلی در قرآن وجود دارد مثل :

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَا﴾ «المائده ۲»

«و در نیکوکاری و تقوا با یکدیگر همکاری کنید»

مقصود این است که با هم تبادل سود و منفعت کنید با هم تعادل و رفتار کنید این آیه فقط برای مسلمانان نیست. که دعوت به همکاری تمام نژادها و تمام ادیان است. بیابید در جنگ و مبارزه با مواد مخدر باهم همکاری کنیم از تجربه‌های یکدیگر استفاده کنیم و در برابر مواد مخدر بر خیزیم یا در مقابل آنفولانزای پرندگان با هم همکاری کنیم آیا حکمت خلقت را دیدید؟ ولی در عین بقیه‌ی آیه می‌فرماید :

﴿وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ «المائده ۲» .

« ودر گناه و تعدی دستیار هم نشوید »

سرزمینم را اشغال می کنی و به من می گویی بیا با من همکاری کن و با هم همزیستی کنیم؟ نه. ولی بر نیکی با هم همکاری می کنیم. این برای تمام بشریت در دنیا است. آیا مفهوم اسلامی و اندیشه ی اسلامی را دیدید؟! به این خاطر نگاه کنید تمدن اسلام در چه زمانی شکوفا شد؟ وقتی تمدن نژادهای مختلف وارد اسلام شد وقتی مصر، شام و عراق فتح شد دعوت از جزیری عربی خارج شد و با نژادها، تمدن ها و سرزمین هایی مخلوط شد که مردمشان وارد اسلام شدند. لقاحی صورت گرفت و یک تمدن عظیم به وجود آمد آیا دیدید که چگونه این آیه در تاریخ همراه ماست؟ اگر مسلمانان در اندلس نبودند اروپا، اروپا نمی شد و آمریکای فعلی و نژادهای مختلفی که اکنون وجود دارد وجود نمی داشت.

با جرأت می گویم: در هیچ یک از قوانین غربی چنین مطالبی نیامده است که به آنان بگوید: « ای ملت، ملت های دیگری هم وجود دارد. بروید آن ها را هم بشناسید و در موردشان تحقیق کنید تا وضعیت شما بهتر شود » اگر کسی سراغ دارد به من نشان دهد فقط قرآن می فرماید:

﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾ « الحجرات ۱۳ » .

« و شما را ملّت، ملّت و قبیله، قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی

متقابل حاصل کنید »

ای غرب. فکر نکن از ما جلو هستی می گویی که من مخترع همزیستی هستم همزیستی و قبول اختلاف الفبای قرآن ماست. قرآن اولین قانون اساسی است که درباره ی شناخت همدیگر و دربارهی تبادل در نیکی و تقوا، نه در گناه و دشمنی، صحبت کرده است. نه این که فرهنگت را بر من تحمیل کنی و با من

دشمنی کنی. نمی فهمم چرا آیه ای که ذکر خواهم کرد در میان ما رایج نیست و خیلی آن را نمی شنویم یا در مورد آن صحبت نمی کنیم؟ آیه ای که می فرماید :

« وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً » « هود ۱۱۸ »

« و اگر پروردگار تو می خواست. قطعاً همه ی مردم را امت واحدی

قرار می داد. »

آیه خیلی واضح است. اگر خدا می خواست آنان را گوناگون نمی کرد ادامه ی آیه می فرماید :

﴿ وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴾ « هود ۱۱۸ »

« در حالی که پیوسته در اختلافند »

ببین گویی که خدا تعالی به ما می گوید : همواره با هم اختلاف داشته باشند و این سنت کنونی است. بقیه ی آیه :

﴿ إِلَّا مَن رَّحِمَ اللَّهُمَّ رَبُّكَ... ﴾ « هود ۱۱۹ »

« مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحمة اللهم کرده است »

چگونه به آنان رحمة اللهم کرده است؟ به این صورت که اختلاف را در جهت مثبت برای تبادل ومنفعت هدایت کرد.

گویا این آیه می گوید : همزیستی یا اختلاف ما با همدیگر می تواند مفید باشد. زمانی که به تبادل شود. می تواند وضعیت مطلوبی باشد وقتی که کشورهای ما در وضعیتی مثل وضعیت کنونی باشد به بقیه ی آیه نگاه کن :

﴿ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ ﴾ « هود ۱۱۹ ».

« و برای همین آنان را آفریده است »

یعنی برای اختلاف.

به این سخن خدای تعالی نگاه کن .»

﴿ وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَأْنِكُمْ إِنَّ

فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ ﴾ « الروم. ۲۲ ».

« واز نشانه های « قدرت » او آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف

زبان های شما و رنگ های شماسست قطعا در « امرنیز » برای دانشوران

نشانه های است »

این یکی از آیات خدای تعالی است شما در لهجه زبان. لغت و به طبع آن در فرهنگ با هم اختلاف دارید این آیه ی بسیار مهمی است. گویا اسلام به ما می گوید که خداوند اختلاف را خواسته است و گویا کسی که می خواهد مردم با هم اختلاف نداشته باشند حکمت خداوند در هستی را نفهمیده است. پس اختلاف منفعت. همکاری و خیر زمین را زیاد می کند اختلاف باروری است. آیا می توانی چنین چنین نگاه داشته باشی که اختلاف تو با نسل فرزندانت برای تو و آنان پویایی و باروری است؟ آیا می توانی به اختلافان در عراق و لبنان به عنوان

یک ثروت نگاه کنی و این که چگونه از اختلافت با همسایگانت به نفع ساختمانی که در آن سکونت دارید استفاده کنی؟ این کتاب به تو می گوید : شروع کن. با این شیوه فکر کن به این خاطر پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم به ما می فرماید :

« مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا شَتَكَ مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ

سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَى » « مسلم »

« حکایت مؤمنان در دلدوستی مهربانی و شفقت با یکدیگر همانند پیکری است که چون عضوی از آن به درد آید تمام بدن با تب و نخواستن با او همراهی می کند »

پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم برای تو مثالی از بدنتان می زند. حتی انگشتان دستت با همدیگر اختلاف دارد هیچ انگشتی مثل دیگری نیست. اعضا با هم اختلاف دارند وظیفه ها با هم مختلفند ماموریت ها با هم مختلفند نقش ها مختلفند. با این وجود وقتی با هم شدند نتیجه یک بدن کامل شد دنیا هم این گونه است. نگاه به اختلاف هم این گونه است. دنیا هم به عنوان مثال این گونه ما را می خواهد. آیا ما آن گونه هستیم که او می خواهد؟ با هم اختلاف داریم. همدیگر را کامل می کنیم و زندگی ما شیرین تر می شود؟ این کتاب آمده است که روی این اندیشه با هم اتفاق نظر کنیم تا حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم را محقق و آن را اجرا کنیم اعضای مختلف اندیشه های مختلف. وظایف مختلف و نقش های مختلف که همه همدیگر را تکمیل می کند تا یک جسد را تشکیل دهند آیا می توانیم این گونه باشیم؟ ان شاء الله - و فرزندان مان را همان را ادامه دهند.

وقتی دیدگاه اسلام را در مورد مساله ی همزیستی. تفاهم و گفت و گو می بینی قرآن هم در اصل کتابی است که همه اش گفت و گو است. وقتی با آیاتش

زندگی می کنی و در آن ها نظر می افکنی گفت و گو را میان پیامبران و اقوامشان برقرار می بینی. سرورمان موسی علیه السلام و گفت و گوی با قومش. سرورمان محمد صلی الله علیه و سلم و گفت و گوی با قومش. گفت و گوی پدر و پسر چنان که در داستان ذبح بین سرورمان ابراهیم و اسماعیل - علیهم السلام - اتفاق افتاد گفت و گوی رؤسای سیاسی یعنی سرورمان سلیمان علیه السلام و بلقیس با یگدیگر گفت و گوی یوسف پیامبر علیه السلام با برادرش و گفت و گوی یوسف با قومش با قومش. گفت و گوی در قرآن اصل است. نه فقط این که قرآن حتی آرای مخالفین را هم عرضه می کند به کلمه‌ی «وَقَالُوا» و «گفتند» نگاه کن مرتب این کلمه را در قرآن می بینی. سپس شبهات آنان را بیان می کند در اوایل سوره ی بقره راه و روش اسلام را می بینی تا به آیت الکرسی می رسی که در آن جا عقیده ی اسلام را به شکل واضح بیان می کند :

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ «البقره ۲۵۵»

« خداست که معبودی جز او نیست زنده و بر پا دارنده است »

بعد از آن بلافاصله می بینی که می فرماید :

« لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ » «البقره ۲۵۶»

« در دین هیچ زور و اجباری نیست »

این دینی است که بعد از بیان راه و روشش با تمام افراد پیرامونش همزیستی می کند :

﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ «الكهف ۲۹».

پس هر که خواست ایمان بیاورد و هر که خواست کافر شود »

هر انسانی هر چه می خواهد انتخاب می کند بعد از این که موضوع با وضوح کامل به او

عرضه شد هرگز مثل اسلام و قرآن نخواهی یافت. با این وضوح با دیگران در مورد چگونگی ایجاد فضایی مشترک صحبت می کند به این آیه نگاه کن،

﴿ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ ﴾ « آل عمران ۶۴ »

« بگو : ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان

است »

فضای مشترک میان ما و اهل کتاب چیست؟

﴿ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا ﴾ « آل عمران ۶۴ »

« بگو : ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که : جز خدای یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم ».

مگر ما همگی خدا را پرستش نمی کنیم؟ ولی به شرط بقیه ی آیه :

﴿ وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا ﴾

« و بعضی از ما بعضی را اربابانی به جای خدا نگیرد »

پس به زور چیزی را بر من تحمیل نکن یا مرا به رای یا فرهنگی دیگر مجبور نکن. بیایید دنبال فضای مشترک میان ما و شما بگردیم. قرآن را می بینیم

که وقتی با دیگران سخن می گوید با این آیه ی بسیار زیبا غیر مسلمانان را این گونه مورد خطاب قرار می دهد :

﴿وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [سبأ : ۲۴].

« و بی تردید ما یا شما بر هدایت یا در گمراهی آشکار هستیم ».

فرض بر این بود که بگوید ما بر هدایتیم و شما بر گمراهی آشکار. ولی به مساحت گفت و گوی و چگونگی عرضه اش نگاه کن. بیابید با هم گفتگو کنیم که مطمئناً یکی از ما اشتباه می کند و دیگری درست است. به روش گفت و گوی با آنان شروع کنیم. بیابید به نظرات همدیگر گوش کنیم این را برای کافران می گوئیم. پس نظر شما در مورد مسلمانان چیست؟

به این آیه نگاه کن. این آیه بزرگترین آیه ای است که در مورد همزیستی صحبت می کند :

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً﴾ [النساء : ۱].

« ای مردم تقوای پروردگارتان را پیشه کنید که شما را از یک تن آفرید و جفتش را نیز [نیز] از [جنس] او پدید آورد و از آن دو تن، مردان و زنان بسیاری را پراکنده و منتشر ساخت »

ایه می گوید: شما از یک اصل هستید.

یگانگی نفس انسان. اصل شما آدم و حواست. آیا سخنی بیشتر از این در مورد همزیستی وجود دارد؟ آنچه رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگام ورود به

مدینه انجام داد بسی زیبا تر از هر چیزی دیگری بود که همه اش با همزیستی پیوند داشت؛ او در ابتدای ورود به مدینه فرمود:

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَفْشُوا السَّلَامَ وَ أَطِيعُوا الطَّعَامَ وَصَلُّوا الْأَرْحَمَةَ اللَّهُمَّ وَصَلُّوا بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ » « ابن ماجه ».

« ای مردم سلام دادن را انشار دهید، غذا بدهید، صله ی رحمة الله به جای آورید، در شب که مردم خواب هستند نماز بخوانید تا به سلامتی وارد بهشت شوید »

مدینه پر بود از قبایلی که با هم می جنگیدند؛ اوس و خزرج. چیزی به آنان می گوید که برای شان همزیستی مسالمت آمیز به وجود می آورد. سپس در میان مهاجرین و انصار برادری برقرار می کند. مسجد را بنا می کند؛ جایی که جامعه در آن یک پارچه می شود. بعد از این که اسمش یثرب و به قبایل مشخصی منسوب بود، نامش را مدینه می گذارد. چون اگر نامش را دار الهجرة می گذاشت مخصوص مهاجران بود و اگر نامش را یثرب می گذاشت مخصوص اوس و خزرج بود.

نامش را دولت قران گذاشت. چون این نام فقط مخصوص مؤمنان بود. نامش را مدینه گذاشت. اسم جامعی که همه در آن زندگی کنند. صحیفه ای را به وجود آورد که در آن با یهود، مشرکان، مؤمنان، مهاجران و انصار سخن می گوید. همه ما با هم در این جا زندگی می کنیم. هیچ قانونی قبل از صحیفه ی پیامبر صلی الله علیه وسلم در مدینه شناخته شده نیست و نمی دانیم که اندیشه ای قوی تر و بزرگ تر از این صحیفه عرضه شده باشد.

در پایان می خواهم برای مردمی سخن بگویم که از اسلام می ترسند و می گویند: نمی خواهیم در مدارس به فرزندانمان دین آموزش داده شود تا تندرو و تروریسم نشوند. من عکس این را می گویم؛ می خواهم فرزندان بر ایمان تربیت شوند و اسلام را بشناسند تا همزیست شوند. آیا از اندیشه های تندروانه می

ترسید؟ پس اسلام صحیح را فرزندانان بیاموزانید تا واکسینه شوند و مؤمن واقعی گردند و خواهید دید که تمام ایمان به آن ها

می گوید: همزیستی کنید. ولی اگر می خواهید جوانان از فهم اسلام و ایمان که دعوت به همزیستی است دور شوند، آن گاه هویتشان را از دست خواهند داد. و این همزیستی نیست، که تحمیل یک فرهنگ است.

نیت من در این کتاب این فرموده ی خدای تبارک و تعالی است:

﴿... فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ...﴾ [سورة الأنفال: ۱]

« پس تقوای خدا را پیشه کنید و میانه ی خود را اصلاح کنید. »

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم می فرماید «إِلَّا اخِيرَكُم بِأَفْضَلٍ مِنْ دَرَجَةِ الصِّيَامِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّدَقَةِ ؟»

قالو: بلی یا رسول الله.

قال: «إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ» « ترمذی ».

« آیا خبر ندهم شما را از رتبه ای که برتر از روزه، نماز، صدقه است؟

«

گفتند: آری، یا رسول الله.

فرمود: « اصلاح بین مردم »

میانه ی خود و دیگران را اصلاح کنید. نیت کتاب همین است.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ...﴾ [الحجرات: ۱۰].

« در حقیقت مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان اصلاح کنید... »

چه کسی با من این نیت را در کتاب به دوش خواهد گرفت؟ چه کسی ایمان خواهد داشت که اسلام دینی است که سراسر همزیستی است؟ چه کسی باور خواهد داشت که یک مشکل حقیقی وجود دارد و آن این که ما نمیدانیم چگونه با هم گفتگو کنیم؟ نیت کنید مردم را جمع کنید، دل هایشان را با هم جمع کنید.

سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:

«فَسَادُ ذَاتِ الْبَيْنِ هِيَ الْحَالِقَةُ».

« بدانید که فساد میانه ی مردم تراشنده است. »

گفتند آن چیست یا رسول الله؟

فرمود:

«لَا أَقُولُ تَحْلِقُ الشَّعْرَ وَلَكِنْ تَحْلِقُ الدِّينَ» « ترمذی ».

« نمی گویم مو را می تراشد ولی دین را می تراشد »

فتنه باعث قطع ارتباط خویشاوندان، همسایه ها، زن و شوهرها، خانه ها، فرزندان و کار در عراق شده است...

دست های خیثی در لبنان، عراق و فلسطین تفرقه می اندازد، حتی در مدارس و مساجد و خانه های ما. دین ما از ما گرفته می شود، چون به خودمان هم اعتماد نداریم. کسی را پیدا نمی کنیم که با او صحبت کنیم تا فهم درستی داشته باشیم و به جای این که جوانانمان به طرف مواد مخدر بروند، وضعیت آنان اصلاح شود. چون جوانان کسی را نمی بینید که با او سخن بگویند و با او تفاهم داشته باشند.

اگر می‌خواهی جوانان از تندروری در امان باشند اسلام صحیحی به آنان آموزش دهی که آنان را به همزیستی دعوت می‌کند، در عین حال که به هویتشان پایبند هستند. چون اسلام در عین حال که تو را همزیستی‌دستور می‌دهد به تو می‌گوید به هویتت پایبند باش:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

« شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید »

افتخار می‌کنم که ما بهترین امتی هستیم که برای هدایت مردم خارج شده ایم، ولی در عین حال می‌توانم با دیگری تفاهم کنم. این چیزی است که در این کتاب می‌خواهم بگویم: دو نکته باقی مانده که می‌خواهم این فصل را با آن دو به پایان برسانم:

اول: ارتباط این موضوع با نهضت: چگونه به نهضت می‌رسیم در حالی که نمی‌دانیم چگونه همزیستی کنیم؟ حتی اگر نهضت و خیزش حاصل شود- در حالی که ما نمی‌دانیم چگونه همزیستی کنیم- فاجعه خواهد بود! اکنون درآمدها و ثروت ما اندک است، اگر نهضت صورت بگیرد - در حالی که ما نمی‌دانیم چگونه همزیستی کنیم - چه اتفاقی می‌افتد؟!

قربانی‌ها و خونریزی‌هایی به بار خواهد آمد. شاید تأخیر نهضت، رحمة‌اللهمتی از جانب خدا باشد تا بدانیم چگونه در مساجد، جوامع و خانه‌های مان با یکدیگر گفت و گو کنیم؟ سپس نهضت برای کسانی حاصل آید که آداب گفت و گو و همزیستی را می‌دانند، تا بیشتر و بهتر به موفقیت دست یابند. بدین ترتیب من موضوع را رها نکردم... ما از یک زاویه درباره‌ی آن در برنامه‌ی سازندگان زندگی صحبت کرده ایم، از زوایای دیگر در مورد مسایل ایمانی نیز سخن گفتیم و امروز از زوایای سومی صحبت می‌کنیم، چگونه تصور و برداشت درستی از همزیستی با طرف مقابل داشته باشیم؟ اساس نگرش ما از

همزیستی؛ دیدگاهی برگرفته از ارزش ها و اسلام ماست. ما می خواهیم همزیستی داشته باشیم، ولی می خواهیم این همزیستی را از منابع، تاریخ و اسلام خودمان آبیاری کنیم. به همین خاطر در فصل های آتی داستان هایی را تعریف خواهیم کرد که به ما می فهماند چگونه با یکدیگر همزیستی داشته باشیم؟ چگونه با وجود اختلاف نظر با یکدیگر، همزیستی کنیم؟ البته با مهارت هایی آموزش خواهد داد که چگونه فضای مشترک با دیگران بسازیم. تمام فصل های آتی عبارت از داستان های امامان چهارگانه.

داستان های آتی به تو آموزش خواهد داد چگونه همزیستی کرده و از منابع خودمان استفاده کنی، پس اگر بخواهم نهضتی بسازم چرا آن را بر اساس پایه های که اجداد ما ساخته اند، نسازم؟! چرا چیزی را که هست و وجود دارد ویران کنم؟! من داستان جالبی را برایتان تعریف خواهم کرد: در محل اتصال دریا و رود، کشتی ای بود که آب شیرین صیادان آن کشتی تمام شد. آنان در پی به دست آوردن آب شیرین در وسط دریا بودند، ولی متوجه نشدند که در محل ریختن آب رود به دریا هستند و زیرشان آب شیرین است، پس به کشتی ای که از کشور غربی دوری می آمد اشاره کردند تا برایشان آب بیاورند. کاپیتان کشتی غربی به آنان گفت: شما از ما آب می خواهید در حالی که زیر شما آب شیرین است؟! منظور من هم همین است. ما آب شیرین داریم، آب شیرین و گوارا در تاریخ ماست.

به همین دلیل از داستاتن هایی که تعریف خواهیم کرد و نیز از وسعت اسلامان غافلگیر خواهید شد تاریخ ما سرتاسر همزیستی و رحمة اللهمت است. مردمی متمدن و فرهیخته... در فصل های آتی دسته دسته مردمی را خواهید یافت که یکدیگر را پذیرفته و دوست می دارند، به یکدیگر احترام می گذارند و در عین حال با هم اختلاف نظر دارند. من این سخنان را به شما می گویم، زیرا ما در پی ساختن نهضتی از تاریخمان هستیم. هیچ مانعی ندارد که از دیگران بگیریم. ولی اصل و شالوده ی آن را بر اساس تاریخمان بسازیم. من نیامده ام تا آن را از غرب بگیرم؛ آمده ام تا به غرب بگیرم همزیستی را از ما بیاموز.

چرا کتابی را به همزیستی اختصاص داده ایم؟ زیرا در کمال صراحت، اکنون کسی هست که دنیا را رهبری می کند و می خواهد آن را به درگیری بیندازد و به جنگهای صلیبی بکشانند و دنیا را به نبرد باز گردانند تا اسلحه خرید و فروش شود. زیرا دلال های اسلحه می خواهند به خاطر درگیری با تمام دنیا تجارت کنند. پس باید به خودمان بنگریم ما پیروان رسالتی جهانی هستیم می گوئیم اسلام چنین می گوید و وقت آن رسیده است تا کسانی که می خواهند دنیا را به جنگ های صلیبی سوق دهند ، بدانند این دین مخالف ذوب شدن و انحلال است و آنان هرگز نمی توانند فرهنگ خود را بر ما تحمیل کنند ، ولی در عین حال این دین بزرگ قادر به برقراری ارتباط با تمام دنیاست و ما آمده ایم تا برای درگیری و نزاع جایگزینی قرار دهیم و این مفهوم را عرضه داشته و این اسلام بزرگ را در این زمان ارائه دهیم.

کتابی به نام «مرگ غرب» هست که می گوید : غرب دیگر خانواده تشکیل نمی دهد ، دیگر تولید مثل نمی کند و خواهد مرد و بر اساس جمعیت ملیت های دیگر به ویژه مسلمانانی که به خانواده و ازدواج و بچه دار شدن اهمیت می دهند ، جایگزینش خواهد شد پس عاقلانه نیست که تمام دنیا این سخنان را بدانند ، ولی ما از خودمان غافل باشیم و نخواهیم چیز زیبایی را که داریم به دنیا عرضه کنیم ! چگونه در حالی که اولین آیه قرآن می فرماید:

﴿الحمد لله رب العالمین﴾ [الفاتحة: ۲]

« حمد و ستایش از آن خداست که پروردگار عالمیان است »

و آخرین آیه ی قرآن می گوید:

﴿قل اعوذ برب الناس﴾ [الناس: ۱]

« بگو پناه می برم به پروردگار مردم »

اولین آیه نمی گوید ای کسانی که ایمان آورده اید ، زیرا این کتابی جهانی است و آخرین آیه اش نیز در مورد تمام مردم می باشد.... ما باید به خودمان بنگریم! در خود فرو نرویم ، باز باشیم ، ببینیم چگونه همزیستی کنیم ، اما بدون ذوب شدن و تحلیل یافتن و بدون از دست دادن اسلاممان.

این پیام و اندیشه ی کتاب است ، ولی چگونه این تتوری دشوار را تطبیق خواهیم داد ؟ از فصل آینده به تعریف داستان های ائمه چهار گانه خواهیم پرداخت امام ابو حنیفه رحمه الله امام مالک رحمه الله امام شافعی رحمه الله و امام احمد بن حنبل رحمه الله ولی از دیدگاه فقهی آنان را ارائه نخواهیم کرد ، که به گونه ای دیگر آنان را نشان خواهیم داد ، به زندگی آنان خواهیم نگرست و این که چگونه به درستی با هم اختلاف نظر داشتند ، هنر گفت و گو نزد امام ابو حنیفه رحمه الله چگونه است ، چگونه مدرسه ای مشترک تشکیل داد ، چگونه امام شافعی رحمه الله توانست با هر انسان همزیستی داشته باشد و منطقه ی مشترکی میان خود و دیگران ایجاد نماید. چگونه ائمه چهارگانه در عین این که به یکدیگر احترام می گذاشتند، با هم اختلاف نظر داشتند. در خلال چند فصل داستان هر امام را تعریف خواهیم کرد و در حین تعریف داستان به شما خواهیم گفت چگونه مهارت های همزیستی را بیاموزید و تاریخمان را مشاهده کنید. به غربی که کتابم را خواهد خواند می گوئیم: به تاریخ مسلمانان نگاه کن که چگونه آکنده از عظمت و بزرگی است؟ این چیزی است که به خواست خدا، در این کتاب ارائه خواهیم نمود.

در این فصل به چهار نکته اشاره کرده ایم:

اول: در سرزمین ما مشکلی بود و به همین خاطر این کتاب را تقدیم نمودیم.

دوم: همزیستی به چه معناست؟

سوم: ارزش همزیستی در اسلام، و این که اسلام به اختلاف ما احترام گذاشته است و اختلاف ما ثروت و بی نیازی است.

چهارم و آخر: این موضوع چه ارتباطی به نهضت دارد و چگونه حلقه ها را تکمیل خواهیم کرد؟

همزیستی در هم تنیده است؛ مانند داستان های دیگری درون داستان های ائمه ی چهارگانه خواهد آمد که با یکدیگر در ارتباط و به هم پیوسته هستند. داستان هایی را تعریف خواهیم کرد تا همه آن را بفهمند. دختران و زنان خانه دار آن را بفهمند و بگویند ما داستان امام شافعی «رحمة الله» را می دانیم، ما آموخته ایم که چگونه با مردم همزیستی داشته باشیم، از امام مالک «رحمة الله» آموختیم که چگونه با مادرش برخورد می کرد و از امام شافعی «رحمة الله» و مادرش آموختیم که چگونه با یکدیگر رفتار می کردند. ما تمام تجربه های موجود همزیستی را خواهیم یافت و به خواست خدا خانه های مان اصلاح خواهد شد،

جوانان ما به موفقیت و بیش از آن دست خواهند یافت. شاید به خاطر فصل امام ابو حنیفه «رحمة الله» یا امام مالک «رحمة الله» جلوی ریختن خون یک عراقی گرفته شود یا شاید در مورد پژوهش علمی، مردم ببینند که امام ابو حنیفه «رحمة الله» در سده ی اول هجری چگونه مؤسسه ی پژوهش علمی بر پا نمود. در فصل آتی درباره ی ائمه چهارگانه سخن خواهیم گفت، سپس در چهار فصل به امام ابوحنیفه «رحمة الله»، پنج فصل به امام مالک «رحمة الله»، شش فصل به امام شافعی «رحمة الله» و پنج فصل به امام احمد بن حنبل «رحمة الله» خواهیم پرداخت.

فصل دوم

امامان چهار گانه

اجازه بدهید که اول معنی «همزیستی» را یادآور شویم: همزیستی یعنی چگونه تفاهن و گفت و گو کنیم؟ چگونه به هم احترام بگذاریم و قدر و ارزش هم را بدانیم؟ چگونه دنبال فضای مشترک در میانمان بگردیم و پل ارتباطی بسازیم، نه دیوار و حاجز؟ این کتاب خطاب به زن و شوهر، و پدارن و فرزندان است. نیت ما این است که مفاهیم گفت و گو و تفاهم در درون خانواده را ریشه دار سازیم. نسبت طلاق و بدبختی را کاهش دهیم. از نسل جوان محافظت کنیم. آنان را از مواد مخدر و خشونت که در میانشان منتشر است نجات دهیم و آنان را دریابیم. به سخنانش گوش کنیم - آنان نیز به سخنان ما گوش کنند - نه این که آنان را متهم کنیم، در حالی که شاید ما سبب عدم گفت و گوی آنان با خود باشیم یا این که اصلاً گفت و گوی مشترکی در میان ما و آنان وجود ندارد.

نیت ما در این کتاب:

-تقوی:

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ...﴾ [الانفال: ۱].

« پس تقوای خدا را پیشه کنید و میانه ی خود را اصلاح کنید »

- برادری:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ﴾ [سورة الحجرات ۱۰]

« در حقیقت مؤمنان با هم برادرند پس میانه ی برادرانتان را اصلاح

کنید »

- الفت:

«المومن أَلْفَ مَأْلُوفٍ وَلَا خَيْرَ فِي لَا يَأْلَفُ وَلَا يُؤْلَفُ» «مسند شهاب قضاعی».

« مؤمن با دیگران می جوشد و مردم نیز به او می جوشند، و در کسی که با دیگران انس نمی گیرد و دیگران با او انس نمی گیرند، خیری نیست. »

- مساوات:

«وَالْمُؤْمِنُونَ تَكَافَا دِمَاؤُهُمْ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَذْنَاهُمْ وَهُمْ يَدُّ عَلَيَّ مِنْ سِوَاهُمْ» «نسایی».

« مؤمنان خونشان » از لحاظ دینه و قصاص « برابر است. کوچک ترین ایشان می تواند از سوی مسلمانان پیمان منعقد سازد و همه آنان دگر برابر دیگران متحد و چون دست واحداند »

نیت ما این است که در دنیا به اسلام احترام گذاشته شود. بعد از این که صحنه های صریحی از بی احترامی ما به همدیگر و گوش ندادن ما به سخنان هم یافته شد. مسلمانان گمان کردند که در دینشان همزیستی یافت نمی شود. غرب گمان کرد که مسلمان ها از گفت و گو و تفاهم دوراند تا این که ما را به وحشیگری توصیف کردند. ما می گوئیم که دین ما بزرگترین دین از نظر گفت و گو و همزیستی است. قرآن ما یک کتاب گفت و گو است، ولی ای غرب، معنی همزیستی با تو این نیست که فرهنگ خود را بر ما تحمیل کنی، شخصیت جوانان را محو کنی یا سرزمینم را اشغال کنی و مرا به همزیستی دعوت کنی، همزیستی به معنی نوب شدن نیست؛ بدین معنی است که من یک طرف را و تو طرف دیگر را تشکیل دهیم و به دنبال فضای مشترکی برای گفت و گو و تفاهم باشیم. همزیستی برای مسلمانان غرب این است که چگونه در جامعه غربی بیامیزند تا تصویری زیبا از اسلام ارائه کنند، بدون این که هویت اسلامی خود را از دست بدهند.

وقتی به دنبال مثال های برای همزیستی چرخیدیم، دریافتیم که باید الگوهایی از تاریخ امتان را برگزنیم. من می خواهم با غرب همزیستی کنم، ولی زمانی که برای خود تصویری از همزیستی و نهضت امتان بسازم. باید این از ریشه های مان سرچشمه گیرد تا غرب حقیقت اسلام را بداند. این کتاب غرب را مورد خطاب قرار می دهد، ایرادی ندارد که از دیگر تجربه های یاری بجویم، این خودش همزیستی است. از زیباترین تصویرهای همزیستی تصویرهایی است که در سیرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم روایت شده است که ما آن ها را می دانیم. ما داستان هایی از زندگی نامه ی امامان چهارگانه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم الگوی نیکوی ایشان بود به آن اضافه می کنیم، شاید برای ما مفید واقع گردد.

چرا امامان چهار گانه؟

اول: می گویم این یک فصل تشویقی است؛ به این معنی که من بعضی از امور آنان را ذکر می کنم و می پرسم چرا چنین کردند؟ در چنین موقعیتی چه کار کردند؟ سپس تفصیلات را در فصل های آینده - ان شاء الله - خواهید دانست. امامان چهارگانه را انتخاب کردیم. چون از تاریخ ما هستند، چون آن ها امامان همزیستی در تاریخ مسلمانان و فراتر از آن در تاریخ بشریت هستند. من صحت این سخن در فصل های آینده - ان شاء الله - ثابت خواهم کرد. آنان امامان همزیستی، تفاهم، گفت و گو و تمدن در تاریخ بشریت اند. افزون بر این، آنان در اواخر دوران اموی و اوایل عصر عباسی زیستند، یعنی زمانی مشابه زمان ما. زمانی که شاید توسعه عظیم، تجدید، علوم، نهضت و حرکت غیر عادی بود، به اضافه ی نکته بسیار مشابه دیگری با وضعیت فعلی ما و آن این که ایشان در زمان تهاجم فرهنگی از طرف فرهنگ های دیگر مانند فارس و روم بودند. فارس و روم با فرهنگ هایشان وارد اسلام شدند. امامان چهارگانه توانستند با این فرهنگ های مختلف زندگی کنند، بدون این که در آن ها ذوب شوند از دین و فرهنگ امت حفاظت کردند بدون این که بر خود بسته شوند آنان بعد از زمانی

آمدند که شاهد فتنه بین سرورانمان علی بن ابی طالب و معاویه ابن ابی سفیان رضی الله عنهم بود ایشان با این موضوع چگونه برخورد کردند؟ در موردشان چه گفتند؟ در مورد سرورمان عثمان رضی الله عنه چه گفتند؟ درباره سرورانمان ابوبکر و عمر رضی الله عنهم چه گفتند؟ وقتی مردم درگیر می شدند چه می کردند؟

امامان چهارگانه با هم تفاوت دارند.

امامان چهارگانه در آغاز تشکیل فقه اسلامی آمدند. رسول الله صلی الله علیه وسلم وفات کرد و قرآن و سنت را برای ما به جا گذاشت. تعداد آیات و احادیث محدود است در حالی که اتفاقات، معاملات، مسایل خرید و فروش، ازدواج و طلاق، ارتباط مسلمانان با غیر مسلمانان، ارتباط حاکم با محکوم، عبادات و غیره تا قیام قیامت وجود دارد چگونه از این آیات و احادیث محدود راه حل هایی برای کارهای غیر محدود استخراج کنیم. این، کار فقه است. به این خاطر فقه یکی از بزرگترین و مهم ترین علوم اسلامی است.

امامان چهارگانه از اولین کسانی هستند که این کار را کردند. هر یک از آنان روش، فکر و قواعدی متفاوت از دیگری داشت. یعنی آنان در مسایل بزرگ، نه فرعی با هم اختلاف داشتند. علی رغم این اختلاف نسبت به هم محبت و احترام کامل را رعایت می کردند. آیا چنین همزیستی را دیده ای؟ آیا راز انتخاب امامان چهارگانه را فهمیدید؟ چون آن ها الگوهای شگفت انگیزی در تفاهم، همزیستی، محبت، مودت، احترام، شنیدن و پذیرفتن دیگری هستند.

پذیرفتن فکر دیگر شرط نیست، ولی پذیرفتن خودش در کنارم شرط است. می خواهیم مثل آنان باشیم. می خواهیم سرگذشتشان را برای غرب تعریف کنیم که می گوید: یکی از اسباب جمود مسلمانان جمود فقه و امامان نخستین آنان است.

این فصل درباره ی هر چهار امام سخن می گوید. سپس هر یک را جداگانه بر اساس ترتیب زمانی شان مورد بحث و بررسی قرار می دهیم. اول با زندگی امام ابوحنیفه «رحمة الله» شروع خواهیم کرد و او را دوست می داریم و زندگی اش را به تصویر می کشیم. سپس میزان همزیستی او را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد. برخوردش با مشکلات حاکمان عصرش، با گناه کاران و با غیر مسلمانان، می بینیم که چگونه فکر می کرد؟ چگونه موفقیتش سی سال ادامه داشت و مردم پیرامونش بودند، تا از او یاد بگیریم؟ ملاحظه کنید اگر امامان چهارگانه همزیست نبودند تا این اندازه موفق نمی شدند. گمان نکنید که فقیهی داناتر از آنان نبود؛ عالم تر از آنان هم وجود داشت - از جمله اساتیدشان - چرا فقه امامان چهارگانه به ما رسید و فقه بقیه به ما نرسید؟ چه چیز این چهار تا را از دیگران متمایز کرد؟ موضوع فقط فقه نیست، که توانایی بر همزیستی است. این چهار نفر تا از دیگران متمایز کرد؟ مضاف فقط فقه نیست، که توانایی بر همزیستی است. این چهار نفر با بعد از نسل خود همزیستی کردند، علمشان را به شاگردان به ارث دادند و آنان این علم را منتشر کردند. چرا دانشگاهای امروز چنین نمی کنند؟ به جای فرار مغزها به غرب چرا به افراد معینی اهمیت نمی دهند تا بعد از بیست سال دانشمند شوند؟ امام ابوحنیفه «رحمة الله» اولین کسی بود که این کار را کرد. او چهار نفر از شاگردانش را انتخاب کرد به خاطر فقرشان به آنان کمک مالی می کرد تا برای فقه فارغ شوند. سال ها بیش از این که دانشگاهای اروپا این نظام را بشناسند او این کار را کرد. چهار نفر زیر دستش فارغ التحصیل شدند. ابویوسف «رحمة الله» که بعدها قاضی القضاات جهان اسلام شد. در حالی که عالمانی دیگر مثل لیث بن سعد «رحمة الله» در مصر علمش ضایع شد و کسی علمش را به ارث نبرد. امام شافعی «رحمة الله» درباره او گوید: «لیث بن سعد از مالک فقیه تر است ولی یاران و شاگردانش او را ضایع کردند.»

یعنی علم او را ضایع کردند و به دیگران نرساندند.

یکی دیگر از اسباب موفقیت امامان چهارگانه نرمی آنان و نرمی فقه آنان بود. انسان نرم بلد است با مردم همزیستی کند. یکی دیگر سفرهای زیاد و برخوردشان با مردم سکونتشان در شهرهای بزرگ بود. فرد گوشه نشین موفق نمی شود. به سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم نگاه کن که می فرماید:

«الْمُؤْمِنُ الَّذِي يُخَالِطُ النَّاسَ وَ يَصْبِرُ عَلَى أَذَاهُمْ أَكْبَرُ أَجْرًا مِنَ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لَا يُخَالِطُ النَّاسَ وَلَا يَصْبِرُ عَلَى أَذَاهُمْ» «ابن ماجه».

«مومنی که با مردم در هم می آمیزد و آزار و اذیت هایشان را تحمل می کند اجر بیشتری دارد از کسی که با آنان در هم نمی آمیزد و او را آزار نمی دهند.»

یکی دیگر از اسباب موفقیت آنان ارتباطش با حکام بود. علی رغم این که بعضی اوقات با کارهایی که حکام می کردند موافق نبودند، ولی با این موضوع هرگز به مرحلهی برخورد نرسید. آنان برای حکام چرب زبانی نمی کردند و با آنان درگیر هم نمی شدند، به این خاطر از ارتباط با مردم باز داشته نشدند و افکارشان منع نشد. یکی دیگر از اسباب موفقیتشان این بود که به میلیون ها نفر سود رساندند. مرتب اندیشه های جدید را مطرح می کردند. حتی اروپا از امام شافعی رحمه الله متأثر شد. چون یک اندیشه ی جدید آورد و آن عبارت بود از این که هر علمی باید قواعدی داشته باشد که بر آن استوار شود. این قبلاً وجود نداشت. قواعدی برای اسباط احکام فقهی از قرآن و سنت وضع کرد و در یک کتاب قرار داد. به این ترتیب شیوه ای برای تفکر منطقی و چگونگی تفکر به شکل مرتب و منظم تأسیس کرد. ابن رشد رحمه الله در اندلس این را از او گرفت و اروپا این را از ابن رشد گرفت. هم چنین امام احمد رحمه الله که در آن زمان حدود پنج تا ده هزار دانشجو در درسش شرکت می کردند. ده سال این وضعیت در بغداد ادامه داشت. به امام مالک رحمه الله نگاه کنید که در هفتاد و هشت سالگی وفات نمود و حلقه ی درسش شصت سال

متوالی ادامه داشت و مردم از سه قاره نزد او می آمدند و سه نسل از او بهره برد .

معرفی امامان چهار گانه :

اول: محل و زمان تولد: در این جا ملاحظه ی بسیار مهم است ؛ همه ی آنان از شهرهای بسیار بزرگ بودند . بعضی در جوامع بزرگ با مردم سرو کار داشتند . دو تن از آنان در عراق به دنیا آمدند و دو تن دیگر در حجاز . امام ابو حنیفه رحمه الله در سال هشتاد هجری در عراق متولد شد . در شهر کوفه که مقر خلافت اسلامی در زمان سرورمان علی بن ابی طالب رحمه الله بود احمد بن حنبل رحمه الله در بغداد متولد شد . این دو نمایندگان مدرسه ی عراق هستند . اما در حجاز ، امام مالک رحمه الله در مدینه متولد شد و امام شافعی رحمه الله در غزه در فلسطین متولد شد - ولی بعد از وفات پدرش در سه سالگی به مکه باز گشت - این دو نماینده ی مدرسه ی حجاز هستند .

دوم: اصل و نسب: دو تن از اصل عرب هستند : یکی امام شافعی رحمه الله که قریشی و از نسبت پیامبر « صل الله علیه و سلم » است و دیگری امام احمد بن حنبل « رضی الله عنه » که از قبیله شیبیان است. قبیله ی شیبیان یکی از قبایل بزرگ عرب است. مثنی ابن حارثه - اولین کسی که در فتوحات اسلامی با فارسین جنگید - از این قبیله است.

دو تن از اصل غیر عرب هستند. یکی امام ابو حنیفه « رحمه الله » که اصلش فارسی است و دیگری امام مالک « رحمه الله » که گفته می شود از بردگان آزاد شده است. این یک نکته مهم در همزیستی است. قبل از اسلام عرب نمی پذیرفت که از غیر عرب پیروی کند. آیا معقول است که اسلام تا این حد آنان را تغییر دهد؟ در حالی که امروز در یک جامعه، جامعه ای را می بینیم که طبقه دیگر را رد می کند. بر اساس نژاد یا فقر و ثروت به مردم نگاه می شود.

سوم: ترتیب زمانی: امامان چهارگانه را بر اساس زمان مرتب می کنیم. نخستین ایشان، امام ابو حنیفه «رحمة الله» است. بعد از او امام مالک «حمه الله»، سپس امام شافعی «رحمة الله» و در آخر امام احمد بن حنبل «رحمة الله»

همه شاگرد همدیگر بودند. امام احمد بن حنبل شاگرد امام شافعی، امام شافعی شاگرد امام مالک، امام احمد و امام شافعی شاگرد شاگردان امام ابو حنیفه، امام احمد بن حنبل شاگرد اما ابو یوسف، و امام شافعی شاگرد امام محمد بن حسن - رحمة الله - بود.

همه از لحاظ فکری با هم اختلاف داشتند. این برای ما بیان میکند که همزیستی به معنی ذوب شدن و از دست دادن شخصیت نیست. در عین حال محبت و احترام متبادل است. آیا می توانی یک شخصیت باز و همزیست باشی بدون این که در مورد ثوابت کوتاهی کنی؟

چهارم: وضع اجتماعی و مالی: دو تن از آنان ثروتمند بودند و دو تن دیگر فقیر. امام ابو حنیفه و امام مالک - رحمة الله - از ثروتمندان بودند، امام ابو حنیفه تاجر بسیار ثروتمندی بود، ولی وقتی با فقیران می نشست گمان نمی کردند که ثروتمند است.

امام شافعی و امام احمد ابن حنبل - رحمة الله - از فقرا بودند. با این وجود پادشاهان و امیران با آنان ابراز محبت می کردند. جالب توجه است که همه زیبا بودند. قد همه ی آنها بلند بود. دو تن از آنان «امام ابو حنیفه و امام مالک» سفید پوست بودند. امام مالک بور و چشم آبی بود و دو تن دیگر سبزه بودند.

پنجم: کتاب ها: سه نفر از آنان کتاب تألیف کردند و دیگری تألیفی نداشت. امام شافعی «رحمة الله» اندیشه اش را در کتابی به نام «الرسالة» گذاشت. امام احمد ابن حنبل «رحمة الله»، «المسند» را جمع آوری کرد. اما

مالک «رحمة الله» اولین کسی بود که تألیف کرد و کتابش «الموطأ» است. امام امام ابو حنیفه «رحمة الله» کتابی تألیف نکرد، ولی مردانی را تربیت کرد و این مردان بودند که سخنانش را نوشتند. امام ابو حنیفه «رحمة الله» کار عجیبی کرد. او با یارانش که به صورت یک تیم کار کنند و هر مسئله ای را به مناقشه بگذارند و رأیی را که در آخر به آن می رسند بنویسند. نه رأی شخصی ابو حنیفه را، یعنی او یک آکادمی یا مجتمع فقهی تأسیس کرد. دانش آموزانش عاشق این محفل بودند که تعداد زیادی از طالبان علم را در خود جمع می کرد. این مجمع سی سال ادامه داشت. حتی بسیاری از علمای بزرگ آن زمان به خاطر مصلحت اسلام حلقه های درسشان را رها کردند و به مجلس امام ابو حنیفه «رحمة الله» ملحق شدند. غربی که در مورد طوفان فکر تیمی سخن می گوید گوش کند که امام ابو حنیفه «رحمة الله» در آن زمان چه کرد؟

اگر به میانگین عمرشان نگاه کنیم، می بینیم که عمر زیادی کرده اند. ابو حنیفه ۷۷ سال، امام مالک ۸۶ سال، احمد ابن حنبل ۷۷ سال و تنها کسی که عمر کمتری داشت امام شافعی «رحمة الله» بود که ۵۴ سال داشت. ولی محصولاتش پر بار بود. قبل از مرگ مردم از پیرامون هیچکدام پراکنده نشدند. سبب، فقط علمشان نبود، گرچه که علم طبیعتاً اساسی است، ولی امر دیگری است: آیا همزیستی است؟ توانایی در رفتار با مردم است؟ امام ابو حنیفه «رحمة الله» در حج نشست تا آرایشگر مویش را بتراشد. امام ابوحنیفه «رحمة الله» پرسید: چقدر به تو بدهم؟

آرایشگر به او گفت: «درست نیست در هنگام انجام مناسک روی مال شرط بگذاریم.»

امام ابو حنیفه «رحمة الله» از او اجازه خواست که این را بنویسد، سپس برگشت و نشست.

آرایشگر به او گفت: «به طرف قبله رو کن، این جزو مناسک است.»

امام ابو حنیفه «رحمة الله» این را هم نوشت. سپس آرایشگر به او گفت: «الله اکبر و لا اله الا الله بگو که این جزو مناسک است.»

امام ابو حنیفه «رحمة الله» این را در فقهش قرار داد و گفت: «از یک آرایشگر پنج مسأله فقهی یاد گرفتم که پیش از این نمی دانستم.»

شاید این یکی از راز های امتیازشان باشد. آنها در یاد گرفتن از هیچ کس تکبر نمی ورزیدند. امام مالک «رحمة الله» وقتی هفده سال داشت حلقه ی درسش را شروع کرد و تا زمان مرگش ادامه داشت. در طول این مدت هزاران نفر در حلقه درسش شرکت می کردند. تا این که مجبور شد برای منظم کردن از افرادی کمک بگیرد. او ندا می داد: «اهل حجاز وارد شوند.» پس کس دیگر وارد نمی شد. «اهل شام وارد شوند.» «اهل مصر وارد شوند.» گفته میشود که در تاریخ مسلمانان - تا عصر آنام بعد از خلفای راشدین - مشهور نشد. ده هزار در مسجد عمرو بن عاص «رحمة الله» در مصر و ده هزار نفر در مسجد جامع عراق.

کسی که همزیستی با دیگران را بیاموزد در رفتار با مردم موفق می شود. امروزه فرد به خاطر ناچیز ترین سبب همسایه اش را از دست می دهد. از دست دادن یک انسان امر بسیار بزرگی است. شیوه ی تفکر ما چگونه است؟ من می خواهم مردم را بدست بیاورم نه اینکه آنان را از دست بدهم. این یک قاعده است که می گوید: «اگر هزاران شخص از تو راضی بودند و یک شخص از تو راضی نبود به طرف این شخص برو.» این بدان معنی نیست که تو کسی را از دست نمی دهی و همزیستی هم بدان معنا نیست که تو منافق هستی. امامان چهارگانه شکنجه شدند، زندانی شدند و کتک خوردند، ولی با آحاد مردم همزیستی کردند و در عین حال صاحب اصل و مبداء بودند. همزیستی بدان معنا نیست که تو آزار نخواهی دید، بلکه همزیستی یک شیوه ی تفکر است. امام احمد «رحمة الله» به دشمنانش می گفت: «در میان من و شما جنازه ها حکم میکند.» ده هزار نفر برای تشیع جنازه اش حاضر شدند تا اینکه مسیر ها بسته

شد، در حالی که کسانی که باعث شکنجه و زندانی شدند، مردند و کسی آنان را یاد نکرد.

علی رغم همزیستی چگونه انسان به خاطر مبدأش آزار و اذیت می بیند؟ این امام ابوحنیفه «رحمة الله» است. او با خلیفه همزیستی می کرد و به خلافت عباسی احترام می گذاشت تا اینکه خلیفه از او تقاضا کرد قضاوت را بدست بگیرد. او نپذیرفت، چون دید قضاوت آزادی ندارد. شکنجه شد و شلاق زده شد. تا اینکه مادرش به او گفت: قبول کن.

گفت: «مادرم، اگر قبول کنم دنیا و آخرت را از دست می دهم.»

ولی با این وجود به شاگردش ابویوسف «رحمة الله» گفت: «به نظر من تو قاضی خواهی شد، و زمانه تغییر خواهد کرد.»

گفت: «چگونه قضاوت را بپذیرم در حالی که تو آن را رد کرده ای؟»

گفت: «آیا زمان تو مثل زمان من است؟ قضاوت بزرگ است ولی وضعیت من مانع می شود.»

به تواضع و همزیستی نگاه کنید.

نقش زن در زندگی امامان چهارگانه:

زن در زندگی امامان چهارگانه نقش بزرگی دارد. این امری است که شاید بر بسیاری از مردم پوشیده باشد.

پشت سر امام احمد بن حنبل «رحمة الله» مادرش قرار دارد که وقتی جوان بود شوهرش مرد. او ازدواج نکرد تا او را تربیت کند.

پشت سر امام شافعی «رحمة الله» مادرش قرار دارد که به او گفت: «تو را برای علم نذر کردم، شاید خداوند به وسیله تو امت را جمع کند.»

پس اندیشه ی همزیستی و جمع امت نزد مادر امام شافعی «رحمة الله» بود که در وجودش غرس کرد و او را تشویق کرد که هر چه باعث یک پارچگی و اجتماع امت می شود، یاد بگیرد تا اینکه امام همزیستی شد.

پشت سر امام مالک «رحمة الله» مادرش است که او را نجات داد. او در راه کاملاً متفاوتی می رفت. با تیز هوشی مادرانه، نه زور راهش را تغییر داد. ای مادران، شما را به خدا می خواهیم از داستان های امامان چهارگانه استفاده کنیم و فرزندان مان به این صورت باشند. دختر امام مالک در حین درس در پشت دیوار می نشست. یکی از شاگردانش می خواند و امام مالک «رحمة الله» توضیح می داد. اگر آن دانشجو اشتباه می کرد دختر به دیوار ضربه می زد تا پدرش متوجه شود چون او کتاب «موطأ» را مثل پدرش حفظ بود. یکی از کسانی که امام مالک «رحمة الله» علم را از آنان گرفت عایشه دختر سعد ابن ابی وقاص «رضی الله عنه» بود.

همچنین امام شافعی «رحمة الله» وقتی در مصر رسید، نزد بانو نفیسه دختر حسن بن علی «رضی الله عنه» رفت تا از او علم بیاموزد. شاگردی یک زن را عیب ندانست. در حلقه ی درس امام ابو حنیفه «رحمة الله» جای ویژه ای برای زنان بود، افزون بر سی دانشجو که در فتوا با آنان مشورت می کرد.

به همزیستی امام ابو حنیفه «رحمة الله» با مادرش نگاه کنید. مادر معمولاً فرزندش را کوچک می بیند، هر چند او بزرگ شده باشد. روزی مادرش قسمی خورد و خواست که از قسمش بازگردد، از پسرش پرسید که چکار کند؟ او به مادرش فتوا داد، ولی مادرش نپذیرفت و به او گفت: «نزد زرعه قاص برو». زرعه قاص عابدی بود که مردم او را دوست داشتند، ولی فقیه نبود اگر کسی غیر از امام ابو حنیفه «رحمة الله» آنجا بود، قبول نمی کرد و به او می گفت: تو مرا در مقابل مردم رسوا می کنی.

ولی امام ابوحنیفه «رحمة الله» مادرش را نزد زرعه قاص برد و در ضمن برای زرعه پیام داد: «که اگر چنین سوالی برای تو آمد جوابش این چنین است».

وقتی بر زرعه وارد شدند، مادر به او گفت: «به ما فتوا بده».

زرعه گفت: «به تو فتوا بدهم در حالی که امام امت با تو است؟»

امام ابوحنیفه به او گفت: «برایش فتوا بده».

او همان جواب امام ابوحنیفه «رحمة الله» را به او داد و مادرش از او پذیرفت.

امامان چهارگانه و عبادت.

آنان الگوی کاملی بودند. سخنشان موافق عملشان بود. این رمز موفقیتشان بود. عبادتشان بزرگ بود. می دیدی که روزه می گیرند، شب را با نماز برپا می دارند، تا آنجا که امام ابوحنیفه «رحمة الله» یک شب در نماز فقط این آیه را می خواند:

﴿فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ﴾ «۲۷» إنا كنا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِمَةُ

اللهم! [الطور: ۲۷، ۲۸]

«پس خداوند بر ما منت نهاد و ما را از عذاب گرم حفظ کرد ما از دیرباز او را می خواندیم، که او همان نیکوکار مهربان است.»

یک نفر آمد که از او فتوا بخواهد، دید که این آیه را می خواند، او رفت و سپس باز گشت، دید که هنوز این آیه را می خواند و گریه می کند.

امامان چهارگانه و توانایی های دیگر.

آنان توانایی های دیگری غیر از فقه داشتند: امام احمد «رحمة الله» استعداد خطاطی داشت و زیبا می نوشت. امام شافعی «رحمة الله» توانایی شعر گفتن داشت. این شعر از اوست:

نَعِيبُ زَمَانِنَا وَ الْعَيْبُ فِينَا وَ مَا لِزَمَانِنَا عَيْبٌ سِوَانَا

«از زمانمان عیب می گیریم در حالی که عیب در ماست، عیب زمان ما چیزی جز خود ما نیست»

امام مالک «رحمة الله» استعدادش تفکر در مصلحت مردم بود.

این مقدمه و پیش گفتار در مورد امامان چهارگانه بود. اکنون که از تاریخمان سخن می گوئیم مباحثات می ورزم و به غرب می گویم: «تاریخمان را بخوانید.» به مسلمانان غرب می گویم: «به فرهنگمان افتخار کنید و بدون ذوب شدن همزیستی کنید.» به اهالی فلسطین، لبنان و عراق می گویم: «تاریخ ما زیباست عیب دارد که اینگونه با هم اختلاف کنیم و دنیا ما را مسخره کند.» می خواهیم در خانه همزیستی کنیم. با زنان، شوهران، با فرزندان، با همسایگان و خویشاوندان تا به همزیستی با همه ی امت برسیم.

امام ابو حنیفه

ما در مورد همزیستی صحبت می کنیم. کلمه «تَعَايُش» «همزیستی» اصلش از «عِيشَة» است. چگونه با هم زندگی کنیم و با هم تفاهم کنیم؟ چگونه با هم رفتار کنیم، با هم گفت و گو کنیم و وجود همدیگر را بپذیریم؟ عیب ندارد که با هم اختلاف کنیم، چون باید با هم اختلاف کنیم! چون اختلاف یک سنت کونی

است. ولی حتی زمانی که اختلاف کردیم باید همزیستی کنیم، با هم گفتگو کنیم و با هم تفاهم کنیم.

وضعیت ما مسلمانان و کشور های ما خیلی ناگوار است. من درباره ی زندگی مان که زندگی سختی شده است صحبت می کنم. ارتباط مرد با زن و اختلافات زناشویی و مشکلات و بدبختی همواره زیاد می شود. طلاق رایج است، چون نمی دانیم حتی داخل خانه هایمان چگونه با هم زندگی کنیم.

به نسل جوان نگاه کن! شکاف بزرگی میان نسل جوان و پدران و بزرگسالان است، حتی در داخل خانه.

به انتشار مواد مخدر، خشونت و انحرافات فکری نگاه کن. این نسل، نسل خوبی است. ولی مشکل این است که نمی دانیم چگونه با او همزیستی کنیم، او هم نمی داند.

به آنچه در فلسطین میان فلسطینیان رخ می دهد نگاه کن: نمی توانند با هم زندگی کنند! عراق را می بینیم و خون هایی که جاری است و گریه های مادران را. لبنان را مشاهده می کنیم و اختلافاتی که در آن وجود دارد. دارفور را مشاهدت می کنیم و مسلمانانی که همدیگر را می کشند. همه ی این ها به خاطر این است که نمی توانیم با یکدیگر همزیستی کنیم. آنچه در این کتاب درباره ی داستان های امامان چهارگانه می خوانیم بزرگترین دلیل بر همزیستی است. نخستین، کسانی که فقه اسلامی را پایه، گذاری کردند و مدارس را برای آن به وجود آوردند.

نکته های اساسی:

- فقه چیست و این کلمه یعنی چه؟

- معرفی امام ابو حنیفه «رحمة الله» و جایگاهش میان امامان چهارگانه.

- محل تولد و تربیتش.

- نکته ی تحول در زندگی امام ابو حنیفه «رحمة الله»

- مکتب امام ابو حنیفه «رحمة الله»

- درجات همزیستی.

هدف کتاب:

شعار کتاب این است:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ...﴾ [الحجرات: ۱۰]

« در حقیقت مومنان با هم برادرند... »

اندیشه ی من این است که روابط خود را اصلاح کنیم. فراخوانی به سوی همزیستی، گفتمان، گفتگو و احترام گذاشتن به همدیگر، هر قدر هم با هم اختلاف داریم. شعارمان در این کتاب، این آیه کریمه است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ

لِتَعَارَفُوا...﴾ [حجرات: ۱۳]

« ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید »

ملت ها و قبائل: یعنی با هم مختلفید. می شد که یک قبیله، با یک ملت یا یک خانواده باشید، ولی سبب اختلاف این است که یکدیگر را بشناسید. لام «لِتَعَارَفُوا»، لام علت است. همدیگر را بشناسید و در نتیجه با هم مبادله کنید، با

هم همکاری کنید و با هم تفاهم کنید و در نتیجه زمین بارور شود. تبادل افکار کنید تا همه بالاتر بروید. چون هدف آفرینش زمین آبادی آن است. هرگز نمی توانیم این همزیستی را محقق کنیم مگر اینکه با خودمان همزیستی کنیم. اگر یکی از آرزو های ما نهضت و خیزش کشور های ماست. پس اولین گام همزیستی با خودمان است.

یکی از قاضیان بزرگ به نام عیاض گفته است: « الفت یکی از فرایض اسلام و از ارکان شریعت است، و نظامی است که مسلمانان را یکپارچه می کند.»

الفت در میان ما یکی از فرایض اسلام است. تصور کن، نه تنها این، که یکی از اهداف همه ی احکام شرعی الفت در میان مردم به طور عموم و در میان مسلمانان به طور خاص است. چرا غیبت و سخن چینی حرام شده است؟ چرا باید نماز جماعت و نماز جمعه بخوانیم و صف ها را برابر کنیم؟ حتی طلاق ضوابط سختی دارد تا جدا نشوید مگر بعد از ضوابط و احکام سخت! این اسلام است. این سخن برای مرد و زن مسلمان است. برای جوانان، کارخانه ها، شرکت ها، دانشگاه ها و بحث های علمی. چرا بعضی اوقات اساتید دانشگاه نمی توانند با هم تفاهم کنند؟ همچنین اساتید و دانشجویان؟ ولی این سخن باید دلیل داشته باشد. باید از سخن نظری به تطبیق تبدیل شود. علی رغم آنکه ممکن است سخت باشد ولی خواهیم کوشید آن را آسان کنیم. با ذکر داستان های امامان چهارگانه و کسانی که این فضیلت را کسب کردند و اولین کسانی بودند که فقه اسلامی را کشف کردند و مکاتبی برای آن تشکیل دادند.

فقه چیست؟ معنی این کلمه چیست؟

خیلی ساده فقه، یعنی ایجاد راهکار برای مشکلات روز مره مردم در پرتو قرآن و سنت.

پس فقه یکی از مهمترین علوم اسلامی است. چون شامل تمام مسائل و مشکلات زندگی می شود، مثل: نماز، ازدواج، عبادت، طلاق و معاملات. امامان زیادی وجود دارند ولی این چهار امام بزرگترین و مشهورترین دانشمندانی هستند که مدرسه تأسیس کردند و در تشکیل فقه اسلامی سبقت گرفتند. این چهار نفر را انتخاب کردم چون زندگی آنان سراسر همزیستی است. ما از هم زیستی که در زندگی خود محقق کردند شگفت زده خواهیم شد.

معرفی امام ابو حنیفه رحمته الله و جایگاهش در میان امامان چهارگانه:

امامان چهارگانه عبارتند از: امام ابو حنیفه، امام مالک بن انس، امام شافعی و امام احمد بن حنبل رحمهم الله و این ترتیب زمان تولد و دورانشان است.

امام ابو حنیفه «رحمة الله عليهم» یکی از الگوهای همزیستی با خود است. اسمش نعمان بن ثابت مرزبان و کنیه اش ابو حنیفه است. «مرزبان» دلالت دارد که او عرب نیست؛ بلکه فارسی است. یعنی از سمت افغانستان و ایران. اصل اجدادش عرب نبودند ولی اسلام آوردند. اولین امام فقه اسلامی، عرب نیست، هاشمی نیست، مضری نیست و هیچ اصل عربی ندارد و این اولین نکته در همزیستی است. آیا جامعه می تواند طبقات مختلف را علی رغم اختلافشان در ثروت و فقر با نظام طبقاتی یا اصل و نسب همدیگر بپذیرد؟ این نکته ی بسیار مهمی است. امام ابو حنیفه رحمته الله اولین امام از امامان چهارگانه است. او راه را برای تمام کسانی که بعد از او آمده اند هموار کرد. . علما گویند: «شایسته است که هر مسلمان در نمازش برای ابوحنیفه دعا کند.» او صاحب اولین مکتب است. تا به حال، پیروان مذهبش در جهان اسلام از همه مذاهب بیشتر است. به ویژه در میان کسانی که به زبان عربی صحبت نمی کنند. مانند هند، پاکستان و دیگر کشورها از جمله کشور های عربی مثل سوریه و لبنان! عجیب اینجاست که مسلمانان چگونه پذیرفتند که امامشان از موالی و بردگان آزاد شده باشد؟ کلمه موالی به معنای غیر عرب است. هر شخص از عجم مولا نامیده میشود. در آن زمان هرکس به علم اهمیت می داد از موالی بود. یک بار یک

قاضی با نام ابن ابی لیلا و استاندار کوفه عیسی بن حشام نشسته بود. استاندار کوفه عرب بود و تعصب عربی داشت. استاندار کوفه از ابن ابی لیلا در مورد فقه‌ای اسلام در آن زمان پرسید و به او گفت: «ای ابن ابی لیلا، در مورد فقها برای من صحبت کن.»

ابن ابی لیلا گفت: «باشد ای امیر.»

استاندار گفت: «فقیه مدینه کیست؟»

گفت: «نافع، مولای ابن عمر.»

پرسید: «فقیه مکه کیست؟»

گفت: «عطا ابن ابی رباح.»

استاندار پرسید: «آیا مولی است یا عرب است؟»

جواب داد: «مولی است.»

گفت: «فقیه یمن کیست؟»

گفت: «طاووس بن کیسان.»

پرسید: «مولی است یا عرب است؟»

جواب داد: «مولی است.»

پرسید: «فقیه یمانه کیست؟»

گفت: «یحیی ابن ابی کثیر.»

پرسید: «مولی است یا عرب است؟»

جواب داد: «عرب است.»

در میانشان یک عرب دیده نمی شود.

پرسید: «فقیه شام کیست؟»

گفت: «مکحول.»

پرسید: «مولی است یا عرب است؟»

جواب داد: «مولی است.»

پرسید: «فقیه یمامه کیست؟»

گفت: «یحیی ابن ابی کثر.»

پرسید: «مولی است یا عرب است؟»

جواب داد: «مولی است.»

پرسید: «فقیه جزیره کیست؟»

گفت: «میمون بن مهران.»

پرسید: «مولی است یا عرب است؟»

جواب داد: «مولی است.»

ابن ابی لیلا گوید: هر وقت نام یکی از موالی را می بردم چهره از خشم
سرخ می شد و خشمش زیادتیر می شد.

تا اینکه پرسید: «فقیه بصره کیست؟»

جواب دادم: «حسن بصری و محمد بن سیرین.»

پرسید: «مولی هستند یا عرب؟»

جواب دادم: «مولی هستند.»

ابن ابی لیلا گوید: شر را در چهره اش دیدم. از من پرسید: «فقیه کوفه کیست؟»

نزدیک بود بگویم حماد - حماد استاد ابوحنیفه و از موالی است - ولی از شرش ترسیدم و شروع کردم به چرخیدن به دنبال یک عرب و در کوفه و گفتم: «ابراهیم نخمی..»

پرسید: «مولی است یا عرب است؟»

جواب دادم: «عرب است.»

گفت: «الله اکبر.»

ابن ابی لیلا گفت: ای امیر، چه کار کنیم، موالی جلوزده اند!

بین عرب ها چگونه پذیرفتند که موالی از آنان جلو بزنند. این در آن زمان برای عرب عیب نبود، چون عرب ها در آن زمان مشغول حکومت، جنگ و فتوحات بودند و نمی توانستند در عرصه ی علم و دانش سبقت بگیرند غیر عرب ها میخواستند نقشی در است جدید و اسلام داشته باشند، پس به علم اهمیت دادند و این توازن یه وجود آمد به خدای بزرگ قسم، عرب ها کار بزرگی کردند وقتی گذاشتند غیر عرب ها و فارسیان علم را بیاموزند تا جامعه متکامل شود آنان برای اسلام از علم محافظت کردند و امام ابو حنیفه و دیگران بارز شدند، علی رغم این که ممکن بود جامعه او را نپذیرد، چون عرب نبود. امام مسلمانان چگونه عرب نباشد؟ یکی

از نام های امام ابو حنیفه امام اعظم است. در تاریخ این گونه او را نام نهاده اند، اسم دومش امام الأئمه است، چون رسول الله به آنان فرمود: مؤمنان مانند دندانهای شانه باهم برابر هستند، عربی بر عجمی برتری ندارد مگر با تقوا.»

این اولین نکته در همزیستی است .

تولد و رشد وی

امام ابو حنیفه در سال ۸۰ هـ ق. در کوفه متولد شد و در سال ۱۵۰ هـ ق. وفات یافت. کوفه در آن زمان فقط یک شهر بزرگ نبود؛ حتی یک مسجد بسیار بزرگ در آن وجود داشت که وسعتش به اندازه ی چهل هزار نماز گزار بود. وقتی سرورمان علی ابن ابی طالب مدینه را رها کرد و به عراق رفت، در کوفه اقامت گزید و آن را مرکز حکومت اسلامی قرار داد. سیدنا عمر در زمان خلافتش یکی از عالم ترین صحابه را انتخاب کرد و به کوفه فرستاد. او سرورمان عبدالله بن مسعود بود. سیدنا عمر به آنان گفت: «ابن مسعود را به عنوان معلم و وزیر نزد شما فرستادم، او برای شما برگزیدم چون یکی از داناترین یاران پیامبر است.»

پس کوفه و مکتب خاصی دارد. مکتب علی بن ابی طالب و عبدالله بن مسعود که نزدیک به مکتب عمر بن خطاب است آنان همیشه افکار پیشرفت و آینده نگری داشتند این یک حرکت بزرگ و دور اندیشی از سوی سرورمان علی ابن ابی طالب در همزیستی است، چون مدینه در عهد پیامبر ابوبکر، عمرو عثمان مرکز اسلام بود چرا سرورمان علی این کار را کرد؟ چون تمام مشکلات از عراق می آمد. سرورمان علی چنان که از پیامبر آموخته بود، می خواست که در کنار مشکلات باشد تا برحمة الله شان توانا تر باشد.

آیا فقیران اهل صُفه «فقیران مهاجر» و کاری را که پیامبر با آنان کرد یاد

دارید؟

آنان را کنار مسجدش سکنا داد تا کنارش باشد و بیشتر آنان را سرپرستی کند و بیشتر آنان گرامی بدارد. ولی اکنون مناطق بی نقشه و حلبی آباد در مناطق دور قرار دارد و کسی از آنها چیزی نمی داند.

ابو حنیفه زندگی اش را به عنوان جوانی آغاز کرد که تصمیم دارد در زندگی موفق شود. او طبیعت خیلی خاصی داشت؛ وقتی میخواست کاری را انجام دهد یا وارد عرصه ای شود قبول نمیکرد مگر این که در قله باشد. پدرش تاجر پارچه بود و یک تجار خانه ی ساده داشت، وقتی ابو حنیفه به سن ۱۷ سالگی رسید تصمیم گرفت این تجارت خانه رابع یکی از بهترین تجارت خانه های قماش در عراق تبدیل کند. او می گوید: «پرسیدم بهترین استادی که دانش بازار را به مردم آموزش می دهد کیست؟»

گفتند: «فلان شخص.»

نزد او رفت و مشغول آموختن شد. به شخصیتش نگاه کن. او نمی خواهد چیزی را یاد بگیرد مگر به شیوه ی علمی. او به دنبال استاد متخصصی است که شیوه ی کار را از او بیاموزد. پس زیر نظریک استاد آموزش دید و شروع کرد و به گفت و گو در مورد توسعه تجارت خانه با پدرش و به طور عملی بعد از چند سال تجارت خانه ی پدرش به بزرگترین تجارت خانه ی قماش در کوفه تبدیل شد. شروع به هنر نمایی و آراستن تجارت خانه به شکل جدیدی کرد که در آن زمان شناخته شده نبود و خیلی ثروتمند شد.

ناگفته پیداست که یکی از مشکلات بزرگ علمای دین و اصحاب اندیشه عدم وجود ثروت است و باعث بروز مشکل در بین اندیشه ی آنان و تاختن برای جمع ثروت میشود.

ولی او در این سن کم بسیار ثروتمند بود. امام ابو حنیفه زندگی اش را مثل سه امام دیگر که در ابتدای زندگی مادرانشان آنان را به طرف علم سوق دادند

شروع نکرد. او علم و دین با درس گذاشت. شخصی عادی بود، ولی هدفش این بود که در زندگی اش موفق باشد و یکی از جوانان متمایز بود.

به نکته ی همزیستی در این جا توجه کن. پدرش به او اجازه داد که تجارت خانه را توسعه دهد در صورتی که گاهی اوقات وقتی پسر میخواست در تجارت پدرش مشارکت کند مشکلاتی بین آنان رخ می دهد. پسر میخواست توسعه دهد پدر موفق نیست، پدر ابو حنیفه به او گفت: «هرکاری که میخواهی انجام بده، من باتو هستم، ولی به من بگو چه کتر میخواهی انجام دهی؟»

تجارت خانه شروع کرد به شکوفا شدن، مال و ثروت به طرفشان سرازیر و ثروت زیاد می شد. مردم می گفتند: «می دیدم که عبای قیمتی می پوشد.»

عبایی که هزار و پانصد درهم قیمت داشت، در زمانی که گوشت را به پنج درهم می خردند. با وجود این ثروت، وقتی راه علم را درپیش گرفت درآمد سالانه اش از دویست هزار دینار تجاوز کرد، ولی هرگز زکات بر او واجب نشد، چون چیزی را ذخیره نمی کرد خیلی اتفاقی اتفاق می کرد برای خود و خانواده اش فقط چهار هزار درهم در سال نگه می داشت.

نقطه ی تحول در زندگی امام ابو حنیفه

به عنوان یک تاجر موفق که شگفتی همه ی مردم را برمی انگیزت شروع کرد، تا این که یک روز از کنار شخصی به نام «شعبی» گذشت، او یکی از امامان بزرگ و مشهور اسلام است که موضع گیری های بزرگی در اسلام دارد و در مسائل بزرگ از او کمک گرفته می شد. وقتی شعبی او را دید، صدایش زد و از او پرسید: «نزد کدام استاد رفت و آدمی کنی؟»

یعنی شاگرد کدام استادهستی؟

گفت: «به بازار می روم و شاگرد فلان استادهستم»

شعبی علیه السلام گفت: «در این مورد نمی پرسم، منظور علما است.»

ابو حنیفه علیه السلام گفت: «نه، به خدا قسم نزد آنان نمی روم.»

شعبی علیه السلام به او نگاه کرد و گفت: «در تو بیداری، حرکت، همت و زکات می بینم، به

نظر من تجارت این ها را سیر نمی کند، آیا می توانی چیزی همراه تجارت بگیری تا باورت در تجارت باشد و تجارت یاورت در انجام آن باشد؟»

گفت: «آن چیست؟»

جواب داد: «دانش، دانش را فرا بگیر، چون تو از عقل و زکات برخورداری.»

امام ابو حنیفه گوید: «سخنش در دلم نشست.»

ببین، چگونه می توانی سخنی را بگویی و در حمة اللهالی که اهمیتش را نمی دانی، زندگی یک شخص را تغییر بدهد؟! شعبی دید که او یک جوان غیر عادی است و تمام تلاشش را در تجارت صرف می کند، ولی این عقل و این پویایی را فقط تجارت اشباع نمی کند دید که آن را فقط علم اشباع می کند. در این روزها مشکل کشور های ماعدم اکتشاف استعدادهاست، چه قدر استعداد متولد می شوند، زندگی می کنند، می میرند، دفن می شوند و کسی نیست که آن ها را ابراز کند.

نتیجه این شد که امام ابو حنیفه شروع به اندیشیدن در سخن شعبی و آموختن علم کرد. تصمیم گرفت که برود و علم بیاموزد. گفت: «کدام هنر یا رشته را فراگیرم؟!»

می گوید: «شروع کردم به پرس و جو تا انتخاب کنم.»

گفتم: «به من بگوئید که رشته های علم چیست؟»

به من گفته شد: «قران، حدیث، لغت، شعرو فقه.»

می گوید: «شروع کردم به پرسیدن یکی پس از دیگری. وقتی قران را حفظ کردم و تفسیر آن را فهمیدم پایان کارم چه خواهد بود؟»

گفتند: «برای مردم قران میخوانی و به کودکان قران می آموزی.»

گفتم: «سپس چه؟»

گفتند: «وقتی بزرگ شوی جوانانی که در قرائت از تو توانا تر اند فارغ التحصیل می شوند و از تو جلو می زنند.»

گفتم: «نمی خواهم وارد این رشته شوم.»

از حدیث پرسیدم و سوال کردم: «توانا ترین شخص در حمة اللہ حدیث کیست؟ وقتی حدیث را فرا بگیرم چه کار می کنم؟»

گفتند: «حدیث را حفظ کن تا مردم از تو حدیث بیاموزند تا بزرگ ترین فرد حدیث شوی.»

گفتم: «بزرگ می شوی، حافظه ات ضعیف می شود، حدیث را فراموش می کنی و شاید متهم به کذب و دروغ شوی.»

گفتم: «نمی خواهم وارد حدیث شوم. در مورد شعر چه می گویند؟»

گفتند: «شعر را حفظ می کنی.»

گفتم: «وقتی اشعار را حفظ کردم و بهترین شاعر شدم بعد از آن چه؟»

گفتند: «این شخص به تو چیزی دهد و تو او را می ستای و دیگری به تو نمی دند و او ذم نکوهش می کنی.»

گفتم: «این را نمی خواهم. دیگر چه؟»

می گوید: تا این که در مورد فقه برایم صحبت کردند و گفتند: «به مردم آموزش می دهی، برای مردم فتوا می دهی و شاید در حمة اللہالی که جوان هستی قاضی شوی.»

گفتم: «علم رامی خواهم»

می گوید: نزد شعبی رفتم و به او گفتم: «به نظر تومی توانم فقه بیا موزم؟»

گفت: «این چنین است که برای تو میخواستم.»

پرسیدم: «برترین شخص در فقه کیست؟»

گفته شد: «حماد بن ابی سلیمان»

با خود گفتم: ملازم او خواهم بود و ملازم او شدم.

خیلی از جوانان هستند که وارد دانشگاه می شوند، چون معدلشان فقط برای این دانشگاه مناسب است. سپس فارغ التحصیل می شوند و به هرکاری که برایشان پیش آید مشغول می شوند. ولی ببین چگونه ابو حنیفه برای آینده اش برنامه ریزی کرد، از او یاد بگیر، ببین چگونه می خواست بدانند که آخرین مرحله ای که در علم به آن می رسد چیست؟ بدیهی است که من از علوم دیگر عیب جویی نمی کنم، ولی می خواهم که به تو نشان دهم که چگونه می اندیشید او پرسید و مشورت کرد. چون نمی خواست تصمیمات فردی بگیرد. به اولین همزیستی نگاه کن: من و خودم، میان من و خودم یک انسجام است. این نقطه یکی از قله های همزیستی است، چون مکتبش را بر این بنا خواهد کرد.

او هجده سال با استاد حماد به سر خواهد برد. از او خواهد آموخت و استفاده خواهد کرد. عجیب این که حماد پذیرفت. وقتی نزد او رفت حماد گفت: «چه می خواهی؟»

گفت: «می خواهم علم بیا موزم.»

گفت: «تجارن چه میشود؟»

جواب داد: «آفرین. هرروز فقط سه مساله نزدمن می آموزی.»

هرروز سه مساله؟ دریا یا سیل از قطرات باران تشکیل می شود. کوه از سنگریزه و راه هزار مایلی با یک قدم شروع میشود. یا سه مساله شروع کرد ولی بعد از سه سال حماد احساس کرد که ابو حنیفه پخته شده است. از این پس او را در جلسه ی درس در کنار س می نشاند و هر وقت می خواست سخن می گفت. تا جلسه درسش یک جلسه ی مشترک شد.

این ها در زمانی رخ داد که ابو حنیفه در اوایل دهه ی سوم عمرش بود. اکنون ما زیاد می شنویم که اگر یک مسئول در شرکتی کارمندی را ببیند که متمایز است به او فشار می آورد تا تورا از سر راهش دور کند، ولی حماد به او کمک کرد. به این خاطر ابو حنیفه در طول عمرش قدرش را خواهد دانست.

امام ابو حنیفه گوید: ولی من به حماد اکتفا نکردم. به جست و جوی دیگر علمای آن عصر پرداختم. رفتم و نزد جعفر صادق طلب علم کردم. حماد به من اجازه داد که نزد جعفر صادق بروم و ایشان پذیرفت که به من علم بیاموزد. در برخی مسایل با جعفر صادق اختلاف نظر داشتم، و ایشان این اختلاف نظر را تحمل می کرد.

این یک نکته ی دیگر در همزیستی است. حماد از این ناراحت نشد. جعفر صادق مؤسس فقه شیعه است، یعنی امام ابو حنیفه فقه شیعه را گرفت با این وجود مشکلی نداشت که بگوید: «من در این مسایل با فقه شیعه اختلاف دارم.»

امام ابو حنیفه می گوید: «من و مجموعه ی کوچکی از شاگردان حماد شب ها تا بامداد می نشستیم. بعد از درس مجلس، برای تناول علم می نشستیم.»

او می گوید: «حماد فردی نیک و استاد و ارسته ای بود. او هرگز نمی توانست جلسه رابه پایان برساند. او یک خروس داشت. این خروس با نزدیک ترشدن به بامداد اذان می داد حماد درسش را تمام نمی کرد تا خروس اذان بدهد و خودش شخصاً درس را تمام نمی کرد.»

به ادب معلم نگاه کن. وقتی این خروس آواز می خواند ابو حنیفه خشمگین می شد چرا که می خواست از محضر حماد استفاده کند. به شوخی می گفت: «چه خروس تنبلی هستی. اول شب اذان می دهی» سپس به حماد نگاه می کرد و به او می گفت: «خروس اشتباه اذان می دهد خروس بی وقت اذان می دهد.»

ابو حنیفه صریح است و با خودش همزیستی می کند. افرادی هستند که باخودشان درگیر هستند، یا همیشه درونشان پر از خشم و خروش است و یا ازخودشان می گریزند و نمی خواهند باخودشان روبه رو شوند. امام ابو حنیفه می گوید: «بعد از ده سال باخودم بر سر ریاست درگیر شدم. با خود گفتم: امروز به مسجد می روم و یک حلقه اش نشسته است، به خاطر کارهایی که برایم کرده بود و بخاطر عظمتش نتوانستم کاری کنم رفتم و در حلقه ی درسش نشستم. آن روز برخورد فشار آوردم، در کنارش نشستم، بلکه رو به روی حماد نشستم»

می گوید: «در همان روز برای حماد خبری از بصره آمد که در آن جا ارثی دارد. او حلقه ی درس را ترک کرد و به من گفت: در جایم بنشین تا برگردم. دوماه در حمة الله لقه درس به جایش نشستم. شروع کردم به نگاه کردن به سوالات، مسایل جدیدی بود. هر وقت مساله ی جدیدی می آمد می گفتم: حماد به من نگفته است و می گفتم: الحمد لله که من به ریاست نرسیدم.»

وقتی حماد برگشت تمام مسایلی را که بر من عرضه شده بودند نوشتم و در برابرش نشستم شصت مساله بر او عرضه کردم. در چهل مساله با من هم نظر بود و در بیست مساله با من اختلاف نظر داشت. لذا من آن بیست مساله را آموختم. گفتم: به خدا قسم تا زمانی که زنده باشد از حماد جدا نمی شوم.»

او می خواست حلقه ی درس مخصوص خود را داشته باشد، ولی با نفسش به نزاع پرداخت و دانست که چگونه خودمان را معالجه کنیم و با خودمان تفاهم داشته باشیم. سبحان الله، گویان خداوند می خواست در همان روز به او پاداش دهد. گویا یک آموزش برای او بود. در همین مدت مسایل و قضایای جدیدی برایش رسید که حماد یادنگرفته بود. پس خدا را شکر کرد که هنوز در کنار جمعی هست. الفبای همزیستی در کشور های ما این است که در شرکت ها، کارخانه ها، دانشگاه ها و پژوهش های علمی به تیم کاری نیازمندیم. غرب موفق شد، چون بر اساس موسسات مشترک استوار است. یاهم کارکنند. من تا به حال هرگز نشنیده ام که یک مجموعه در کشور های ما یاهم یک کار علمی انجام دهند و موفقیت شگفت انگیزی داشته باشند. افراد همه در یک سطح می مانند. ماکسانی رامی بینیم که در یک کار علمی یا فرهنگی شریک می شوند و بعد از آن جدا می شوند و هر یک به تنهایی کار می کند!

حماد بعد از نه سال مرد. ولی به عشق و محبتی که امروز در میان شاگردو استاد وجود ندارد نگاه کنید. با توجه به این که امام ابو حنیفه در بیش از صد مساله با حماد اختلاف دارد، بعد از این که حلقه ی درس را به دست می گیرد تمام نظامش را تغییر می دهد، با این وجود میگوید: «به خدا قسم، من همانطور که برای پدرم در هر نماز آمرزش می خواهم برای حماد هم استغفار میکنم. من برای کسانی که به من علم آموخته اند و برای کسانی که به من آن ها علم آموخته ام آمرزش می خواهم.»

به او گفتند: «چرا برای کسانی که از تو علم آموختند، طلب آمرزش میکنی؟»

گفت: «تا بر حمة اللهی ثابت باشند و در ثواب شریک آنان باشم.»

می گویند: «بین خانه ی من و خانه ی حماد هفت کوچه بود. به خدا قسم، نمی توانستم پایم را به سمت خانه ی استادم دراز کنم.»

ببین ادب و عشق تا چه حد است.

می گوید: «به خدا قسم، نمی توانم با صدای بلند جلوی استاد حماد کتاب را ورق بزنم تا او را آزار ندهم.»

آیا می دانید امام ابو حنیفه نام پسرش را «حماد» گذاشت؟ آیا می دانید که وقتی حماد بعد از دو ماه به کوفه بازگشت، پسرش به او گفت: «پدر جان، این اولین باری بود که به مسافرت رفتی، مشتاق چه چیزی هستی؟»

گفت: «مشتاق ابو حنیفه، به خدا قسم، آرزو دارم که با او باشم تا مرگ از او جدا نشوم.»

مکتب امام ابو حنیفه

امام ابو حنیفه گوید: «حلقه ی درس را در چهل سالگی شروع کردم.» به زودی به بزرگ ترین مدرسه یا حتی آکادمی خواهد شد. او اولین کسی است که مقرر کرد: چیزی به نام فقه فردی وجود ندارد. او دوباره ی تشکیل فقه اسلامی سخن خواهد گفت، ولی چگونه این کار را به تنهایی انجام خواهد داد؟ او مجموعه ای از چهل شخص تشکیل داد که تخصصات مختلف در آن بود. باید متخصصانی در تجارت، لغت، حدیق، قرآن، شعر و کارشناس وضعیت عراق-کارشناس اجتماعی - باشند که با هم بنشینند و در مورد نیازها و مشکلات جامعه با هم بحث کنند. از قرآن و سنت استنباط کنند. اگر در قرآن و سنت ندیدیم عقل های مان را با هم به کار بیندازیم، چرا که مایک تیم کاری هستیم. به این خاطر چیزی به نام کتاب های امام ابو حنیفه وجود ندارد، ولی فقه مدرسه است. درست است امام ابو حنیفه استاد است، ولی چهل نفر دیگر وجود دارند، حتی صد ها و هزاران نفر حمة الله ضرورت داشتند، ولی این چهل نفر در صدد بودند. امام ابو حنیفه مساله فقهی را عرضه می کرد بعد بررسی شروع می شد. اول مشکل تحلیل می شد. فرضیه های موجود طر حمة الله می شد سپس به راه حل می رسید و یک شخص می نوشت، گویایک راه حل علمی است. همان طور که در ریاضیات انجام می دهیم. مهم

نیست که چه قدر وقت برای یک مساله صرف شود. هریک دستش را بلند میکرد و هرچه داشت عرضه می کرد. بحث شروع می شد تا درپرتو آرای گروهی به تصمیم نهایی درمشکل برسند.

اگر رای ابوحنیفه با رای دیگران مخالف بود، شخصی به نام ابویوسف آن جا بود که شاگرد اول امام ابوحنیفه است. او در آینده در دوران چهارخليفة قاضی الفضات « رئیس قوه ی قضائیه » خواهد بود. او نشسته است و تصمیم نهایی را که عبارت است از فتوا و اسبابی که براساس آن فتوا گرفته شده است، می نویسد این کلاس هاسی سال ادامه داشت، همزیستی استوار بود. درمورد هرچیز صحبت می کردند و آن را به دین ارتباط می دادند. شکاف میان زندگی و دین را برداشتند، چون آن دو را به هم پیوند دادند. یک باریکی از دانشمندان گفت: «ابوحنیفه اشتباه کرد.»

سفیان ثوری یکی از دانشمندان بزرگ در کنارش نشسته بود و در جوابش گفت: «شایسته نیست که ابوحنیفه اشتباه کند.»

آن مرد گفت: «چگونه ممکن است اشتباه نکند، آیا او معصوم است؟»

سفیان ثوری گفت: «او معصوم نیست ولی تنها فکر نمی کند.»

به این خاطر ممکن است که فتوایی در فقه حنفی باشد که رای امام ابوحنیفه مخالف آن است، چون او یک رای دارد و جمع بر رای دیگری اتفاق کردند.

امام ابوحنیفه اولین کسی است که بورسیه ی تحصیلی داد. قبل از دانشگاه های اروپا. ابویوسف شاگرد فقیری بود. ابوحنیفه می دید که او در آینده انسان فوق العاده ای خواهد شد. او در حمة اللہلقه ی درس امام ابوحنیفه می نشست، ولی پدر ابو یوسف به او می گفت: «تو فقیر هستی و ابوحنیفه ثروتمند است، با این وجود با او هستی. برو کار کن.»

گفت: «وقتی مردم رفتند نزد من بیا.»

امام یک کیسه به او داد که صدرهم در آن بود و به او گفت: «وقتی این تمام شدند من بیا، ولی خود را برای درس های مافارغ کن، امید دارم که مسلمانان نفع برسائی.»

سپس برای او حقوق ماهیانه مقرر کرد. این اولین بورسیه ی تحصیلی برای کسی بود که در پی علم است، چرا که در او امید زیادی برای مسلمانان می دید. بعد از آن به دو دانشجوی دیگر هم بورسیه داد.

یک بار ابو یوسف تصمیم گرفت که از درس امام ابو حنیفه جدا شود، چنان که ابو حنیفه سال ها پیش این تصمیم را گرفته بود و این کار را نکرده بود، ولی ابو یوسف این کار را انجام داد. او برخاست و یک حلقه ی درس برای خود ساخت. امام ابو حنیفه سه روز او را رها کرد، بعد از آن به یک مرد گفت: «نزد ابو یوسف برو و بگو: شخصی نزد خیاط رفت و از او خواست که در مقابل یک درهم لباسی را برایش کوتاه کند. روز بعد نزدش آمد و به او گفت: آیا لباس را کوتاه کردی؟ خیاط گفت: فردا آماده می شود. روز بعد نزدش رفت. خیاط به او گفت: تو لباسی به من ندادی. روز بعد صاحب لباس از آن جا عبور می کرد و آن لباس را دید که آویزان است و کوتاه شده است. به خیاط گفت: این لباس من است. گویا خیاط به تنگنا افتاد، چون می خواست لباس را بفروشد گفت: بله، بله، آن را بردار. از ابو یوسف پرس آیا خیاط مستحق دستمزد است یا نه؟ اگر گفت بله، به او بگو اشتباه کردی، و اگر گفت نه، باز هم بگو اشتباه کردی...»

آن مرد رفت و جلوی ابو یوسف ایستاد و این سوال را از او پرسید. او گفت: «بله، مستحق مزد است.»

آن مرد گفت: «اشتباه کردی...»

ابو یوسف فکر کرد و گفت: «نه، مستحق مزد نیست.»

آن مرد به او گفت: «اشتباه کردی...»

ابویوسف به مردمی که در حمة اللہلقہ درس بودند، گفت: «منتظرم باشید.»

اوبہ حلقہ ی درس امام ابو حنیفہ رفت، امام اورا جلو ی مردم خرد نکرد؛ جلویش برخاست وبہ او گفت: «شاید بہ بخاطر مسالہ ی خیاط آمدہ ای؟»

گفت: «بلہ»

امام ابو حنیفہ گفت: «امامی در حمة اللہلقہ ی درسی از درس های بزرگ می نشیند و یک مسالہ از اجارہ رانمی داند؟»

گفت: «بہ من یاد بدہ ای ابو حنیفہ.»

گفت: «ای ابویوسف، اگر قبل از نیت وتصمیم غصب کردن، لباس را کوتاہ کردہ، مستحق مزد است، ولی اگر بعد از غصب جامہ این کار را کردہ مستحق مزد نیست.»

سپس بہ اونگاہ کرد و گفت: «کسی کہ گمان می کند از کار با مردم بی نیاز است باید برخودش بگرید. ای ابو یوسف من امید دارم برای مردم منفعت داشته باشی. اگر تو مارتراک کنی خیر زیادی از دست تو و مامی رود. کسی کہ گمان می کند می تواند بہ تنہایی موفق شود باید برخودگریہ کند.»

تا امام ابو حنیفہ فوت کرد ابو یوسف در کنارش ماند. سپس قاضی ہارون الرشید وقاضی تمام سرزمین های حکومت اسلامی شد.

از این جا درمی یابیم کہ همزیستی درجات مختلفی دارد:

- من با پدرم، چنان کہ او و پدرش را دیدید.

- من با استادم.

- من با جامعه ای که در آن زندگی میکنم.

تصور کن بعد از سال هشتاد هجری در همه ی این مراحل موفق بود. فاجعه ی جوانان امروزه این است که با خودشان همزیستی نمیکنند، چون نمی توانند با جامعه همزیستی کنند. به همزیستی در میان نسل ها نگاه کنید، آیا می توانید در این الگو فکر کنید؟ آیا ممکن است بدانید که این تاریخ اسلامی ماست؟ چرا که غرب به ما می گوید، ای مسلمانان شما جمود دارید، تروریست هستید، اندیشه ی شما عقیم است و سببش کسانی هستند که فقه و دین شما را تشکیل دادند، چون آنان جامد و متحجر بودند. ولی به این نرمی نگاه کنید، به این گفتگو و به امام ابوحنیفه «رحمة الله» بعد از این فصل آیا هر یک از شما می تواند ببیند که چگونه با افراد پیرامونش همزیستی و تعامل کند، به خاطر اسلام، به خاطر عراق، لبنان و فلسطین، به خاطر این امت بیچاره....

﴿...واعتصموا بحبل الله...﴾ [آل عمران: ۱۰۳].

« و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید »

به سوی همزیستی، [۱۷/۰۴/۱۰ ۲۴:۰۳]

مذهب و فکر امام ابوحنیفه «رحمة الله»

این فصل پیرامون کارهای امام ابوحنیفه «رحمة الله» صحبت می کند. او موسس اولین و بزرگ ترین مدرسه ی فقهی در تاریخ اسلام است.

وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم فوت کرد، قرآن و سنت را برای مسلمانان هابه جا گذاشت مسلمانان می خواستند در پرتو قرآن و سنت راه حل هایی برای چگونگی زندگی کردن پیدا کنند، پس بر ما بود که بگوییم به چه شیوه راه حل ها را از آیات و احادیث استخراج خواهیم کرد، اگر بخواهی ازدواج کنی چگونه آن را از قرآن و سنت استخراج میکنی؟ این اهمیت معنی کلمه ی « فقه » را بیان

میکند. فقه بدان معنی است که چگونه مشکلات زندگی خود را از خلال قرآن و سنت حل کنیم؟ این کاری هست که امامان چهارگانه کردند. هر کدام از آنان مذهب و روشی استنباط کرد. یک روش و شیوه وضع کرد. مذهب یعنی شخص از جایی به جای دیگر حرکت کند. شیوه اش در ایجاد روش برای حل مشکل، مذهب نامیده می شود. از کلمه ی ذهاب و رفتن آمده است. آنان کسانی بودند، که شیوه های مشکلات دنیا را در پرتوی قرآن و سنت وضع کردند.

امام ابو حنیفه «رحمة الله» اولین کسی بود که استنباط را شروع کرد. گفته می شود که او تابعی است، چون انس بن مالک «رضی الله» را دریافته است. انس بن مالک «رضی الله» آخرین صحابه است. رسول الله «ص» برای او دعای طول عمر کرد. او به عراق دقیقاً به کوفه محل ولادت ابوحنیفه نقل مکان کرد و به این خاطر گفته ی غالب این است که امام ابوحنیفه «رحمة الله»، انس بن مالک «رضی الله» را دریافته است. او از پیشگامان نخستین بود. او مردی غیر عادی است. گفته می شود او اولین کسی است که علم شریعت را تدوین کرد. او اولین کسی است که اندیشه ی تدوین علم در اسلام را وضع کرد. به اهمیت این نکته نگاه کنید. او اولین کسی است که از شیوه ی نوشتن و ثبت استفاده کرد. کتاب هایی به شکل جزوه وضع کرد که در مورد فقه و چگونگی حل مشکلات زندگی سخن می گوید. فقه را به ابواب مختلف تقسیم کرد. تا به امروز هم تقسیم کتاب ها این گونه است. اولین باب طهارت است، بعد نماز، عبادت، خرید و فروش و بقیه ی معاملات، بعد رهن، بعد ازدواج و طلاق.

امام ابوحنیفه «رحمة الله» اولین کسی است که تقسیماتی به این شکل در تاریخ اسلام وضع کرد. درست است که اولین کتابی که ظاهر شد کتاب «موطا» از امام مالک «رحمة الله» است. چون کتابی از امام ابوحنیفه «رحمة الله» صادر نشده است و جزوه ها و افکارش بعد از او توسط شاگردانش در کتاب ها جمع آوری شد. ولی او اولین کسی است که این کار را کرد.

پیروان مذهبش از همه ی مذاهب در جهان بیشتراند. بیشتر مسلمانان به ویژه کسانی که عرب زبان نیستند، مثل اندونزی^۱، هند، پاکستان و... پیرو مذهب امام ابوحنیفه «رحمة الله» هستند. تا آنجا که علما می گویند: «شایسته است هر مسلمانی در نمازش برای امام ابوحنیفه دعا کند. چون او اولین کسی است که فقه اسلامی را تشکیل داد».

این بدان معنی است که تو در مورد یک شخص نابغه و صاحب مکتب بزرگی سخن می گویی.

کارهای امام ابو حنیفه رحمة الله

عظمت امام ابوحنیفه «رحمة الله» در این نهفته است که به نیازهای جامعه پی برد. این اولین نکته ی همزیستی است. اگر خشک و جامد باشی نمی توانی همزیستی کنی، اگر بخواهی مردم بر وفق خواسته ات حرکت کنند هرگز نمی توانی همزیستی کنی. همزیستی این است که چگونه می توانیم منطقه ی مشترکی در میان خود و جامعه ی پیرامونم خلق کنم. این خواسته ی کسی است که می خواهد در دنیا موفق شود. من در مورد همزیستی سخن می گویم. در آغاز، اختلافات و صاحبان مشکلات را ذکر کردم. ولی شاید کسی الان صدایم را بشنود و بگوید: «من مشکلی ندارم، این بدان معنی است که در این کتاب با من صحبت نمی کنی.» نه من با تو صحبت می کنم. از راه اندیشیدن درباره ی نیازهایت موفق تر خواهم بود. این چیزی برای دنیا و آخرت است. برای دنیا، چون کسی که در فکر نیازهای جامعه است و می تواند آنها را تقدیم جامعه کند باید موفق شود. این همزیستی است. چون من بخشی از این جامعه هستم. پس چگونه با آن همزیستی کنم؟

^۱ اندونزیایی ها همانند مالیزیایی ها شافعی مذهب هستند، هر چند مذهب حنفی بیشترین پیروان را در جهان اسلام دارد. [مترجم].

بین آیا می بینی این جامعه به چه نیاز دارد؟ به این ، این و این نیاز دارد. آیا می دانی چه کسی میلیونر می شود؟ می گویند: «او کسی است که می بیند مردم به کجا می روند، لذا از آنان سبقت می گیرد و وقتی به آنها می رسند می بینند او با تولید محصولی که به دنبالش بودند منتظرشان است». صرف نظر از مال، امام ابوحنیفه «رحمة الله» نیازهای مردم را دید و متوجه شد که به کجا می روند پس او در فقه اول است، چرا که او دید مردم به کجا می روند. اندیشید که چگونه به آنان کمک کند. این چیزی است که در موردش صحبت می کنم. اگر سخنم را می شنوی و میان تو و مردم مشکلی وجود ندارد، فکر کن چگونه می شود که مسلمانان از خلال اندیشه ی همزیستی یک گام به جلو بردارند؟ دنیا را کنار بگذاریم. چگونه می توانیم از خلال کمک به مردم ثواب کسب کنیم؟ این کاری است که امام ابوحنیفه «رحمة الله» کرد.

اجازه دهید به شکل واضح تری شرحه الله دهم. ما دو منطقه داریم: یک منطقه که نامش حجاز است و یک منطقه که نامش عراق است. امام ابوحنیفه «رحمة الله» در عراق ظهور کرد.

در حجاز سرورمان محمد ﷺ سپس ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان «رضی الله» بودند. در حجاز مرکز خلافت اسلامی بود. که بعد از آن به منطقه ی عراق منتقل شد. منطقه ی عراق ناگهان از یک منطقه ی عادی به مرکز دایره تبدیل شد. عراق در دوران امام ابوحنیفه «رحمة الله» به منزله ی یک مرکز جهانی بود. مانند پایتخت های جهانی مثل لندن و واشنگتن. بغداد در آن زمان اگر پایتخت جهانی نبود؛ ولی پایتختی جهانی بود. پس تو درباره ی یک مکان غیر عادی در اقتصاد مال و ثروت غیر طبیعی سخن می گویی. حتی دنیای آن زمان در آن منطقه به صورت شگفت انگیزی در حال پیشرفت بود. این نکته ای است که امام ابوحنیفه «رحمة الله» فقهش را بر آن استوار خواهد کرد. او می بیند که دنیا به کجا می رسد.

چیزی که در آن زمان اتفاق افتاد مشابه چیزی است که در قرن بیست و یکم به وجود آمد به خاطر انقلاب تکنولوژی مثل ماهواره ها، تلفن های همراه و پیشرفت غیر طبیعی دنیا. وضعیت امام ابوحنیفه «رحمة الله» در بغداد مشابه وضعیت امروز است. هر روز یک اندیشه ی جدید، علم جدید و اختراع جدید مطرحه الله می شود. هر روز مردم به مد جدیدی روی می آورند. هر روز کسانی که به اسلام می گرویدند زیادتر می شد و میلیون ها هندی، پاکستانی و رومی مسلمان می شدند و همه به بغداد روی می آوردند. آیا باور می کنی که تعداد ساکنان بغداد در سال ۸۰ هجری به دو میلیون نفر می رسید؟^۱ این بدان معنی است که یک شهر غیر عادی است. پس دنیا به شکل غیر طبیعی و شگفت انگیزی در حال پیشرفت بود. برعکس، در حجاز جو آرام، ساکن و مستقر بود. این حجم پیشرفت اصلاً در مکه و مدینه نبود.

مردم فقط برای حج و زیارت به آنجا می رفتند. چون مرکز خلافت به عراق منتقل و عراق مرکز شده بود.

نه تنها این، که در آن جا حرکت ترجمه بود. آیا می دانی این حرکت در عراق

آن زمان به چه معنا بود؟ ترجمه ی تمام افکار، لغات و علوم دنیا به عربی.

این به منزله ی تهاجم بی رحمة اللهانه ی تمام فرهنگ های دیگر بود. چنان که امروز اتفاق می افتد. فرهنگ های دیگر به فرهنگ های مسلمانان هجوم می آورند. جوانان متأثر و غرق تقلید می شوند. این چیزی است که دقیقاً در بغداد اتفاق می افتد. علی رغم این که اسلام قوی و در اوج قدرتش بود، ولی در مقابل شاهد تهاجمی بی رحمة اللهانه،

^۱ بغداد در دوران خلافت ابوجعفر منصور عباسی تأسیس شده که وی در سال های ۱۳۶ تا ۱۵۸ ه.ق حکومت می کرده است. مؤلف محترم دقت نکرده است، چون ۸۰ هجری سال تولد امام ابوحنیفه است. جمعیت دو میلیونی بغداد هم در حدود سال های ۱۴۰ هجری به بعد بوده است. [ویراستار].

انفتاحی بزرگ و پیشرفتی سریع بود.

فقه در آن زمان بر استنباط احکام از قرآن و سنت خلاصه می شد و این چیزی بود که امام ابوحنیفه «رحمة الله»

می گفت و ما تا آخرالزمان خواهیم کرد. ولی یک نکته و مشکل دیگر وجود داشت و آن فرق عراق با حجاز بود.

اکنون به ذهنم رسید که بگویم: وقتی می خواهی بر چیزی حکم کنی باید محیط و شرایطی را که مردم در آن سخن می گویند ببینی. بنابراین مصر با عربستان فرق می کند و الجزایر با لیبی فرق دارد. به این خاطر وقتی در مورد اندیشه یا شخصی حکم می کنی ببین در چه ظروف و وضعیتی رشد کرده است. در حجاز چه می گویند؟ می گویند: «در برابر نصح حدیث توقف می کنیم و خیلی تفکر نمی کنیم یا نمی کوشیم. حدیث را بر بیشتر از آن چه تفسیر می شود معنا کنیم. باید در مقابل آنچه آمده است توقف نماییم.»

موضع گیری امام ابوحنیفه رحمته الله برای رویارویی با نیازهای جامعه ی در حال پیشرفت:

اول: اجتهاد:

امام ابوحنیفه «رحمة الله» آمد و سخن دیگری گفت. او گفت قرآن و سنت را می گیریم، ولی ملاحظه کنید که آیات و احادیثشان محدود است. اما پیشرفت های زندگی محدود نیست، بنابراین چگونه این امور غیر محدود را از قرآن و سنت استخراج کنیم؟ او کاری کرد که بعدها به اجتهاد، یا رأی و یا قیاس شناخته شد. هر سه نام تقریباً به یک معنا است. نمی خواهم وارد تفاسیر علمی این ها شوم. در پایان معنایشان از این قرار است: در آیه جست و جو خواهم کرد، اگر پیدا نکردم در حدیث جستجو خواهم کرد. اگر پیدا نکردم این دقیقاً چیزی است که او می گفت- در سخن ابوبکر، عمر، عثمان و علی «رضی الله» جستجو می کنم، اگر

پیدا نکردم عظم را به کار می اندازم و امر جدید را قیاس می کنم-گفتیم که سرزمین عراق خیلی پیشرفته بود-بر آخرین مشابهی که در قرآن و سنت وجود دارد، مثل مواد مخدر- که چیز جدیدی است - آن را به شراب ربط می دهیم، چون هر دو عقل را می برد و در نتیجه حرام است. چگونه چنین کنیم و در مورد مسایل تازه و نو حکم کنیم و از خلال قرآن، سنت، اقوال صحابه، سپس اجتهاد یا رأی، عقلمان را به کار بیندازیم؟ این «مدرسه رأی» نامیده شد. این کاری بود که امام ابوحنیفه «رحمة الله» برای رویارویی با نیاز های جامعه انجام داد.

شایان ذکر است که اهل مدرسه ی حجاز خیلی امام ابوحنیفه «رحمة الله» را آزار دادند، به او حمله کردند و تهمت های وحشتناکی به او زدند. او به آنان جواب می داد که نمی توانم توقف کنم. اگر این کار را انجام ندهم فرهنگ های دیگر کارم را می سازند. میلیون ها نفر مسلمان می شوند. سرزمین عراق مرتب در حال پیشرفت است. باید در مورد آینده فکر کنم و هر روز مشکلات جدید را حل کنم. دنیای من در حال تغییر است. برعکس دنیای ثابتی که نزد شماست. این نکته ی بسیار مهمی در همزیستی است. این که من به جای شما بیایم و شما به جای من. من چیزی را ببینم که شما می بینید و شما چیزی را ببینید که من می بینم. شما وضعیت مرا مد نظر قرار دهید و من وضعیت شما را. این الفبای دنیا است تا گفتگو ایجاد شود. او مردی بود که از زمانش سبقت گرفته بود صاحب بینش بود. مشکلاتی داشت. آنان در برابر نص توقف می کردند، ولی بغداد در حال پیشرفت شگفت انگیزی بود. پس باید من از حوادث سبقت بگیرم یا در موازات آن حرکت کنم و گر نه فقه از دنیا عقب می ماند و شکافی در میان اسلام و نیازهای دنیا به وجود می آید. امام ابوحنیفه «رحمة الله» رأی را وضع کرد تا به این شکاف فرصت ندهد که ظاهر شود و در نتیجه اسلام و دین موازی با نیازهای جامعه حرکت کند. اسلام با نیازهای مردم همزیستی کند.

اولین کار ابوحنیفه «رحمة الله» یافتن نیاز های مردم در عراق در حال پیشرفت بود. علی رغم این که آیات قرآن محدود است، ولی برای هر زمان و مکانی مناسب ایت. در نتیجه می شود از این آیات محدود چیزهای غیر محدودی

استنباط کرد و این امکان ندارد مگر با به کار انداختن عقل، این فقه امام ابوحنیفه «رحمة الله» است. بدیهی است که مورد هجوم قرار گیرد، چون مردم درک نمی کردند و ا حرف جدیدی می گفت. از جمله می گفت: «من از عقل، رأی و اجتهاد استفاده می کنم و قیاس خواهم کرد.» گفته می شود او تواناترین کسی بود که در تاریخ اسلام قیاس کرده است. پس تمام مکتب بر تفکر و اندیشه استوار است. دیدی که چه قدر روشن فکر بود؟ دور اندیشی او را دیدید؟ او در جای خودش جامد نماند. ملاحظه کردید که چه قدر با جرأت بود که گفت: در فقه اسلامی اجتهاد است، رأی است و قیاس است. طبیعتاً این چیزی است که اکنون تمام فقها می گویند، ولی او اولین کسی بود که این را گفت. لازم به ذکر است که تمام مخالفانش بعد از آن فکرش را دنبال کردند. وقتی که تأثیرپذیری حجاز از آن چه که در جهان اسلام رخ می داد. شروع شد و رخدادهای جدیدی به وجود آمد. علی رغم این که قرآن برای هر زمان و مکانی مناسب است. ولی باید در چگونگی استفاده از این آیات و احادیث در مورد رخداد جدید فکر کرد. باید عقل را به کار انداخت. باید از رأی و اجتهاد استفاده کرد.

عظمتش در این بود که جسارت داشت و خجالت نکشید از این که اولین کسی باشد که چنین سخنانی را می گوید. یک بار شخصی نزد او آمد و به او گفت: «می خواهم بدانم که اگر تو حرفی را زدی و کتاب خدا غیر آن را می گفت کدام یک را می گیری؟»

گفت: «خوب است، اگر رسول الله سخنی گفت و تو سخنی گفتی، کدام یک را می گیری؟»

جواب داد: «حتماً سخن رسول الله را می گیرم.»

گفت: «خوب اگر اصحاب رسول الله سخنی گفتند و تو سخنی گفتی، کدام یک را می گیری؟»

جواب داد: «سخن اصحاب رسول الله را می گیرم.»

گفت: «اگر تابعی سخن گفت و تو سخنی دیگر گفتی، کدام یک را می گیری.»

جواب داد: «آنان مردانی هستند و ما هم مثل آنان مردانی هستیم.»

یعنی از رأی و نظرش استفاده خواهد کرد. او هم تابعی است و او هم سخن خواهد گفت. تا آنجا که عبدالله بن مبارک «رحمة الله» یکی از شاگردان امام ابوحنیفه «رحمة الله» بر امام اوزاعی «رحمة الله»، امام شام که در بیروت زندگی می کرد، وارد شد. او نمی دانست که عبدالله بن مبارک «رحمة الله» شاگرد امام ابوحنیفه «رحمة الله» است. اوزاعی «رحمة الله» به او گفت: «این بدعت گذاری که در عراق ظهور کرده و کنیه اش ابوحنیفه است کیست؟»

امام اوزاعی «رحمة الله» مرد بسیار بزرگی است. ولی مقصود امام ابوحنیفه «رحمة الله» را نمی دانست. عبدالله بن مبارک «رحمة الله» می گوید: «من جوابش را ندادم، اما رفتم و زیباترین مسایل ابوحنیفه با جمع کردم. بعد از نماز نزد او آمدم و به او گفتم: بخوان»

گفت: «این از کیست؟»

گفتم: «از مردی به نام لقمان بن ثابت»

این نام امام ابوحنیفه «رحمة الله» است.

ولی اوزاعی «رحمة الله» نمی دانست که این اسم کیست. اوزاعی «رحمة الله» می خواند و می گفت: «شگفتا این چه فقهی است! شگفتا چه نظری است.»

عبدالله بن مبارک «رحمة الله» گوید: او مرتب تا اذان مغرب می خواند، وقتی اذان عشا شد به من گفت: «ای ابن مبارک از این مرد دور نشو. چرا که او مرد بزرگی است. او کیست؟»

به او گفتیم: «او ابوحنیفه است.»

گفت: «به خدا قسم، چیزی غیر از آن چه خواندم از او به من رسیده بود.»

ای مسلمانان، ما امروز همدیگر را دشنام می دهیم، بدون اینکه بفهمیم که دیگری چه می گوید، چون نمی خواهیم با هم گفتگو کنیم، یا بدون این که بفهمیم در مورد مردم بد قضاوت می کنیم، بدون این که با آنان روبه رو شویم، یا گفتگو کنیم سخنانشان را بشنویم. فقط به آن چه مردم می گویند اعتماد می کنیم. این اشتباه است. چرا که الفبای همزیستی این است که با هم گفتگو کنیم و بشنویم.

چون آن چه امام ابوحنیفه «رحمة الله» برای جامعه آورده بود جدید می نمود، امیرالمؤمنین ابو جعفر منصور — یکی از خلفای راشدین — که موضوع به او رسیده بود، فردی را نزدش فرستاد و گفت: «شنیده ام که تو رأی، قیاس و اجتهاد را بر حدیث پیامبر مقدم می کنی؟»

او جواب داد: «چنین نیست، ای امیر المؤمنین، من اول کتاب خدا را مقدم می کنم، سپس سنت رسول الله را، سپس مسایل ابوبکر، عمر، عثمان و علی را و سپس عظم را به کار می اندازم. اگر صحابه با هم اختلاف کردند عظم را به کار می اندازم و چیزی را که برای نیاز مردم بهتر می بینم، انتخاب می کنم.»

آیا دیدی که امام ابوحنیفه «رحمة الله» از کجا آمد؟ از نیازهای جامعه در عراق، او جلو رفت.

نیازهای عراق را لایک گفت. شروع به سخن گفتن در فقه و حل مشکلات مردم کرد. آن چه فقه با زندگی در حرکت بود استخراج می کرد. دین را از زندگی جدا نکرد. ما در زمانی هستیم که چیزهای جدیدی به وجود آمده است. مثل بانک ها. به نظر تو وضع بانک ها در اسلام چیست؟ مجتهدینی برای استنباط رأی نمی یابیم. بعد از آن قضیه ی شبیه سازی به وجود آمد. چه کنیم؟ شکاف ظاهر شد. بعضی از مردم از دین دور شدند. دلایلشان این است که دین برای نیازهای

زندگی پاسخی ندارد. آن چه در دنیا به آن نیاز پیدا می کنیم در دین یافت نمی شود.

برخی از مردم در دینداری تندروی و خشونت کردند. آیا باور می کنی که ابوحنیفه «رحمة الله» این شکاف را پر کرد و موازنه ای بین نیازهای دنیا و گفته های اسلام ایجاد کرد؟ به نظر تو چه کسی کار می کند تا اسلام زمان ما این گونه با زندگی همزیستی کند؟ تا مردم اسلام را دوست بدارند، به آن روی آورند و بگویند: هدفمان را در آن دیدیم.

دوم: فقه فرضی و احتمالی:

این پایان نکات نبود، او کار دیگری کرد؛ اندیشید که با فکرش قدم دیگری بردارد. چرا منتظر باشیم که زندگی چه می خواهد و بعد از آن پاسخ اسلام را طلب کنیم؟ چرا با زندگی حرکت نکنیم و جلو نزنیم؟ چیزی به نام فقه افتراضی به وجود آورد. یعنی فرض کردن مسایلی که وجود ندارد. او راه حلی برای آن ها پیدا می کند که اگر به وجود بیاید راه حل داشته باشند، آیا این تصور را می کنید؟ آیا می دانید چند مسأله؟ حدود بیست هزار مسأله! آیا در دین پیشگام خواهد بود؟ در هر چیزی سبقت خواهد گرفت. در اقتصاد، در کشاورزی، در ازدواج و طلاق. او مسایلی را که در صدوسی سال آینده احتمال وقوعشان بود وضع کرد. او مسایلی را فرض کرد که در قرن بیستم از آن استفاده کردیم.^۱ آیا باور می کنید که در مورد ترجمه ی قرآن به زبان های دیگر سخن گفت، به این خاطر با او برخورد شدیدی شد-بعدا در این مورد سخن خواهیم گفت-او می نشست و فکر می کرد شاید بعد از بیست سال چنین اتفاقی برای دجله و فرات رخ دهد. در حالی که تعداد ساکنان دو میلیون نفرند. در آن زمان چه کار خواهیم کرد؟ او در مورد

^۱ در کنفرانس اسلام و غرب در خارطوم بودیم که دکتر عصام البشیر-عضو بارز مجمع اروپا- در سخنرانی اش گفت: در عرب یک معضل جدی برای تازه مسلمان های غربی وجود داشت و آن عدم ارث بردن از کار بود. فرزندی مسلمان می شد و پدر یا مادر میلیونر می مرد و وقتی از عالم مسلمان سوال می کرد می گفت از او ارث نمی بری. پس این تازه مسلمانان به فتنه می افتادند. ما در مجمع فقهی این معضل را به بحث گذاشتیم و تنها در فقه حنفی سیزده رأی در این باره یافتیم که در بیشتر این آرا راه حل هایی برای معضل ما وجود داشت و خدا را شکر کردیم. [مترجم].

اقتصاد سخن می گوید. در مورد مردانی سخن می گوید که برای جهاد به جاهای دور می روند و زن هایشان را می گذارند. اگر برنگردند وضعیت زنانشان معلوم نیست. این چیزی است که رخ نداده، ولی او سبقت می گیرد. این گونه از اتفاقات سبقت می گرفت و مسایل فرضی را مطرح می کرد و دنیا نزد او می رفت. تا جایی که فقها به مرحله‌ی نیاز به فقهش رسیدند، چون او در مورد مسایلی که اتفاقشان گمان می رفت، فکر کرد، مثل تعداد جمعیت و اقتصاد و رأی اسلام. کاری کرد که اسلام از دنیا جلو بزند.

سوم: مدرسه‌ی فقهی ابوحنیفه «رحمة الله»

امام «رحمة الله» گامی سومی برداشت.

اول: اجتهاد و رأی بود.

دوم: فقه افتراضی بود. اگر چنین شود، چه می شود؟

سوم: سوالش این بود: آیا می توانید تمام این کارها را به تنهایی انجام دهید؟ نه، چون او گفت: به خاطر این که به نیازهای است فکر کنم، از قرآن و سنت استنباط و اجتهاد کنم و مسایلی را که در سال های آینده احتمال وقوعشان می رود فرض کنم، به یک عقل نیاز ندارم. بلکه به عقل های زیادی نیاز دارم. راه حلش این بود که تصمیم گرفت به تنهایی فتوا ندهد و یک مدرسه‌ی فقهی تشکیل داد. چیزی که اکنون به نام «مجمع فقهی» نامیده می شود و علما از کشورهای اسلامی در آن جمع می شوند تا فکر کنند که چگونه می توانند مشکلی را حل کنند. آیا می دانی اولین کسی که این کار را کرد امام ابوحنیفه «رحمة الله» بود؟

یک مدرسه - یک آکادمی - تأسیس کرد چرا که به کار گروهی در فقه ایمان داشت. یک مدرسه‌ی علمی-فقهی تأسیس کرد. شاگردان و دانشمندان رشته های مختلف را آورد و با آنان قرار گذاشت که سال های طولانی با هم باشند تا فقه اسلامی را استخراج کنند. به زیبایی دینمان نگاه کنید. ببینید دینمان ما را به

کجا برده است؟ چگونه این مدرسه را تأسیس کرد؟ مدرسه را بر اساس گفت و گو در میان اعضای چهل گانه استوار کرد. رأیش را تحمیل نکرد. به این خاطر می گویم این فصل پیرامون گفت و گو می چرخد. این منجر به این شد که به نکته ی چهارم منتقل شود.

چهارم: باور به آزادی:

نکته ی چهارم پیرامون ایمانش به آزادی می چرخد. اگر او استاد باشد-که استاد بود-و رأیش را بر علما و شاگردانش تجمیل کند پس نیازی به وجود آنان نیست. به آنان می گفت: «شما آزادیید، پس هر چه می خواهید بگویید و هر طور می خواهید با من مخالفت کنید.»

چون می خواست آزادی را در حلقه ی درس و مدرسه اش ایجاد کند و هر شخصی بتواند هر چه می خواهد بگوید و هر طور می تواند با او اختلاف نظر داشته باشد آن چه در پایان برآن اتفاق نظر می کنند فقه همه ی آنان خواهد بود. پس این، تنها مدرسه ی او نیست، که مدرسه ی همه ی آنان است. علی رغم این که نامش مدرسه ی ابوحنیفه است. ولی قضایای زیادی در آن است که برخلاف رأی امام ابوحنیفه «رحمة الله» است و به اسم او ثبت شده است. چون مدرسه ی همه ی آنان است.

دیدید محیط عراق منجر به چه شد؟ با رأی، اجتهاد، قیاس و رویارویی با نیازهای نامحدود جامعه شروع شد و به فقه فرضی رفت تا از دنیا سبقت گیرد، به جای این که به دنبال دنیا بدود. وقتی دنیا به فرضیاتی برسد که ما وقوعشان را پیش بینی کردیم دین را می بیند که راه حل برای آن ارائه می دهد. به خاطر این کار نیاز به گفت و گو، مدرسه و تیم کاری داریم. کار فردی سودی ندارد به کارهای گروهی نیاز هست. چرا که یک شخص نمی تواند این کار را به تنهایی انجام دهد.

برای برپایی این گفت و گو باید آزادی بیان حکم فرما باشد، هر شخص هر چه می خواهد بگوید به این ترتیب امام ابوحنیفه «رحمة الله» چهار کار انجام داد که کسی در تاریخ اسلام از او سبقت نگرفته است. آیا چیزی مشاهده نمی کنید؟ هر کاری که امام ابوحنیفه «رحمة الله» کرد از تمام علوم سبقت داشت. در دولت عباسی علم جبر معروف شد که بنیان گذارش خوارزمی است. هم چنین شیمی، فلسفه، منطق، جغرافیا و تاریخ، بغداد شاهد پیشرفت‌های شایسته انقلاب صنعتی بود. اولین کسی که تمام این علوم را آغاز کرد امام ابوحنیفه «رحمة الله» بود. این بدان معنی است که فقه و دین از بقیه ی علوم سبقت گرفته است، نه تنها سبقت گرفت؛ که به خاطر ابوحنیفه «رحمة الله» تمام علوم دیگر در پخش آینده نگری به تقلید از او پرداختند. اختراعات از کسی سر می زند که در مورد آینده فکر کند. پس یک مدرسه ی گروهی برای تفکر مشترک تأسیس کردند. به این خاطر ابوحنیفه «رحمة الله» فقط راه فقه اسلامی را هموار نکرد، که راه یک نهضت علمی فراگیر را هموار کرد. امام ابوحنیفه «رحمة الله» و امام شافعی «رحمة الله» یکی از اسباب نهضت اروپا شمرده می شوند و این مبالغه نیست. چون آن دو قواعد استنباط را برای دیگر علوم پایه گذاری و شیوه ی استخراج هر علمی را وضع کردند. جابر بن حیان و بسیاری دیگر از او تقلید کردند. از آن جمله این رشد در اندلس که فقه امام شافعی و امام ابوحنیفه-رحمة الله- را گرفت و به اروپا منتقل کرد. مدارس آن جا روش علمی خود را بر سخنان آنان پایه ریزی می کردند. یک نکته ی

مهم وجود دارد و آن این که دین کمک کرد که بقیه ی علوم موفق شوند. برعکس اروپا که باید از دین جدا میشد تا موفق شود، چون میان دین و علم تعارض وجود داشت. ولی موضوع نزد ما تفاوت دارد و عکس آن صحیح است. به خاطر بینش امام ابوحنیفه و امام شافعی-رحمة الله- دین، علوم دیگر را به جلو راند، چون آن دو از اسلام، عشق به دین، آزادی و تفکر را یاد گرفته بودند. قرآن آن امور را به آنان داد تا با آن حرکت کردند.

حلقه ی درس امام ابوحنیفه رحمه الله

بعد از اینکه فهمیدیم چگونه این نکات چهارگانه را تاسیس کرد، قله ی عظمت را خواهیم دید. در صف اول چهل نفر می نشینند که عبارتند از دانشمندان لغت، فقه، حدیث، تفسیر، شعر، ادب و یک کارشناس امور مردم. بعضی اوقات وقتی در مورد موضوعی صحبت می کردند که تجربه ی کافی در مورد آن نداشتند، یک کارشناس می آوردند-مثل امروزه-یا نزد او میرفتند تا وقتی موضوعی مطرحه الله میشود آگاهی کافی داشته باشند. مثل رنگری که امام ابوحنیفه «رحمة الله» یکی از شاگردانش به نام محمد بن حسن «رحمة الله» را فرستاد تا یکی دوهفته با آنان به سربردو وقتی به این موضوع رسیدند یک کارشناس در میانشان باشد این یک مدرسه ی علمی است و فکر یک نفر نیست، این چیزی است که آرزو داریم در این روزگار «قرن بیست و یکم» در کشورهای ما وجود داشته باشد. نامش در دانشگاهها، دانشکده ها و مدرسه ها تیم کاری است. اکنون ما چنین چیزی را نداریم. به سبب عدم توانایی مابر کار گروهی، عدم توانایی شنیدن سخنان یکدیگر و گفت و گو با هم. در این فصل شیوه ی تفکر را عرضه میکنم تا با هم کارکنیم. گفت و گو با هم را یاد بگیریم و به جای این که با هم دعوا کنیم یاد بگیریم چگونه حرف های همدیگر را گوش کنیم. باید با هم اختلاف داشته باشیم. حجاز و عراق با هم اختلاف داشتند، ولی یک نکته بسیار مهم وجود دارد که عبارت است از وجود سرزمین حجاز که بر ثواب استوار است و مناطق عراق پیشرفته و آینده نگر. این اختلاف منجر به تکامل اسلام شد. تصور کن اگر عراقی که برای آینده اختراع میکرد، وجود نداشت، یا امام ابوحنیفه «رحمة الله» یا امام مالک «رحمة الله» و یا حجازی که بر ثواب و اصول استوار است وجود نداشت چه می شد؟ ما به فکر هردو که اسلام را بارور خواهد کرد نیاز داریم. اختلاف، باروری و ثروت است. اگر به اختلاف من با تو به دیده ی درگیری نگاه کنیم این تبدیل به جنگ میشود:

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ﴾ [هود: ۱۱۸].

« واگر پروردگار تو می خواست، قطعاً همه ی مردم را امت واحدی قرار می داد درحمة

اللهالی که پیوسته در اختلافند »

چون خداوند میخواهد زمین را آباد کند عراق و حجاز هردو به اسلام سود رساندند. هر دو باهم موفق شدند و از آن جا امام ابوحنیفه «رحمة الله» اندیشه و نکته های چهار گانه اش را وضع کرد.

صحنه هایی از حلقه ی درس امام ابو حنیفه «رحمة الله» و بعضی از موضوعاتش:

بیابید حلقه ی درس امام ابوحنیفه «رحمة الله» را از داخل مشاهده کنیم. حلقه ی درسش از چهل سالگی اش شروع شد. سال ۱۲۰ ه.ق. تا سال ۱۵۰ ه.ق حلقه درسش یک کنفرانس دائمی روزانه و باز بود. علی رغم اینکه امام ابو حنیفه به کارش به عنوان یک تاجر موفق، حتی یک میلیونر ادامه داد. تجارت خانه اش مشهور، در قلب کوفه و در یکی از بزرگترین خیابانهایش بود. کار تجاری را رها نکرد. او یک عالم تاجر است. شاید تجارت در شیوه ی تفکر به او کمک میکرد. وقتی کارش تمام میشد هرروز با دانشجویان و تیم کاری اش از مغرب تا عشا اجتماع میکرد. امام ابو حنیفه «رحمة الله» مینشست و در سمت راست شاگردارجمند و نجیبش؛ ابو یوسف «رحمة الله» بود که آینده ی درخشانی برایش پیش بینی میکرد. در سمت چپ شاگرد دیگرش، محمد بن حسن «رحمة الله» بود. در دست هردو کاغذ و قلم بود و جلوش چهل نفر نشسته بودند. امام «رحمة الله» موضوع را باز میکرد. به عنوان مثال: امروز صحبت میکنیم اگر چنین اتفاقی در اقتصاد و کشاورزی رخ دهد، چه میشود و نظر اسلام چیست؟ چه کسی این مشکل را حل کرد؟ در جلسه یک کارشناس وجود دارد که در این موضوع تخصص دارد. او سخن را شروع میکند. میدانیم که عده ای از وجود چنین چیزی در سال ۱۲۰ ه.ق. شگفت زده میشوند. قاعده این بود که دست هایشان را بلند کنند. اولویت برای صف اول بود. امام ابو حنیفه «رحمة الله»

بلافاصله رای خودش را نمیگفت. شاید برخی اوقات توضیح میداد یا گفت و گو را جهت میداد. در سمت راستش ابو یوسف «رحمة الله» بود که بعد از توافق همه، پایان مذاکره و اخذ آراء، امام ابو حنیفه «رحمة الله» به او میگفت: «چنان که اتفاق کردیم آن را ثبت کن ای ابو یوسف» و او آن را ثبت میکرد. بعضی اوقات یک رای وجود نداشت، که دو یا سه رای وجود داشت. ابو یوسف «رحمة الله» همه را ثبت میکرد. در سمت چپش محمد بن حسن «رحمة الله» بود و

او هم ثبت میکرد. هرچه اتفاق می افتاد آن دو مینوشتند تا در پایان به نتیجه برسند. امام ابو حنیفه «رحمة الله» میخواست فتوا با ذکر دلایل گفته شود. او میگوید: «بدون اینکه بدانید چرا چنین میگویم سخن مرا نگیرید» ابو یوسف «رحمة الله» از محمد بن حسن تفصیلات و خلاصه ی علت این رای را میگیرد و فتوا را مینویسد.

آیا کسی در دنیا شنیده است که عصر طلایی با این پویایی در دنیا وجود داشته است؟ در حمة اللہلقہ ی درس فراتر از این بود. وقتی میدید آرا مختلف است و رسیدن به یک راه حل مشکل است به کسی که در مقابلش بود میگفت: «آیا رای مرا میگیری؟»

تو رای مرا بگیر و من رای تو را میگیرم و هر یک از ما از رای دیگری دفاع کند تا هدفمان حق باشد نه به کرسی نشاندن رای خود. نظرت چیست که تواز رای من دفاع کنی و من از رای تو؟ هر یک دلیل های دیگری را بگیرد.

آیا تصور میکنید کارهایی در آن زمان میکردند که در بیست و سی سال اخیر در مدیریت اتفاق افتاده است. اگر بخواهیم تابع حق باشیم باید هر یک از ما از نظر دیگری دفاع کند و هر یک از ما در جای دیگری بنشیند.

امام ابو حنیفه «رحمة الله» عادت داشت هر سال به حج برود تا با علمای حجاز ملاقات کند و آرای آنان را در بعضی از مسائلی که نظری ندارد بداند. به

معنی حج و موسم همزیستی نگاه کنید. وقتی برمیگشت مشکلی در تعدیل فتوایش نمیدید و میگفت: «من نظرم چنین بود و امروز این نظر را دارم» پس آنچه را گفتیم تعدیل کنید.

یک بار امام ابوحنیفه «رحمة الله» گفت: «به نظرم چنین است»

بحث تمام نشد و ابو یوسف «رحمة الله» این را نوشت. امام «رحمة الله» به او گفت: «ای یعقوب» ابو یوسف «وای بر تو، ننویس. چگونه این کار را میکنی؟ این نظر من است. منتظر باش که روی یک رای اتفاق نظر کنیم».

آیا زیباتر از این وجود دارد؟ گاهی اوقات صدا در بحث و مباحثه بالا می رفت. بعضی ها از بالا رفتن صدا در مسجد خشمگین میشدند. امام ابوحنیفه «رحمة الله» میگفت: «رهایشان کنید، آنان نمیفهمند مگر این گونه!»

باید گفت و گو رخ دهد و فضای آزادی این گونه باشد. بعضی اوقات قبل از رسیدن به یک رای، وقتی روی حرف های دیگران پیوست میداد شخصی به او میگفت: «اشتباه کردی ای ابوحنیفه»

امام ابو حنیفه «رحمة الله» ساکت میشد و سخن دیگری میگفت. فرد دیگری میگفت: «اشتباه کردی ای ابو حنیفه.»

در میان آن جمع شخص بزرگی بود که برای اولین بار در این جلسه حاضر میشد. او دید که این دو نفر برای استاد و امام اعظم میگویند: «اشتباه کردی ای ابو حنیفه» او به شاگردان نگاه کرد و به آنان گفت: «آیا به شیخ احترام نمی گذارید؟ به او میگویید که اشتباه کردی و او قبول میکند و ساکت میشود و شما چیزی نمیگویید؟»

امام ابو حنیفه «رحمة الله» گفت: «رهایشان کن، من آنان را عادت داده ام که چنین باشند.»

گفت: «آیا به آنان عادت دادی که بگویند اشتباه کردی؟»

گفت: «فقه و فهم حاصل نمیشود مگر این گونه.»

نظر شما در مورد تاریخ ماو ادب اختلاف چیست؟ آیا می پذیری که کسی به تو بگوید اشتباه کردی در حمة اللهالی که تو بزرگ و صاحب جایگاه هستی؟ تاجه حد دل تتگ میشوی؟ آیا میشود تو موسس این اندیشه باشی و مردم به تو بگویند که اشتباه کردی و تو بگویی که من آنان را این گونه عادت داده ام؟ یک چیز مهم را ملاحظه کن؛ این به معنی کم شدن مقام امام ابوحنیفه «رحمة الله» نیست. گمان میکنی او فقط در جمع کردن مردم مهارت داشت. امام مالک «رحمة الله» میگوید: «به خدا قسم، این مرد یعنی ابو حنیفه - اگر بخواهد تورا قانع کند که این ستون چوبی از طلا است با دلایلش تورا قانع میکند.»

شاگردش امام ابو یوسف «رحمة الله» میگوید: «با ابو حنیفه اختلاف میکردیم. به خدا قسم، روزها میگذشت و دست آخر به حرف ابو حنیفه می رسیدیم.»

زفر گوید: «علم را از افراد مختلفی یاد گرفتیم. علم در میان افراد متفرق بود و نزد هرکس بخشی از آن بود تا تمام علم را نزد ابو حنیفه یافتیم. پس با خود گفتیم کاش وقت خود را ضایع نمی کردیم.»

یعنی وقتی نزد شخصی می رفتیم، بخشی از علم را به ما یاد میداد. وقتی نزد ابو حنیفه میرفتیم آن را به طور کامل به ما میداد. پس تو در مورد شخصی غیر عادی سخن میگویی.

امام شافعی «رحمة الله» گوید: «من فقیه تر از ابو حنیفه کسی را روی زمین ندیدم. وقتی می آمد میگفتند این عالم دنیا است.»

یک روز امام ابو حنیفه «رحمة الله» بر منصور عباسی وارد شد. خلیفه گفت: «ای ابو حنیفه، علم را از که گرفتی؟»

گفت: «از یاران عمر بن خطاب، از یاران ابن مسعود و آنان از ابن مسعود و از یاران علی و آنان از علی بن ابی طالب.»

خلیفه گفت: «تورا بس است، تو علم را به بند کشیدی.»

کسی شناخته نشده که علمی بیشتر از این داشته باشد. علی رغم این همه علم، پذیرفت که کسی به او بگوید اشتباه کردی. وقتی به او گفتند: «چگونه این را می پذیری؟»

گفت: «عمر روی منبر این را از یک زن پذیرفت.»

آیا فضای آزادی و گفت و گو را دیدید؟ آیا میتوانی این گونه بشنوی؟ ما تحمل نمیکنیم که کسی به ما بگوید این اشتباه است. ناراحت میشویم و می خواهیم از آن جا بگویم. ما دوست نداریم کسی با ما اختلاف کند. این فرهنگ ماست. ولی نظر شما چیست که یک صفحه ی جدید باز کنیم و بگوییم که گوش خواهیم کرد؟

از پیامبرت صلی الله علیه وسلم تقلیدکن که گفت: «آیا حرفت تمام شد ای ابو الولید؟ بگو ای ابو الولید، گوش میکنم.»

ای اساتید دانشگاه، ای مردان، ای جوانان وای سیاستمداران، آیا میتوانید جلسه ای مثل جلسه ی امام ابو حنیفه «رحمة الله» و باین سعه ی صدر برپا کنید؟ بعضی اوقات می نشستند و مساله به طول می انجامید. در یک روز راه حلی برایش پیدا نمیکردند. حتی شاید دو یا سه روز طول میکشید. گاهی اوقات به یک هفته میکشید، بدون اینکه به راه حلی برسند. وقتی راه حل را می یافتند منادی ندا می داد: الله اکبر. زمانی که صدای تکبیر در حلقه شنیده میشد می فهمیدند که برای مساله ای که چند روز به طول انجامیده است راه حلی برایش پیدا کرده و روی آن اتفاق کرده اند و ابو یوسف «رحمة الله» آن را ثبت می کند. وقتی صدای الله اکبر در مسجد شنیده میشد کسانی که در دیگر حلقه های درس بودند به حلقه ی درس امام ابوحنیفه «رحمة الله» می رفتند تا راه حل را بشنوند. آنان

در بحث شرکت نداشتند و می خواستند جواب را بشنوند و تصمیم نهایی را بدانند. آیا جواظهار نظر را دیدید؟ سی سال از آن محافظت کردند! به زیبایی آن حلقه نگاه کن. اگر تو در میانشان بودی چه میشد؟ این به معنای تشکیل فقه اسلامی از یک تیم کاری و کنفرانس اسلامی است. این دانشگاه امام ابو حنیفه «رحمة الله» است. به خاطر زیبایی زیاد و این ملاقات های روزانه در حلقه ی درس، ابو یوسف «رحمة الله» در تشییع جنازه، دفن و عزاداری پسرش شتاب کرد که این حلقه از او فوت نشود. شایدگویی این معقول است؟ بله، چون وقتی از رای مردم استفاده شود مردم وجودشان را احساس می کنند و هر مصیبتی بر ایشان آسان میشود. وقتی مردم احساس کنند به آنان احترام گذاشته میشود، قدر رایشان دانسته میشود، خودشان را دوست دارند و مردم را هم دوست دارند و کاری راکه انجام میدهند هم دوست می دارند. ای صاحبان شرکت ها، ای شوهران و ای پدران، وقتی مردم ببینند که ما به آنان احترام می گذاریم، می افزایشند، می بخشند، کشورشان را دوست میدارند و جان فشانی و فداکاری می کنند.

بعد از وفات امام ابو حنیفه «رحمة الله» و بعد از این که امام ابو یوسف «رحمة الله» قاضی تمام دولت اسلامی گردید و شاگردش امام محمد بن حسن «رحمة الله» استاد امام شافعی شد- این یکی از نتایج آن جلسه بود- همچنین امام ابو یوسف «رحمة الله» همنشین هارون الرشید شد، دقیقاً همان طور که ارسطو در تمام سفرهای اسکندر بزرگ با او بود. هیچ قضاوتی تصویب نمیشد مگر به دستور ابویوسف «رحمة الله» و وقتی که مرد، دو میلیون دینار به ارث گذاشت و خیلی ثروتمند بود. در زمان وفاتش به او گفتند: آرزو کن. گفت: «آرزو میکنم در مقابل نصف مالم در حلقه ی درس ابو حنیفه باشم.»

او میلیونر بود! آماده بود که یک میلیون بدهد و روزگاران حلقه ی درس و استخراج علمی که سی سال ادامه داشت بازگردد چرا؟ چون این حلقه بر گفت و گو استوار بود و یک شیوه ی جدید اختراع کرد. مگر شیوه ی تمام فقها و دانشمندان این نیست که یک استاد، درسی را القا کند؟ چنان که امروزه ما این کار را انجام می دهیم، ولی او کاری غیر از این کرد؛ دعوت کرد که با هم تفکر

کنند، کسانی که نشسته اند باما فکر کنند، به شرط اینکه دست هایشان را بالا ببرند و مجادله نکنند.

نمونه هایی از آن چه در حلقه ی درس اتفاق می افتاد:

به عنوان مثال، در اقتصاد، امام ابو حنیفه «رحمة الله» سخن را این گونه شروع می کرد: به نظر شما اکنون که تعداد ما دومیلیون نفر در بغداد است، اگر آب دجله و فرات خشک گردد چه می شود؟

حاضران شروع می کردند به ارائه ی فرضیاتی که چنین وچنان می شود. بعد از این که از ارائه ی فرضیاتشان می شدند، امام ابو حنیفه «رحمة الله» می گفت: بعد از این که آب خشک و زمین ظاهر شد، اگر یک نفر بیاید و دیواری دور قطعه ی زمینی که از او نیست بکشد و آن را کشت کند، حکمش چیست؟

همه فکر میکردند و شاید موضوع بحث، دوز یا بیشتر طول میکشید. نظریات در مورد رای اسلام درباره ی حکم کسی که زمین رودی خشک شده را بکارد، استمرار داشت. در پایان به این نتیجه می رسیدند که آن زمین از اوست و محصولش از آن اوست. چون این منجر به رشداًت میشود و شروع می کرد به قیاس و رای و می گفت: چه کسی این را بر حدیث پیامبر قیاس میکند که میفرماید: «هرکس زمین مرده ای را زنده کند از اوست» پس قیاس درست است. بیایید فرع هایی برای این مساله بسازیم. نظر شما چیست؟ اگر بگوییم که آیا در کاشت این زمین از امیر منطقه اجازه بگیرد یا نه؟

دوباره تفکر و اختلاف شروع می شود و صداها بالا می گیرد. بعضی ها اندیشه ی اجازه گرفتن از امیر را تایید می کنند و بعضی ها آن را رد می کنند. به ابو یوسف «رحمة الله» میگوید: «هر دو رای را ثبت کن. نظر من این است که اجازه بگیرد و آنان میگویند اجازه نگیرد. ما به اتفاق نظر نرسیدیم. پس ثبت کن که ما دو رای داریم.»

به نظر شما اگر شخصی چیزهای در دجله و فرات بیندازد-چنان که اکنون برای نیل مصر اتفاق می افتد-و آن دو را آلوده کند، نظر اسلام چیست؟ باید جریمه شود و غرامت بپردازد چرا که-چنان که امام ابوحنیفه «رحمة الله» میگوید-دجله و فرات راهی برای مسلمانان است. برای تمام مسلمانان و غیر مسلمانان. پس باید به آن احترام گذاشته شود.

سپس چیز عجیب دیگری انجام دادو آن را این گونه نامید: راه حل هایی که بر امیر عرضه شود «پیشنهاد میکنیم که جهتی برای نظارت بر دجله و فرات تعیین شود تا کسی آن را آلوده نکند.»

تصور کنید که صاحب این کلام امام ابو حنیفه «رحمة الله» است!

یک نکته ی شگفت انگیز دیگر! اکنون مردم از نژادهای مختلف بعد از اسلام آوردن به عراق می آیند و عربی بلد نیستند. آیا می توانند فاتحه را به زبان خودشان بخوانند؟

تصور کن، اندیشه اش به کجا میرسد؟ بعد از اتفاقاتشان برفتوا جواب این بود: بله، جایز است که فاتحه را به زبانش بخواند.

این در فقه حنفی است. بعدا یک فقیه می آوریم که این را به تفصیل برای ما شرحه الله دهد.

بعد از این فتوا، دنیا علیه او قیام کرد و ادعا کردند که او اسلام را مسخ می کند. ولی به فایده ی گفت و گو نگاه کنید. حجازیان کسی را نزد او فرستادند تا با او گفت و گو کنند و بگویند: «ای ابو حنیفه، زبان عربی و زبان قرآن را ضایع میکنی.»

یک بار دیگر حلقه ی درس را جمع کرد و گفت: «نزد ما آمدند و چنین و چنان گفتند.»

می توانی طبیعت جوی را که در آن زندگی می کردند تصور کنی. چه جو سالم بود آن جو؟ و گفت و گو چه شگفت انگیز و زیبا بود؟

ای پدران و مادران نظر شما چیست که یک گفت و گوی دایم و پیگیر میان خود و فرزندان برپا کنید؟ ای اساتید دانشگاه، نظرتان چیست که بخشی از درس به گفت و گو با دانشجو اختصاص داده شود؟ ای علمای دین، نظرتان چیست که گفت و گو برپا کنید؟ در یکی از سایت ها، چنان که در سایت عمرو خالد دات نت انجام می دهیم یا به شیوه ای دیگر؟ شایان ذکر است از شما خواهش میکنم که به سایت ما پیام بفرستید تا حرف های نظری مان را تطبیق دهیم، گفت و گو کنیم، به مناقشه پردازیم و کاری کنیم که امام ابوحنیفه «رحمة الله» کرده واز نیاکانمان یاد بگیریم.

سخن گفتن در مورد همزیستی زیاد است. من متأسفم که غرب همزیستی را به خود نسبت می دهد. گویا که یکی از اختراعاتش است. این درست نیست. با رعایت احترام به آنان، در مورد همزیستی افتخار میکنیم که امام ابوحنیفه «رحمة الله» را داریم. این را نمی گویم تا ادعا کنیم که همواره ما بر درستی هستیم و شما بر اشتباه. جز این نیست که می خواهم بگویم ما دارای دست های سفیدی در خدمت به بشریت هستیم. ما به بشریت دانشی افزودیم و نامش را همزیستی نهادیم.:

﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا...﴾ [الحجرات: ۱۳].

« و شمارا ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید....»

«

غرب درباره ی آن چه می گویم؛ درباره ی حلقه درس امام ابوحنیفه «رحمة الله» و این مدرسه ی فقهی امام ابوحنیفه «رحمة الله» که در غرب شناخته نشد مگر در قرن نوزدهم، چه می گوید؟

یک مثال زیبا برای شما بیان میکنم: وقتی مجوز خواندن فاتحه به زبان غیر عربی را صادر کرد و حجازیان به او پاسخ دادند، از این موضوع استفاده کرد. حلقه ی درس را جمع کرد و فتوا را تعدیل کردند. به این صورت که فتوای سابقش وضعیت محدودی است تا این که عربی را بیاموزند و اگر یاد نگرفت گنه کار می شود و اگر یاد گرفت و به غیر عربی خواند نمازش صحیح نیست.

بنا بر این فتوا متوازن شد و این نتیجه ی گفت و گویی بود که می تواند خیلی چیزها را اصلاح کند.

برخی از علما که حلقه های درس دیگری داشتند حلقه های خود را رها کردند و به تیم کاری امام ابوحنیفه «رحمة الله» ملحق شدند. مثل یکی از علمای کوفه به نام مسعر بن کیدان «رحمة الله» او به خاطر حفظ زیاد ملقب به «مصحف» بود. او با حلقه ی درسش به امام ابوحنیفه «رحمة الله» ملحق شد و به دانشجویانش گفت: «حلقه ی درس را رها میکنم و به ابوحنیفه ملحق می شوم.»

او یکی از چهل نفر شد. آیا این همزیستی را دیدید این اسلامی است که به مردم تفاهم را می آموزد چرا این گونه نباشیم؟ چرا نیت گفت و گو در ما نباشد؟

بعضی اوقات وقتی عالم میبیند که مردم کم کم از موضوعات بزرگ خسته میشوند، برای آنان معما طرحه الله میکند تا خستگی آنان بیرون شود. حلقه به معما اختصاص می یابد. یکی از این معماها را برای شما ذکر میکنم - گویا این معمارا از سرورمان علی ابن ابی طالب رضی الله عنه گرفته است- گفت: «یک شیر در گودالی افتاد، تعداد زیادی از مردم جمع شدند تا شیر را تماشا کنند. چون اولین باری بود که شیر را از نزدیک میدیدند. به خاطر ازدحام زیاد جمعیت یک

نفر در گودال افتاد. او خواست یکی را بگیرد تا خود را نجات دهد، کسی را گرفت با او در گودال افتاد، دومی سومی را گرفت و او هم افتاد و سومی چهارمی را گرفت که او هم افتاد، ولی چهارمی نتوانست کسی را با خود بگیرد. هر چهار نفر افتادند و شیر آنان را درید. دیه ی هر یک از آنان چه قدر خواهد بود؟ »

در آن زمان دیه ی هر نفر صد شتر بود حلقه ی درس شروع به گفت و گو و تفکر کرد. در پایان به غیر از امام ابوحنیفه «رحمة الله» کسی راه حلی را پیدا نکرد. او گفت: «اولی سه نفر را با خودش کشیده است، پس سه چهارم دیه اش کم میشود و فقط بیست و پنج شتر به او تعلق می گیرد. دومی دو نفر را با خود کشیده است، پس یک دوم دیه اش کم میشود و پنجاه شتر میگیرد سومی یک نفر کشیده است، پس بیست و پنج شتر از دیه اش کم میشود و هفتاد و پنج شتر میگیرد و چهارمی کسی را نکشیده است و اشتباهی مرتکب نشده است، پس دیه ی کامل یعنی صد شتر را میگیرد.»

سپس پرسید: «چه کسی باید دیه را پرداخت کند؟»

دوباره مناقشات شروع میشود. راه حل این است که تمام کسانی که در آن جا از دحام کرده بودند در دفع دیه شرکت کنند.

او حدود بیست هزار مساله ی فرضی استخراج کرد.

بعضی اوقات اتفاقی در کوفه می افتد و آن اتفاق را موضوع حلقه میکرد. مثل زنی که برخی اوقات دچار مشکلات روانی میشد. او مردی را دید که از کنارش می گذرد، با آن مرد درگیر شد و او را به شدت دشنام داد که در میان دشنام هایش اتهام جنسی بود. استاندار او را به مسجد آورد و دوبار به او حد زد. چون او به پدر و مادرش تهمت جنسی زده بود. یک حد برای پدر و دیگری برای مادرش. وقتی امام ابوحنیفه «رحمة الله» به حلقه ی درس آمد، گفت: «امروز چنین و چنان اتفاقی افتاده است. قاضی سه اشتباه کرده است. چه کسی این اشتباهات را استخراج می کند؟»

سه اشتباه:

-او حد را در مسجد اقامه کرده است وحد در مسجد اقامه نمی شود.

-ازمرد نپرسید که آیا عفو میکند یا نه؛ بلکه بلافاصله وشتاب زده حدرا اجرا کرد. شاید مرد اورا عفو می کرد.

- او دو حد اقامه کرد:یکی برای مادر ودیگری برای پدرش ودرست این است که یک حد اقامه شود. اگر به صد نفر دشنام میداد آیا باید صدبار شلاق می خورد؟

پایان:

این فقیه امام ابو حنیفه «رحمة الله» است که بر گفت و گو، آزادی، شنیدن، قبول اختلاف و همزیستی استوار است. چون توانست به این شکل همزیستی کند فقہش تا به امروز ادامه داشت. پس با گفت و گو بهره ی زیادی می بینیم وموفق می شویم، ثواب کسب میکنیم ودر دنیا موفق میشویم وباعث قوت این امت می شویم. نام ابو حنیفه «رحمة الله» تا امروز جاوید است، چون توانست با تمام گرایش های مذاکره کننده همزیستی کند.

او با دو چیز همزیستی کرد که این دو، هدف این فصل است:

-او جامد و خشک نبود؛ به نیازهای جامعه نگاه نمود وآن ها را برطرف کرد.

-مدرسه ی گفت و گو را تاسیس کرد. او اولین موسس مدرسه ی گفت و گو بود.نمی خواهم بگویم دردنيا ولی شاید چنین باشد.

ای غرب، مادر همزیستی به عالم فضل واحسان نمودیم. ای مسلمانان، آرزو دارم که در مورد گفت و گو شروع به تفکر کنیم. از فرزندانمان

وهمکارانمان شروع کنیم. دیگر اختلاف و مشکلات بس است. باید باهم اختلاف کنیم. اما گفت و گو، مارا به هم نزدیک می کند ومارا دورهم جمع می کند.

از خدای تعالی مسالت داریم که این فصل، آغاز گفت و گوی زیبا و مفیدی باشد وباعث مباهات است که در تاریخ ما امام ابو حنیفه «رحمة الله» است.

والسلام علیکم ورحمة الله و البرکاته

فصل پنجم

شیوه های تعامل و اختلاف در مذهب امام ابو حنیفه «رحمة الله»

دعوت برای همزیستی، دعوت برای گفت و گو است. دعوت برای تفاهم در میان ماست. دعوت برای ساختن پل به جای سد در میان ماست. دعوت برای نزدیک کردن مسافت ها در میان ماست. دعوت برای این است که باهم تفاهم کنیم، گرچه باهم اختلاف داریم. چون اختلاف گریز ناپذیر است. چرا که خداوند ما را متنوع آفریده است.

هدف فصل:

امام ابوحنیفه «رحمة الله» یک قاعده ی بسیار مهم به ما آموزش داد. از مردم خواهش می کنم که این قاعده را ثبت کنند و هنگامی که ما داستان هایی در مورد امام ابوحنیفه «رحمة الله» تعریف می کنیم آن را یادآور شوند. چون هدف فقط تعریف داستان نیست. این قاعده عبارت است از: وقتی با تو اختلاف دارم چگونه با تو رفتار کنم؟ وقتی با تو اختلاف دارم و می خواهم تو را با اندیشه ام قانع کنم یا خود را از شرت برحمة اللهذر دارم و مشکلی را با تو برطرف کنم، چگونه با تو رفتار کنم؟ شیوه های این رفتار چیست؟ چون امام ابوحنیفه «رحمة الله» الگوی شگفت انگیزی است که به ما کمک می کند که چگونه با تو رفتار کنم، اگر چه با تو اختلاف دارم؟

در این جا پنج نکته ذکر می کنم. این پنج نکته بیانگر شیوه های رفتار و برخورد در وقت اختلاف است. این پنج نکته از اختلاف ما سرچشمه گرفته است. این پنج نکته را با امام ابوحنیفه «رحمة الله» تطبیق می دهیم و نگاه می کنیم کدام پسر و دختر جوان این نکات را یادداشت می کند و به نیت «لتعارفوا» به تطبیق آن می پردازد؟ به نیت جمع کلمه و به نیت این که با هم انس و الفت بگیریم؟ به نیت این که مسلمان برادر مسلمان است.

به نیت:

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ ﴾ [الحجرات: ۱۰].

« در حقیقت مومنان باهم برادرند پس میان برادرانتان اصلاح کنید ».

به نیت:

﴿ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ ﴾ [انفال: ۱]

« پس تقوای خدا را پیشه کنید و میانه ی خود را اصلاح نمایید ».

باید این نیت ها مد نظر باشد چه کسی همه ی سخن ها را می قاید و می گوید: «من اصلاح خواهم کرد».

ای مردم، اصلاح ذات البین و اصلاح مردم یکی از بالاترین مراتب ثواب نزد خدای تعالی است، چرا که اصل کار آبادانی زمین است و گرنه فساد اختلاف و قطع صله ی رحمة الله پدید می آید:

﴿ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَمَ اللّٰهِمَّكُمْ ﴾ [محمد: ۲۲].

« آیا امید بستید که چون برگشتید در [روی] زمین فساد کنید و خویشاوندی های خود را از

هم بگسلید؟ »

خدای تعالی در این آیه در میان فساد و قطع صله ی رحمة الله ارتباط برقرار کرده است.

ماموریت ما در این کتاب نزدیک کردن مردم به همدیگر است.

انگیزه ی افکار ابوحنیفه «رحمة الله» و دلیل صحت آن:

امام ابوحنیفه «رحمة الله» ملاحظه کرد که مشکلی وجود دارد؛ مشکل این است که تغییرات خیلی سریع رخ می دهد. تعداد آیات قرآن و احادیث هم محدود است، ولی حوادث محدود نیست و همواره در حرکت است، با صحت این گفته که قرآن برای هر زمان و مکانی صلاحیت دارد، امام ابوحنیفه «رحمة الله» اندیشید که چگونه می تواند از آیاتی که تعدادشان محدود است استنباط کند تا به مقابله حوادث غیر محدود بپردازد؟ قرآن برای هر زمان و مکانی مناسب است با به کار بردن عقل هایمان باید از آیاتی که تعدادشان محدود است، به تناسب حوادث غیر محدود احکام استخراج کنیم. امام ابوحنیفه «رحمة الله» اندیشید که فقهش را بر قرآن و سنت بنا کند. اگر در قرآن و سنت چیزی مناسب حوادث ندید پس آنچه رای نامیده می شود می گیرد.

منظور، رای پسندیده و اجتهاد است. پس امام ابوحنیفه «رحمة الله» اجتهاد می کند و عقلش را به کار می اندازد عقلش را در استنباط از آیات و احادیث به کار می اندازد تا با حوادث بزرگی که در عراق اتفاق می افتد روبه رو شود. به این ترتیب امام ابوحنیفه «رحمة الله» رای یا اجتهاد را تعریف کرد که قبلا وجود نداشت. دیگر مناطق جهان اسلامی همانند بغداد نبود که خیلی سریع در حال تغییر می باشد. بنابراین بقیه ی دانشمندان تصور نکردند که گفتن چنین سخنی برای ابوحنیفه «رحمة الله» درست است. امام ابوحنیفه «رحمة الله» سخن جدیدی آورده بود و جرات آن را داشت. او معتقد بود که ما باید اجتهاد کنیم. خدا به او جزای خیر دهد به این ترتیب شکاف بین حوادث زندگی و دین را پر کرد.

من فقط می کوشم تا تصویری از چگونگی برخورد امام ابوحنیفه «رحمة الله» با این امر بیان کنم. امام ابوحنیفه «رحمة الله» سخن جدیدی مثل مدرسه ی رای، فقه احتمالی و تصور آینده را آورد.

علما این ها را نپذیرفتند، چون نمی دانستند در عراق چه اتفاقاتی می افتد. مدرسه ی رای یک مدرسه ی فقهی بود و رای آن مدرسه رای یک نفر یا رای یک شخص به نام ابوحنیفه «رحمة الله» نبود، که رای مدرسه ای به نام مدرسه ی رای بود. علما در آن با آزادی بیان و آزادی اظهار نظر با هم فکر می کردند.

معمولا عقل های مردم دوست دارند چیزی را ببینند که آن را می فهمند اگر چیزی را ببینند که آن را نمی فهمند، حتی اگر صحیح باشد، نمی توانند آن را بپذیرند آن چه را امام ابوحنیفه «رحمة الله» آورده بود مثل فقه احتمالی، رای و اجتهاد چیزی است که تا امروز از آن استفاده می کنیم، ولی وقتی امام ابوحنیفه «رحمة الله» آن را بیان کرد موضوع جدیدی بود و عقل ها باید آن را می فهمید. مردم معمولا دوست دارند چیزهایی را ببینند که قبلا دیده اند تا آن ها را بپذیرند و این را بر آنها قیاس کنند. ولی ابوحنیفه این سخن را از کجا آورد؟ در این جا توجه کنید؛ چون شاید عده ای بگویند که سخنش بالفعل درست نبود. امام ابوحنیفه «رحمة الله» این سخن را از صحابه گرفت. او تمام اندیشه اش را بر یک حدیث صحیح استوار کرد. وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم سرورمان معاذ بن جبل را به یمن فرستاد به او گفت:

«به چه چیزی قضاوت می کنی ای معاذ؟»

گفت: به کتاب خدا.

اکنون به سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم نگاه کن که به ترسیم خطی می پردازد که ابوحنیفه «رحمة الله» بر روی آن حرکت می کند.

فرمود: اگر نیافتی؟

گفت: به سنت رسول الله.

فرمود: اگر نیافتی؟

گفت: با رأیم اجتهاد می کنم و کوتاهی نمی کنم.

یعنی تمام تلاشم را به کار می اندازم و در اجتهاد کوتاهی نمی کنم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم تبسم نمود و به سینه اش زد و فرمود:
«سپاس خدایی را که فرستاده ی رسول الله را به چیزی موافق کرد که رسول الله را راضی می کند» «نسایی».

یعنی سخت درست است ای معاذ.

امام ابوحنیفه «رحمة الله» برای کسانی که فکرش را رد کردند، گفت:
«چرا این را از من نمی پذیرید، در حالی که در حدیث آمده است؟».

به راستی چرا علما فکرش را رد کردند، در حالی که رسول الله صلی الله علیه وسلم این را قبلاً گفته بود؟ علما تصور نکردند که غیر از صحابه کسی صلاحیت اجتهاد را دارد.

گرچه ما بعد از آنان بیاییم، ولی باید اجتهاد نکنیم. امام ابوحنیفه «رحمة الله» معتقد بود که اگر در این حد توقف کند و در جایش بماند و برای آینده فکر نکند، کارش یکسره خواهد شد. توفان آن را می بلعد و جایی برای اسلام نخواهد بود. چون تغییرات بسیار نیرومندی صورت گرفته است مثل حرکت ترجمه و عقاید مختلف کسانی که افکار جدیدی به بغداد می آورند. پس نظرش این بود که اجتهاد کند و برای آینده تصور کند تا اسلام همراه با واقعیت موجود حرکت کند و از زندگی عقب نماند، نتیجه اش این می شود که مردم از آن دور شوند و سخنش را سخنی قدیمی احساس کنند.

آیا اکنون وضعیت را تصور کردید؟

اتهاماتی که به امام ابوحنیفه «رحمة الله» نسبت داده شد.

اکنون درباره اش چه می گویند؟ چه حملاتی به امام ابوحنیفه «رحمة الله» می شود؟ قبلاً گفته شد که اصلش فارسی است.

آری، اصل او فارسی است و آمده است تا اسلام را خراب کند. گفته شد که او زندق است. سخنان بسیار تندی در موردش گفته شد.

تصور کن، امام ابوحنیفه «رحمة الله» صاحب بزرگترین مذهب جهان اسلام و یکی از امامان بزرگ، چنین سخنانی به او گفته می شود! ولی آنان او را نمی شناختند و ارزشش را نمی دانستند.

گفته شد که او از معتزله است. یعنی از فرقه هایی که در آن زمان از نظر فکری منحرف بودند. گفته شد که او از مبئه است و هم چنین گفته شد که او از خوارج است، یا این که او از کسانی است که به شدت با خوارج مبارزه می کرد. هر چیزی در مورد او گفته شد. گفته شد که فاسق است و توبه کرده سپس دوباره مرتد شده است.

آیا می دانی اکنون درباره ی چه کسی سخن می گویم؟ درباره ی امام ابوحنیفه «رحمة الله» چرا این همه اتفاقات افتاد؟ چون سخن جدیدی آورد.

حتی گفته شد که اگر ابوحنیفه بر مسلمانان شمشیر می کشید، از این کارش بهتر بود.

این تصویر اختلاف در آن زمان بود. تین تصویر را تصور کن امام ابوحنیفه «رحمة الله» سخن بسیار زیبایی در دفاع از خود دارد. او می گوید: «به خدا قسم، دروغ و افترا بست کسی که گفت ما رای را بر حدیث پیامبر مقدم می کنیم؛ ما این کار را نمی کنیم بلکه کتاب خدا را می گیریم، سپس سنت رسول الله را و بعد رای را...» تا آخر این کلام. این وضعیت موجود در آن زمان بود.

انواع مردم که با تو اختلاف دارند:

با مخالفان خود چه خواهی کرد؟ بیایید این سخن را در زندگی پیاده کنیم
سپس به امام ابوحنیفه «رحمة الله» برگردیم. کسی که با تو اختلاف دارد یکی
از این اشخاص است:

- یا کسی است که عقل، علم و فهم دارد و با تو اختلاف دارد، چون دیدگاهت
را نمی فهمد و اگر دیدگاهت را بفهمد احترام می گذارد. این شخص عادل و
صادق است.

- یا دانشمند تیزهوشی است که می فهمد و عقل و شعور دارد.

- یا شخص خوبی است، ولی توانایی عقلی اش محدود است، پس چگونه با
او رفتار خواهی کرد؟

- یا شخصی است که عقل دارد، ولی حرف های نظری و تئوری را نمی
فهمد او دوست دارد تطبیق عملی را مشاهده کند. اگر چیز عملی را نبیند و سخن
صحیحی را صد سال برایش توضیح دهی، سخت را نمی فهمد.

- نوع دیگر شخصی است که هر چه خواهی به او تفهیم کنی او نمی
خواهد بفهمد. او شخصی حسود، کینه توز، بدخواه و بدزبان است. چگونه با او
رفتار خواهی کرد؟

- یا شخص قدرت مندی است که با تو اختلاف دارد و می خواهد به
زودگر فکرش را بر تو تحمیل کند.

- کسانی از عموم مردم هم وجود دارند که ارتباطی به این اتفاقات
ندارند، ولی احمق هستند و رفتارهای سبک سرانه ای دارند و با تو اختلاف داشته
و تو را خشمگین می کند. با آنان چگونه رفتار خواهی کرد؟

این اشکال مختلف عقل ها و شیوه ی درک مردم است. پس عده ای نظریه را می فهمند. عده ای به شیوه ی عملی می فهمند، عده ای به سختی می فهمند که باید بکوشی و راه حل پیدا کنی که چگونه اندیشه را به او برسانی.

خواهیم دید که امام ابوحنیفه «رحمة الله» با همه ی این گروه ها رفتار می کند، چون جامعه ای که در آن بزرگ شد هر چیزی در آن آزمایش شده بود و جوی که در آن بزرگ شد پر از امواج متلاطم بود. پس بیایید همزیستی را از او یاد بگیریم. چگونگی رفتار با کسی را که با ما اختلاف دارد، از او یاد بگیریم.

چرا کسانی که با ما اختلاف دارند ائتلاف کنیم؟

شاید عده ای بگویند: اگر فلانی با من اختلاف داشته باشد، با او تعامل و رفتار نمی کنم. ولی اسلام به صراحت می گوید:

﴿...وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ...﴾ [انفال: ۱].

«و میان نه ی خود را اصلاح کنید.»

تعامل و رفتار تو با مردم فضل و احسانی از سوی تو نیست، بلکه بر تو فرض است. الفت بین مسلمانان بزرگ ترین رکن شریعت اسلام است و در مس هر امر شرعی هدفی از اهداف الفت و همبستگی قرار دارد.

چرا سخن چینی و غیبت حرام است؟ چرا طلاق امر خیلی سختی است؟ چرا نماز جماعت وجود دارد؟ چرا نماز جمعه در مسجد خوانده می شود؟ چرا همه ی این امور باید انجام گیرد؟ هدف این ها چیست؟ پشت سر همه ی این ها تاکید شریعت بر انس و الفت میان مسلمانان است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم می فرماید:

«أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَفْضَلِ مَنْ دَرَجَةِ الصِّيَامِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّدَقَةِ»

قالوا: بلى يا رسول الله.

قال: «إصلاح ذاتِ البين» «ترمذی».

«آیا درجه ای که بالاتر از درجه روزه، قیام و صدقه است را به شما نگویم؟»

گفتند بگو یا رسول الله.

فرمود: «اصلاح کردن روابط مردم».

یعنی کسی که میان مردم را اصلاح می کند.

این فضل و احسانی از طرف ما نیست، چون همزیستی و الفت بر ما واجب است. آیا می شنوید ای مسلمانان؟

سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:

«فَسَادُ ذَاتِ الْبَيْنِ هِيَ الْحَالِقَةُ لَا أَقُولُ تَخْلِقُ الشَّعْرَ وَلَكِنْ تَخْلِقُ الدِّينَ» «

ترمذی»

«برهم ریختن روابط مردم تراشنده است، نمی گویم مو را می تراشد ولی دین را می تراشد».

فساد بین مردم یعنی درگیری، اختلاف و مشکلاتی که باعث جنگ و درگیری میان مردم می شود و دین را می خورد. به این خاطر به تالیف این کتاب پرداختم.

شیوه های همزیستی و رفتار با انواع مردم:

برمی گردیم به عقل های مختلف و متفاوت مردم. می خواهیم با هر یک از این انواع، تعامل و رفتار داشته باشیم و از امام ابوحنیفه «رحمة الله» یاد بگیریم. اگر با مردم اختلاف داشتی، چند شیوه برای تعامل و رفتار وجود دارد. شاید صحبت در این مورد سخت باشد ولی در آینده آن را ساده خواهیم کرد.

اول: منطق عقلی: با مردمی که می خواهند با شیوه ی عقلی با آنان صحبت کنی، باید به شیوه ی عقلی آنان را راضی کنیم و از امام ابوحنیفه «رحمة الله» یاد بگیریم.

دوم: منطق عملی: برای کسی که نمی فهمد مگر زمانی که به طور طبیعی برایش شرحه الله دهی. پس وقتی به ذکر مثال می پردازیم از امام ابوحنیفه «رحمة الله» یاد بگیریم.

سوم: چاره جویی هوشمندانه: شاید عده ای بگویند: «من با حق هستم و چیزی به نام چاره جویی هوشمندانه وجود ندارد و باید رو راست بود» خواهیم دید که چگونه امام ابوحنیفه «رحمة الله» از حيله و چاره ی هوشمندانه استفاده می کند، مادامی که به یکی از ثوابت خلل وارد نکند.

چهارم: صبر و حلم: چاره ای نداری مگر اینکه در برابر بعضی از مردم صبر کنی و به بردباری روی آوری. تو با او اختلاف داری، ولی بهترین راه حل این است که سکوت اختیار کنی و نسبت به او بردبار باشی.

پنجم و آخر: ثبات بر اصل: چگونگی تعامل و رفتار با شخصی که با تو اختلاف دارد و نی خواهد به زور فکرش را بر تو تحمیل کند، این است که بر آن چه داری ثابت قدم بمانی تا پیروز شوی.

این شیوه های پنج گانه ی رفتار با کسی است که با تو اختلاف دارد به این ترتیب یک فرد همزیست می شوی و برای ایجاد الفت و همبستگی پادر میانی می کنی.

بیایید هر یک از این نکات پنج گانه را مورد بحث و بررسی قرار دهیم و با این نکات و با امام ابوحنیفه «رحمة الله» زندگی کنیم.

داستان هایی از امام ابوحنیفه «رحمة الله» تعریف خواهیم کرد، ولی نه به خاطر داستان سرایی، به خاطر اینکه تو یاد بگیری و این نکته ها را با دوستانت پیاده کنی و در مورد شیوه ی تطبیقشان فکر کنی؟

در این فصل ما نیت می کنیم تا یک مهارت کسب کنیم، حتی اگر یک نیت دنیایی باشد که شغلی بدست بیاوریم و در زندگی موفق شویم. امام ابوحنیفه «رحمة الله» در زندگی موفق نشد، مگر با این توانایی هایی که از این ها عبارت بود از: «چگونه با کسی که با من اختلاف دارد تعامل و رفتار کنم؟» این برای دنیا و آخرت است. برای آخرت تا زمین را اصلاح کنیم و میان مردم انس و الفت برقرار کنیم. و به خاطر سرزمین ها و جوامع خود و حل مشکلات آن ها.

ای جوانان، ان شاء الله می توانیم این نکات پنج گانه را پیاده کنیم. من یقین دارم که دختران و پسران جوانی هستند که این نکات را ثبت می کنند و تصمیم به اجرای آن دارند.

تعامل و رفتار با بعضی از مردم با منطق عقلی:

بیاییم به شرحه الله چگونه تعامل امام ابوحنیفه «رحمة الله» با هر یک از این انواع بپردازیم.

نقطه ی اول: چه می کنی اگر شخص عاقل، خردمند و صاحب نظری با تو اختلاف کرد؟

مثال اول را برای شما می زنم: چنان که می دانید درباره ی امام ابوحنیفه «رحمة الله» شایعه شد که ضد حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم است. چون که رای را انتخاب می کند. کسی که این سخن را گفت سخنی اشتباه در مورد امام ابوحنیفه «رحمة الله» گفت. در حجاز پخش شد که این مرد یعنی امام ابوحنیفه «رحمة الله» دین را باطل می کند و رای شخصی خود را بر حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم مقدم می داند و هم چنین قیاس می کند. یعنی آن چه که عقلش صحیح می بیند به حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم عکس آن را تصریح می کند. سپس آنچه که عقلش صحیح می بیند، می گیرد حتی اگر حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم عکس آن را تصریح کند. ولی واقعیت عکس آن بود. واقعیت این بود که اگر رایش با حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم تعارض داشت رایش را نمی گرفت.

امام ابوحنیفه «رحمة الله» برای ادای مناسک حج رفت. در آن جا با امام محمد باقر «رحمة الله» یکی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم مواجه شد. او سخنی بسیار تند به امام ابوحنیفه «رحمة الله» گفت: از آن جمله: «تو دین جدم را تغییر دادی؟ قیاس را بر احادیث جدم مقدم کردی؟»

قیاس را بر احادیث جدم مقدم کردی، یعنی با رای خود قیاس می کنی.

امام ابوحنیفه «رحمة الله» گفت: من این کار را نکردم.

امام محمد باقر «رحمة الله» گفت: این کار را کردی.

شاید ما دیدگاهی در مورد افرادی داشته باشیم و قبل از این که سخنانشان را بشنویم بر این حکم کنیم.

امام ابوحنیفه «رحمة الله» گفت: ای امام، آیا در جایی که دوست داری نمی نشینی تا من هم در جایی که دوست دارم بنشینم؟

امام محمد باقر «رحمة الله» روی چیزی شبیه چهارپایه یا تخت نشست، امام ابوحنیفه «رحمة الله» آمد و گفت: تو در جایی که دوست داشتی نشستی، من روی زمین می نشینم، چون دوست دارم در برابر تو باشم.

توجه کن مبدا فکر کنی که منطق عقلی، سخنی تئوری هست و بس؛ باید دل ها را هم لمس کنی. باید برای کسی که در برابر تو هست تواضع کنی، هدف چیست؟ آیا هدف این است که برنده شوی یا هدف این است که حق ظاهر شود و بین دل ها الفت و همبستگی ایجاد شود؟ امام ابوحنیفه «رحمة الله» سخن بسیار زیبایی دارد، آن را حفظ کنید و اگر توانستید آن را برای خود ثبت کنید. این کار را بکنید. او می گوید:

«حکایت من با کسی که با من اختلاف دارد مثل شخصی است که شترش در صحرا گم می شود. او دنبال شترش است و برایش فرقی ندارد که خودش شترش را پیدا کند یا کس دیگری این کار را انجام دهد من دنبال حق هستم و برایم فرقی ندارد که بر زبان من جاری شود یا بر زبان غیر من؟»

این سخن به منزله ی طلا است. کسی که به دنبال حق است مانند کسی است که در صحرا به دنبال شترش می گردد. آیا برای تو فرقی دارد کسی که آن را پیدا خواهد کرد، تو باشی یا شخصی دیگر؟

امام ابوحنیفه «رحمة الله» تعامل و رفتارش را این گونه شروع کرد که در برابر امام محمد باقر «رحمة الله» تواضع و فروتنی کند. مبدا فکر کنی که منطق عقلی با دل و عاطفه ارتباطی ندارد فقط نظریه کافی است.

امام ابوحنیفه «رحمة الله» می توانست به او بگوید: واقعیت این است ولی تو آن را نمی پذیری. او با نرمی و ملایمت با او شروع کرد. مگر ما در این جا برای آموزش ابزارها و آموزش مهارت نیستیم. اولین کاری که امام ابوحنیفه «رحمة الله» کرد، این بود که از او پرسید: «دوست داری کجا بنشینی؟»

وقتی امام محمد باقر «رحمة الله» روی تخت نشست، او روی زمین نشست و گفت: «این کار را کردم. چون جایگاه تو نزد من مثل جایگاه پدر بزرگت نزد یارانش است.»

امام ابوحنیفه «رحمة الله» این گونه با او شروع کرد، مدتی قبل از اینکه دیدگاهش را برای او تشریح کند. چون امام محمد باقر «رحمة الله» به او گفت: «تو کسی هستی که دین جدم را تغییر دادی؟»

گویا امام ابوحنیفه «رحمة الله» در اولین پاسخش به او می گوید: به نشستن و شیوه ی رفتارم با خود نگاه کن، این بیانگر آن است که من دین پدر بزرگت را تغییر ندادم.

چرا به این شیوه ی قانع کردن نگاه نمی کنی؟ آیا می توان این گونه رفتار کنی؟ طبعاً این شیوه نیاز به آموزش دارد.

عزیزم، من مثالی از یک امام نابغه برای تو می گویم: تو باید تقلید از او را آغاز کنی. ان شاء الله با نیت، تمرین و تلاش می توانی این کار را انجام دهی و دل های مروم را بدست بیاوری و مثل امام ابوحنیفه «رحمة الله» در عرصه ی خود موفقیت هایی کسب کنی.

سپس هر دو جلوی هم نشستند. امام ابوحنیفه «رحمة الله» گفت: «ای امام، تو می گویی من دین پدر بزرگت را با قیاس و رای تغییر دادم و حدیثش را ترک کردم؟»

گفت: «آری، این کار را کردی.»

گفت: «ای امام، سه سوال از تو می پرسم...»

در این جا به شیوه ی همبستگی امام ابوحنیفه «رحمة الله» در قانع کردن توجه کنید و آن را یاد بگیرید. وقتی کسی از او سوالی می کرد او در مقابل جواب نمی داد تا در جایگاه ضعیف نباشد، که با یک سوال جوابش را می داد.

بیا این را تجربه کن و نتیجه را ببین، این امر را به یاد داشته باش که او با یک سوال آسان شروع می کرد. در جواب، یک سوال سخت مطرحه الله نمی کرد، چون می خواست فضای مشترکی میان خود و شخص دیگر ایجاد کند و این فضای مشترک را با سوال های آسان توسعه دهد. او از کسی که در برابرش بود سه یا چهار سوال آسان می کرد تا به نقطه ی اختلاف می رسید. در نتیجه کسی که در مقابلش هست آرام گرفته و ساکت می شود. مگر به شما نگفتم که این ها مهارت است. می توانی این فصل را به منزله ی تمرین حساب کنی.

امام ابوحنیفه «رحمة الله» بحث با او را با سه سوال شروع کرد:

سوال اول: «کدام یک ضعیف تراند: مرد یا زن؟»

این یک سوال آسان است.

محمد باقر گفت: «زن ضعیف تر است.»

--به خاطر دنیا زن ضعیف تر است--

گفت: «در دین پدربزرگت کدام یک کمتر از دیگری است: میراث مرد یا

میراث زن؟»

گفت: «میراث زن نصف مرد است.»

گفت: «اگر به رای عمل می کردم و حدیث و دین پدربزرگت را رها می

کردم، می گفتم: زن ضعیف تر است، پس دو برابر مرد مستحق است، ولی من این

را نگفتم، چون نزد من حدیث پیامبر بر رایم مقدم است.»

سوال دوم: «کدام یک نزد خدا بزرگ تر است: نماز یا روزه؟»

گفت: «نماز»

گفت: «ای امام، در رمضان نماز و روزه از زن فوت می شود. پدر بزرگت به زن چه دستوری داده است: این که قضای نماز را به جای آورد یا قضای روزه را؟»

گفت: «قضای روزه را.»

گفت: «اگر با رایم اجتهاد می کردم و حدیث پیامبر را رد می کردم می گفتم نماز برتر است پس قضای نماز را به جا بیاورد و قضای روزه را به جا نیاورد ولی این کار را نکردم؛ همان طور گفتم که جدت می گوید، قضای روزه را به جای بیاورد و قضای نماز را به جا نیاورد.»

امام ابوحنیفه رحمه الله در این جا با عقل صحبت می کند ولی با تواضع.

سوال سوم: «ای امام، کدام یک نجس تر است: ادرار یا نطفه؟»

- نطفه آبی است که در وقت جماع مرد با همسرش، جنین از آن شکل می گیرد -

گفت: «در دین پدر بزرگم ادرار نجس تر است.»

گفت: «ای امام، اگر رایم را می گرفتم و اجتهاد می کردم و حدیث پیامبر را رها می کردم، می گفتم: از ادرار غسل کنید و از نطفه وضو بگیرید، چون ادرار نجس تر است. ولی همان سخنی را گفتم که پدر بزرگت گفته است: از ادرار وضو می گیریم و از نطفه غسل می کنیم. پس با رای تغییر ندادم. ای امام، کاری که من کردم به خاطر این بود که مردم عراق هر روز با چیز جدیدی مواجه هستند، می خواهم مردم را به سوی دین جدت برانم.»

امام محمد باقر رحمه الله برخاست و سر امام ابوحنیفه رحمه الله را بوسید.^۱

امام ابوحنیفه رحمه الله گفتی نگرفت یا فریاد نزد: «ای مردم» و یا چنین به او نگفت: «تو می گویی من دین جدت را تغییر دادم! نه چنین نکردم؛ بلکه تو آن را تغییر دادی، هر چه می خواهی بشود! تو دینش را تغییر دادی. هر کس خوشش می آید خوشش بیاید و هر کس خوشش نمی آید خوشش نیاید» تا درگیری شروع شود.

ولی امام ابوحنیفه رحمه الله در این جا از منطق عقلی بهره برد.

آیا می توانیم این شیوه را یاد بگیریم؟

یک مثال دیگر تقدیم شما: خوارج معتقدند مسلمانی که مرتکب انجام یکی از گناهان کبیره مثل زنا و خوردن شراب شود کافر است.

این یک اندیشه ی تندروانه است. یک بار خوارج با شمشیرهای برهنه وارد مسجد کوفه شدند و به طرف امام ابوحنیفه رحمه الله رفتند و به او گفتند: «و جنازه جلوی در است: یک جنازه ی مردی که شراب خورده است و به خاطر خوردن شراب زیاد مرده است و دیگری جنازه ی زنی که زنا کرده است و از زنا باردار شده و در حالی که باردار بوده مرده است. حکم این دو چیست. آیا مومند یا کافرند؟ باید همین الان حکم را صادر کنی.»

خوارج از کسانی هستند که خونریزی را مباح می دانستند، اگر به آن ها می گفت آن دو مومند او را می کشتند.

امام ابوحنیفه رحمه الله گفت: «شمشیرهایتان را غلاف کنید. من نمی توان در حالی که شمشیر در مقابلم هست فکر کنم.»

^۱ این ماجرا به تفصیل در «مناقب ابی حنیفه»، مکی، ص ۱۴۳ آمده است.

گفتند: «ما این شمشیر ها را برهنه کرده ایم تا با قطع کردن گردنت به خدا نزدیک شویم.»

امام ابوحنیفه رحمه الله گفت: «سوال را نفهمیدم، آن دو از کدام ملت هستند؟ آیا از یهودیان اند؟»

در این جا امام ابوحنیفه رحمه الله به شیوه ی معمولش جواب را تبدیل به سوال کرد و سوال ساده ای را مطرحه الله کرد.

گفتند: «نه»

گفت: «نفهمیدم، آیا آن دو از نصارا هستند؟»

گفتند: «نه»

گفت: «پس از کدام ملت اند؟»

گفتند: «از مسلمانان.»

گفت: «جواب شما برای من کافی است.»

در این جا مناظره پایان یافت.

ولی خوارج مضطرب شدند و گفتند: «آیا در بهشتند یا در دوزخ؟»

گفت: «چیزی را می گویم که قرآن می گوید. آیا به قرآن ایمان دارید؟»

گفتند: «بله»

گفت: «چیزی را می گویم که قرآن از زبان ابراهیم گفت:

﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [ابراهیم: ۳۶].

« پس هر که از من پیروی کند، بی گمان او از من است و هر که نافرمانی کند به یقین تو

آمرزنده و مهربانی.»

چیزی را می گویم که قرآن از زبان عیسی گفت:

﴿إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [المائدة: ۱۱۸]. « اگر

عذابشان کنی آنان بندگان تواند و اگر برایشان ببخشایی تو خود توانا و حکیمی.»

شمشیرها را بر زمین نهادند و گفتند: «به خدا قسم، حق از زبان این مرد سخن می گوید.»

خوارج را با منطق عقلی بیدار کرد.

ولی متوجه باشید که گاهی اوقات امام ابوحنیفه رحمه الله مانعی نمی دید که از رایش عقب نشینی کند، چون شاید بعضی از شما گمان کنید که باید همواره برنده شوید.

یک روز زهیر بن معاویه نزد او آمد و در مورد یک مسأله ی فقهی پیچیده که متعلق به برده ها بود از او سوال کرد. امام ابوحنیفه رحمه الله جوابش را داد، ولی آن مرد گفت: «من حدیثی از پیامبر شنیده ام که فلانی و فلانی و فلانی آن را روایت کرده اند و این حدیث به تو نرسیده است...» --چون تمام احادیث به همه ی امامان نمی رسید-- «پیامبر در آن حدیث چنین و چنان می فرماید. درست عکس آن چیزی که تو می گویی.»

امام ابوحنیفه رحمه الله ساکت شد و گفت: «این موضوع را بررسی می کنم.»

- یعنی حدیث را بررسی می کنم -

زهیر بن معاویه گوید: «ده سال عراق را ترک کردم. سپس بازگشتم، مردی را فرستادم که همان مساله را از او پرسید. جواب داد. «

--امام ابوحنیفه رحمه الله فقہش را در این جا تغییر داده بود-- نزد او رفتم و گفتم: «آیا مرا به یاد می آوری؟»

گفت: «نه»

گفتم: «من کسی بودم که در گذشته نزد تو آمده بودم و فلانی را نزد تو فرستادم.»

امام ابوحنیفه رحمه الله گفت: «این علم ما یک رای و نظر است و کسی که بهتر از آن را برای ما بیاورد، آن را می پذیریم و چیزی را که قبلا گفتیم رها می کنیم.»

منطق عقلی این است که من در خدمت حق هستم. من آمادگی این را دارم که گوش کنم و بفهمم.

پس نقطه ی اول در مورد این سخن می گوید که چگونه با مخالف با منطق عقلی صحبت کنم، بدون درگیری و تشنج؟ و با ملایمت و نرمی سخن بگویم و به این وسیله از پیامبران تقلید کنم.

ولی این بدان معنا نیست که اگر حق در سخن دیگری به جز سخن من بود روی نظرم پافشاری کنم. امام اعظم و امام الاثمه چنان که به او لقب داده بودند می گفت: «این علم ما یک رای و نظر است و کسی که بهتر از آن را برای ما بیاورد آن را می پذیریم.»

در روایت دیگر آمده است: «این بهترین چیزی است که ما به آن رسیدیم.

«

یعنی این آخرین چیزی است که ما به آن رسیدیم.

رفتار با مردم با منطق عملی:

نقطه ی دوم: برای مردمی است که نظریه ها را نمی فهمند. پس با عقل با آنان مناظره نکن. این گروه نیاز به تطبیق عملی و بصری دارند.

امام ابوحنیفه رحمه الله هارت بالایی در برخورد با این نوع مردم داشت. اولین مثال برای منطق عملی که خصوصا مناسب مسلمانان مقیم غرب است. چون آنان در رفتار با ملحدانی که به هیچ دینی ایمان ندارند با مشکلاتی روبرو می شوند. امثال آنان در عراق بود. در زمان امام ابوحنیفه رحمه الله هر گروهی در عراق بود. امام ابوحنیفه رحمه الله با آنان برای مناظره ی عقلی نشست. یعنی مبدا اولی که در مورد آن سخن گفتیم که همان منطق عقلی است. او مرتب با آنان مناظره می کرد و می گفت که ممکن نیست هستی تصادفی به وجود آمده باشد، ولی به هیچ نتیجه ای با آنان نمی رسید. او مرتب فکر می کرد یک روز به آنان گفت: امروز خسته است و نمی تواند مناظره کند. از آنان خواست که روز بعد در همان زمان و مکان با او ملاقات کنند و مرتب روی وعده تاکید می کرد. روز بعد همه جمع شدند و امام ابوحنیفه رحمه الله نیامد امام ابوحنیفه رحمه الله تصمیم گرفت شیوه ی عملی را با آنان به کار ببرد. امام ابوحنیفه رحمه الله خیلی تاخیر کرد تا این که خشمگین شدند. سپس با تاخیر آمد و به خاطر تاخیرش از آنان معذرت خواست.

اکنون ملاحظه کنید چگونه با ملحدان رفتار می کند؟ اصرار دارد که فکرش را به آنان برساند، نه این که به ایشان اهمیت ندهد، چرا که او صاحب رسالتی است. خیلی ساده می تواند به آنان اهمیت ندهد و بگوید: «سرانجام شما آتش است.» ولی او می خواست آنان را جذب کند و نسلی را نجات دهد. بعد از این که با تاخیر نزدشان آمد و خیلی خشمگین شده بودند گفت: «من متأسفم، ولی چنان که می دانید من در سمت دیگر فرات زندگی می کنم و برای اینکه به این

طرف بیایم باید سوار قایق شوم. ولی قایق نیامد--یعنی قایقی در رود ندیدم--به این خاطر تاخیر کردم. «.

در این جا سوال منطقی این است که از او بپرسند: پس چگونه نزد ما آمدی؟

گفت: «هم چنان در آن طرف رود ایستاده بودم، نمی دانستم چگونه نزد شما بیایم! ناگهان یک لوح چوبی نزد آمد و جلویم ماند. سپس چهار لوح از چهار طرف آمدند سپس چوب ها جمع شدند و به هم پیوستند و یک قایق به هم پیوسته ای را تشکیل دادند. من سوار قایق شدم. امواج قایق را حرکت دادند تا نزد شما رسیدم. «.

گفتند: «آیا ما را مسخره می کنی؟ تو به عقل های ما احترام نمی گذاری! این چه سخن گزافی است که تو می گویی؟ «.

گفت: «شما علیه خودتان اعتراف کردید و شکست خوردید. عقل هایتان نپذیرفت که یک قایق ساده تصادفی جمع شود، ولی چگونه پذیرفتید که تمام این هستی معجزه آسا تصادفی شکل گیرد؟ «.

ساکت شدند.

گروهی از مردم وجود دارند که باید آنان را به تطبیق عملی منتقل کنی.

یک مثال زیبا و بسیار جالب دیگر: کوفه مرکز سرورمان علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود. کسانی در کوفه بودند که نسبت به سرورمان علی رضی الله عنه تعصب داشتند و سرورمان عثمان بن عفان رضی الله عنه را دشنام می دادند.

فردی بود که در میان مردم کوفه می رفت و می گفت: «عثمان کافر است و مسلمان نیست. «.

تصور کن، کسی که این را در مورد سرورمان عثمان رضی الله عنه بگوید. آیا قناعت عقلی در مورد او فایده ای دارد؟ نه، باید با تطبیق عملی با او روبه رو شد. با او چه خواهی کرد ای امام ابوحنیفه رحمة الله علیه؟!

امام ابوحنیفه رحمة الله علیه او رفت و درب خانه اش را به صدا در آورد. آن مرد هنوز می گفت: «عثمان کافر است و مسلمان نیست» آن مرد امام ابوحنیفه رحمة الله علیه را جلوی در خانه اش دید و خیلی خوشحال شد.

امام ابوحنیفه رحمة الله علیه او گفت: «آمده ام از دخترت خواستگاری کنم»
گفت: «برای چه کسی؟»

گفت: «برای مردی شریف، والا نسب، ثروت مند، بی نیاز، نرم خو، با ادب، خوش سیما، عبادت گزار.»

آن مرد گفت: «باشد ای امام، کافی است که از طرف تو است، ای امام.»

ابوحنیفه گفت: «ولی یک خصلت در او است.»

گفت: «آن چیست؟»

گفت: «مسلمان نیست.»

گفت: «ای امام، آیا به من دستور می دهی که دخترم را به ازدواج شخص غیر مسلمانی در بیاورم؟ چگونه این کار را کنم؟»

گفت: «چگونه عقلت قبول کرد که رسول الله دو دخترش را به ازدواج مردی غیر مسلمان در بیاورد؟»

چرا که عثمان بن عفان رضی الله عنه با دو دختر پیامبر ازدواج کرد: رقیه و ام کلثوم.

آن مرد گفت: «استغفرالله، توبه کردم ای امام».

آیا دریافتید که شیوه ی امام ابوحنیفه رحمه الله چگونه عمل می کند
و چگونه حرکت می کند؟

یک مثال دیگر از شیوه ی عملی:

در فقه امام ابوحنیفه رحمه الله آمده است که وقتی امام سوره ی فاتحه را
در نماز آهسته بخواند--مثل نماز ظهر--جای قرائت مقتدیان را می گیرد و نیازی
نیست که آنان سوره ی فاتحه را بخوانند و نمازشان صحیح است. گویی امام برای
آنان می خواند.

بدیهی است که افراد زیادی این مساله را رد کردند. برخی از مردم
مخصوصا از مدینه آمدند و به او گفتند:

«می خواهیم با تو مناظره کنیم.»

یعنی در این مساله جوابت را بدهیم.

این مساله متعلق به یکی از فروع است و منجر به درگیری نمی شود. این
دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله است و آن دیدگاه ساکنان مدینه.

به او گفتند: «می خواهیم با تو مناظره کنیم.»

امام ابوحنیفه رحمه الله گفت: «من نمی توانم با همه ی شما مناظره کنم.»

گفتند: «پس چه می کنی؟»

گفت: «یک نفر از میان خودتان انتخاب کنید تا با او مناظره کنم. داناترینتان
را انتخاب کنید که با من مناظره کند.»

آنان داناترین فرد را از میان خود انتخاب کردند.

به آنان گفت: «آیا حرفش را قبول دارید؟»

گفتند: «حرفش را قبول داریم.»

گفت: «اگر مرا قانع کرد یا من او را قانع کردم، حرفش برای شما قابل قبول است؟»

گفتند: «بله.»

گفت: «علیه خودتان اعتراف کردید.»

یعنی این همان چیزی است که من در مذهب انتخاب کردم؛ سخن او «امام» به جای سخن شماست و این چیزی است که شما انجام دادید.

آنان مضطرب شدند. چون جوانان کم سن و سالی بودند، مثل جوانان امروز، پس چه کسی بر ثواب است؟ امام ابوحنیفه رحمه الله سخن زیبایی به آنان گفت: «ولی شما از مدینه هستید، وقتی به آن جا رفتید در آن جا مالک است-- منظورش امام مالک بود-- او می گوید که باید فاتحه خوانده شود، پس مثل اهل مدینه باشید من وقتی به مدینه نزد مالک آمدم، کاری را می کنم که مالک می کند.»

نظرت در مورد این سخن مهم چیست؟ آیا شیوه ی عملی را مشاهده کردی؟

ای مردم، وقتی با شخص دیگری اختلاف می کنید یا طبیعت شخصیتش را بدانید و با عقل با او صحبت کنید و اگر این فایده نداشت در مورد شیوه ی عملی که می توانی با آن او را قانع کنی فکر کن.

می خواهم همگی از این فصل بیاموزیم که هر وقت با دیگران اختلاف می کنیم آنان را دشنام ندهیم. در مورد شیوه ی دیگری به غیر از دشنام دادن به همدیگر و به غیر از کینه توزی نسبت به هم و درگیری با هم صحبت کنیم.

بعضی اوقات وقتی در میان دو خودرو در خیابان تصادف می شود، خیلی ساده است که با هم درگیر شویم و لباس های هم را پاره کنیم، ولی چرا با هم صحبت نکنیم. زنان و شوهران را می بینیم که به خاطر چیزهای پیش پا افتاده به هم درگیر می شوند. چرا با هم صحبت نمی کنند؟ پسر را می بینیم که با پدر درگیر است و می گوید: «شش ماه است که با پدرم صحبت نمی کنم.»

همه ی ما خانواده های مختلف را می بینیم، کسانی می گویند: «من دو سال است که با برادرم صحبت نمی کنم.»

چرا با هم گفت و گو نکنیم؟ چرا فکر نکنیم ای مردم؟ چون به دست آوردن دل ها نزدیکی بزرگی به خداست، همانند نماز و روزه است.

رفتار با مردم با چاره ی هوشمندانه:

نقطه ی سوم: نقطه ای بسیار زیباست، این حيله و چاره جویی هوشمندانه است. کسانی هستند که به حق ایمان دارند، ولی نرم نیستند؛ بلکه خشک اند و معتقدند که ارتباطی با همزیستی ندارند.

زندگی نزد آنان دو رنگ دارد: یا سفید است یا سیاه. ولی نگاه کنید به امام ابوحنیفه رحمه اللهوشیوه هایش، چاره جویی های هوشمندانه اش و نرمی شدیدش. وقتی که صحبت کردن به شیوه ی عقلی برای تفهیم طرف مقابل محال است؟ باز بیایید که از او بیاموزیم.

ابوجعفر منصور، خلیفه و امیر المومنین در عراق آن زمان بود. بعضی از اوقات عده ی زیادی از مردم را می کشت. او از طرف امام ابوحنیفه رحمه الله احساس نگرانی می کرد، چون امام ابوحنیفه رحمه الله به منزله ی رهبر و فردی تجدد گرا بود. امام ابوحنیفه رحمه الله بسیاری از کارهای منصور را نمی پسندید، به ویژه کشتن مردم را.

شخصی در مجلس ابوجعفر منصور بود که ابوعباس طوسی نام داشت. او رئیس پلیس بود و از امام ابوحنیفه «رحمة الله» متنفر بود و به او حسد می ورزید. منصور، امام ابوحنیفه «رحمة الله» را برای حضور در جلسه اش دعوت کرد. امام ابوحنیفه «رحمة الله» رفت. وقتی وارد کاخ شد، طوسی به افرادی که پیرامونش بودند گفت: «امروز ابوحنیفه را می کشم.»

امام ابوحنیفه «رحمة الله» این موضوع را احساس کرد. طوسی هم وارد مجلس شد و گفت: «ای امیرالمومنین، آیا به من اجازه می دهید که با امام ابوحنیفه «رحمة الله» مناظره کنم و یک سوال فقهی از او بپرسم؟»

منصور گفت: «بپرس»

گفت: «ای ابوحنیفه رحمة الله،

امیرالمومنین در مورد یک نفر به رای و نظری می رسد و بدون اینکه من علت را بدانم می گوید: فلانی را بکش. آیا او را بکشم و از امیرالمومنین اطاعت کنم یا از امیرالمومنین نافرمانی کنم؟»

او حفره ای بدای امام ابوحنیفه «رحمة الله» حفر کرد و منتظر بود که امام ابوحنیفه «رحمة الله» را در آن بیندازد.

امام ابوحنیفه «رحمة الله» نگاه کرد. به حاضر جوابی امام ابوحنیفه «رحمة الله» نگاه کن. ناگفته نماند که اگر آنچه را که صحیح می دید مستقیماً می گفت به جایی نمی رسید به طوسی نگاه کرد و گفت: «ای ابوالعباس، آیا امیر المومنین به حق امر می کند یا به باطل؟»

گفت: «پس حق را انجام بده و نپرس»

سپس امام ابوحنیفه «رحمة الله» به افرادی که پیرامونش بودند، اشاره کرد و گفت: «می خواست مرا ببندد و من او را بستم.»

امام ابوحنیفه «رحمة الله» شخصیت مهمی داشت. مساله ی چاره جویی هوشمندان با احتکاک و عدم دوری از مردم حاصل می شود. می دانم برخی از جوانان که این نوشته ها را می خوانند، می گویند: «من نمی توانم این گونه رفتار کنم.»

ولی من می گویم: «چه کسی از ما می توانست این گونه رفتار کند.»

این مهارت، تنها و تنها با همزیستی کسب می شود و به این خاطر پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در حدیث بسیار مهمی می فرماید:

«المومن الَّذِي يُخَالِطُ النَّاسَ وَ يَصْبِرُ عَلٰی اَذَاهُمْ اَعْظَمُ اَجْرًا مِنَ المومن الَّذِي لَا يُخَالِطُ النَّاسَ وَلَا يَصْبِرُ عَلٰی اَذَاهُمْ» «ابن ماجه».

«مومنی که با مردم می آمیزد و در برابر آزار و اذیتشان صبر می کند اجر بیشتری دارد. از کسی که با مردم قاطی نمی شود و در برابر آزار و اذیتشان صبر نمی کند.»

«با مردم مخلوط می شود.» یعنی وارد گیر و دار زندگی می شود. با آنان مخلوط می شود و همزیستی می کند، ممکن است او را اذیت کنند. باید شاهد گناهان و اشتباهاتشان باشد. پس شخص اولی که در حدیث ذکر شده است از دنیا خوب درس خواهد گرفت. برای اسلام و زندگی موفق می شود. اما شخص دوم هرگز چیزی یاد نمی گیرد، چون در انزوا به سر می برد. چرا به این شیوه توجه نکردید؟ با این وجود امام ابوحنیفه «رحمة الله» او را از دست نمی دهد. یک قاعده ی بسیار زیبایی در همزیستی است که باید آن را یاد بگیرید. این قاعده می گوید: «اگر هزار شخص تو را دوست داشته باشند و یک شخص از تو ناراحت باشد به طرف کسی که از تو ناراحت است برو و با او صلح کن.»

این همزیستی است، همزیستی منجر به موفقیت در دنیا و آخرت می شود.

بعد از این که امام ابوحنیفه «رحمة الله» این گونه جواب طوسی را داد، صورت طوسی سرخ شد و خنده در مجلس امیرالمومنین پخش شد.

امام ابوحنیفه «رحمة الله» خواست تا بایک شوخی ابوالعباس را از وضعیت درد و تمسخر خارج کند، لذا گفت: «ای امیرالمومنین، داستانی برای تعریف می کنم که شعبی برای ما تعریف کرد...»

شعبی «رحمة الله» یکی از امامان بزرگ است.

یک روز شیر، سلطان جنگل بیمار شد، همه ی حیوانات به جز روباه نزدش رفتند. گرگ نزد سلطان آمد و به او گفت: «ای سلطان جنگل، همه ی حیوانات به عیادتت آمدند به جز روباه، چون او تو را دوست ندارد.»

شیر خشمگین شد و گفت: «وقتی بیاید خواهید دید که با او چه می کنیم.»

روباه فهمید که گرگ این سخن را گفته است. روباه آمد و شیر به او گفت: «چرا وقتی مریض شدم به عیادتم نیامدی؟»

روباه گفت: «همه ی حیوانات به عیادتت آمدند، ولی من به دنبال دارویی برای تو رفتم.»

سلطان جنگل گفت: «آیا دارو را یافتی؟ چرا که من هنوز مریضم.»

روباه گفت: «بله، اگر این خنجر را در پای گرگ فرو کنی شفا می یابی.»

«

سلطان جنگل خنجر را گرفت و در پای گرگ فرو کرد. خون از پای گرگ به راه افتاد. روباه بیرون منتظر گرگ ماند. وقتی گرگ با پای خونین بیرون آمد، روباه به او گفت: «ای کسی که جوراب سرخ به پا داری- به خاطر

خونی که از پایش می ریخت- اگر دوباره چنین کنی! این بار که به پایت فرو رفت، بار دیگر به سرت فرو می رود. «

امیرالمؤمنین خندید. ابوالعباس هم نتوانست خودش را نگه دارد و او هم خندید. گویند: او درکنار امام ابوحنیفه رحمة الله علیه نشست و از آن روز دوستی میانشان شروع شد.

امام ابوحنیفه رحمة الله علیه هیچ کس را از دست نمی داد. آیا این کار را کرد تا در دنیا کاسب باشد یا این کار را برای خشنودی خدا کرد؟

نمی دانم، ولی تردیدی نیست که هر دو را به دست آورده است. هرکسی بر اساس نیتش پاداش می گیرد. تو این کار را به خاطر خدا و دنیا کن. چرانه، آیا این شیوه را ملاحظه کردی؟

یک مثال دیگر در مورد این نوع ترفندهای جالب و هوشمندانه: یک بار زن و شوهری که با هم اختلاف داشتند، نزد امام ابوحنیفه رحمة الله علیه آمدند. شوهر به امام ابوحنیفه رحمة الله علیه گفت: « من قسم طلاق خوردم که با زنم سخن نگویم تا این که او با من سخن بگوید. »

او به من گفت: « من هرگز با تو سخن نمی گویم تا تو با من سخن بگویی. »

چنین می شود که این مسأله به طلاق ختم خواهد شد.

امام ابوحنیفه رحمة الله علیه گفت: « برو ای مرد که زنت برای تو حلال است و طلاق هم نیست. با او زندگی کن، هیچ مشکلی وجود ندارد، کفاره ای هم پرداخت نکن و قسم تو هم شکسته است. به خانه ات برو و دوباره این کار را تکرار نکن. »

سفیان ثوری یکی از علمای بزرگ این فتوا را شنید و از کوره در رفت. نزد امام ابوحنیفه رحمه الله رفت و به او گفت: «آیا زنا را جایز می دانی؟»

گفت: «نه»

پرسید: «پس این فتوا چیست؟»

امام ابوحنیفه رحمه الله گفت: «ای امام، مسأله خیلی ساده است. زن به او گفت: «من هرگز با تو سخن نمی گویم تا تو با من سخن بگویی.» پس زن با او صحبت کرده است. من با یک حيله ی هوشمندانه چاره ای برای شان جست و جو کردم. من کار حرامی نکردم می خواستم این زن و شوهر را جمع کنم.»

این شیوه ی تفکر امام ابوحنیفه «رحمة الله» است. بدون توجه به اینکه در این موضوع تو با او موافق هستی یا نه.

سفیان ثوری گفت: «به خدا قسم، مشکلات زیادی وجود دارد که جز تو کسی نمی تواند آن ها را حل کند! آیا مرا به خاطر محبتش ملامت می کنید؟ به خاطر این او را دوست دارم.»

یعنی مرا ملامت می کنید که امام ابوحنیفه «رحمة الله» را دوست دارم. او از این فتوا خوشش آمد. چون اصل در مورد ازدواج چگونگی حفاظت از خانه هاست نه شیوه ی انجام طلاق در میان مردم. امام ابوحنیفه «رحمة الله» برای او توضیح داد که زن عملاً با او سخن گفته است. آیا می توانی به این شیوه در مورد مردم فکر کنی و این را بیاموزی؟ این فصل برای این نیست که امروز آن را پیاده کنی، ولی اگر این چیزها را کسب کنی و اندکی فکر کنی، شاید آن ها را انجام دهی.

رفتار با مردم با حلم و صبر:

نقطه ی چهارم: صبر و بردباری است. با بر خیی از مردم قماعت عقلی، عملی و یا حیلہ ی هوشمندانه مفید نیست. مثالش کسانی هستند که از روی کینه و حسد تو را دشنام می دهند. چگونه با آنان رفتار خواهی کرد؟ به امام ابوحنیفه «رحمة الله» زیاد دشنام می دادند، چون افکار جدیدی ارائه می کرد که در آن زمان پذیرفته شده نبود تا مدت زمانی بگذرد و مردم آن افکار را دریابند و در مورد آن ها به خود مراجعه و با خود خلوت کنند و بدایشان ظاهر شود که او بر حق بوده است و شاید در آن زمان او مرده باشد. یک بار جوانی نزد او آمد و گفت: «ای بدعت گذار، ای زندیق!»

مثل این که امروزه به یک نفر بگویی: «ای گمراه و ای گمراه کننده».

امام ابوحنیفه «رحمة الله» به او گفت: «خدا می داند که من بر عکس چیزی هستم که تو می گویی. اگر تو صادق هستی، خدایا مرا بیمارز و اگر دروغ گو هستی، خدایا او را بیمارز.»

آیا می توانی به چنین بردباری و حلمی خود را آراسته کنی؟ احساس آن جوان را تصور کن. وقتی کسی که به او دشنام می دهی، سخنی مثل سخن امام ابوحنیفه «رحمة الله» به تو بگوید.

جوان گفت: «من اشتباه کردم، برای من طلب آمرزش کن.»

حیلہ هوشمندانه چاره ای برای شان جست و جو کردم. من کار حرامی نکردم. می خواستم این زن و شوهر را جمع کنم.»

این شیوه ی تفکر امام ابوحنیفه «رحمة الله» است. بدون توجه به اینکه در این موضوع تو با او موافق هستی یا نه.

سفیان ثوری گفت: « به خدا قسم ، مشکلات زیادی وجود دارد که جز تو کسی نمی تواند آن ها را حل کند ! آیا مرا به خاطر محبتش ملامت می کنید؟ به خاطر این او را دوست دارم. »

یعنی مرا ملامت می کنید که امام ابو حنیفه «رحمة الله» را دوست دارم. او از این فتوا خوشش آمد ، چون اصل در مورد ازدواج چگونگی حفاظت از خانه هاست نه شیوهی انجام طلاق در میان مردم. امام ابو حنیفه «رحمة الله» برای او توضیح داد که زن عملاً با او سخن گفته است. آیا می توانی به این شیوه در مورد مردم فکر کنی و این را بیاموزی ؟ این فصل برای این نیست که امروز آن را پیاده کنی، ولی اگر این چیزها را کسب کنی و اندکی فکر کنی، شاید آن ها را انجام دهی.

اگر یکی از ما در جایگاه امام ابو حنیفه «رحمة الله» باشد، شاید با آن جوان درگیر شود و در کنارش ننشیند. چرا به سخن امام ابوحنیفه «رحمة الله» گوش نمی کنید؟ چرا با چنین بردباری و صبری آراسته نمی شوید؟ یک گروه از مردم وجود دارند که اختلاف ما با آنان با صبر و بردباری حل می شود.

یک مثال دیگر: یک نفر از امام ابوحنیفه «رحمة الله» فتوا خواست. او گفت نظرم چنین و چنان است فرد دیگری از بصره در آن مجلس حاضر بود. شایان ذکر است که امام ابوحنیفه «رحمة الله» از کوفه بود، کسی که از بصره بود گفت: « ولی حسن بصری عکس این را می گوید. »

امام ابوحنیفه «رحمة الله» گفت: « حسن بصری اشتباه کرده است. »

آن مرد از افراد متعصب بود ما متعصبان زیادی مثل او را می بینیم که قبل از سخن گفتن فکر نمی کنند. آن مرد گفت: « می گویی حسن بصری اشتباه کرده است؟ » و شروع کرد به دشنام دادن به او. دشنام هایی که نقل آن ها برایم ناگوار و سنگین است. ولی آن مرد به او گفت: « می گویی که حسن بصری اشتباه کرده است؟ ای مادر به خطا! »

این مرد این سخن را در مسجد کوفه و در میان مردم به امام ابوحنیفه «رحمة الله» می گوید.

امام ابوحنیفه «رحمة الله» گفت: «خدا می داند که مادرم بر عکس این است. بله، به خدا قسم که حسن بصری اشتباه کرده و ابن عباس درست گفته است. آن چه من گفتم سخن من نیست، که سخن ابن عباس است.»

آن مرد به تنگنا افتاد، در حرج واقع شد و برخاست.

آیا می توانی تا این اندازه خود را به حلم آراسته کنی؟ امام ابوحنیفه «رحمة الله» تنها با کسانی که مخالف او در رأی و نظراند این گونه برخورد نمی کند، بلکه با سرکشان نیز این گونه برخورد می کند. خیلی آسان است که در مورد یک چیز حکم حلال بودن یا حرام بودن بدهیم، ولی آیا می توانید با سرکشان کاملاً بردبار باشید؟ آیا می توانید به این شیوه با آنان رفتار کنید و دل آنان را به دست آورید؟ آیا جوانان، دختران و مادران می توانند این کار را انجام دهند؟

به این داستان توجه کنید:

برخی از مردم گفتند که امام ابوحنیفه «رحمة الله» چهل سال نماز بامداد را با وضوی نماز عشا می خواند. در لایه لای این سخن مبالغه‌ی زیادی است. شاید این کار را در روز جمعه می کرد، ولی در این سخن مبالغه‌ی زیادی است. شاید این کار را بارها انجام داده است، ولی نه به این

شکل. اگر چه این روایت مبالغه آمیز است ولی امام ابوحنیفه «رحمة الله» از کسانی بود که خیلی شب ها را قیام می کرد. تقریباً هر شب او یک همسایه ی جوان مست داشت. این همسایه هر شب شراب می خورد، مست می شد و صدایش را بلند می کرد و می خواند:

أُضَاعُونِي وَ أَيْ فَتِي أَضَاعُوا لِيَوْمَ كَرِيهَةٍ وَ سَدَادَ نَعْرِ

« مرا از دست دادند و نمی دانند چه جوانمردی را از دست داده اند که در خور روز سخت « و جنگ » و نگهداری مرز است. »

پر واضح است که او از یک مشکل خانوادگی رنج می برد. در طول شب شراب می خورد، مست می شد و می خواند: مرا از دست دادند و چه جوانی را از دست دادند...

تصور کن که تو عبادت گزار باشی، نماز شب بخوانی و منزلت در کنار منزل این جوان باشد، تردیدی نیست که می روی و در خانه اش را می شکنی و او را دشنام می دهی و پلیس را خبر می کنی...، اما امام ابوحنیفه «رحمة الله» منتظر فرصت مناسب بود تا او را دعوت کند. به این خاطر با او سخن نمی گفت. شاید که سخن در آن موقعیت مناسب نبود. هر یک از ما مثل یک قطار در حرکت است که اگر با او صحبت کنی صدایت را نمی شنود. ولی او ایستگاهی دارد که در آن متوقف می شود. مثل ازدواج، یا طلاق و یا هر مشکلی. باید در ایستگاهش منتظر او باشی تا حرف تو را بشنود. این فکر امام ابوحنیفه «رحمة الله» است. امام ابوحنیفه «رحمة الله» در ایستگاه آن جوان منتظر بود تا حرفش را به او بگوید. به این صبر و حلم امام ابوحنیفه «رحمة الله» با کسی که با او اختلاف دارد نگاه کن. تردیدی نیست که هر یک از ما وقتی گناهی را می بیند احساس خشم می کند، ولی مهم این است که چگونه معصیت کار و گناه کار را اصلاح کنیم، نه این که خشم را ابراز کنی.

یک شب امام ابوحنیفه «رحمة الله» برای نماز برخاست و صدای آواز را نشنید. در مورد جوان پرس و جو کرد. گفته شد که پلیس او را دستگیر کرده است. امام ابوحنیفه «رحمة الله» لباس هایش را پوشید و در تاریکی شب به مقر پلیس رفت.

رئیس پلیس گفت: «این مرد هرگز به مرکز پلیس نیامده و چیزی از ما نخواست است. چرا این جا آمدی؟»

گفت: «به خاطر جوان مست آمده ام. او را به خاطر من آزاد کنید.»

جوان خارج شد. با امام ابوحنیفه «رحمة الله» روی قاطر سوار شد. و به منزل بازگشت. بدون این که امام «رحمة الله» با او سخنی بگوید.

چرا با او حرف نزد؟

تا آن جوان همواره فکر کند که امام ابوحنیفه «رحمة الله» در مورد یک چیز مشخصی با او سخن خواهد گفت. در این جا تفکر از سخن گفتن مهمتر است. وقتی به خانه رسیدند، امام ابوحنیفه «رحمة الله» به آن جوان گفت: «آیا تو را ضایع کردم و از دست دادم ای جوان؟»

به او نگفت: «حرام است.»

گفت: «هرگز، به خدا قسم، به خاطر من خدا به تو جزای خیر دهد.»

گفت: «اگر می خواهی به حلقه درسم در مسجد بیا.»

گفت: «این کار می کنم.»

به این ترتیب این جوان یکی از دانش آموزان امام ابوحنیفه «رحمة الله» شد. این شیوه ی همزیستی با گنه کاران است. آیا اکنون امام ابوحنیفه «رحمة الله» را احساس کردی؟ آیا ارزش شخصیتش را دانستی؟ آیا علت موفقیتش را فهمیدی؟ چون او می تواند همزیستی کند.

نوع دیگر از مردم هستند که تو را خسته و درمانده می کنند. امام ابوحنیفه «رحمة الله» با این نوع از مردم برخوردی شوخ طبعانه داشت. شاید با برخی از مردم به خاطر مزاحمت ها و اصرارشان اختلاف داشته باشی.

یک بار امام ابوحنیفه «رحمة الله» بیمار شد. شخصی به عیادتش آمد و نزدیک به یک ساعت در کنارش نشست تا این که امام ابوحنیفه «رحمة الله»

از این عیادت احساس خستگی کرد. کسی که به عیادت بیماری می رود باید خیلی کوتاه در کنارش بنشیند و سپس خارج شود، ولی این شخص حدود یک ساعت نزد امام ابوحنیفه «رحمة الله» بود تا این که امام ابوحنیفه «رحمة الله» احساس خستگی، ملالت و عدم توانایی تحمل کرد، ولی خواست با صبر و حلم به این شخص درس عبرت دهد نه با درگیری. در آخر عیادت آن مرد به او گفت: «مثل این که خیلی مزاحمت شدم ای امام؟»

امام ابوحنیفه «رحمة الله» گفت: «هرگز، به خدا قسم، تو وقتی در خانه ات هستی مزاحم آن مرد خندیدی. بعضی اوقات شاید با یک شوخی بتوانی مشکلات را با مخالفت حل کنی. یک بار دیگر امام ابوحنیفه «رحمة الله» مریض شد. بعضی از افراد به عیادتش آمدند و مدتی طولانی نزدش ماندند. هر از گاهی به آنان اشاره می کرد که می خواهد بر خیزد، ولی علی رغم این، از او اجازه ی خروج نگرفتند. امام ابوحنیفه «رحمة الله» نگاه کرد و با شوخی گفت: «بر خیزید، خداوند بیمارتان را شفا داده است.»

این شیوه در برد باری و صبر عبارت است از استفاده از شوخی در حل مشکل. به مناسبت سخن گفتن در مورد برد باری و صبر: یک بار یک اعرابی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و به او گفت: «مقداری مال به من بده.»

رسول الله صلی الله علیه و سلم مقداری مال به او داد و فرمود: «آیا خوب به تو دادم؟»

او گفت: «زیادی دادی و نه خوب کردی؟»

سرورمان عمر بن خطاب رضی الله عنه شمشیرش را بیرون کشید و خواست آن مرد را بکشد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «ای عمر رهائش کن.»

رسول الله صلی الله علیه وسلم آن مرد را گرفت و او را راضی می کرد و مرتب به او می بخشید تا این که آن مرد گفت: «خوب کردی، خوب دادی و زیادی دادی، خداوند به تو جزای خیر دهد.»

رسول الله صلی الله علیه وسلم به صحابه نگاه کرد و فرمود: «حکایت من و شما با این مرد همانند مردی است که یک شتر دارد که از دستش فرار کرده و در صحرا می دود. مردم دنبالش می دوند و شتر تندتر می دود. او به آنان می گوید: شترم را رها کنید. من نسبت به آن نرم ترم و بیشتر آن را می شناسم. آن مرد آهسته آهسته به شتر نزدیک می شد تا این که شتر نزد او آمد. من این کار را با این مرد مردم و شما هم می خواستید آن کار را بکنید، اگر آن کاری را که شما می خواستید با آن مرد می کردم وارد آتش می شد.»

این شیوه ماست. من تعجب می کنم که این اسلام ماست. من داستان تعریف نمی کنم، بلکه در مورد ریشه های اسلام سخن می گویم. اکنون این سخن را نمی بینیم و آن را تطبیق نمی دهیم، ولی این اسلام ماست. ای غرب، اسلام ما را متهم نکن. این اسلام ماست و عظمت اسلام ماست. ما به این افتخار می کنیم. ای غرب، نکوش که فرهنگ ما را ضایع کنی و بگویی شما معنی همزیستی را نمی دانید، و بیاید معنی همزیستی را از غرب بیاموزید.

من این کتاب را نوشتم تا تو ای غرب معنی همزیستی را بیاموزی. ای کسانی که در اروپا زندگی می کنید، ای مسلمانان، به این تاریخ افتخار کنید. به این که ما امثال این افراد را با این عمق و این زیبایی داریم. افتخار کنید که این سنت پیامبر ما بود. این شیوه ی ما در رفتار با مخالفان ما د رأی و نظر است، ولی در عین حال رفتارت را بر من تحمیل نکن.

رفتار با مردم با ثبات بر اصل و مبدأ:

نقطه ی آخر: چنان که پیش از این گفتیم در چگونگی رفتار با کسی است که با تو مخالف است و می خواهد رأیش را در مسایل اساسی، نه در فروع بر

تو تحمیل کند. ای مردم، مبدا معتقد باشید که همزیستی یعنی این که ذوب شویم و شخصیت خود را از دست بدهیم! ما پیش از این در مورد امام ابوحنیفه «رحمة الله» و حیلۀ هوشمندانه سخن گفتیم. او به امیرالمومنین نگفت که تو چنین و چنان هستی... بلکه از شوخی بهره گرفت. شاید عده ای بگویند که به این صورت شاید شخصیت، هویت و وضوحش را از دست بدهد. وقتی موضوع به فروع تعلق داشته باشد یا وقت مناسب نباشد مشکلی ندارد که شخصیت به این شکل ظاهر شود، ولی در وقت ثوابت باید شخصیت مثل شیر ظاهر شود و هرگز عقب نشینی نکند.

یک مثال در این مورد: منصور احساس کرد که میل و محبت امام ابوحنیفه «رحمة الله» با اهل بیت است نه با او، و حتی ضد عباسیان است. منصور مرتب برای او دام می چید تا یک بار نو را آورد و گفت: «به تو دستور دادم که عهده دار قضاوت شوی.»

یعنی قاضی القضاات باشی.

امام ابوحنیفه «رحمة الله» این را نپذیرفت. آیا می دانید چرا نپذیرفت؟ چون در این جا اصل و مبدأ دارد، نه به خاطر این که قضاوت را نمی خواهد، چون بعد از آن به شاگردش ابو یوسف «رحمة الله» سفارش کرد که قاضی شود و امام ابو یوسف «رحمة الله» بعدها قاضی شد. امام ابوحنیفه «رحمة الله» قضاوت را نپذیرفت چون می دید که ابوجعفر منصور به قضاوت آزادی نمی دهد و دستگاه قضایی استقلال ندارد. او قبول نمی کند که یک قاضی آزاد نباشد، چرا که آزادی - چنان که قبلاً گفتیم - اساس زندگی اش است. امام ابوحنیفه «رحمة الله» معتقد بود که درست نیست قاضی باشد و منصور به او املا کند که چه بکن و چه نکن، چون به این صورت دین و دنیایش را از دست خواهد داد تاریخ علمی خود را از دست خواهد داد و همین طور آخرتش را از دست خواهد داد بنابراین تصمیم گرفت که قاضی نباشد.

منصور به او گفت: «قسم خوردم که باید قبول کنی!»

او گفت: «قسم خوردم که قبول نکنم.»

یکی از حاضرین گفت: «آیا قسم امیرالمومنین را رد می کنی؟!»

گفت: «امیرالمومنین در پرداخت کفاره از من تواناتر است.»

گفت: «قضاوت را قبول خواهی کرد!»

حرفهایشان تند شد.

امام ابوحنیفه «رحمة الله» گفت: «به خدا قسم آن را نمی پذیرم.»

گفت: «چرا؟!»

گفت: «من برای آن صلاحیت ندارم.»

در این جا تیزهوشی امام ابوحنیفه «رحمة الله» را ملاحظه کن. به او نگفت تو اجازه نمی دهی که من آزادانه قضاوت کنم، بلکه گفت من برای این کار صلاحیت ندارم.

امیرالمومنین گفت: «دروغ گفتی!»

امام ابوحنیفه «رحمة الله» گفت: «با آن منطق عقلی» «تو خودت گواهی دادی امیرالمومنین! چگونه قضاوت را به یک دروغ گو می سپاری؟ اگر من دروغ گو باشم برای قضاوت صلاحیت ندارم و اگر صادق باشم، پس وقتی به تو گفتم صلاحیت ندارم باید مرا تصدیق کنی.»

او یک شخصیت غیر عادی بود.

امیرالمومنین گفت: به خدا قسم تو را شکنجه می کنم. او را در بازار بچرخانید و صد و بیست ضربه شلاق به او بزنید. هر روز ده تازیانه ی سخت.

گویند: به خدا قسم، می دیدیم که خون از بدنش سرازیر می شود و به پاشنه ی پایش می رسد و می گوید: «من قضاوت را نمی پذیرم. من آزادم.»

خون از بدنش سرازیر می شد و تازانوهایش می رسید و گاهی به پاشنه ی پایش می رسید.

آیا توازن در میان ذوب نشدن که مردم در مورد همزیستی از آن بیم دارند و ثبات بر مبدأ را دیدید؟ آیا مؤمنی را که با مردم در هم می آمیزد و در عین حال شخصیتش را حفظ می کند ملاحظه کردید؟ این چه عظمتی است؟! او را به زندان انداختند و شب های طولانی او را کتک زدند. قرار صادر شد: ابوحنیفه فتوا ندهد!

مرگ امام ابوحنیفه «رحمة الله» نزدیک شد. امام ابوحنیفه «رحمة الله» «مأموریت فقهی خود را انجام داد. امام ابوحنیفه «رحمة الله» به شدت کتک خورد و به زندان انداخته شد. مدت طولانی در زندان بود. وقتی در زندان بود یک مسأله ی عملی برای شاگردانش فرستاد که عبارت بود: «اگر قاضی متهم به دروغ شود آیا برای قضاوت صلاحیت دارد یا نه؟»

یعنی او در مورد واکنش علم و مدرسه در برابر آن چه برای او رخ داده است فکر می کند. این چه زیبایی است؟! این چه علم و ایمانی است که او را پر کرده است؟! چگونه توانست همه ی این کارها را انجام دهد و در مورد همه ی این ها توازن برقرار کند؟ چون با خود همزیستی می کرد و عبادت گزار بود. لباس های زیبا می پوشید، عبایی که به تن می کرد هزار و پانصد درهم قیمت داشت، خیلی خوش تیپ بود، ذوق و سلیقه اش از لباس هایش شناخته می شد. شخصیتش مثل یک دانشگاه بود. او خود به منزله ی یک دانشگاه یا آکادمی بود. در مورد داستان وفاتش اختلاف است که آیا در زندان وفات نموده یا چند روز بعد از

بیرون آمدن از زندان؟ قول غالب بر این است که بعد از این که منصور صد و بیست تازیانه به امام ابوحنیفه «رحمة الله» زد، ترسید که یک انقلاب مردمی صورت گیرد. امام ابوحنیفه «رحمة الله» روی نظرش اصرار داشت که قضاوت را نپذیرد، پس او را آزاد کرد. تصور کن آزاد ترین شخص در تاریخ ما زندانی و شکنجه شد.

امام ابوحنیفه «رحمة الله» در روزهای آخر زندگی اش در خانه اش نشست. او خیلی ضعیف بود. بعد از این که شکنجه شد، پسرش آمد و گفت: «پدر جان، می خواهم در مورد فلان مسأله از تو فتوا بخواهم.»

گفت: «فرزندم، نمی توانم، امیرالمومنین به من گفته است که فتوا ندهم.»

من از طبیعت این مرد شگفت زده هستم. شاید عده ای بگویند: همه ی دنیا را بر سر امیرالمومنین واژگون کن و انتقامت را بگیر. ولی امام ابوحنیفه «رحمة الله» نمی خواهد باعث شعله ور شدن فتنه در میان مسلمانان شود. بلکه بهتر دید که مردم را یک پارچه کند. گویی امام ابوحنیفه «رحمة الله» می گوید: من سخن امیرالمومنین را خواهم شنید، ولی از آزادی ام حفاظت خواهم کرد. مردم را علیه تو نمی شورانم ای امیرالمومنین ولی از آزادی ام حفاظت می کنم و سرم بالا است.

امام ابوحنیفه «رحمة الله» مرد و پنجاه هزار نفر بر او نماز خواندند. آنان نتوانستند یک باره بر او نماز بخوانند. شش بار بر او نماز خوانده شد. شاگردش عبدالله بن مبارک «رحمة الله» روی قبرش ایستاده و گریست و گفت: «ابراهیم نخعی مرد، بعد از خودش جانشینی گذاشت، حماد مرد بعد از خودش جانشینی گذاشت، ولی تو بعد از خودت جانشینی نگذاشتی، علم مرد.»

تردیدی نیست که این مبالغه است، ولی چه قدر بزرگ بود! امام ابوحنیفه «رحمة الله» مرد و در همان سال امام شافعی «رحمة الله» متولد شد، چون خداوند این امت را دوست دارد و بر امتش رحمة اللهم می کند. آخرین کسی که

بر امام ابوحنیفه «رحمة الله» نماز خواند پسرش حماد بود. ابوجعفر منصور مجبور شد که بر او نماز بخواند و برایش دعا کند به خاطر مردم، یا... خدا نیتش را بهتر می داند! اکنون جایگاه ابوجعفر منصور کجاست و جایگاه امام ابوحنیفه «رحمة الله» کجاست؟ تعداد پیروان ابوجعفر چند نفراند و تعداد پیروان امام ابوحنیفه «رحمة الله» چند نفراند؟

آزادی و همزیستی برای کسی که به آن ها ایمان دارد باقی می ماند. کسی که به قدرت ایمان دارد زندگی نمی کند و استمرار ندارد. امام ابوحنیفه «رحمة الله» استمرار یافت، ولی ابوجعفر منصور استمرار نیافت. فقه امام ابوحنیفه «رحمة الله» تا به امروز استمرار دارد. وقتی صلاح الدین ایوبی «رحمة الله» آمد دستور داد که فقه امام ابوحنیفه «رحمة الله» را در تمام مدارس مصر و شام تدریس کنند، علی رغم این که او شافعی بود. چون صلاح الدین «رحمة الله» هم همزیست بود. به خاطر این که اندازه ی همزیستی صلاح الدین ایوبی «رحمة الله» را بدانی، فرزندانش فقه مالکی را در مدینه تحصیل کنند. او شافعی است و دستور داد که فرزندانش فقه مالکی را تحصیل کنند.

چون او به همزیستی ایمان دارد و به خاطر این پیروز شد. کسی که همزیست است پیروز است، ولی کسی که همزیستی نمی کند یا کسی که می خواهد - ای غرب - فرهنگش را به زور بر دیگران تحمیل کند موفق نمی شود.

امام ابوحنیفه «رحمة الله» وفات کرد. قبل از وفاتش گفت: «مرا در فلان جا دفن نکنید، چون زمین غصبی است». ابوجعفر منصور این زمین را غصب کرده بود- مرا در زمینی دفن کنید که غصبی نباشد.»

گویا می گوید: من در گور هم آزادم. حتی زمانی که مدفون هستم.

وقتی ابوجعفر منصور این داستان را شنید، گفت: «چه کسی مرا در مورد ابوحنیفه - در زندگی و مرگ- معذور می دارد؟»

خدا تو را رحمة اللهت کند ای ابوحنیفه. خدا تو را رحمة اللهت کند.

چنان که علما می گویند: «بر هر مسلمان اهل قبله واجب است که برای امام ابوحنیفه «رحمة الله» دعا کند، چون فقه اسلامی را تا به امروز برای ما حمل کرد.»

آیا دیدید که شخصیت های ما چگونه باز و نرم هستند؟

اگر با کسی اختلاف داشتی در مورد پنج نقطه صحبت کردیم تا در آن ها از امام ابوحنیفه «رحمة الله» تقلید کنی: منطق عقلی، منطق علمی، حلیه ی هوشمندانه، صبر و بردباری در برابر مردم خشن یا کسانی که تو را دشنام می دهند و نقطه ی آخر این که بر اصل و مبدأ ثبات داشته باش. همزیستی به معنی ذوب شدن نیست.

فصل ششم

اختلافات فقهی میان امام ابوحنیفه «رحمة الله» و دیگر امامان

چهار گانه

هدف این کتاب حل در گیری ها و مشکلات میان مسلمانان است که باعث عدم تفاهم، نبودن گفت و گو و عدم پذیرش همدیگر شده است. ما به جای این که در میان خودمان پل بزنیم، مسافت طرحة الله می کنیم. از زن و شوهرها گرفته تا عراق، لبنان و دارفور و از ارتباطات داخل آپارتمان ها و میان همسایه ها گرفته تا شرکت ها و کار خانه ها.

هدفمان از ایجاد همزیستی چیست؟

ما اکنون نیازمند چگونگی رفتار با مردم، کسب محبتشان، عشق به مردم و یک پارچگی با آنان هستیم و به اذن الله می توانیم این کار را انجام دهیم. پس نیت ما فرموده ی خداوند تعالی است:

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ ... ﴾ « الحجرات: ۱۰ »

« در حقیقت مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان اصلاح کنید. »

و این فرموده ی خدای تعالی:

﴿ ... فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْلَحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ ... ﴾ « انفال: ۱ »

« پس تقوای خدا را پیشه کنید و میانه ی خود را اصلاح کنید. »

از خدای تعالی مسألت دارم که این نیت به شما برسد و بخشی از شیوه ی تفکرتمان در چگونگی رفتار با مردم و تعامل با آنان باشد. مطمئناً همه ی انسان ها با هم اختلاف دارند، ولی چگونه این اختلاف را تبدیل به تکامل، محبت و تفاهم کنیم؟ چگونه این اختلاف را بپذیریم و آن را برای هر دو طرف اختلاف به فایده تبدیل کنم؟ این را از خلال قصه های امامان چهارگانه توضیح می دهیم و از هر امامی در جوانب و موضع گیری های زیادی یاد می گیریم.

چرا امامان چهارگانه را انتخاب کردیم؟ چون فضایی که در زندگی آنان بود و با آن توانستند تفاهم و همزیستی کنند، خیلی بالاست. تا آن جا که ما را بر آن داشت تا به ایشان

افتخار کنیم. شما هم چنین ای جوانان، این کار را می توانید انجام دهید، چون اصل دینمان این است. چگونه با هم تفاهم کنیم؟ چگونه فضای مشترکی برای تفاهم ایجاد کنیم؟ قاضی عیاض سخن بسیار زیبایی دارد که می گوید: « الفت وهمبستگی یکی از بزرگ ترین ارکان شریعت است » به بخش پایانی زندگی نامه ی امام ابوحنیفه « رحمة الله » رسیدم، پس باید یکی از علمای متخصص فقه امام ابوحنیفه « رحمة الله » با ما باشد تا از او سوال کنیم و از او یاد بگیریم. ارتباط این امام با همزیستی را ببینیم و نشانه های فقهش را بشناسیم. این هالم، مفتی منطقه ی عکار در شمال لبنان، جناب شیخ دکتر اسامه رفاعی است. این برنامه در تلویزیون پخش شده است. معرفی جناب مفتی اسامه رفاعی:

اجازه بدهید جناب مفتی را خیلی سریع معرفی کنم: از دانشگاه اسلامی مدینه ی منوره دکترا گرفته است. پایان نامه ی دکترایش در باره ی میراث بوده است. در لبنان در دانشگاه تدریس کرده و سپس به عنوان قاضی مشغول به کار شده و در عین حال مفتی عکار در شمال لبنان است. لبنان در دل همه ی ما ارزشمند است خدا به شما کمک کند که الفت وهمبستگی داشته باشید. می دانم که نقش بزرگی در همبستگی دارید. به اذن الله گفت وگویی ما در باره ی امام ابوحنیفه « رحمة الله » است. شخصیت هر انسانی یک کلید دارد امام ابوحنیفه « رحمة الله » اولین کسی است که فقه اسلامی را تشکیل داد. او اولین شخص از امامان چهارگانه است. مدرسه اش از همه بیشتر منتشر شده است. آن امر مرکزی که این را تحریک کرده است چیست؟

بسم الله الرحمة اللهم الرحمة اللهم. الحمد لله والصلاة والسلام على سيدنا رسول الله وعلى آله وصحبه من والاه، وبعد: به خاطر این ملاقات خوب از شما تشکر می کنم. ما نیاز مبرم داریم که

ائمه ی چهارگانه- رض الله تعالى عنهم- را به مردم معرفی کنیم. آنان مانند لوحه های صادق اسلامی در میدان علم از یک سو و میدان تطبیق مکرر از سوی دیگر بودند. آنان می خواستند کارهایشان را کامل کنند و یک فقه اسلامی برای

مردم ارائه کنند تا هر انسانی رفتارش با خودش، خدایش و هر انسان دیگری خوب شود. پر واضح است که امام ابوحنیفه «رحمة الله» یکی از تابعین.

بود و برخی از صحابه «رض» را دریافته است. او در سال ۸۰ ه ق متولد و در سال ۱۵۰ ه ق. وفات یافت.

نمونه هایی از احترام امام ابوحنیفه «رحمة الله» به آزادی انسان:

کسی که به فقه امام ما نگاه می کند، می بیند که کلید اساسی شخصیتش، با توجه به همه ی علوم شرعی، تمرکز بر انسانیت انسان است. ما باید کرامت انسان را حفظ کنیم، چنان که شریعت اسلامی آن را حفظ کرده است و به اندازه ی توان، رفتار و کردارش را سامان دهیم. به این خاطر می بینیم- به عنوان مثال- امام ابوحنیفه «رحمة الله» انسان سفیه و سبک سر را در اعمال و باوریش آزاد می گذارد و معتقد به ممنوع کردنش در اداره ی اموال و فعالیت ها نیست. امروزه می توان سفیه را اسراف کار نامید. آزاد در این که کاری کند یا نکند. آزاد در این که نتایج کارهایش را در دنیا و آخرت تحمل کند. وقتی مردم در مورد ممنوعیت سبک مغز یا اسراف کاری که به بیست و پنج سالگی رسید، صحبت کردند، جمهور علما گفتند که باید ممنوعیت بر او اعمال شود. یعنی اجازه ی انجام کاری را نداشته باشد و یک وصی برایش تعیین شود که اموالش را اداره کند. این حکم را باید قاضی صادر کند. اما امام ابوحنیفه «رحمة الله» می فرماید: «سبک مغز وقتی به بیست و پنج سالگی رسید، ممنوعیت بر او اعمال نمی شود» وقتی در این مورد از او پرسیده شد گفت: «شرم می کنم که منع و حجر را بر انسانی اعمال کنم. فرض بگیریم که او زود ازدواج کند و در بیست و پنج سالگی پدر بزرگ باشد.....» یعنی در سیزده سالگی ازدواج کرده است. و در نتیجه گفت: «اعمالش به خودش مربوط است و ممنوعیت بر او اعمال نمی شود.» از این جاست که کی گوید انسان در اعمال و رفتارش آزاد است و در نتیجه تا زمانی که از آزادی یک انسان دفاع کنیم و کرامت و انسانیت او را حفظ کنیم ما در راه درست گام بر می داریم، حتی اگر شبیه ای در آن باشد. پس مساله ی انسانیت

انسان و احترام به آزادی انسان چیزی است که حرکتش را از آن آغاز کرد. در نتیجه می بینیم که در موضوع آزادی زن سخن بسیار مهمی دارد که برای او و کسانی که هم رای او هستند تا به امروز مشکلاتی درست کرده است. امام ابوحنیفه «رحمة الله» مساله ی آزادی زن در امر ازدواج و مساله ی زن در به عهده گرفتن قضاوت را بحث کرد اگر بگوییم که کلید شخصیتش مساله ی آزادی است پس آیا امام ابوحنیفه «رحمة الله» از این رهگذر در موضوعات زن حرکت کرده است؟ در مساله ی ممنوعیت و حجر ملاحظه می کنیم که امام ابوحنیفه «رحمة الله» اعمام حجر و ممنوعیت بر انسان را در این نپذیرفت، به خاطر احترام به اعمالش، تا نوع تصرف انسانی منوط به ناحیه ی فقهی نباشد. ولی او بر این قاعده است که تا جایی که می توانیم باید تصرفات و اعمال انسان را تصحیح کنیم. یعنی به او کمک کنیم که رفتارش را تصحیح کند بدون این که مانع آزادی اش شویم. اما به نسبت مساله ی زن- به عنوان مثال- به اضافه ی دلیل های شرعی که خاستگاه اساسی ما از شریعت اسلامی است. وقتی امام ابوحنیفه «رحمة الله» به این قضیه نگاه کرد. در نتیجه ای را تشکیل دهد یا به کاری رو آورد مگر این که فرهنگ معینی در نتیجه ی بحث و بررسی نصوص شرعی از کتاب و سنت و حیات صحابه وجود داشته باشد. نگاه امام ابوحنیفه «رحمة الله» به زن بر این اساس است که او یک انسان کامل است، در نتیجه شایستگی تصرف، اجرا و پذیرش تبعاتش را دارد و معاملاتش موقوف به اجازه ی دیگری و متوقف بر امضای دیگری نیست. به این معنا که اگر زن عاقل و بالغ بود و به مرحله ای رسید که می خواست برای خود شوهری انتخاب کند و سرپرست و ولی بیاید و بخواهد در به کار بردن حقی که خدا به او داده است جور و ظلم کند، در این جا دو اراده در مقابل هم قرار می گیرد: یکی اراده ی دختر بالغ و عاقل و فهمیده که می خواهد با شخصی ازدواج کند و اراده ی ولی که شاید بخواهد مانع ازدواجش با او شود. امام ابوحنیفه «رحمة الله» می گوید: سخن زن عاقل و بالغ در شریعت اسلامی مقرر است و مانع ولی می شود که می خواهد تصمیمش را صادره کند و تصمیم خود را مقدم کند. این از چند امر سرچشمه می گیرد. پیامبر اکرم «صل الله علیه و اله وسلم» می فرماید: «الایم

احق بنفسها من ولیها» «مسلم» «ایم در مورد خودش از ولی اش سزاوار تر است.» «ایم در لغت زنی است که شوهر ندارد. خواه بکر باشد خواه بیوه. چنان که در حدیث شریف آمده است:» از بکرا اجازه خواسته می شود و از بیوه دستور گرفته می شود.»

یعنی از بیوه سوال می کنی چون جرات حرف زدن را دارد. ولی از بکر اجازه خواسته می شود و اجازه اش سکوتش هست. ولی مساله از این قوی تر است. امام ابوحنیفه «رحمة الله» با سندی روایت می کند که زنی نزد پیامبر خدا «صل الله علیه و اله وسلم» آمد و به او گفت «یا رسول الله» «صل الله علیه و اله وسلم» پدرم می خواهد مرا به ازدواج پسر عمویم در آورد تا به وسیله ی مت شخصیت سبک او بالا ببرد....» چنین می نماید که وضعیت اجتماعی این پدر از وضعیت اجتماعی برادرش بالاتر بود و می خواست از ناحیه ی اجتماعی برادرش با بالا ببرد.» «ومن این را نمی پسندم.» به او فرمود: «کاری را که پدرت کرده اجازه بده.» گفت: «من علاقه ندارم. من از این خوشم نمی آید.» فرمود: «پس برو و خودت ازدواج کن.» گفت: «دوست ندارم با کاری که پدرم کرده مخالفت کنم...» یعنی نمی خواهم با او مخالفت کنم» فقط خواستم به زنان بفهمانم که چیزی از کار آنان در دست اولیای آنان نیست.» این زن می خواست یک درس بدهد و آن این که: وقتی ولی خواست شوهری را به دختر تحمیل کند و او دوست ندارد شارع حکیم می گوید» هرگز و نص حدیث گفت: «فقط خواستم به زنان بفهمانم که چیزی از کار آنان در دست اولیای آنان نیست» به این خاطر قاعده در مذهب امام ابوحنیفه «رحمة الله» می گوید: «سخن زنان در نکاح معتبر است و حتی اگر زن عاقل و بالغ خود را به ازدواج هر کس که خواست در آورد، عقدش صحیح است و اگر شوهر کفو و هم سطح نبود، اولیا حق اعتراض دارند.» پس عقدش را صحیح می داند و معتقد است که عبارتش صحیح است و می گوید: «چگونه به او اجازه می دهید که بفروشد، و بخرد، هدیه را قبول کند، صدقه بدهد و مال را وقف کند، همه ی این عقدها را می تواند انجام دهد، ولی این را برای او نمی پذیرید؟» سبب اخلاف امامان با او در مورد این مساله،

عبارت است از ترسشان از این که دادن اختیار ازدواج به دختران به مشکلات بسیار منجر شود، به ویژه در این روزگار. ولی مخالفت امامان دیگر مطلق نیست. مثلاً امام مالک «رحمة الله» وجود ولی را در قضایای ازدواج شرط می داند، اما می گوید که این شرط ثر مورد دختر جوانی است که در خانه است و با مردم ارتباط ندارد اما دختری که با مردم ارتباط دارد و خبر و شرشان را می داند، جایز است که سرپرست خود در عقد نکاحش باشد. وقتی احناف این مساله را به بحث و بررسی گذاشتند، گفتند «از آن جا که ولی را برای دختر جوانی که خانه نشین است، شرط کرده و برای دختر جوانی که به بازار می رود و با مردم آشنا است و غیره شرط نکرده است، پس اصل این است که می توان عقد نکاح را شخصاً انجام دهد و حق اولیا هم محفوظ است، و در صورتی که شوهر همتا و هم سطح نبود اولیا می توانند برحمة اللهق نداشتن خود اعتراض کنند.» در نتیجه آزادی دختر جوان به این معنا نیست که با هر مردی که خواست ازدواج کند و به کفو و سطح نگاه نکند. به این خاطر می گوییم در این جا دو اراده وجود دارد: اراده ی دختر جوانی که قصد ازدواج دارد و اراده ی ولی که مانع می شود پس کدام اراده را اجرا کنیم؟ اراه ی دختر جوان را می گیریم، به شرطی که انتخاب در جای خودش باشد. اگر شوهر کفو و هم سطح نبود در آن زمان ولی می تواند اعتراض کند. به این خاطر اگر دختر جوان از ولی اش که او را از ازدواج باز می دارد به یکی از ددگاه های شرعی امروز شکایت کند، قاضی کسی را نزد ولی می فرستد و در باره ی سبب منع از او می پرسد. اگر رای اش در مورد باز داشتن موجه بود او را به ازدواجش در نمی آورد، ولی اگر رای اش در بازداشتن موجه نبود اجازه ی ازدواج می هد، چون ولایت عامه دارد. نرد ما در لبنان این متن در قانون حقوق خانواده است که اگر دختر بالغ هفده ساله ای به قاضی شکایت کرد که می خواهد ازدواج کند و ولی اش مخالف بود، قاضی باید کسی را نزد ولی بفرستد و علت باز داشتن را از او جویا شود، اگر سبب را موجه دید عقد جاری نمی شود، اما اگر دید که ولی سر سختی و لجابت می کند، اجازه ی عقد نکاح را می دهد و کاری می کند که زن عقد را انجام دهد. یا قاضی به خاطر ولایت کلی اش کسی را تعیین می کند که به نیابت از دختر امر عقد را

اجرا کند. می‌خواهم تاکید کنم که این سخن را امام ابوحنیفه «رحمة الله» در سال ۸۰ هجری گفت، یکی از امامان چهارگانه آرایشی در آزادی زن دارد. کسانی که در غرب و در کشور های ما می‌گویند که اسلام آزادی زن را سلب کرده است، بخشی از جواب آنان این است که تصرفات مالی را به او اجازه داده است. به او اجازه داده که از اسمش محافظت کند، ولی غرب تابه امروز به گون ای است که دختر از اسمش محافظت نمی‌کند، آن را تغییر می‌دهد و اسم شوهرش را انتخاب می‌کند. در نتیجه ما از نظر آزادی جلوتریم. با وجود این محافظت از زن تا بخش مهمی ضایع نشود، می‌گوییم: زن در کشور های ما مظلوم است و این ظلم مانع همزیستی او با جامعه می‌شود و بعضی اوقات گمان می‌کند که اسلام سبب است و حتی با دینش همزیستی نمی‌کند. در پیوست این سخن می‌گوییم که فقهای حنفی می‌گویند: «برای زن بهتر این است که شخصاً عقد نکاح را انجام ندهد تا به وقاحت و زشتی منسوب نشود.» ولی به خاطر این که توازن ایجاد شود، می‌افزایم: مثلاً دختر بکری است که می‌خواهند او را به زور به ازدواج مجبور کنند و یک ولی وجود دارد که می‌خواهد این امر را انجام دهد و او نمی‌پذیرد ضرر کدام امر بیشتر است: این که دختر بکر به زور ازدواج داده شود تا در خانه ای که صاحبش را نمی‌پذیرد، دوست ندارد و به او رغبت ندارد، زندگی کند و شاید این ازدواج به طلاق یا درگیری منجر شود، یا این که وارد عمل شویم و به ولی بگوییم: اگر تو مخالفت کردی و مخالفتت مفید نبود، شارع به زن اجازه می‌دهد که مستقیماً امر عقد را به عهده بگیرد، تضرر بزرگ تر را ضرر کوچک تر برطرف کنیم؟ پس کلید شخصیت امام ابوحنیفه «رحمة الله» آزادی و انسانیت زن است خیلی زیباست که این کلید شخصیت اولین امام از امامان فقه اسلامی باشد. اختلافات فقهی ائمه با اندیشه های همزیستی متعارض نیست: اختلافات زیادی در میان امامان چهارگانه است. این امر مردم را برآن مر دارد که بپرسند: چگونه در مورد همزیستی سخن بگوییم و امامان چهارگانه را به عنوان مثال بیاوریم، در حالی که میان آنان صد ها مساله ی اختلافی وجود دارد. در گفتمان معاصر می‌گویند: فرهنگ گفت و گو به معنی پذیرفتن طرف دیگر است و نمی‌توانم طرف دیگر را بپذیرم مگر این که ذهنیتم در مورد او سالم

باشد. در نتیجه اگر بخواهیم امامان چهارگانه را به عنوان نمایندگان متکامل وحدت اسلامی با تصویری درخشنده از همزیستی باهم وانعکاس آن بر مدارس وشاگردانشان ببینیم، باید از خلال این تاثیر بدانیم که اختلاف اسباب شرعی موجه خود را دارد، بعد از آن هر یک از ما می توانیم طرف دیگری را بپذیریم وقتی قانع شوم کسی که در یک مساله با من مخالف است، دلایل خود را دارد، در آن هنگام معتقدم که سخنش- اگر چه من آن را رد می کنم- دلیل خودش را دارد یا حداقل شبه دلیلی دارد. آقای دکتر، قبل از این که به تفصیل بپردازیم، می خواهم چیزی برای جوانان بگویم ما یک مشکل داریم وآن این که بعضی اوقات، جوان یک فقوا ویک نظریه را موشنود وچون این نظر از فلان عالم است واصلش از قرآن وسنت است، دیگر نمی پذیرد که رای دیگران را بشنود

اختلاف در فروع یا عقاید:

چیزی به نام تعصب فقهی ومذهبی وجود دارد وچیز دیگری به نام تعصب ضد مذهب بدین معنا که بعضی مذهب رامحکم می گیرند ودوستی ودشمنی را بر اساس مذهب بیان می کنند وبعضی برضد مذهب تعصب دارند. یعنی می خواهند تمام مذاهب را رد کنند شاید نیتشان سالم باشد ولی رفتار ونتیجه اشتباه است سوالی که این جا مطرحه الله می شود این است وقتی یک کتاب ویک سنت وجود دارد، پس چرا علما اختلاف دارند؟ چرا روی یک نظریه اتفاق نظر ندارند؟ برای جواب می گویم: « اختلافات در فروع یم ضرورت شرعی ویک طبیعت بشری است.» به عنوان مثال من در اسلام دارای فروع فقهی وهم چنین دارای عقایدی هستم. باید این موضوع در مغزها قرار گیرد که امامان چهارگانه ی ما در عقاید مشترک کند. هر چه متعلق به ذات خدای تعالی، یا پیامبران « علیه الصلاة والسلام » یا قضایای شرعی، یا بهشت، یا دوزخ ویا ملائکه می شود از مسایل مسلم است. برخی از مردم در باره ی امامان چهارگانه می گویند که آنان از امامان سلف هستند، ولی باید دانست که سلف عادی نیستند، چون در قرن های اولیه ای بودند که گواهی خیر در مورد آن قرن ها داده شده است. در نتیجه ما

در فروع و اصول پیرو آنان هستیم. یعنی در عقاید پیرو ائمه ی سلف این امت هستیم، کسانی که بعضی از آنان صحابه را دیده اند و جزو تابعین شده اند مثل امام ابوحنیفه «رحمة الله» و بعضی از آنان تابعین را دیده اند و در نتیجه جزو پیروان تابعین شده اند. یعنی کسانی را دیده اند که آنان صحابه را دیده بودند. در فروع می گویم که اختلاف یک ضرورت شرعی و طبیعی بشری است فروع مثل احکام نماز، احکام زکات، قصر نماز چهار رکعتی، جمع تقدیم در نماز، نهادن دست روی ناف یا زیر سینه و... تا آخر. باید توجه کنیم که یکی از رحمة اللهمت های خداوند بر بندگان این بود که افعال تکلیفی فرعی که به افعال بندگان متعلق است، شکلشان وسیع است. اختلاف هم منجر به رحمة اللهمت برای بشریت شده است. به این خاطر حدیثی را ذکر می کنم که درمورد آن اختلاف زیادی است و درست این است که حدیث نیست: «اختلاف امت من رحمة اللهمت است» بعضی از مردم می گویند که اگر اختلاف رحمة اللهمت باشد. آیا اتحاد زحمت است؟ چون این یک مغالطه است به این خاطر وقتی مردی کتابی به نام «اختلاف فقها» تالیف کرد، امام مالک «رحمة الله» به او گفت: «نامش را کتاب السعة» بگذار. این یک نکته ی مهم است. یعنی این شخص تمام اختلافات امامان را جمع کرد و آن را کتاب اختلاف فقها نامید. به او گفت که نامش را «السعة» بگذار. یعنی این بینش امام مالک «رحمة الله» و همه ائمه «رحمة الله علیه» بود. به این خاطر وقتی از امام ابوحنیفه «رحمة الله» در باره ی آزادی های موجود در نظریاتش پرسیده شد که آیا آزادی اندیشه و بیان آزادی مقدس است که به آن عمل می کند و آن را اجرا می کند؟ به این دلیل که در مدرسه اش حتی یک رای تحمیل نشد، چون او یک مجمع فقهی تاسیس کرد که در نوع خودش اولین بود. سپس مسایل علمی را برای مناقشه مطرحه الله می کرد. اگر امام ابوحنیفه «رحمة الله» به آزادی بیان، آزادی انسان و کرامت انسان اعتقاد نداشت یک رای را بر شاگردان تحمیل می کرد. این در مدرسه ی امام مالک «رحمة الله» مدرسه ی امام شافعی «رحمة الله» و مدرسه ی امام احمد «رحمة الله» نیز تکرار شد. تا آن جا که شاید در یک مساله بعضی اوقات ده روایت از امام احمد «رحمة الله» می بینیم. به خاطر این که مرتب نظریاتش در مورد

یک مساله تغییر می کرد. بعضی اوقات به خاطر یم حدیث رایش را تغییر می داد و یا به خاطر یک دلیل مستقیم از سنت، بعضی اوقات برایش روشن می شد که رای دیگری بهتر است. امام شافعی «رحمة الله» هم یک رای و نظر در مدینه در مدرسه ی حجازیان داشت و با امام مالک «رحمة الله» مناقشه کرد، سپس به عراق رفت و مذهب شافعی را در آن جا تاسیس کرد و بعضی از مسایل را تغییر داد. او مذهب قدیم جدید دارد. امام مالک «رحمة الله» نیز تجدید نظرهایی در بعضی از روایات دارد و اصحابش آمدند و تغییر دادند. امام ابوحنیفه «رحمة الله» در پاسخ گفت: «رای ما این است. هر چه ما آوردیم در نهایت یک رای است و هرکس بهتر از آن را بیاورد آن از نظر ما اولویت و ثواب بیشتری دارد.» در نتیجه آنان کسی را به انتخاب رای مجبور نکردند، معتقد بودند که هر چه به آن می رسند اجتهادی است که اشتباه و صواب را می پذیرد. به این خاطر این قاعده ی مشهور پخش شد: «مذهب ما رست است و احتمال اشتباه را دارد و مذهب غیر ما اشتباه است و احتمال صواب را دارد.»

اسباب اختلاف ائمه:

اسباب اختلاف علما خیلی زیاد است از آن جمله: طبیعت مردم. یکی دیگر: طبیعت نص موضوع سوم: اختلاف عرف و عادات. منظور از طبیعت مردم در این جا این است که آنان به لحاظ فهم، حفظ، شناخت، درک و محیط با هم فرق دارند. طبیعت نص هم یک قضیه ی اساسی است، وقتی این فرموده ی خدای تعالی نازل شد: «وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ...» [البقره: ۲۲۸]. «و زنان طلاق داده شده باید مدت سه پاکی و حیض انتظار کشند» خدای تعالی می داند که کلمه ی «القرء» در زبان عرب یا بر طهر اطلاق می شود یا بر حیض. اگر خدای تعالی می خواست که اختلاف نباشد کلمه ای نازل می کرد که بیشتر از یک معنا نداشت. آیات مشخصی وجود دارد، مثل این فرموده ی خدای تعالی: «... فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ...» [البقره: ۱۹۶]. «سه روز. روزه در همان سفر حج و هفت روز. روزه

هنگامی که بازگشتید بر عهده ی اوست این ده روز کامل است. « در نتیجه اختلاف نعمت است. شناخت اسباب، این بگو مگوها را در مورد اختلاف بین نیز است. در زندگی پیامبر اکرم « صل الله علیه وآله وسلم » اختلاف وجود داشت. پیامبر اکرم « صل الله علیه وآله وسلم » فرمود: « لایصلین احد العصر الا فی بنی قریظه » « بخاری و مسلم » « هیچ کس نماز عصر را نتواند مگر در بنی قریظه. « بعضی از اصحاب نماز عصر را در راه خواندند و بعضی آن را به تاخیر انداختند تا در بنی قریظه خواندند. پیامبر اکرم « صل الله علیه وآله وسلم » هیچ یک از این دو گروه را مآخذ نکرد. شاید یکی بگوید پیامبر « صل الله علیه وآله وسلم » می دانست که یکی از این دو کار درست است و دیگری اشتباه است. کسی که چنین سخنی بگوید جنایت کار است، هر دو درست بودند، نتیجه این است که یک متن شرعی که احتمال بیش از یک معنا را دارد، باعث اختلاف فقها شده است.

من یک جمله خواندم و دوست دارم که آن را برای مردم بگویم. عمر بن عبدالعزیز « رحمة الله » می گوید: « چیزی محبوب تر از اختلاف یاران رسول الله « صل الله علیه وآله وسلم » نزد من وجود ندارد. » در روایت دیگر می گوید: « این برای من از شتران زیبا محبوب تر است، چون در این سعه و گشایش برای امت است. » چون اگر اصحاب پیامبر اکرم « صل الله علیه وآله وسلم » روی یک مساله اتفاق کنند، کسی که به سخنشان عمل کند سنت را رعایت کرده و کسی که به سخنشان عمل نکند، سنت را رها کرده است وقتی اختلاف کردند هر کس به قول یکی از آنان عمل کند به سنت عمل کرده است پس ما می گوئیم که امامان چهارگانه در عقاید اتفاق نظر داشتند و اختلافاتشان در فروع بود، در نتیجه اختلاف در فروع وسعت، نعمت و پرباری است. این از طبیعت نص سر چشمه می گیرد و خدای تعالی به خاطر حکمتش این را خواسته است یک مثال دیگر که ما را به فهم اسباب اختلاف می رساند و کاری می کند تا ببینیم که امامان چگونه اختلاف کردند و نتیجه ی اختلافشان چگونه همزیستی، محبت و برکت بود. مثلاً در مورد فرموده ی پیامبر اکرم « صل الله علیه وآله وسلم » که می

فرماید: «البیعان بالخیار مالم یتفرقا» «بخاری و مسلم» «خریدار و فروشنده اختیار دارند تا زمانی که از هم جدا نشده اند.» یعنی یکی از آنان فروشنده است و دیگری خریدار. وقتی معامله ای کردند و ایجاب و قبول شد، تا زمانی که از هم جدا نشده اند اختیار دارند. اختیار معنایش اجرای معامله یا نقض آن است. این د نزد فقها اختیار مجلس نام دارد. موضع گیری امامان در مورد این حدیث و فهم آن چیست؟ این یک حدیث صحیح است و امام مالک «رحمة الله» در «الموطا» آن را روایت کرده است. بعضی از مردم می گویند که امام مالک «رحمة الله» برخلاف این حدیث عمل کرده است، چون این حدیث در «الموطا» نیست، اما بالفعل در «الموطا» است. امام ابوحنیفه «رحمة الله» و امام مالک «رحمة الله» می گویند: - علی رغم این که یکی از آن ها از مدرسه ی حجاز و دیگری از مدرسه ی عراق یا همان مدرسه ی رای است- منظور از جدایی، جدایی گفتار است نه جدایی بدن. به این معنا که وقتی فروشنده گفت «فروختم» و مشتری گفت: «خریدم» معامله تمام شده است و هیچ کدام نمی توانند معامله را فسخ کند. منظور از جدا شدن در حدیث، این است. خدای تعالی می فرماید:

﴿وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ...﴾ [النساء ۱۳۰].

« و اگر « زن و شوهر » از یکدیگر جدا شوند، خدا هر یک را از توانگری خود بی نیاز می کند » پس نسبت به زن و شوهر جدا شدن با طلاق است.

اگر به زن بگویند که تو طلاق و روی آن توافق کردند و جدا شدند هیچ یک از آنان اختیار نقض را ندارد و نام این، اختیار مجلس است. ولی چیز دیگری در شریعت است به نام پس دادن. پس کسی که لغو معامله ی فرد پشیمانی را نپذیرد در روز قیامت خداوند از لغزش هایش می گذرد. ولی امام ابوحنیفه «رحمة الله» در مساله ی آزادی و تصحیح رفتار انسان و این که آزادی اش به اجازه ی غیر وابسته نیست، می گوید: این عاقل و فهمیده است و آزاد است که تصرفی کرده و

این تصرف لازم، صریح و جاری است و به اجازه ی دیگری ربطی ندارد. گوید: « وقتی ما اختیار مجلس را جایز بدانیم، نیروی معامله را از مفهوم الزامی خالی می کنیم.» در نتیجه معاملات در انجام و اجرا بیهوده می شود. عقد بدین سبب عقد نامیده شد که منعقد می شود و در نتیجه ما به این عقد احترام می گذاریم. امام شافعی « رحمة الله » و امام احمد « رحمة الله » گفته اند که جدا شدن با بدن است. وقتی مجلس را تغییر داد، اختیار مجلس تمام می شود و مادامی که در یک مجلس هستند چیزی مانند خوردن، جدا شدن حقیقی محسوب نمی شود. یکی از آنان می تواند بگوید که من از نظرم برگشتم، و این درست است بدیهی است که در این جا مناقشه ای بسیار طولانی صورت گرفته است امام ابوحنیفه « رحمة الله » در این مساله با دیگران مناقشه کرده است و به او گفته اند: « تو حدیث را رد می کنی، چون پیامبر اکرم « صل الله علیه وآله وسلم » می فرماید: « خریدار و فروشنده اختیار دارند تا زمانی که از هم جدا نشده اند» تو چگونه می گویی که معامله تمام شده و جدا شدن با گفتار است نه با بدن؟» گفت: « به من بگویید ببینم اگر خریدار و فروشنده در یک قایق در دریا باشند جدایی با بدن چگونه اتفاق می افتد؟» آنان ساکت شدند. این، افزون بر اختلافی بودن مساله به آن منجر شد که هر یک به رای دیگر احترام بگذارد، ولی منجر نشد که امام شافعی « رحمة الله » سر باز زنده و از درس امام مالک « رحمة الله » خارج شود. می خواهم یک بار دیگر این نکته را تاکید کنم که این حدیث صحیح است، ولی هر یک از آنان جمله ی « تا این که از هم جدا شوند» را به نوع جدیدی برداشت کرده است. یکی برداشت کرده که جدایی با بدن است و دیگری فهمیده است که جدا شدن با گفتار است. شاید

حکمت پیامبر اکرم « صل الله علیه وآله وسلم » این بود که کلمه را بدون مشخص کردن معنای خاص رها کند تا وسعت وجود داشته باشد.

امکان پیروی از دیگر مذهب

این سخن، قاعده ای است که باید به آن توجه کنیم. این قاعده ی مهمی است که غلیان اختلاف ودوری را کم کرده ودعوت به همزیستی ومحبت می کند. هر اندازه در یک مساله ی فرعی با هم اختلاف داشته باشیم، باز هم در واقع زیر سایه ی برادری اسلامی هستیم. امام شافعی «رحمة الله» می گوید: «علما اجماع کردن اند که خداوند متعال به خاطر یک مساله ی اختلافی عذاب نمی کند.»

یعنی در مسایل فرعی.

حتی عمر بن عبدالعزیز «رحمة الله» وکسانی که بعد از او بوده اند، از این قاعده پیروی کرده وبه همدیگر می گفتند: «اگر کسی را دیدی کاری می کند که در آن اختلاف است ونظر تو بر خلاف کاری است که او انجام می دهد پس او را نهی نکن.»

امام غزالی «رحمة الله» در باب امر به معروف ونهی از منکر گوید: «نهی از منکر در مسایل اختلافی نیست.»

به این خاطر وقتی امام شافعی «رحمة الله» برای زیارت قبر امام ابوحنیفه «رحمة الله» رفت- امام شافعی «رحمة الله» بلند کردن دست ها در نماز بعد از هر تکبیر را سنت می داند- ولی در آن جا از امام ابوحنیفه «رحمة الله» تقلید کرد ودستانش را بلند نکرد. به خاطر احترام گذاشتن به صاحب قبر. پس می توانیم در فروعی به مخالف خود اقتدا کنیم. دیدگاه امام شافعی «رحمة الله» در مورد این مساله برگرفته از این است که یک مساله ی احتمالی است ومتون متفاوتی وجود دارد که به برخی از افراد، یک متن می رسد وبه برخی نمی رسد.

امام ابوحنیفه «رحمة الله» با بسیاری از علمای حجاز ملاقات کرد و با آنان نشست. گفته می شود که او پنجاه و چهار بار حج کرد. وقتی امام ابوحنیفه «رحمة الله» در مدینه با امام مالک «رحمة الله» ملاقات کرد و با او نشست، مسایل متعددی را با او مناقشه کرد و بعد هر امامی نزد پیروانش رفت لیث بن سعد «رحمة الله» شاگرد امام مالک «رحمة الله» که مذهب حنفی و مالکی را در مصر انتشار داد، گوید: «دیدم که با ابوحنیفه در آمیختی ای امام؟»

گفت: «با مردی در آمیختم که اگر در مورد این ستون چوبی با تو بحث کند که از طلاست حجت را بر تو اقامه می کند.»

وقتی شاگردان امام ابوحنیفه «رحمة الله» با او ملاقات کردند و در مورد امام مالک «رحمة الله» از او سوال کردند گفت: «کوهی از علم را دیدم.»

ای مسلمانان، این همزیستی واقعی است! این که با هم اختلاف داشته باشیم، طبیعت بشری و ضرورت شرعی است. ولی مادامی که اختلاف در فروع است به همدیگر احترام بگذاریم، اختلاف دیگران را بپذیریم، آنان را معذور بدانیم و به خاطر این که رای دیگری دارند آنان را ملامت نکنیم. هم چنین می توانیم در فروع از آنان تقلید کنیم.

در فقه امام احمد بن حنبل «رحمة الله» آمده است: بسم الله را در نماز جماعت بلند نمی خواند مگر در مدینه. چون اهل مدینه بسم الله را بلند می خواندند. به این خاطر اگر در مدینه بودی بسم الله را بلند بخوان، به خاطر این که دلشان را به دست آوری.

در موضوع اقتدا کردن به طرف دیگر، اتفاق برای امام ابویوسف «رحمة الله» افتاد. او با خلیفه ی عباسی به مدینه آمد. در آن جا خلیفه خود را حجامت کرد. حنفی ها معتقدند جاری شدن خون به جای که حکم پاکی است وضو را باطل می کند. خلیفه بعد از حجامت و خارج شدن خون نماز خواند. مالک برایش فتوا داد که نماز صحیح است، چون خارج شدن خون نزد مالکیان

وضو را نمی شکند. بعضی ا علما به امام او یوسف « رحمة الله » گفتند: « چگونه پشت سرش نماز خواندی، در حالی که معتقد هستی خارج شدن خون وضو را می شکند؟ »

او گفت: « چگونه پشت سرش نماز نخوانم در حالی که مالک به او فتوا داد. ما در این جا به قول برادرانمان اهل مدینه عمل می کنیم. »

داستان دیگری در مورد همزیستی: یکی از شاگردان امام احمد « رحمة الله » که مشهور به عندلیب بود، گوید: « علی بن مدینی که یکی از امامان بزرگ حدیث بود بر ما وارد شد در میان او و امام احمد ارتباط برادری و محبت بود و هر دو از طبقه ی محدثان هستند. در مورد یک مساله مناقشه کردند. آن مساله عبارت بود از این که آیا علی بن مدینی برای کسی که بشارت به بهشت داده است- مثل ده یار بهشتی- اگر بر ایمان بمیرد، گواهی به بهشت می دهد؟ »

امام احمد « رحمة الله » می گفت: « بله، او در بهشت است، چون پیامبر اکرم « صل الله علیه وآله وسلم » به او بشارت داده است. » علی بن مدینی یک شبهه داشت و می گفت « من به خاطر ادب در برابر خداوند قاطعانه نمی گویم. فقط می گویم امید است. »

عند لیب شاگرد امام احمد « رحمة الله » می گوید: با هم اختلاف کردند و صدایشان بالا رفت. من ترسیدم که با هم بجنگند. وقتی مناقشه تمام شد امام احمد دسد علی بن مدینی را گرفت و به او گفت: « مگر برادر ما نمی تواند ما را در خود جای دهد اگر در یک مساله با هم اتفاق نکردیم؟ »

در روایت دیگر آمده است که وقتی علی بن مدینی « رحمة الله » تصمیم به انصراف گرفت امام احمد « رحمة الله » رکاب اسبش را گرفت تا سوار شود.

این اختلاف است که میان امامان بزرگ واقع می شد، ولی چون بزرگ بودند، این ها را اختلاف طبیعی به شمار می آوردند.

توصیفی برای عصر امام ابوحنیفه «رحمة الله»

امام ابوحنیفه «رحمة الله» در زمان اختلافات و درگیری های فکری آمد، اما چگونه با این عصر همزیستی کرد؟

خداوند به وسیله ی امام ابوحنیفه «رحمة الله» عقاید اهل سنت و جماعت را در روزگاران فتنه حفظ کرد، چنان که عقیده اهل سنت و جماعت را در مورد خالق قرآن در عراق در روزگاران فتنه، توسط امام احمد «رحمة الله» حفظ کرد.

امام ابوحنیفه «رحمة الله» در محیطی که از فتنه ها و درگیری های فکری و اختلافات مذهبی فرعی یا عقیدتی متلاطم بود رشد کرد ما می دانیم که سرورمان عمر «رض» کوفه در سال هفده هجری بنا کرد و بزرگان صحابه در راسشان عبدالله بن مسعود «رض» را به آن جا فرستاد و کوفه تبدیل به مرکز خلافت سرورمان علی «رض» شد. پر واضح است که خوارج با سرورمان علی «رض» درگیر شدند. همان کسانی که بر سرورمان عثمان «رض» شوریدند. آنان در کوفه سکن گزیدند، جایی که حدود هزار و پانصد صحابی به آن جا رفته بودند. اتفاق نظر است که آنان وارد کوفه شدند این بزرگ ترین تعداد از صحابه است که از مکه و مدینه وارد یک شهری شده اند با این وجود اکنده از فتنه بود و سرورمان علی «رض» در آن جا شهید شد.

تشییع در آغاز در آن جا بودند که با وضعیت امروزشان تفاوت داشت. ابوحنیفه «رحمة الله» معاصر زید بن علی و عبدالله بن حسن معروف به «النفیس الذکیة» - رحمة الله بهم الله- بود همه ی اینان از اهل بیت هستند و شعارشان یاری اهل بیت بود در زمان او خوارج بودند و پیروانی داشتند. در زمان او مرجئه بود و آنان هم پیروانی داشتند. تمام فرقه ها در آن جا بودند. تا جایی که در کوفه گفته می شد. اگر انسان ممتازی وجود داشته باشد این انسان فقیه است و این فقیه از کوفه است. درباره ی عبادت گزار می گفتند: این عبادت بصری است، مثل حسن

بصری و محمد بن واسع- رحمة اللهما الله- در این وضعیت امام ابوحنیفه « رحمة الله » با طرفداران گروه ها بحث می کرد بر عقیده اش ثابت بود و اهل سنت را بر عقایدشان استوار می داشت. یعنی با شیعه، مرجئه، معتزله و خوارج بحث می کرد. امام مالک « رحمة الله » در مدینه بحث می کرد و در پایان تصویر و عقیده ی خودش را حفظ می کرد و خداوند به وسیله ی او عقیده ی اهل سنت و جماعت را استوار کرد.

یکی از کرامات امام ابوحنیفه « رحمة الله » این است که علی رغم وجود کجی های فکری، عقیدتی و فقهی، عقیده ی اهل سنت و جماعت را مثل شیر گوارا از میان آلودگی و خون به عنوان یک شیر خالص و گوارا برای نوشندگان بیرون آورد.

بله برای همزیستی نه برای ذوب شدن:

چگونه خالص شویم؟ اندیشه ی ما این است: بله برای همزیستی، نه برای ذوب شدن، ولی شاید برخی گمان کنند که همزیستی معنایش این است که افکار و هویت خود را از دست بدهیم. به عنوان مثال ما از مسلمانان غرب تقاضا می کنیم تا با جامعه ی غربی همزیستی کنند، ولی این بدین معنا نیست که غربی و متلاشی شوند. نه، مقصود ما همزیستی و آمیختگی با حفظ هویت و افتخار به آن است. این اندیشه ی همزیستی با ثبات بر فکر است. امام ابوحنیفه « رحمة الله » چگونه ثابت و استوار ماند؟

چنان که از قدیم گفته اند: «پرچمی برای حق بلند کن، اهل حق نزد تو می آیند.»

یعنی انسان اگر چه تنهاست اما باید پرچم حق را بلند کند، اهل حق خواهند آمد و زیر این پرچم جمع خواهند شد. باید بدانیم که امام ابوحنیفه « رحمة الله » حدود بیست و هشت بار از کوفه به بصره رفت تا با اهل هوا و هوس بحث و مباحثه کند و آنان را به راه و روش اعتدال و منهج اهل سنت و جماعت

بازگرداندو در خیلی از مسایل با خوارج مناقشه کرد، آن هم با دلیل های عقلی الزامی، از بیم این که مبادا وارد آیات قرآن شوند. چنان که سرورمان علی « رض » به ابن عباس « رض » هنگام که او را برای بحث ومباحثه با خوارج فرستاد، گفت «با سنت با آنان احتجاج کن، با قرآن با آنان بحث نکن، چون قرآن صورت های مختلف را داراست»

وقتی به آنان بگویی من این مساله را این طور می فهمم، آنان خواهند گفت ما این گونه می فهمیم. این در عقیده است، نه در فروع .

وقتی امام ابوحنیفه « رحمه الله » با شاگردانش بود این مفهوم را تاکید کرد و تا آخرین لحظه ی عمرش از آن دفاع می کرد. به این خاطر وقتی خواست به حج برود، به شاگردانش سفارش کرد که اگر در مسایل عقیده از شما سوال شد جواب ندهید وبگویید که ما منتظر شیخمان هستیم تا برگردد. وقتی بازگشت به او گفتند « درباره ی مساله ی ایمان از ما سوال کردند: آیا کم و زیاد می شود یا نه؟ در مورد امامت از ما سوال کردند. در مورد مسی که مرتکب گناه کبیره می شود از ما پرسیدند. در مورد سساله ی تحکیم از ما پرسیدند و در مورد قرآن کریم از ما پرسیدند که آیا مخلوق است یا نیست؟ گفتیم: به این مسایل جواب نمی دهیم تا زمانی که امام ابوحنیفه « رحمه الله » برگردد.»

او گفت: « خدا از طرف من به شما جزای خیر دهد.»

مثال: یک بار امام ابوحنیفه « رحمه الله » در مسجد بود گروهی از خوارج بر او وارد شدند و گفتند که می خواهیم یک سوال از تو بپرسیم. واقعیت این است که می خواستند خونس را بریزند گفتند: « همراه ما یک جنازه در خارج است. آیا بر او نماز خوانده شود یا نه؟» مثل این که صاحب آن جنازه در مسایل مرتکب کبیره، با آنان مخالف بود که آیا کافر است یا کافر نیست؟ یا در جایگاهی بین این دو قرار دارد؟ یا مرتکب کبیره کافر است؟ چنان که رای خوارج است.

خوارج انتظار داشتند که امام به آنان بگوید بر او نماز خوانده شود، چون او مسلمان است، تا به این ترتیب او را بکشند. می خواستند به این دلیل امام را بکشند چون اگر بگویند این مرد مسلمان است و بر او نماز خوانده شود با آنان مخالفت کرده است و باید او را بکشند. آنان از نظر فقهی تندرو هستند همه ی تندروی ها در زمان ما ریشه های تاریخی دارد.

امام «رحمة الله» با تیز هوشی وحاضر جوابی که داشت گفت: «آیا جنازه متعلق به یک یهودی است؟» گفتند: «نه» گفت: «آیا جنازه یک مسیحی است؟» گفتند: «نه»

گفت: «جنازه ی چه کسی است؟»

گفتند: «جنازه ی یک مسلمان است.»

گفت: «شما خودتان حکم کردید.»

یک بار دیگر بر او وارد شدند و گفتند: «می خواهیم در مورد یک مساله از تو سوال کنیم: نظرت راجع به مجرای حکمیت چیست؟»

منظورشان مجرای داوری در میان علی و معاویه «رض» بود. چگونه هر دو داوری را پذیرفتند و نماینده ای را فرستادند. خوارجی که علیه سرورمان علی «رض» خروج کردند حکمیت و داوری را رد می کردند. به این خاطر بر او خروج کردند و گفتند: «حکم و داوری فقط به خدا تعلق دارد» سرورمان علی «رض» گفت «این سخن حق است که هدف باطلی با آن دنبال می شود»

به مناسبت سخن گفتن در مورد همزیستی باید بگوییم: اگر دشمن ما تقوا را در مورد ما پیشه نکرد ما باید تقوا را در مورد او پیشه کنیم. وقتی به سرورمان علی «رض» گفته شد: «آیا خوارج کافر شمرده می شوند؟»

گفت: «نه، آنان کافر نیستند»

گفتند: «پس منافق شمرده می شوند؟»

گفت: «منافقان خدا را یاد نمی کنند، مگر اندکی.» چون خوارج- چنان که روایت آمده است- خیلی نماز و قرآن می خواندند

گفتند: «پس "آنان چه کسانی هستند؟" گفت: «برادران ما هستند که بر ما شوریده اند.»

آنان با او درگیر شدند و دست آخر او را کشتند. این جنایت نابخشودنی را عبدالرحمة الله بن ملجم مرتکب شد.

وقتی از امام ابوحنیفه «رحمة الله» در مورد حکمیت و داوری پرسیدند، اگر از اول می گفت که حکمیت و داوری جایز است، او را می کشتند. گفت: «در مورد این مساله با هم بحث می کنیم.»

امام ابوحنیفه «رحمة الله» در ابتدا علم کلام را فرا گرفت تا آن جا که یکی از سرشناسان علم کلام شد و بعداً آن را رها کرد و علم فقه شد. از آن جا که می ترسید انسانی که توانایی ندارد از علم کلام استفاده کند، پسرش حماد را منع کرد که وارد علم کلام شود. ولی یک سخن بسیار زیبا دارد. پسرش حماد به او گفت: «تو از فراگیری علم کلام نهی می کنی، در حالی که یکی از سرانش هستی که با انگشت به تو اشاره می کنند؟»

جواب داد: «بله، وقتی ما در مورد علم کلام صحبت می کنیم، گویا پرنده روی سرما است و می ترسیم که کسی از ما بلغزد و کافر شود. ولی وقتی شما مناقشه می کنید، آرزوی لغزش شخص مقابلتان را دارید و وقتی بلغزد او را می شکنید و هر کس آرزوی کفر برای برادرش کند کافر می شود.»

وقتی امام ابوحنیفه «رحمة الله» به خوارج گفت: «در مورد این موضوع با هم بحث می کنیم.» گفتند: «بسیار زیباست.»

به آنان گفت: «وقتی با هم اختلاف می کنیم، آیا به کسی نیاز نداریم که در میان ما داورى کند؟»

یعنی کسی که بالفعل ترجیع دهد که یک مناقشه صورت گرفته است. بنا بر این یک نفر را از میانشان انتخاب کردند تا اگر در مورد یک مساله اختلاف کردند یا بر روی یک رای اتفاق کردند داور باشد. گویا او یک مراقب است که قضاوت می کند که این درست و آن اشتباه است. وقتی راضی شدند گفت: «شما هم حکم و داور انتخاب کردید.»

یعنی شما هم یک حکم آوردید و حکمیت و داورى را پذیرفتند

. پایان

درفروع، تساهل واجتماع است، اما در ثوابت، ثبات بر مبدا است. امام ابوحنیفه «رحمة الله» در مایل فرعى تا بى نهایت همزیستى مى کرد و در ثوابت این دین، استوار و محکم بود و ذوب نمى شد. پس ثوابت این دین به هیچ عنوان ره
نمی شود.

می خواهم چند مساله را شتاب زده بیان کنم.

مساله ی اول: ثبات بر عقیده یا ثوابت، اندیشه ی همزیستى با دیگران را نقض نمى کند امامانى که از طریق صحابه، حدیث از پیامبر «صل الله علیه وآله وسلم» گرفته اند این مبدا را به ما آموزش داده اند. رسول الله «صل الله علیه وآله وسلم» با مردم همزیستى کرد، چون دعوت گر بود و دعوت گر نمى تواند از مردم دور باشد. ولى بر ثوابتى که به اصحابش آموزش داد استوار ماند. او با مشرکان ملاقات مى کرد و با آنان مناقشه مى کرد. با اهل کتاب دیدار مى کرد و با آنان مناقشه مى کرد و اولین پیمان زندگى مشترک جهان را در مدینه ی منوره بست.

مساله ی دوم: وقتی اسباب اختلاف فقهی را بشناسیم و بدانیم که به خاطر وجود وسعت، اسبابی طبیعی و ضروری است پس ایرادی ندارد که به خاطر حفظ زندگی مشترکمان در چهار مذهب باشیم، به جای این که به خطی عریض مبنی بر پیروی از کتاب و سنت دعوت کنیم و ناگهان ببینیم که تبدیل به هزاران مذهب شده ایم، چنان که امروز مشاهده می کنیم. مذهبی که همدیگر را نمی پذیرند و نه فقط با هم مناقشه نمی کنند، که شاید همدیگر را به خاطر چندی مساله ی جزئی تکذیب کنند. حتی بعضی تا آن جا زیاده روی کردن اند که تمام مسایل فقهی را از ناحیه ی تطبیق در یک سطح قرار می دهند. آنان ترتیب اولویت ها را رعایت نمی کنند. خیلی از این اولویت ها از ذهن ها ناپدید شده اند. آنان فرقی بین فرض، واجب، سنت، موکده و غیره موکده قایل نیستند. هر چه به آن دعوت می کنند براین اساس است که در دایره ی ما یا امر است یا نهی. این اشتباه است. در اوامر درجاتی است و در نواهی هم در جاتی است. به این خاطر وقتی سرورمان علی « رض » وارد مسجد کوفه شد و برخی از مردم را دید که پیش از نماز عید، نماز تحیت مسجد می خوانند- براین اساس که سنت است در حالی که در واقعی سنتی در این زمینه وجود ندارد- برخی از همراهانش به او گفتند: «آیا مردم را از این نماز منع نمی کنی؟ این نماز را رسول الله « صل الله علیه و آله وسلم » نخوانده است.»

او خط عریض فقهی بزرگ را مشخص کرد و گفت.

﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى ﴿﴾ عَبْدًا إِذَا صَلَّى﴾ [العلق: ۹، ۱۰]

« آیا دیدی آن کس را که منع می کند، بنده ای را که نماز می خواند؟ »

چگونه او را از نماز باز بدارم؟

مساله سوم: نباید نسبت به مذاهب فقهی تعصب داشته باشیم تا این مذاهب که بر اساس وسعت، سماحت و برداشتن حرج و مشقت بنا شده است، به مشکلی تبدیل نشود که مانع همکاری حنفی با مالکی یا شافعی با حنبلی و عکس شود.

مساله ی دیگر: وقتی از تعصب منع کردیم، ایرادی ندارد مه در مسایل فکری گفت و گو و مناقشه ی وزین علمی کنیم، ولی به شرط این که آداب اسلامی و مفاهیم برادری استوار باقی بماند و هدف و اخلاص در برابرمان واضح باشد تا به یک حقیقت معین برسیم، اگر چه با هم اتفاق نکنیم، چنان که امام احمد گوید: «ای علی بن مدینی، چه ضرری به برادری ما می رسد اگر در مساله ای هرگز باهم اتفاق نظر نداشته باشیم.»

در پایان یک سخن از امام ابوحنیفه «رحمة الله» می گویم و آن این سخن هست: «پروردگارا! کسی که سینه اش نسبت به ما تنگ است، تو سینه های ما را نسبت به او وسیع بگردان.»

این همزیستی واقعی است. این امام بزرگی است که اولین مدرسه ی فقه اسلامی را بنیان نهاد. این سخن می گوید: از این پس باید همدیگر را قبول کنیم، مادامی که موضوع یکی از ثوابت دینمان نیست. باید همدیگر را بپذیریم، نه با از دست دادن هویتمان، بلکه با مباحثات به ایمانمان و آن چه می بینیم و انجام می دهیم و احترام گذاشتن به دیگران.

فصل هفتم

امام مالک بن انس «رحمة الله»

حکمت خداوند از خلقت ما این است که زمین را آباد کنیم. چگونه می توانیم آن را با یک فکر آباد کنیم؟ امکان ندارد. پس اختلاف باروری افکار برای آبادانی زمین است. این همزیستی است.

امام مالک «رحمة الله» الگوی شخصی است که توانست برای سال های طولانی هزاران نفر را گرد خود جمع کند. امروز در مورد داستانش صحبت نمی کنیم، بلکه در مورد یک چیز بسیار عجیب صحبت می کنیم. این مرد نود و چهار سال زندگی کرد. از سال ۹۳ هجری ق. تا سال ۱۸۵ هجری ق. برعکس امام شافعی «رحمة الله» که فقط پنجاه و چهار سال زندگی کرد. وقتی امام مالک «رحمة الله» هفده سال داشت برای فتوا دادن می نشست در حالی که می گفت: «من برای فتوا ننشستم تا این که هفتاد تن از علمای مدینه برایم گواهی دادند که برای فتوا بنشیند.»

امام مالک «رحمة الله» با شایستگی مدت هفتاد سال برمسند فتوا نشست و هزاران نفر پیرامونش جمع شدند.

ما بررسی خواهیم کرد که امام مالک «رحمة الله» چه داشت که این همه سال به این همه نفر تقدیم کند؟ این فضل به من و شما مهارتی را می آموزد که به وسیله ی آن همزیستی کنیم و از امام مالک «رحمة الله» استفاده کنیم. پیامبر «صل الله علیه وآله وسلم» حدیثی دارد که در باره ی امام مالک «رحمة الله» پیش گویی می کند. می فرماید:

«يُوشِكُ أَنْ يَصْرِبَ النَّاسُ أَكْبَادَ الْإِبِلِ يَطْلُبُونَ الْعِلْمَ فَلَا يَجِدُونَ أَحَدًا أَعْلَمَ مِنْ عَالِمِ الْمَدِينَةِ» ترمذی .

« نزدیک است که مردم در طلب علم ضربه به جگرهای شتر بزنند، ولی کسی را داناتر از عالم مدینه نمی یابند »

رسول الله « صل الله علیه وآله وسلم » در این حدیث خبر می دهد که مردم از تمام مناطق دنیا جمع خواهند شد و به جست و جوی مردی خواهند پرداخت که از او یاد بگیرند و او را در مدینه خواهند دید. علما و تابعین می گویند: شک نداشتیم که هدف پیامبر « صل الله علیه وآله وسلم » مالک « رحمة الله » بود.

پس «عالم مدینه» نامیده شد، چنان که «عالم دیار هجرت» نامیده شد و دومین امام از امامان چهارگانه است که نام هایشان با تشکیل فقه اسلامی که بعد از وفات پیامبر « صل الله علیه وآله وسلم » تشکیل شده است، ارتباط دارد. به خاطر تعداد محدود آیات و احادیث در برابر تعداد نامحدود مشکلات و مسایل. امامان این فکر را کردند که چگونه از آیات و احادیث محدود راه حل هایی برای مشکلات و مسایل نامحدود استنباط کنیم.

امام مالک « رحمة الله » در مدینه متولد شد. در آن جا زندگی کرد و در آن جا وفات کرد. از مدینه بیرون نرفت مگر به مکه برای حج یا عمره. درسش در مسجد پیامبر « صل الله علیه وآله وسلم » بود، دقیقاً در بهترین مکان آن در میان منبر پیامبر « صل الله علیه وآله وسلم » و خانه ی پیامبر « صل الله علیه وآله وسلم » در روضه. چنان که پیامبر اکرم « صل الله علیه وآله وسلم » می فرماید:

«مابين وَمَنْبَرِي رَوْضَةٍ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ» « بخاری و مسلم ».

« در میان خانه ام و منبرم باغی از باغی های بهشت است. »

امام مالک « رحمة الله » هفتاد سال در روضه نشست. این بدان معنی است که او سه نسل از تمام نقاط دنیا را جمع کرد. بیایید بیشتر وارد زندگی اش شویم.

او دو درس می داد:

یک درس ویژه ی دانش آموزانش که در آن شیوه ای را که از او ارث خواهند برد بیان می کرد و یک درس عمومی فقه که صدها هزار نفر در آن شرکت می کردند. آیا تصور می کنی که با زیاد شدن تعداد مردم، مسجد گنجایش این تعداد زیاد مردم را نداشت؟ پس راه حل این بو که یک تیم کاری که نژاد های مختلف را می شناسند با او باشند. چرا؟ چون شرکت کنندگان از تمام نقاط زمین بودند. درس را این گونه شروع می کرد: اهل مدینه وارد شوند و کسی به غیر از آنان داخل نشود. اهل مدینه برای درس امام مالک ین انس « رحمة الله » داخل می شدند و سپس خارج می شدند. اهل حجاز داخل شوند و کسی غیر از آنان داخل نشود. سپس اهل عراق داخل شوند. اهل شام داخل شوند. اهل مصر داخل شوند. اهل اندلس داخل شوند... این چه مردی است؟ به شما گفتم که سه نسل در کلاس درسش شرکت می کردند. شاید بعضی ها تصور کنند که این یک چیز طبیعی است و همه ی آنان از اهالی مدینه هستند. بر عکس، آنان از مناطق مختلف زمین بودند: آفریقایی، شامی، عراق، و اروپایی، از اندلس. چگونه این انسان ها را جمع کرد، در حالی که ما نمی توانیم در یک ساختمان زندگی کنیم!

شاگردانش چه کسانی هستند؟

شاگردانش از سه قاره هستند: آسیا، اروپا و آفریقا. شافعی « رحمة الله » از مکه، یحیی بن یحیی « رحمة الله » از اندلس، اسد بن فرات « رحمة الله » از تونس، شبطون « رحمة الله » از اندلس، ابن اشهب « رحمة الله » از مصر و عتیقی « رحمة الله » از فلسطین. دانشگاه های اروپا شاهد اختلاط نژادها نبود مگر در قرن آخر.

در خانه ی این مرد شاگردانی از سه قاره هستند. رازش چیست؟ ای مالک، تو برای جمع مردم چه چیز داری؟ چگونه مثل تو با باشم؟ ضرورتی ندارد که هزاران نفر را جمع کنیم، کافی است ده ها نفر را جمع کنیم. آیا می شود در میان خون ریزی در عراق کسی بیاید که مردم دورش جمع شوند و یک نکته ی مشترک برای آنان ایجاد کند؟ آیا می شود که کسی بیاید و مردم را لبنان دور هم جمع کند؟ بیاییم تا بیشتر وارد درسش شویم تا بفهمیم که امام مالک «رحمة الله» هفتاد سال چه چیز به مردم می داد؟ چگونه سه نسل در درسش جمع شدند؟

چه کسی در درسش حاضر می‌شد؟

خلفا در درسش حاضر می شدند. بالفعل چهار خایفه از بزرگ ترین خلفای عباسی وجهان اسلام: هادی؛ هارون الرشید، امین و مامون. آنان تصادفی در راه حج در درسش حاضر نشدند، بلکه به خاطر حضور در درس مالک از عرق خوار شدند.

چه کسی در درسش حاضر می شد؟ تمام امیران و والیان. تمام اسطوره های علم. امام ابوحنیفه «رحمة الله» که سیزده سال از او بزرگ تر بود از عراق آمد تا در درسش حاضر شود. امام محمد بن حسن «رحمة الله» از عراق آمد تا در درسش حاضر شود. امام ابو یوسف «رحمة الله» هم آمد، لیت سعد «رحمة الله» عالم بزرگ مصر از آن جا آمد تا در درس امام ملک «رحمة الله» حاضر شود.

چه کسی در درسش حاضر می شد؟ شاگردانش از جمله: شافعی که بعد از آن عالم بزرگی خواهد شد. آیا شکل مسجد نبوی را برای مدت هفتاد سال تصور می کنی؟ افرادی از تمام مناطق عالم در درسش حضور داشتند. در آن جا یک چیز عجیب دیگری بود. دخترش فاطمه که بشت دیوار می نشست تا درس

را گوش کند. یکی از شاگردان می خواند و امام « رحمة الله » بر خواندش پیوست می داد. اگر خواننده اشتباه می کرد فاطمه سه بار به دیوار ضربه می زد و امام « رحمة الله » می فهمید که خواننده اشتباه کرده است. این دختری که به دست مالک « رحمة الله » علم فراگرفت، اشتباه مردان را تصحیح می کرد.

آیا چیزی عجیب تر از آن برایتان بگویم؟ قبل از تاسیس دولت عباسی، دولت اموی بود .

دولت اموی قوی بود تا این که دولت عباسی آمد و بعد از نبردهای طولانی آن را خسته و نابود کرد. یک مرد از امویان به نام عبدالرحمة اللهمن داخل یا عقاب قریشی از دست عباسیان فرار کرد و رفت و دولت اموی را در اندلس تاسیس کرد. ارتباط میان دولت عباسی و اموی بسیار بد بود. هر کس ارتباط با یکی از این دو دولت داشت، دشمن دولت دیگر شمرده می شد. تصور کن که هر دو دولت مالک ابن انس « رحمة الله » را پذیرفتند. هر یک از عبدالرحمة اللهمن داخل، خلیفه ی اندلس و هارون الرشید، خلیفه ی عباسی عاشقش بودند. ای مالک، چگ.نه این کار را کردی؟ آیا مالک تنها امام عصرش بود؟ بر عکس، در آن جا امام ابوحنیفه « رحمة الله » لیت بن سعد « رحمة الله » و تعداد زیادی از کوه های علم بودند.

آیا می خواهید بیشتر از این شخص شگفت زده شوید؟ هارون الرشید که قوی ترین خلفای جهان اسلام شناخته می شود فردی را نزد امام مالک « رحمة الله » فرستاد و گفت: « آیا می پذیرد که به عراق بیایی تا علمت را به فرزندانم تعلیم دهی؟ »

امام مالک « رحمة الله » نخواست برود، چون درست نیست علم نزد فرزندان خوش گذاران خلیفه برود. جوابش را این گونه داد: « ای امیر المومنین، خدا تو را عزیز بدارد. این علم از میان شما رخت بر بسته است. اگر آن را

عزیز بدارید عزیز می شود و اگر آن را ذلیل بدارید ذلیل می شود. ای امیر المومنین، به طرف علم می روند، علم نزد دیگران نمی رود.»

ملاحظه کن که سخنش را با عزت شروع کرد و به هارون الرشید گفت که این علم از میان آنان رخت بر بسته است. چون عباسیان می گویند که نسل عموی پیامبر «صل الله علیه و آله وسلم» هستند، پس باید علم را عزیز بدانند و آن را ذلیل نکنند. لذا خلیفه نتوانست خشم کند، بلکه گفت: «راست گفتی. باید بچه ها نزد مالک بروند.»

امام مالک «رحمة الله» برای آنان شرط کرد که از روی شانه های مردم رد نشوند و هر جا خالی بود بنشینند هارون الرشید رغبت داشت که فرزندانش به دست امام مالک «رحمة الله» علم و ادب بیاموزند، علی رغم اطلاع از علاقه ی عبدالرحمة اللهم داخل نسبت به او. ای مالک، تو چه چیزی داری؟ رازت چیست ای مالک؟

جالب این که بعد از آن هارون الرشید به مدینه آمد، در کاخش در مدینه اقامت گزید و فرستاده ای نزد امام مالک «رحمة الله» فرستاد تا نزد او بیاید تا به او علم بیاموزد. امام مالک «رحمة الله» گفت: «نزد علم می روند و علم نزد دیگران نمی رود.»

هارون گفت: «پس من نزد تو می آیم، ولی به مردم بگو که بروند تا درس من تمام شود سپس آنان برای درس بیایند.»

امام مالک «رحمة الله» گفت: «ای امیر المومنین، اگر خواص بدون عوام مختص علم شوند، نه خواص از آن استفاده می کنند و نه عوام.»

هارون الرشید برای درس حاضر شد. امام مالک «رحمة الله» به شاگردانش اشاره کرد که هر جا خالی است بنشینند. ریس محافظین خلیفه

برخاست و یک صندلی برای خلیفه آورد تا رویش بنشیند. امام مالک «رحمة الله» این وضعیت را نپسندید، ولی او تیزهوش و عاقل است. چیزی نگفت و درس را مثل همیشه شروع کرد و گفت: رسول الله «صل الله علیه وآله وسلم» فرمود: خدای تعالی در حدیث قدسی می فرماید: «کسی که این گونه برای من تواضع کند... و شروع کرد به پایین آوردن دستش به طرف زمین- این گونه او را بالا می برم.»

وبه هارون نگاه کرد و لبخند زد.

هارون گفت: «صندلی را بگیرید.»

به تیزهوشی این مرد نگاه کنید: چگونه خلیفه را واداشت که از او اطاعت کند و صندلی را کنار بگذارد. می توانست به شیوه ای بگوید که خشم خلیفه را بر انگیزد و خلیفه صندلی را بردارد و با آن به او بزند. باید بدانیم که امام مالک «رحمة الله» چه داشت؟ چه صفتی که این شان بزرگ را برای او به ارمغان آورد؟ خدا می داند. ولی ما می توانیم از او تقلید کنیم، چون این صفات را یکی دارد و دیگری ندارد. من شما را گول نمی زنم، او واقعاً صفات رهبری غیر عادی و بسیار بزرگی داشت.

امام شافعی «رحمة الله» که از کسی نمی ترسد می گوید: «من از کسی نترسیدم به جز مالک ابن انس.»

سعید بن هند اندلس «رحمة الله» گوید: «من از کسی نترسیدم به جز یک نفر، عبدالرحمة الله بن ریس دولت اموی در اندلس تا این که مالک بن انس «رحمة الله» را دیدم، پس هیبت عبدالرحمة الله بن ریس در چشمم در برابر هیبت مالک بن انس «رحمة الله» کم شد.»

امام مالک «رحمة الله» این گونه تصویر شده است: قد بلند، بور، چشم آبی، سفید رو و بسیار زیبا. عرب ها گویند: ما چهره ای سفید به زیبایی چهره ی مالک بن انس «رحمة الله» تا کنون ندیده ایم.

آیا این صفات مردم را جمع کرد؟ امکان ندارد. برای هفتاد سال! چهار خلیفه و سه نسل دور و بر درس و فقهش جمع می شوند! آن چه صفتی است؟ آیا ذکاوت زیادش هست؟

استادش ربیع در مورد او می گوید: «من در اهل این زمان عاقل تر از مالک ندیدم.»

وقتی امام مالک «رحمة الله» نزد او می رفت، ربیعه به شاگردانش اشاره می کرد و به او می گفت: «عاقل آمد»

می توانیم بگوییم که این فصل تحلیل کننده ی شخصیت امام مالک «رحمة الله» است پس راز این مرد چیست؟ آیا امور ایمانی بالاست؟

این مرد تمام عمرش را در مدینه زندگی کرد. خیلی اوقات وقتی در روضه، در باره ی رسول الله «صل الله علیه وآله وسلم» صحبت می کرد می گریست و می گفت: «شاید من در جایش بنشینم.» سپس گریه می کرد و می گفت: «آیا مالک بن انس «رحمة الله» فقیر و ضعیف در روضه ی رسول الله «صل الله علیه وآله وسلم» حدیث می گوید؟» آن قدر گریه می کرد تا حاضران می گفتند: آیا اشکی مانده است؟! سپس می گفت «برخیزید؛ نمی توانم حرفم را تمام کنم.» حدیثی از احادیث پیامبر «صل الله علیه وآله وسلم» را نمی خواند مگر این که وضو داشت. او به مردم چنین دستوری نمی داد، ولی خودش چنین کاری می کرد. احساس می کرد که روایتش از رسول الله «صل الله علیه وآله وسلم» عبادت است.

وقتی شاگردانش درب خانه اش را می زدند، به آنان می گفت: «امروز چه روزی است؟ روز فقه است یا حدیث؟»

می گفتند: «روز فقه است؟»

به سرعت در را برایشان باز می کرد. اگر روز حدیث بود تاخیر می کرد. می گفتند: «چرا تاخیر کردی؟»

می گفت: «به خاطر این که خودم را پاک کنم، وضو بگیرم و به خاطر حدیث پیامبر «صل الله علیه وآله وسلم» عطر بزنم.» امام مالک «رحمة الله» هرگز در مدینه سوار مرکبی نشد.

آیا راز این مرد تعلق شدیدش به رسول الله «صل الله علیه وآله وسلم» است؟

هارون الرشید مجموعه ای شتر برایش هدیه فرستاد. او همه را صدقه داد. یک شتر را به شاگردش امام شافعی «رحمة الله» داد. امام شافعی «رحمة الله» به او گفت: «یک شتر را برای خودت نگه دار تا سوارش شوی.»

مالک گفت: «من در شهر رسول الله «صل الله علیه وآله وسلم» سوار نمی شوم.»

با این وجود شاگردانش را از آن منع نکرد.

آیا رازش این وضعیت ایمانی است؟

در آن جا نمونه های بود که شاید شبیه این نمونه باشد در آن جا محمد بن منکدر «رحمة الله» بود که وقتی اسم پیامبر «صل الله علیه وآله وسلم» را می شنید رنگش تغییر می کرد و درست می نشست.

آیا رازش صفات رهبری است؟ آیا وضعیت ایمانی است؟ آیا تیزهوشی است؟ همه ی این ها صحیح است. ولی آن راز نیست.

رازش. شیوه ی تفکرش و روش و منهجش هست. امام مالک بن انس «رحمة الله» تمام آرای فکری اش را بر دو کلمه استوار کرد: مصلحت مردم و آسان گرفتن بر مردم.

امام مالک بن انس «رحمة الله» همواره خود را در جای دیگری می گذاشت. این هسته ی همزیستی است. همه ی ما فقط در مورد نظریه ی خود، نیازهای خود و آرای خود فکر می کنیم. ولی بهترین شخص کسی است که خودش را در جای دیگری می گذارد و از یک زاویه ی دیگر نگاه می کند. شوهری که خودش را به جای همسرش می گذارد تا سبب اختلافشان را بداند بهتر است و پدری که خودش را به جای همسرش می گذارد تا شیوه ی فکر و نیازهایش را بداند، بهتر است. امام مالک «رحمة الله» این گونه فکر می کرد.

فقه امام مالک «رحمة الله» از این دو کلمه شکل گرفت و دو کلمه ی مشهور دیگر از آن استنباط کرد:

«هرجا مصلحت باشد شریعت را می یابی.» یعنی «هرجا مصلحت مردم باشد در آن جا آیه و حدیث هست.»

– اما قاعده ی دوم. «اصل در چیز ها اباحت و حلال بودن است.»

امام مالک می گفت «فقیه کسی است که با دلیل برای مردم مباح می کند، چون حرام کردن را همه می دانند»

امام مالک «رحمة الله» مرتب می گفت: «نمی دانم.» یک سال کامل. چون به دنبال راه حل حلالی بود و نمی خواست که به فتوا گیرنده بگوید که حرام است. این چیزی است که هزاران نفر را دورش جمع کرد. چون چیزی به آنان

می داد که مصلحت شان در آن بود. حقیقت مردم این است که هر فرد، اسیر مصلحتش است. مردم به سرورمان نوح گفتند:

﴿... وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ...﴾ [هود: ۲۷].

«... ویرایتان بر خویشتن برتری ای نمی بینیم...»

یعنی اگر می خواهی از تو پیروی کنیم، فضیلت هایت را بر ما به ما نشان بده.

امام مالک «رحمة الله» برخی از آیات را انتخاب کرد و آن ها را قواعد منهجش قرار داد. از آن جمله:

﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُم فِي الدِّينِ مِن حَرَجٍ...﴾ [الحج: ۷۸].

«و در دین برای شما هیچ تنگنایی قرار نداده است.»

این یک آیه ی محوری در رای امام مالک «رحمة الله» است

﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«خداوند در حق شما آسانی می خواهد و در حق شما دشواری نمی خواهد.»

﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾ [السناء: ۲۸].

«خداوند می خواهد از [مسولیت] شما بکاهد و انسان ناتوان آفریده شده است.»

فقهش را براین آیات استوار کرد. پس امام مالک «رحمة الله» در مورد مصلحت مردم و آسان گیری برای آنان فکر می کرد. ارتباط این، با موضوع خودمان در این است که باید در باره ی مصلحت مردم قبل از مصلحت خودمان بیندیشیم.

امام مالک «رحمة الله» هموار درسش را با این حدیث پیامبر «صل الله علیه وآله وسلم» شروع می کرد:

«المؤمن هَيِّنْ لِّئِنْ سَهِّلْ» «شعب الایمان». «مومن نرم، ملایم و آسان است.»

چند مثال ساده ذکر می کنم که بیان می کنند چگونه منهج امام مالک «رحمة الله» در طول این سال ها مردم را پیروا مونش جمع کرد.

به عنوان مثال: نظر امام مالک «رحمة الله» این بود که ازدواج یکی از بزرگ ترین مصالح اسلام است. به این خاطر مسایل زیادی را در فقهش در باره ی ازدواج آسان می بینی. در فقهش مسایل زیادی را می بینی که زندگی مردم را ساده تر و ایمن تر می کند. به این حدیث رسول الله «صل الله علیه وآله وسلم» که در بخاری آمده است- مراجعه می کرد: مردی سفید پوست که با یک زن سفید پوست ازدواج کرده بود، نزد او آمد. آن مرد نزد پیامبر «صل الله علیه وآله وسلم» آمده بود چون زنش یک پسر سیاه پوست به دنیا آورده بود.

آن مرد گفت: «ای پیامبر «صل الله علیه وآله وسلم» این پسر سیاه است.»

پیامبر «صل الله علیه وآله وسلم» مقصود آن را فهمید و فرمود: «آیا تو شتر داری؟»

گفت: «بله» یا رسول الله «صل الله علیه وآله وسلم»

فرمود: «چه رنگی هست؟»

گفت: «سرخ است»

فرمود: «آیا در میان آن ها رنگ دیگری هم وجود دارد؟»

گفت: «بله یا رسول الله «صل الله وعلیه وآله وسلم»

فرمود: «چگونه آمده است؟»

گفت: «شاید اختلاط عرق و نژاد باشد.»

پیامبر «صل الله وعلیه وآله وسلم» فرمود: «شاید برای این بچه هم اختلاط عرق و نژاد باشد. برو ای مرد.»

امام مالک «رحمة الله» از حدیث، این را گرفت که اصل، امنیت مردم و عدم شک به آنان است. رسول الله «صل الله وعلیه وآله وسلم» دروازه ی شک را بست، به جای این که آن را باز کند.

یک مساله ی جالب دیگر در فقه امام مالک «رحمة الله» در وضو داشتنی و در آن شک کردی که آیا آن را شکستی یا نه؟

بعضی از مردم وسواس دارند. اول وضو می گیرند، سپس در وضو شک می کنند و دوباره وضو می گیرند. باز برای نماز به مسجد می روند و وضو می گیرند. سپس قبل از نماز وضو می گیرند و بعد از آن در وسط خطبه شک می کنند و دوباره وضو می گیرند.

امام مالک «رحمة الله» به چنین کسی می گوید: «آیا می توانی قسم بخوری که همان طور که خورشید را می بینی وضویت را شکستی؟»

آن مرد می گوید: «نه»

مالک می گوید: « پس تو وضو داری.» از این جا استنباط می کنیم که فقه امام مالک « رحمة الله » از آسان گرفتن بر مردم آمده است. بر عکس برخی از فقها که دغدغه ی آنان چگونگی سخت گرفتن و شدت بر مردم است.

اکنون سخنم را متوجه فقها و اهل فتوا می کنم. به این سخن امام مالک « رحمة الله » نگاه کنید: «فقیه کسی است که با دلیل مباح و حلال می کند، چون حرام کردن را همه بلدند.»

به این خاطر افرادی از تمام نقاط دنیا حتی اندلس نزد امام مالک « رحمة الله » می آمدند.

امام مالک « رحمة الله » می گوید: «وقتی از من می پرسند، یک هفته ی کامل فرد را رها می کنم. در این مدت اشتهایم ر ا به غذا و خواب از دست می دهم. برای او دنبال چاره و مصلحتی که به نفعش باشد می گردم!»

معروف است کسی که بیش از همه «نمی دانم» گفته امام مالک « رحمة الله » است. چون نمی خواهد در مورد چیزی بگوید حرام است، مگر این که صد درصد مطمئن باشد تا بر مردم سخت نگیرد.

به یک مرد گفت: « در مدینه بمان، به خدا قسم راه چاره ای برای تو ندارم. شاید برای تو راه چاره ای پیدا کنم.»

سپس از او می پرسید: « وقتی قسم طلاق خوردی آیا هدف تو خشم بود یا تهدید.» هدفش این است: « دنبال راه چاره ای برایش می گردم.»

امام مالک « رحمة الله » تمام آرای خود را در کتابی به نام «الموطا» جمع کرد. این اولین کتابی است که در اسلام تألیف شده است. کتاب «الموطا» اول با حدیث شروع می شود، سپس اقوال صحابه، بعد اقوال تابعین، آن گاه اقوال اهل مدینه و دست آخر رای شخصی خودش، سپس حدیث بعدی و بعد گفته های صحابه... تا آخر.

«الموطا» اولین کتاب بعد از قرآن کریم در اسلام است. امام مالک «رحمة الله» اولین کسی است که حرکت تالیف کتاب را فقه و دین وارد کرد. ببینید اسم کتاب را چه گذاشت: «الموطا» یعنی هموار شده و له شده برای مسلمانان.

عنوان کتاب از فقه امام مالک «رحمة الله» سرچشمه می گیرد. در آن دوازده هزار حدیث گذاشت. امت با استقبال شدید کتاب را پذیرفت. حتی هارون الرشید «الموطا» را حفظ بود و آن را روایت می کرد. امتیاز «الموطا» این است که هم کتاب حدیث است هم کتاب فقه چنان که «الموطا» یکی از مهم ترین مصداری شناخته می شود که راه را برای بخاری هموار کرد که منهج ودقتش را در جمع احادیث به کار ببرد. چنان که راه را برای امام شافعی «رحمة الله» هموار کرد تا اصول فقه را بنویسد.

یک بار امام مالک «رحمة الله» سوال شد: «کدام عمل نزد تو افضل است؟»

گفت: «شاد کردن مسلمانان، چون پیامبر اکرم «صل الله علیه آله وسلم» می فرماید:

« مَنْ فَرَّجَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ الدُّنْيَا فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ » «مسلم»

«کسی که مشکلی از مشکلات دنیا را از مومنی باز دارد. خداوند یکی از مشکلات روز قیامت را برایش می گشاید.»

من خودم ر اوقف کرده ام تا مشکلات مسلمانان را بر طرف کنم.»

به رسالت این عالم نگاه کنید!

شعار امام مالک « رحمة الله »

شعار امام مالک « رحمة الله » این بود:

« مَا خَيْرَ رَسُولٍ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ أَمْرَيْنِ إِلَّا اخْتَارَ أَيْسَرَهُمَا » بخاری .

« رسول الله « صل الله عليه وآله وسلم » در میان دو امر مختار نشد
مگر این که ساده ترش را انتخاب کرد... »

ای کسانی که بر خودتان و مردم سخت می گیرد، نگاه کنید. پناه بر خدا که این، دعوت به سستی و دم دمی مزاجی باشد. منهج ما «حلال کردن با دلیل است.» شاید بعضی ها تعجب کنند که آسان گیری، منهج امام مالک « رحمة الله » بود. این، نسل های سه گانه را از گوشه و کنار دنیا دور امام مالک « رحمة الله » جمع کرد. در واقع این سبب اصلی است چون مردم اسیر مصلحت هستند. امام مالک « رحمة الله » مدرسه و منهجش را بر این اصل استوار کرد و نام کتابش را «الموطا» گذاشت تا این معنا را برساند.

می خواهم قبل از این که سختم را به پایان برسانم در باره ی این که چگونه امام مالک « رحمة الله » این گونه شد، یک کلید به شما تقدیم کنم. بگذارید این بخش را با سخنی خطاب به پدران و مادران پایان دهم: در دوران کودکی امام مالک « رحمة الله » پدر و مادرش یک موضع گیری داشتند که او را امام مالک کرد. امام مالک « رحمة الله » در کودکی بازی را خیلی دوست داشت. خیلی کم درس هایش را مرور می کرد. برادرانش که سال ها از او کوچک تر بودند از او جلوتر بودند. تمام هم و غمش کبوتر بازی و آواز خوانی بود. مادرش آرزو داشت که مالک مثل پدر و پدربزرگش فقیه شود. وقتی پدرش او را به این صورت دید، خواست که فتارش را تغییر دهد.

چگونه رفتار فرزندانمان را تغییر دهیم؟ با خشم و دستورات؟ یا وقتی بچه ها بزرگ می شوند آنان را وادار کنیم که در یک رشته ی خاص تحصیل کنند.

مالک که امام مالک «رحمة الله» شد این گونه بزرگ نشد. پدر تصمیم گرفت که بعد از نماز جمعه یک مسابقه بگذارد. پدر از بچه ها مسایل علمی را سوال می کرد. برادر کوچک ترش از او جلو می زد. پدر به مالک نگاه می کرد و لبخند می زد و می گفت: «کیوتر ها تو را از علم باز داشتند.»

این چیزی بود که پدر گفت.

امام مالک «رحمة الله» وقتی که هفتاد سال دارد این داستان را تعریف می کند. این سخن را به یاد داشته باش پدر. یک پیام غیر مستقیم برایش فرستاد. امام مالک «رحمة الله» گوید: «من ناراحت شدم که برادر کوچکم از من جلو بزند، تصمیم گرفتم به پدرم نشان دهم که می توانم از او جلو بزنم. پس تصمیم گرفتم در آواز خواندن خودم را نشان دهم.»

در این جا نقش مادر پدیدار می شود. مادر به او گفت: «ای مالک، اگر آواز خوان صدایش خوش نباشد هر چند که خوش چهره باشد مردم به او توجه نمی کنند»

مادرش او را مسخره نکرد و نگفت که صدایش زشت است، بلکه پیام برای او فرستاد که صورت زیبا برای آواز خوانی کافی نیست. به این مادر نگاه کنید که چه قدر بزرگوار است. امروزه مادران به مثابه ی آیین نامه ی شئون اداری شرکت ها هستند: بخور، بخواب، بنوش، مطالعه کن و حفظ کن. این تربیت نیست. تربیت آن است که مادر امام مالک «رحمة الله» انجام داد. تربیت این است که چگونه فرزندان را بالا ببریم. وانگهی نصیحتش برای مطربان و آواز خوانان این روزگار نیز مفید است. به آنان می گوید که برای آواز خواندن به قیافه ی خود اکتفا نکنند. این سخن مادر امام مالک «رحمة الله» است نه سخن من. به او گفت چه کند؟

گفت: «در آواز خوانی زیاد پیشرفت نمی کنی، ولی شاید در علم پیشرفت

کنی.»

چه بانوی بزرگی! چه شخصیت زیبایی! به این خاطر امام مالک «رحمة الله» قله ی وسعت نظر بود. امام مالک «رحمة الله» گوید: «آن شب فکر می کردم. صبح که بیدار شدم، مادر به من گفت: برای تو لباس خریدم. او برایم لباس علما را آورد.»

امام مالک «رحمة الله» می گوید: «کلاه و عمامه ی علما را ل روی سرم گذاشتم.»

امام مالک «رحمة الله» داستان را یاد آور می شود و می گوید: «روی سرم سنگین بود، ولی به آن مباحات می ورزیدم.»

می گوید: «کلاه و عمامه ی علما را پوشیدم و از خانه بیرون شدم، به مردم نگاه می کردم و آنان هم به من نگاه می کردند. پس شور و شوق من زیادتیر می شد، نزد مادرم بازگشتم و به او گفتم می خواهم دنبال علم بروم.»

او از مادرش پرسید که چه می خواهی؟

مادرش به او گفت: «نزد ربیعہ عالم مدینه برو، ادبش را قبل از عملش بیاموز.»

او بعد از این که هفتاد سال از عمرش می گذشت این داستان را به یاد داشت.

آیا دانستید چرا مالک انتهای افتتاح و گشایش بود؟! آیا دانستید چرا خود را در جای دیگری می گذاشت؟!!

این دین ماست. این اسلام ماست. ای غرب! من به غرب می گویم: «همزیستی را از اسلام ما بیاموز. ما را به پیروی از فرهنگ خود وادار مکن. ادعا مکن که فقط تو همزیستی می دانی. در تاریخ ما در سال هفتاد و سه هجری عالمی به دنیا آمد به نام مالک بن انس «رحمة الله» که منهج خود را

بر مصلحت و آسان گیری بنا کرد. مادرش او را این گونه تربیت کرد. آیا این همزیستی نیست؟»

از خدای تبارک و تعالی می خواهم که فکری به ما بدهد تا خودمان را به جای دیگری بگذاریم. به جای او فکر کنیم و به آسانی با او رفتار کنیم.

« فَإِنَّمَا بُعِثْتُمْ مُبْتَلًى وَلَمْ تُبْعَثُوا مُعْصِرِينَ » « بخاری ».

« جز این نیست که شما آسان گیر براتگیخته شدید و سخت گیر برانگیخته نشدید »

« الْمُؤْمِن هَيِّنٌ لِّئِنْ سَهْلٌ » « شعب الایمان ».

« مومن نرم، ملایم و آسان است »

رسول الله « صل الله علیه وآله وسلم » در میان دو امر مختار نشد مگر این که آسان تریشان را انتخاب کرد تا زمانی که گناه یا قطع صله ی رحمة الله نباشد. از خدای تعالی مسالت دارم که با این مفاهیم زندگی کنیم. در مورد این مفاهیم فکر کنیم و این مفاهیم را به فرزندانمان تعلیم دهیم. آن را با همسرانمان اجرا کنیم و به وسیله ی آن خون برادرانمان در عرق را حفظ کنیم.

فصل هشتم

نشأت و زندگی امام مالک رحمة الله

اولین درسی که خداوند عزوجل به بشریت داده، درس همزیستی از خلال داستان سرورمان آدم علیه السلام بود. داستان دوبرادری که از یک مادر، یک پدر، یک خانواده، یک دین و یک رنگ بودند و اصل زمین را تشکیل میدادند و توانستند با هم زندگی کنند

خداوند متعال میفرماید:

﴿فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ...﴾ «المائدة: ۲۷»

«... که از یکی شان پذیرفته و از دیگری پذیرفته نشد...»

وقتی کلمه ی «دیگر» را میشنویم ذهن متوجه غرب میشود، ولی منظور از دیگری هر شخصی است که با او رفتار میکنیم به این خاطر در این آیه کلمه ی «دیگر» را برای برادرش به کار برد، چونانان در تفکر باهم اختلاف داشتند. هدف از داستان های امامان چهار گانه، صحابه و تابعین این است که باعث بهبودی زخم کسی در عراق باشیم. باث توقف یک طلاق باشیم. و فضای مشترکی میان پدر و پسری که در مرحله بلوغ است ایجاد کنیم. شاید غرب از فرهنگ همزیستی اصیل دین مان متأثر شود. امید وارم که مردم در همزیستی با غرب بهتر شوند، علی رغم وجود اختلاف میان ما و آنان، چون ثوابتی در زندگی ما هست که نمی توانیم آن ها را کنار بگذاریم، مثل حجاب.

داستان زندگی امام مالک رحمة الله را کامل میکنیم، او مالک بن انس بن مالک هست. او پسر صحابی بزرگوار انس بن مالک رحمة الله نیست، اصل خانواده اش از یمن است، پدر بزرگش در یمن زندگی میکرد، سپس به مدینه ی منوره و هجرت کرد، پدر بزرگش تحت حمایت قبیله بنی تمیم- نوادگان ابوبکر

صدیق « رضی الله عنه » -زندگی میکرد و به این خاطر ارتباط مستحکمی با خانواده ابوبکر « رضی الله عنه » داشت. می بینیم که امام مالک رحمة الله عليه بین فقه ابوبکر رضی الله عنه به خاطر ارتباطش با قبيله بنی تمیم و فقه عمر رضی الله عنه به خاطر شاگردیه در محضر نافع برده ی آزاد شده ی سرورمان عبدالله بن عمر رضی الله عنه جمع کرد. به این خاطر بین فکر سرورانمان ابوبکر و

عمر رضی الله عنه جمع کرد. فکر ابوبکر رضی الله عنه که نشانه اش رحمة اللهم به مردم و آسان گیری بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم می فرمود: «أَرْحَمَةُ اللَّهِ أُمَّتِي بِأُمَّتِي أَبُو بَكْرٍ» [ترمذی] « رحمة اللهم ترین امتم نسبت به امتم ابوبکر است » و فکر عمر بن خطاب رضی الله عنه که نشانه اش تعقیب مصلحت مسلمان بود از این جا برای ما روشن می شود که اختلاف باروری و تکامل است. در روایت دیگری آمده است که امام مالک «رحمة الله عليه از نسل بردگان آزاد شده بود. امام مالک «رحمة الله عليه از سال ۹۳ ه ق، تا سال ۱۸۵ ه ق، زندگی کرد. بعضی می گویند تا سال ۱۷۹ هجری قمری، یعنی عمرش ۹۲ یا ۸۶ سال بود و ملقب به «عالم مدینه» و «امام دار الهجرة» شد

در اینجا یک نکته ی مهم از همزیستی را ملاحظه می کنیم: چگونه گفته می شود که او از بردگان آزاد شده است، اما چنین القابی گرفت؟ چگونه در خلال پنجاه سال بعد از بعثت پیامبر صلی الله علیه و سلم اعراب قبول کردند که امام و معلمشان از بردگان باشد؟ چگونه این همزیستی در میان طبقات مختلف جامعه اتفاق افتاد؟ عکس آنچه که در جوامع عربی امروزه می بینیم ما شاهد محله های بسیار فقیر و بسیار ثروتمند هستیم و فقط یک دیوار آنها را از هم جدا میکند. علت این همزیستی در میان طبقات جوامع عربی قدیم، آن است که قرآن شان بردگان را بالا برد و شکاف های بزرگ میان طبقات را نا بود کرد. به این خاطر اسلام کفاره ی بسیاری از خطاها را آزاد کردن برده قرار می دهد.

﴿...فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ...﴾ [النساء ۹۲].

«...پس باید برده ای مؤمن را آزاد کند...»

اسلام یک مرتبه بردگان را آزاد نکرد تا جامعه دچار هرج مرج نشود. میگویند اسلام بردگان را آزاد نکرد. این یک سخن اشتباه است. چرا که اسلام بردگان را در مراحل مختلف آزاد کرد صحابه رضی الله عنه بردگان را آزاد کردند و فرزندان صحابه با کنیزانی که آزاد شدند ازدواج کردند. به این خاطر نظام طبقاتی از نسلی که امام مالک «رحمة الله» علیه در آن زندگی می کرد به کلی خارج شد. پدر امام مالک «رحمة الله» علیه تیر ساز بود. علی رغم اینکه پدر بزرگش عالم بزرگی بود. با وجود شغل پدرش، جامعه او را به عنوان عالم بزرگ پذیرفت. در برابرش خلیفه هارون الرشید زانو میزد تا از او علم بیاموزد. آیا امروزه می توانیم در جوامع مان مثل آنان همزیستی کنیم؟ به محله های فقیر و یتیم خانه ها سر بزنیم؟

امام مالک «رحمة الله» علیه سه پسر داشت: یحیی، محمد و عبدالله و یک دختر به نام فاطمه. فاطمه در آغاز درس پشت دیوار می نشست و وقتی دانشجویان «الموطأ» را می خواندند و یکی از آنان اشتباه می کرد سه ضربه به در میزد و امام مالک «رحمة الله» علیه میفهمید که یکی از دانشجویان اشتباه کرده است. چرا که فاطمه «الموطأ» را از دانشجویان بهتر میدانست. برعکس پسری یحیی که در طول روز با کودکان بازی میکرد و طوری دیگر لباس میپوشید در این جا حکمت امام مالک «رحمة الله» علیه در رفتار با پسرش یحیی را می بینیم. علی رغم اینکه او از این تفاوت میان یحیی و فاطمه رنج میبرد ولی هرگز او را به کاری وادار نکرد. برعکس آن چه که امروز از پدران شاهدیم. او همیشه میگفت «ادب، ادب خداست، این دختر من است و این پسر من، شاید خدا او را اصلاح کند»

وضعیت یحیی بعد از وفات امام مالک «رحمة الله» علیه اصلاح شد.

سیر زندگی امام مالک «رحمة الله» علیه

امتیاز امام مالک «رحمة الله» علیه این است که با آن که تمام عمر در مدینه به سر برد اما گشاده فکر و باز بود. راز این باز بودن و وسعت نظر در آن بود که شاگردی تعدادی از علما را کرد که به مکاتب مختلفی تعلق داشتند و دارای عقل ها و افکار مختلفی بودند او در سیر تحسینش با مشکلات زیادی مواجه شد. گوید: «به خدا قسم، چهل سال با خودم مبارزه کردم تا بر علم استوار شوم.»

از این سخن میفهمیم که او در آغاز زندگی با شکست مواجه شد. بنا براین باید یأس را از خود دور کنیم. این ملاحظه مهمی برا هم زیستی با خویش است و راه حلش این است که نفس خود را با مشکلات و اشتباهات مواجه سازیم.

اساتید امام مالک «رحمة الله» علیه

۱- ربیعہ «رحمة الله»: مادر مالک این عالم را انتخاب کرد و به او گفت: «ادبش را قبل از علمش بیا موز.»

چون الگوی عالم مؤدب بود. او به ظاهر و شیوه نشستن اش اهمیت می داد. پس سلیقه و علم را از او بیاموزد.

۲- ابن هرمز «رحمة الله» شش سال از او کسب فیض کرد. امام مالک «رحمة الله» گوید: «وقتی در محضر او بودم نزد کسی دیگر نمی رفتم.»

ابن هرمز «رحمة الله» مثل بقیه ی علما درسش را در مسجد پیامبر صلی الله علیه و سلم ارایه می داد، ولی امام

مالک «رحمة الله» اصرار داشت که بیشتر از علمش استفاده کند. مالک میگوید: «جلو خانه ی ابن هرمز می رفتم وساعتها آن جا می ماندم، نمی خواستم در بزنم تا خود ابن هرمز حرکت جلو در را احساس کند.»

گویا امام مالک «رحمة الله» عمداً جلو در حرکت می کرد و به کنیزک می گفت: «در را باز کن.»

کنیزک به ابن هرمز «رحمة الله» می گفت؛ «پسر بور است.»

ابن هرمز «رحمة الله» می گفت: «او را وارد کن»

امام مالک «رحمة الله» گوید. «داخل می شدم و به کنیزک می گفتم: اگر کسی دیگر از بچه ها آمد و امام را می خواست، این شیرینی را بگیر و به آنان بگو که امام مشغول است. این شیرینی را بگیر.»

مالک اضافه می کند: «از بامداد نزد او می رفتم. در نمی زدم تا او احساس کند که من جلو درم. داخل می شدم و ابن هرمز می گفت: عالم آمد. تو امروز مملوک هستی، ولی در آینده مالک خواهی شد. یکی از ظرف های علم خواهی شد. ای مالک، وقتی مالک شدی تقوای خدا پیشه کن.»

در آن زمان سنش ۱۲ یا ۱۳ سال بود می گوید: «نزد ابن هرمز می رفتم، پرده را می انداخت و در را می بست و تا شب این گونه با او بودم.»

وقتی ابن هرمز «رحمة الله» سالخورده شد، بینایی اش را از دست داد. لذا امام مالک «رحمة الله» او را همراهی می کرد و به مسجد و خانه می برد تا در طول راه از علم ابن هرمز «رحمة الله» استفاده کند. به مرور زمان اگر کسی از ابن هرمز «رحمة الله» سؤال می کرد، جواب نمی داد، فقط به مالک «رحمة الله» جواب می داد، علمش را فقط به مالک «رحمة الله» اختصاص داده بود. وقتی سببش را پرسید ند گفت: «امروز بدنم ضعیف شده است، می ترسم عظم مثل بدنم ضعیف شده باشد. شما از من می پرسد و وقتی جواب دهم قبول می کنید، ولی مالک این گونه نیست اگر آن را بفهمد و درک کند می پذیرد وگرنه رها می کند، او نزد من بهتر است.»

از این استدلال می کنیم که همزیستی معنایش ذوب شدن در غرب نیست.

۳- نافع برده آزاد شده ی عبدالله بن عمر بن خطاب رضی الله او علم عمر بن خطاب و فرزندش عبدالله رضی الله را جمع کرده بود. او برده بود و عبدالله بن عمر رضی الله عنه او را آزاد کرد. مالک گوید: «در گرما که هیچ سایه‌ای وجود نداشت می رفتم و جلو در خانه نافع می ایستادم تا در را برای من باز کند. نافع از خانه خارج می شد. من چیزی به او نمی گفتم، ولی از دور منتظر بودم و به چهره اش نگاه می کردم که آیا خطوط چهره اش شاد و باز است یا نه! مدتی منتظر می ماندم تا برای چیزی لبخند بزند، آن گاه می رفتم و خودم را به او نشان می دادم، گویا که او را ندیده ام، مگر همین حالا، به او سلام می دادم سپس او را رها می کردم.»

این تصویری دیگر از تصاویر همزیستی با مشاهیر و علما است.

«بعد از آن وقتی می دیدم با شخصی دیگر صحبت می کند، نزدش می رفتم و به او می گفتم: به من بگو آیا عبدالله بن عمر چنین و چنان گفته است.»

امام مالک «رحمة الله» سخنش را این گونه کامل می کند: «تا این که نافع رو به من می کرد و می گفت: به خانه ام نزد من بیا. من علم عبدالله بن عمر و عمر بن خطاب رضی الله عنه را از او می گرفتم.» ملاحظه می کنیم که فقه عمر بن خطاب رضی الله عنه بر مصلحت استوار است، به این خاطر فقه امام مالک «رحمة الله» متوجه مصلحت مردم است.

مثال های زیادی در این زمینه است. وقتی تعداد زیادی از صحابه که حافظ قرآن بودند، فوت کردند؛ عمر بن خطاب نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفت و اندیشه ی جمع قرآن را به او پیشنهاد کرد. ابوبکر رضی الله عنه گفت: «رسول الله این کار را نکرده است.»

عمر رضی الله عنه گفت: «این کار خوبی است.»

عمر می گوید: «مرتب با ابو بکر صحبت کردم تا خداوند سینه اش را برای این اندیشه باز کرد.»

یک مثال دیگر: در دوران عمر فاروق رضی الله عنه فرمانی بود مبنی بر اینکه به بچه‌ها چیزی از بیت المال داده نمی شد تا از شیر گرفته شوند. مادرها مجبور بودند کودکانشان را زود از شیر بگیرند تا به آنان هم عطا تعلق گیرد، وقتی فاروق رضی الله عنه این را دانست مقرر کرد که به مجرد تولد بچه، عطا پرداخت شود.

۴- ابن اشهب «رحمة الله» ویژگی اش این بود که سخنش را تکرار نمی کرد. یک بار امام مالک «رحمة الله» فراموش کرد که با خود کاغذ و قلم به کلاس درس ببرد، ابن اشهب «رحمة الله» احادیث زیادی گفت. مالک یک نخ پیدا کرد، هر وقت یک حدیث گفته می شد، یک گره میزد، تا این که سی گره شد. یعنی سی حدیث. امام مالک «رحمة الله» شروع کرد به تکرار احادیثی که حفظ کرده

بود فهمید که بیست و نه تا را به یاد آورده و یک حدیث را فراموش کرده است، نزدش ابن اشهب «رحمة الله» رفت و گفت: «احادیثی را که ذکر کردی برآیم بگو.»

ابن اشهب «رحمة الله» گفت: «آیا حفظ نکرده ای؟»

مالک «رحمة الله» جواب داد: «بیست و نه حدیث از سی حدیث را حفظ کردم»

ابن اشهب «رحمة الله» گفت: «به خدا قسم، اکنون حفظ ضایع شده است، اکنون حافظه‌ها از بین رفته است.»

مالک «رحمة الله» گفت: «به خدا قسم، از امروز به بعد حتی یک کلمه را هم فراموش نمی کنم.»

در آخر روز عید نزد او رفتم، گفتم امروز همه ی مردم به خانه های شان می روند و حتماً ابن اشهب را تنها در خانه اش می بینیم، رفتم خود را به او نشان دادم، او به خانه اش باز می گشت، بدون اینکه حرفی بزنم کنار خانه ایستادم و این گفتگو رخ داد؛

ابن اشهب «رحمة الله» : مالک؟

مالک «رحمة الله» : آمدم تا بیا موزم .

ابن اشهب رحمة الله: روز عید؟

مالک رحمة الله: به خود گفتم این تنها روزی است که تو را در آن فارغ می بینم .

ابن اشهب رحمة الله: داخل شو، مالک داخل شد.

ابن اشهب رحمة الله: چه می خوری ؟

مالک رحمة الله: برای خوردن نیامده ام ؛ برای علم آمده ام .

ابن اشهب «رحمة الله» : بیست حدیث از پیامبر با تفسیرشان به تو میدهم.

مالک «رحمة الله» : الله اکبر.

ابن اشهب رحمة الله: بنویس.

مالک نیازی به نوشتن نیست، بدون اینکه بنویسم از تو می گیرم .

ابن اشهب رحمة الله: تو ظرفی از ظرف های علم هستی.

۵- عایشه دختر سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنه دختر سعد ابن ابی وقاص: فاتح قادسیه. ابن اشهب «رحمة الله» به مالک «رحمة الله» گفت: «آیا ظرفی از ظرف های علم در مدینه را به تو معرفی نکنم؟»

مالک «رحمة الله» گفت: «آن را به من معرفی کن ای ابن اشهب، او کیست؟»

ابن اشهب «رحمة الله» گفت: «نزد عایشه دختر سعد ابن ابی وقاص برو.»

در این جا نقش زن و ارزش همزیستی با آن در جامعه متجلی می شود.

۶- جعفر صادق رحمه الله: تمام علم شیعه از او گرفته شده است. در این جا می بینیم که یکی از بزرگترین امامان اهل سنت شاگرد یکی از بزرگترین امامان شیعه بوده است. اختلاف میان شیعه و سنی مثل امروز واضح نبود. جعفر صادق «رحمة الله» می گفت: «افتخار می کنم که پدر بزرگ ابوبکر صدیق است و افتخار می کنم که، عمر بن خطاب را دوست داشت.»^۱

همچنین می گفت: «ابوبکر دو بار مرا متولد کرده است، چون مادرم از خانواده ی ابوبکر است و مادر بزرگ اُسماء دختر عبد الرحمة اللهم بن ابو بکر با علی بن ابی طالب ازدواج کرد.»^۲ او همواره ابو بکر و عمر را می ستود.

به این ترتیب امام مالک «رحمة الله» علم شیعه، زن، عمر ابن الخطاب و ابوبکر صدیق رضی الله عنه را جمع کرد.

^۱ ر.ک. فضایل صحابه، دارالقطنی، حدیث ۳۰

^۲ ر.ک. المطالب العالیه، حافظ ابن حجر عسقلانی، حدیث ۳۹۸۱

امام مالک «رحمة الله» می گوید: «من فتوا ندادم تا اینکه هفتاد نفر از علمایی مدینه برای من گواهی دادند که برای فتوا بنشینم و در آن زمان هفده سال داشتم.»

در اینجا ارزش همزیستی با جوان برای ما پدیدار می شود. قبل از اینکه گواهی فتوا به او بدهند، امتحانی برای امام مالک «رحمة الله» برگزار شد، امتحان را ربیعہ و دو نفر دیگر از علما برای او برگزار کردند. این سوال را از او پرسیدند: «ای مالک پست ترین مردم چه کسانی هستند؟»

«یک سوال از متن زندگی»

امام مالک «رحمة الله» جواب داد: «پست ترین مردم کسی است که به وسیله ی دینش می خورد.»

از او سوال شد: دلیلت چیست؟

امام مالک «رحمة الله» جواب داد: سخن خدای تعالی که از قریش عیب جویی می کند:

﴿وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكَذِّبُونَ﴾ [الواقعه: ۸۲].

«و[سپاس] رزق خود را دروغ انگاشتن [رازق] قرار می دهید؟»

از او پرسیده شد از او پست تر کیست؟

امام مالک «رحمة الله» جواب داد: «کسی که به وسیله دینش در خدمت دیگران است.»

یعنی دنیا و آخرت را از دست داده است.

گفتند: به تو اجازه دادیم که برای فتوا بنشینی.

اکنون از تجربه پدر و مادر امام مالک استفاده می کنیم و با هم تجربه های را طرحة الله می کنیم که روی ده کودک آزمایش شد و نتیجه این آزمایش را به مدت پانزده روز بررسی کردند، تجربه عبارت بود از: پنج کودک که پدرانشان آنان را به نخوردن نوشابه های گاز دار در وسط غذا مجبور کردند، پنج نفر دیگر که خانواده هایشان به آنان اجازه ی خوردن نوشابه های گازدار در وسط غذا را دادند، ولی گفتند اگر در وسط غذا نخورند به جای یک نوشابه دو نوشابه به آنان داده می شود که بعد از غذا بخورند. این شیوه را با وسایل زیادی پیاده کردند. پانزده روز این کودکان تحت نظر بودند و دیدند که کودکان مجموعه اول که برخورد خشونت آمیزی با آنان شده بود، توانایی آنان در برابر جاذبه ها غریزه ها ضعیف بود، در حالی که توانایی کودکان مجموعه ی دیگر در برابر جاذبه ها و غریزه ها خیلی بیشتر از کودکان مجموعه ی اول بود، این همان اندیشه دنیا و آخرت است.

همزیستی در میان علما و امام مالک رحمة الله

-امام مالک «رحمة الله» تا چهل سالگی در درس این علما شرکت می کرد، این یکی از پایه های تجدید است.

-ابن اشهب «رحمة الله» به خانه ربیعه «رحمة الله» آمد، ابن اشهب «رحمة الله» خارج شد و می گفت: «گمان نمی کنم در مدینه کسی مثل ربیعه باشد.»

ربیعه «رحمة الله» بیرون آمد و گفت: «گمان نمی کردم کسی مثل ابن اشهب عالم باشد.»

امام مالک «رحمة الله» گوید: «من از هم دلی و الفت آنان خوشحال شدم.

«

-مالک با ربیعه و ابن اشهب - رحمة الله عليهم - نشستند بود که یک نفر آمد و سؤال پرسید ربیعه «رحمة الله» جواب داد. در این جا ابن اشهب «رحمة الله» به مالک «رحمة الله» نگاه کرد. چنین می نمود که او با جواب استادش ربیعه «رحمة الله» موافق نیست. ابن اشهب «رحمة الله» گفت: «توجه می گویی ای مالک؟»

امام مالک «رحمة الله» ساکت ماند، ربیعه «رحمة الله» به او اجازه داد و گفت: «بگو ای مالک.»

امام مالک «رحمة الله» گفت: «نظر من چنین و چنان است.»

برعکس ربیعه رحمة الله، ابن اشهب «رحمة الله» گفت: «به خدا قسم این حق است.»

ربیعه «رحمة الله» هم گفت: «این حق است.»

به او گفتند: «چرا سخن نگفتی؟»

امام مالک «رحمة الله» گفت: «به خاطر ادب در برابر استاد.»

در این جا می بینیم که فتوای خواسته شده خیلی بزرگ نبود. امام مالک «رحمة الله» در یافت که ادب و همبستگی بهتر از تصحیح کردن رأی استاد است.

در این جا یک موضع گیری از امام شافعی «رحمة الله» را یاد آور می شویم، وقتی به مسجد امام ابوحنیفه «رحمة الله» رفت، فقه امام ابوحنیفه «رحمة الله» را بزرگ داشت و آن را برقه خود در نماز ترجیح داد، چون یکی از مسائل فرعی بود و این قاعده را بیان کرد: «جواز پیروی از مخالف در فروع.»

شیک پوشی امام مالک «رحمة الله»

- او خیلی به لباس هایش اهمیت می داد، در باره ی او گفته اند؛ او لباس های نازک میپوشید. لباس های که از مصر وارد می شد، عبای عدنی می پوشید و می گفت که قیمتش خیلی بالاست.

- در منزلش: فرش ها و سجاده های زیادی وجود داشت، بالای در خانه اش از بیرون مینودشت: «ماشاء الله» و وقتی درباره ی راز نوشتن این عبارت از او پرسیدند، گفت: «بالای این خانه

زیباتر است و مرا به یاد فرموده خدای تعالی می اندازد:

﴿وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ...﴾ [الكهف... ۳۹]

« کاش هنگامی که به باغ خود در آمدی.. می گفתי ماشاءالله لا قوة إلا بالله... »

_ یک انگشتر نقره داشت که بر آن نوشته شده بود: «حسبی الله و نعم الوکیل». میگویند آن قدر خوش خط بود که به آن نگاه می کردیم.

- غذا: هر روز به خانواده اش دو درهم می داد تا گوشت بخرند. میوه را دوست داشت، به ویژه موز و دلیلش این است که در طول سال وجود دارد.

برخی از مردم به اهمیت دادن وی به اعتراض کردند و او این گونه جوابشان را داد: «آیا دین شخص از لباسش گرفته می شود؟» سپس می گفت: «خداوند زیباست و زیبایی ها را دوست می دارد؟»

امام مالک «رحمة الله» و متصوفه:

یکی از صوفیان به نام یحیی بن زید نامه ای به او نوشت که در آن آمده بود: « به مالک بن انس، اما بعد: به من رسیده است که تو لباس نازک می

پوشی، نان نازک می خوری، بر زیر انداز نرم می نشینی و بر در خانه ات پرده گذاشته ای، در حالی که تو در مجلس علم می نشینی و مردم برای رسیدن به تو سفر می کنند و تو را امام قرار می دهند، ای مالک، تقوای خدا پیشه کن و تواضع و فروتنی در خوراک و پوشاک و مسکن را رعایت کن، این نوشته را به عنوان نصیحت برای تو نوشتم و کسی غیر از خدای سبحان و تعالی از آن آگاه نیست. »

مالک جوابش را می دهد: «اما بعد: نامه ات به من رسید، آنرا نصیحت، دلسوزی و ادب تلقی کردم. خداوند تو را از تقوا بهرمنند گرداند و به خاطر نصیحت جزای خیر دهد، از خدای تعالی توفیق را مسالت دارم. اما گفته هایت در مورد این که من لباس نازک می پوشم، نان نازک می خورم، بر در خانه ام پرده است و روی فرش نرم می نشینم: من واقعاً این کار را می کنم و از حرام به خدا پناه می برم، ولی خدای تعالی می فرماید: »

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ

الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۳۲]

» بگو: چه کسی آن زینت خدا را که برای بندگانش پدید آورده و روزی های پاکیزه را

حرام کرده

است؟ بگو: آن [پاکیزه ها] در زندگی دنیا برای مومنان است. روز قیامت ویژه آنان است. بدینسان آیات را برای گروهی که میدانند به روشنی بیان می کنیم. »

می دانم که ترک این ها بهتر است، ولی هر کس کاری میکند که برای آن خلق شده است. اگر آن کار برای تو میسر است، این کار برای من میسر است و

إن شاء الله هدف هر دو یه ما خیر است و نامه ات را از من دریغ نداری و منتو را از نامه و دعایم دریغ نمی دارم. »

ولی در جامعه امروز شاهد عکس این هستیم به مجرد اینکه مردم با هم اختلاف میکنند، به هم ضربه می زنند، در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم می فرماید: «نشانه منافق سه تا است _ در روایتی دیگر چهار تاست- یکی اینکه وقتی دعوا می کند، فسق و فجور می کند. »

اکنون یک سوال در زدن ما مطرحه الله می شود که موضوع این نامه چگونه به ما رسید؟

امام مالک «رحمة الله» آن را منتشر کرد تا مردم یاد بگیرند.

امام مالک و عبادت.

شب جمعه تا بامداد نماز و قرآن می خواند یک شب شنیده شده است که گریه می کند و این فرموده خدای تعالی را می خواند:

﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ [التكاثر: ۸].

« آن گاه در آن روز حتماً از نعمت های [دنیا] باز خواست خواهد شد. »

مرتب این آیه را تکرار می کرد و می گریست. با این وجود، او باز است با مردم هم زیستی می کند.

فصل نهم

مذهب و فکر امام مالک «رحمة الله»

داستان زندگی امام مالک «رحمة الله» و ارتباطش با اندیشه همزیستی استمرار دارد. داستانهای یکی از مثالهایی است که از آن یاد می‌گیریم تا باهم چگونه همزیستی و ائتلاف کنیم؛ آن هم در زمان ما که مشکلات ناشی از عدم توانایی در همزیستی زیاد شده است. زیاد شدن آمار طلاق و همچنین زیاد شدن جنگ‌ها. اکنون ما نیازمند آنیم که فقه و فرهنگ اختلاف و چگونگی احترام گذاشتن به دیگری و همزیستی با او را یاد بگیریم. حتی اگر خلاف هم وجود داشته باشد. هدف کتاب این است که تفکر درست و روشمند را بیاموزیم و همواره دنبال فضای مشترکی باشیم که بوسیله آن بتوانیم با خانواده، مدیر آموزشی، برادران، همسایگان و هر شخصی که با آن برخورد داریم، همزیستی کنیم.

در بررسی زندگانی امام مالک «رحمة الله» بآدو نکته اساسی روبه‌رو خواهیم بود:

اول: مذهب و فکرش.

دوم: چگونه معاصر چهارده خلیفه بود نه خلیفه اموی و شش خلیفه عباسی.

چنان که گفته شده است هشتاد و شش سال و به قول دیگری نود و دو سال عمر کرد.

خواهیم دانست که چگونه توانست با این خلفا همزیستی کند.

امام مالک «رحمة الله» در فقه خود بر این اساس حرکت می‌کرد که هدف شریعت، مصلحت مردم و آسان‌گیری برای آنان است. هر جا مصلحت

باشد، شریعت و نص وجود دارد. شریعت اسلامی پنج هدف دارد که مقاصد شریعت را تشکیل می دهند: حفظ دین، حفظ ناموس، حفظ نفس، حفظ عقل و حفظ مال، او در جستجوی آسان گیری به پیامبر اقتدا می کرد که برای تمام بشریت رحمة الله تعالی بود:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۷]. «و تو را جز مایه رحمة الله تعالی

بای جهانیان نفرستاده ایم».

رسول الله صلی الله و علیه وسلم هرگز بین دو امر مختار نشد مگر اینکه آسانترینشان را انتخاب کرد تا زمانی که گناه و قطع صله رحمة الله تعالی نبود. امام مالک «رحمة الله» از طریق کتاب و سنت استنباط می کرد و پیروان کتاب و سنت از همه بیشتر از پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم پیروی می کنند. آسان گیری را از طریق تقلید اهل مدینه که تجسم سنت پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم بودند می گرفت. سنت پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم منبع امام مالک «رحمة الله» و یکی از مصادرش در کنار قرآن بود. همچنین عرف جامعه را و آن چه را که جامعه بر آن اتفاق کرده بود - مادامی که حرام نباشد - می گرفت. بهترین مثال برای این گفته عبارت است از مردی که از اندلس نزد امام مالک «رحمة الله» آمد و در مورد امری از او فتوا خواست. امام مالک «رحمة الله» به او جواب داد که نمی داند، او همچنان مصمم بود که نمی داند، و آن مرد اصرار می کرد که جوابش را بدهد و می گفت: وقتی برگردم به مردم در اندلس چه بگویم؟

امام مالک «رحمة الله» به او گفت: «بگو مالک نمی داند. وقتی او نمی داند در اندلس چگونه زندگی می کنند چه طور جواب دهد؟»

امام مالك «رحمة الله» از او خواست از کسی که می داند بپرسد. به این خاطر آسانگیری راه و روش امام مالك «رحمة الله» بود. بر این اساس که یکی از مهمترین مقصد های شریعت است.

﴿...وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ...﴾ [الحج: ۷۸]

«...در دین برای شما هیچ تنگنایی قرار نداده است....».

شما آسان گیر مبعوث شده اید نه سخت گیر

﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [البقره: ۱۸۵].

﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾ [النساء: ۲۸]

« خداوند می خواهد، از [مسئولیت] شما بکاهد و انسان ناتوان آفریده شده

است. »

«نه ضرر رساندن به خودت و نه ضرر رساندن به دیگران.»

به این خاطر امام مالك «رحمة الله» نمی گفت: «حرام است». بلکه می

گفت: «نزد من صحیح نیست... خیری در این نیست.»

امام مالك «رحمة الله» اندیشه اش را در کتاب «الموطا» جمع کرد. چهل

سال آن را آماده می کرد و هر جا مصلحت مردم بود آن را تعدیل و تجدید می

کرد. او ملایم و از جمود و خشکی بسیار دور بود. درباره «الموطا» گویند:

خلیفه منصور عباسی به مالك گفت: «اگر بخواهی آن را با آب طلا می نویسم.»

وقتی امام مالك «رحمة الله» جواب داد که این کار را نکند، کافی است

که به آنچه در آن است عمل کند.

نامه ی امام مالك «رحمة الله» به لیث بن سعد رضی الله عنه

وقتی علما روی يك مسأله اتفاق می کردند و یکی با آنان مخالفت می کرد. عادتشان این بود که می گفتند: فلانی شاذ «تک رو» شده است. اما این جمله درباره امام مالك «رحمة الله» گفته شده است. اما گفته شده است که مالك مخالفت کرده است.

این در برحمة اللهی از آرای او که مخالف بسیاری از علماست، مثل آواز خواندن و یا نجس نبودن سگ، شما جمله شاذ «تک رو» شده را در مورد او هرگز نخواهید یافت. چون توانایی همزیستی و قبول مخالف را داشت.

هر چند در آغاز زندگی اش در پذیرش مخالف و همزیستی مشکل داشت. گویند که نامه ایی به یکی از امامان حرم مکی نوشت که در آن می گفت: «این مسایلی که با عمل ساکنان شهر ما مخالفت کرده ای چیست؟»

یعنی ساکنان مدینه.

چنان که ذکر کردیم او ایمان داشت که کارهای اهل مدینه باید فراگیر و عمومی شود.

همچنین نامه ای به لیث بن سعد؛ امام مصر نوشت. شما می توانید متن این نامه و جوابش را به طور کامل در سایت عمرو خالد دات نت بخوانید. و از او ایراظ می گرفت که فتواهایش عکس عمل اهل مدینه است. و متونی او فتوا را ذکر می کرد و به آن ایراد می گرفت. چون ابن سعد برای اهل شام و مصر فتوا داده بود که می توانند نمازهای مغرب و عشا را در شب بارانی جمع کنند و این مخالف رای امام مالك «رحمة الله» بود. در نامه اش به او گفت: «خداوند ما و تو را با طاعتش در پنهان و پیدا حفظ کند و ما و تو را از هر بدی محفوظ بدارد بدان خدا تو را رحمة اللهم کند - به من رسیده است که تو فتواهی می

دهی که مخالف جماعت اهل مدینه است. تو با آن امامت، فضل و منزلت در شهر خودت، آیا سخن پروردگار را نشنیدی که می فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾ [التوبه ۱۰۰]

« و پیشروان مسلمین از مهاجران و انصار... »

آیا نمی دانی که پیامبر صلی الله و علیه و سلم فرمود:

«إِنَّ الْإِيمَانَ لِيَأْرِزُ إِلَى الْمَدِينَةِ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ إِلَى جُحْرِهَا» رواه البخاري ومسلم

« ایمان به مدینه بر می گردد همان طور که مار به سوراخش می گریزد.

چگونه عملی به غیر از عمل اهل مدینه انجام می دهی ؟ باید بدانی ای لیث ، که مردم تابع اهل مدینه هستند. هجرت به آنجا بود. قرآن در آنجا نازل شد. حلال در آنجا حلال شد و حرام در آنجا حرام شد. در آنجا پیامبر زندگی می کرد و وفات کرد. وحی در آنجا نازل شد. صحابه و تابعین در آنجا زندگی می کردند و همسران پیامبر در آنجا وفات کردند. آنان داناترین مردم نسبت به زندگی پیامبر هستند. پس ببین خدا تو را رحمة اللهمت کند - در مورد آنچه برای تو نوشتم، به خودت نگاه کن و من امیدوارم که هدفم از این نوشته ام نصیحت و گمات نیک نسبت به تو باشد. پس نامه ام را در جایگاه خودت قرار بده .

اگر این کار را کنی ،خواهی دانست که من نصیحتی را از تو دریغ نداشتم. خداوند ما و شما را بپای طاعت رسولش موفق بدارد. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.»

لیث در پاسخش نوشت: نامه ات به من رسید که بیانگر صلاح وضعیت شماسست و مرا خوشحال کرد. خداوند برای تو و فرزندانت نعمت و کمك را مستدام بدارد به تو رسیده است که من فتوایی می دهم که مخالف مردم و جماعت نزد

شماست. واقعا من باید نسبت به خودم بیم داشته باشم. سخن تو کاملاً در من تأثیر گذاشت و از محتویاتش نصیحت پذیرفتم و بدان که من در فتوا تك رو نیستم، ولی می دانم که پیروان رسول الله پراکنده شده اند. علمایی نزد ما آمده اند همان طور که علمایی نزد شما ماندند، اما سخت که می گویی که ما بین دو نماز جمع می کنیم، شاید تو نمی دانی که باران نزد ما با باران نزد شما فرق می کند، باران نزد ما خیلی زیاد است. فراتر از قدرت تصور تو. به خدا قسم که به اسانگیری فرا می خوانی اگر بیایی و بارانهای زمستان ما را ببینی، کاری را می کنی که ما می کنیم. برخی او اصحاب رسول الله مثل عمرو بن عاص، زبیر بن عوام، بلال و ابو دردا این کار را کردند، چون نزد ما زندگی کردند.»

این نامه ها منتشر نشد، مگر بعد از وفات امام مالک «رحمة الله» و لیث بن سعد «رحمة الله» و از طرف فرزندان آن دو.

این موضع گیری ها و امثال آنها باعث شد که امام مالک «رحمة الله» همزیستی را فرا بگیرد می بینیم که امام مالک «رحمة الله» قبل از مرگ می گوید: «علم درختی است که اصلش در مدینه است، شاخه اش در عراق و میوه اش در مصر.»

داستانی می آورم درباره چگونگی دیدگاه ما نسبت به امور و اینکه چگونه در اشتباه می مانیم، بر رأیمان اصرار می نمایم، با دیگری همزیستی نمی کنیم و رأیش را نمی فهمیم؛ يك خانم در یکی از ایستگاه های قطار منتظر بود وقتی قطار دیر کرد، رفت تا کمی شیرینی بخرد. روی یکی از صندلی ها به انتظار قطار نشست و کتابی در دست داشت و آن را می خواند ناگهان دختری آمد و در کنارش نشست و از شیرینی های بسته ای که کنار آن خانم بود، می خورد. خانم همچنان کتاب می خواند و به دختری که بدون اجازه شیرینی می خورد نگاه می کرد. خانم فکر کرد که به او دشنام دهد و او دعوا کند، ولی نمی توانست این کار را کند. دختر و خانم مرتب می خوردند. دختر لبخند به لب داشت و خانم ناراحت بود تا به آخرین قطعه شیرینی رسیدند. دختر به سرعت آن را برداشت و آن را دو

نیم کردو نیم آن را در جعبه گذاشت تا خانم آن را بردارد. خانم در حالی که خبلی از دست دختر ناراحت بود، سوار قطار شد. در قطار خانم کیفش را باز کرد و دید که جعبه شیرینی اش همچنان در کیفش است و فهمید که او از جعبه شیرینی دختر می خورده است. در این جا یاد می گیریم که خودمان را باید جای دیگری بگذاریم و با او همزیستی کنیم.

امام مالك «رحمة الله» و حاکمان

چنان که ذکر کردیم امام مالك «رحمة الله» با نه خلیفه اموی و پنج خلیفه عباسی معاصر بود. دولت اموی و عباسی با هم خیلی فرق داشتند. در این جا به قدرت مالك در همزیستی پی می بریم.

مالك در عهد ولید بن عبد الملك متولد شد. معاصر سلیمان بن عبد الملك و سپس عمر بن عبد العزيز بود. در آن زمان مالك نه سال داشت. سپس بقیه خلفای اموی آمدند و بعد از آن عباسیان آمدند؛ ابوالعباس، ابوجعفر منصور، مهدی، هادی، و هارون الرشید. او با پسران رشید قبل از اینکه خلیفه شوند زندگی کرد. تمام این خلفا امام مالك «رحمة الله» را پذیرفتند و فقہش را گرفتند و به او احترام گذاشتند، ولی امام مالك «رحمة الله» چگونه توانست با همه ی آنان زندگی کند؟ امام مالك «رحمة الله» بی طرف بود، نه از منافقانی بود که چاپلوسی حکام را می کنند و نه از کسانی که با حکام در گیر می شوند. او داخل يك مكتب فقہی بود. از نبرد میان حکام خارج شد و اینگونه ماند. در زندگی امام مالك «رحمة الله» يك انقلاب به رهبری محمد بن حسن «نفس زکیه» در سرزمین حجاز علیه عباسیان بر پا شد. اساتید امام مالك «رحمة الله» به این انقلاب ملحق شدند، ولی امام مالك «رحمة الله» همچنان بی طرف ماند. او موافق سیاست خلفا نبود. به آنان نصیحت و آنان را به سوی حق راهنمایی می کرد، ولی بدون اینکه مردم را علیه آنان بشوراند و همچنان روی موضع گیری بی طرفانه خود ماند. در خلال انقلاب محمد بن حسن زکیه عده ای کوشیدند میان امام مالك «رحمة الله» و

ابو جعفر منصور را بر هم زنند از امام مالک «رحمة الله» پرسیدند: اگر شوهری را مجبور کنند که زنش را طلاق دهد آیا طلاقش واقع می شود یا نه؟

امام مالک «رحمة الله» گفت: طلاق واقع نمی شود.

هم چنین گفت: طلاق مجبور واقع نمی شود کسی که مجبور است طلاق ندارد.

دلیلش حدیث رسول الله صلی الله و علیه و سلم بود که می فرماید:

« إِنَّ اللَّهَ وَضَعَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ وَالنِّسْيَانَ وَمَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ » « ابن ماجه »

« خداوند از امتم اشتباه ، فراموشی و آن چه را که بر آن مجبور شده اند، برداشته است. »

سؤال کننده با این جواب نزد ابو جعفر منصور رفت و به او گفت: «منظور او تو هستی .»

چون ابو جعفر حجازیان را وادار به بیعت با خود کرده بود گویا می خواست بگوید که مالک به حجازیان می گوید که بر گردن شما بیعتی که به آن مجبور شده اید نیست .خليفة بدون اینکه توضیح بخواهد خشمگین شد و کسی را نزد امام مالک «رحمة الله» فرستاد تا فتوایش را تغییر دهد، ولی امام مالک «رحمة الله» نپذیرفت .ابو جعفر به او گفت که نزد مردم برود و به آنان بگوید که منظور از فتوا بیعت با ابو جعفر نیست.

امام مالک «رحمة الله» گفت: "من از بی طرفی ام خارج نمی شوم."

خليفة به او گفت که او را شلاق می زند.

امام مالک «رحمة الله» به او گفت: "هرکار که می خواهی انجام بده."

بیش از صد ضربه شلاق به امام مالك «رحمة الله» زده می شود. حتی شانه اش پایین می افتد، تا آنجا که بعد از آن نمی تواند دستش را در نماز بلند کند. اگر امام مالك «رحمة الله» به دنبال فتنه بود مردم را علیه خلیفه می شوراند، ولی او نمی خواست خون مسلمانها ریخته شود و همچنان می گفت که خلیفه، خلیفه است.

از این جا برای ابوجعفر مشخص شد که این يك فتنه بود. لذا کسی را نزد امام مالك «رحمة الله» فرستاد و رأیش را در مورد این که تمام مردم را بر کتاب «الموطا» جمع کند، جویا شد. ولی امام مالك «رحمة الله» نپذیرفت. چون او به اختلاف دیگران احترام می گذاشت.

به امان مالك «رحمة الله» گفت: "چه دستور می دهی؟"

گفت: "به تو دستور می دهم که هم اکنون بیرون شوی و در خانه های مردم را بزنی، آنان مهاجرین و انصار هستند. عطیه ی مالی به تمام خانواده ها بدهی و فرزندانشان را ببوسی."

از اینجا میفهمیم که چگونه امام مالك «رحمة الله» از حادثه ی شلاق متأثر نشد. او همچنان به منصور كمك می كرد تا تصویرش در جامعه خوب شود. او دنبال فتنه نبود منصور کاری را انجام داد که امام مالك «رحمة الله» می خواست. سپس به او گفت که می خواهد عطایی برای او مقرر کند امام مالك «رحمة الله» به او گفت: "من به حد کافی دارم ای امیرالمؤمنین."

منصور به او گفت: "مگر تو کسی نیستی که وقتی دخترت گرسنه می شود و گریه می کند، آسیاب را حرکت می دهی تا صدایش را ببوشد و همسایه ها نفهمند که نیازی داری؟"

امام مالك «رحمة الله» پرسید که چگونه این را فهمیده است؟

منصور جواب داد که وظیفه اش بررسی اوضاع رعیت است.

شایان ذکر است که بعدها مردم امام مالک «رحمة الله» را به خاطر پذیرفتن هدایای حکام ملامت می کردند، او جواب می داد که آنان را نصیحت می کند و عزت خود را هم حفظ می کند، پس چرا نپذیرد.

در اینجا می بینیم که با حاکمان همزیستر می کرد، بدون اینکه خود را ذلیل کند یا از اصل و مبدأش کنار رود.

کسی آمد از او پرسید: "آیا قبول هدایای خلفا جایز است؟"

امام مالک «رحمة الله» جواب داد: "جایز نیست."

آن مرد گفت: "چگونه جایز نیست و خودت قبول می کنی؟"

امام مالک «رحمة الله» جواب داد که او می داند چه می کند و می داند چگونه توازن را حفظ کند و به او گفت: "اگر دیدی که من گناه کارم آیا می خواهی گناه من و گناه خود را به دوش بکشی؟"

یکی از مثال های همزیستی نزد امام مالک «رحمة الله» این است که یکبار هارون الرشید قسم خورد که چنین و چنان کند، ولی خواست از قسمش برگردد. کفاره ی قسم هم آزاد کردن يك برده است. که اگر پیدا نکردی روزه ی سه روز است. علما به هارون الرشید گفتند که آزاد کردن يك برده بر گردن اوست. هارون الرشید برده های زیادی داشت و این کار آسانی برای او بود. هارون گفت: "به خدا قسم این کار را نمی کنم تا از مالک بپرسم."

امام مالک «رحمة الله» به او جواب داد که باید سه روز روزه بگیرد.

هارون الرشید خشمگین شد و به او گفت: "مگر من ندار هستم؟"

امام مالک «رحمة الله» به او گفت: "برده هایی که نزد اوست، مال خودش نیست، بلکه به مسلمانان تعلق دارد."

از این ها همزیستی امام مالك «رحمة الله» و در عین حال قوت و استقامتش بر مبدأش را تصور می کنیم.

به امام مالك «رحمة الله» ایراد وارد می کنند که به دیدار سلاطین می رفت. ولی امام مالك «رحمة الله» جواب داد: "چه کسی به آنان سنت رسول الله را تعلیم می دهد؟ چه کسی آنان را تعلیم می دهد؟ و چه کسی آنان را به حق دستور می دهد، اگر او این کار را نکند؟"

به آنان گفت به خدا قسم، اگر با آنان روبرو و به آنان وارد نشوم سنت رسول الله را از مدینه بر می دارند.

وفات امام مالك رحمة الله

می خواهم سختم را با صحبت در مورد وفات امام مالك «رحمة الله» پایان دهم کسی که چنان که گفته اند هشتاد و شش و یا نود و دو سال زندگی کرد. قبل از اینکه امام مالك «رحمة الله» بمیرد از شاگردش پرسید: "مردم در مورد من چه می گویند؟"

او جواب داد: "مردم یا با تو دوستند که تو را ستایش می کنند یا دشمنند که بد می گویند."

امام مالك «رحمة الله» گفت: "الحمد لله"

شاگردش پرسید: "چرا؟"

امام مالك رحمة الله علیه گفت: "مردم همواره این چنین هستند، دشمن و دوست. پروردگارا، من از یکی شدن زبان ها نسبت به خود به تو پناه می آورم."

یعنی این که همه روی یک چیز با هم اتفاق کنند که همه دوست باشند یا همه دشمن.

شاگردش گفت: "اگر همه دوست باشند چه ضرری به تو می رسد؟"

گفت: "مرا با خوش آمدن از خودم می کشند."

شاگردش گفت: "اگر همه با تو دشمن باشند چه می شود؟"

گفت: "سخنشان در مورد من نزد خدا صدق می کند."

امام مالک رحمة الله علیه با اندیشه ی این که دوست و دشمن داشته باشد زنده گی می کند.

وقتی میخواست بمیرد از او پرسیدند: "چه احساسی داری؟"

گفت: "به خدا قسم, نمی دانم به شما چی بگویم ولی آن چه اکنون از عفو خدا میبینم, خواهید دید و وقتی آن را ببینید خدا را خیلی دوست خواهید داشت."

او مرتب لبخند می زد و تکرار می کرد: یا عفو, یا عفو, یا عفو. می گویند بارها و بارها آن را تکرار کرد تا اینکه چشمانش را بستیم.

یک دختر, سه پسر و سه هزار درهم از خود به جا گذاشت. امام شافعی رحمة الله علیه می گوید: وقتی مالک درگذشت ما در مکه بودیم, می گوید: مادرش در خواب دید که کسی به او می گوید: داناترین اهل زمین مرد. امام شافعی رحمة الله علیه لرزید و به مادرش گفت: "مالک مرد."

مدینه آن چنان که برای امام مالک رحمة الله علیه گریست که برای هیچ کس گریه نکرد, مگر وقتی که خلفای راشدین درگذشتند.

می گویند: وقتی امام مالک فوت کرد, وفات رسول الله را به یاد آوردیم.

امام مالک رحمة الله علیه در بقیع در کنار سرورمان ابراهیم پسر پیامبر دفن شد. غزالی مصری رحمة الله علیه هم در آن جا دفن شده است.

از خدای تبارک و تعالی مسألت داریم که ما را در بهشت با او جمع کند.
همزیستی و حفظ خون های خود را از او یاد بگیریم.

أَقُولُ قَوْلِي هَذَا وَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَلَكُمْ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ تَبَارَكَ
وَبَرَكَاتُهُ

همزیستی

امام مالک رحمۃ اللہ علیہ امام ابوحنیفه رحمۃ اللہ علیہ

بسم الله رحمة اللهم الرحمة اللهم الحمد لله رب العالمين ،والصلاه والسلام
عل رسول الله.

« به سوي همزیستی » را کامل می کنیم. در این کتاب داستان و اندیشه را جمع می کنیم. اندیشه خیلی بزرگ است و ساده نیست. اندیشه « به سوي همزیستی » است. چگونه همزیستی با دیگری و چگونگی ایجاد فضای گفتگو و فضایی تفاهم با دیگری. معنی آن این نیست که من هویت را از دست بدهم و در دیگری ذوب شوم؛ بلکه برعکس یعنی باید از دینم زبانم و تاریخم محافظت کنم و به آنها چنگ بزنم، یکی از اسباب عرضه و تحلیل داستان های امامان چهارگانه این است که بگوییم؛ ای جوانان، بیاید با دیگری گفتگو کنیم، با دیگری همزیستی کنیم و در عین حال به ریشه های چنگ بزن و آنها را محکم بگیر، ریشه های را از دست نده، و در دیگری ذوب نشو.

سخنان را با حدیث پیامبر شروع میکنیم:

«الْمُؤْمِنُونَ تَكَافَأَ دِمَاؤُهُمْ يَسْعَىٰ بِذِمَّتِهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ يَدُّ عَلَىٰ مَنْ سِوَاهُمْ»

« النَّسَائِيُّ »

« مومنان خونشان » از لحاظ دینه و قصاص « برابر است. کوچکترین ایشان می تواند از سوي مسلمانان پیمان منعقد سازد و همه ی آنان در برابر یکدیگر متحد و چون دست واحدند »

این حدیث در مورد همبستگی میان ما و اینکه ما امت واحد هستیم، صحبت می کند. تعبیر حدیث خیلی زیباست، یعنی وقتی یکی از آنان به کسی پناه و آمان می دهد، درست نیست که عهد و پیمانش شکسته شود، این يك تعبیر زیباست، این تصور پیامبر صلی الله علیه وسلم در باره مسلمانان است و لی با وضعیت موجود که در جهان عرب و اسلام حاکم است، کامل متفاوت می باشد مسلمانان

بجای همگرایی و همکاری با یگدیگر دشمنی می کنند و به فکر نابودی همدیگر اند.

از اینجا دعوت برای همزیستی آمد. بیاید به همدیگر رحمة اللهیم کنیم. با همدیگر ائتلاف کنیم، هر نفر با چشم دیگری نگاه کند و به دیگری رحمة اللهیم کند.

این فصل با چهار مفهوم از همزیستی که در زندگانی امام مالک «رحمة الله» کمی کردیم، صحبت می کند. این مفاهیم چهار گانه را عرضه می کنیم، سپس به صورت عملی می بینیم که چگونه می توانیم از اینها در زندگی عملی خود استفاده کنیم. اول اینکه در حالت اختلاف با هر شخصی مثل همسر، فرزندان، دینت، همسایگان، دوستان، پدرت، مادرت، مذاهب مختلف، آرای فقهی مختلف، ادیان مختلف «مسلمان و مسیحی» در این مفاهیم چهارگانه تفکر کن.

مفهوم اول: اختلاف يك سنت كوني و طبيعي است كه بايد به ان احترام بگذاريم. یعنی مردم به يك شیوه فکر نمیکنند. اختلاف یکی از سنت های این جهان هستی است.

مفهوم دوم: اختلاف باعث تحقق تكامل در میان ما می شود. در نتیجه يك امتیاز است و عیب نیست و منجر به باروری و تکامل می شود.

مفهوم سوم: گفت وگوي آرام و صادق به تو كمك می کند كه حق را از تمام جوانبش ببینی، پس حق یکی است ولي می توانیم از چند باب ان را ببینیم.

مفهوم چهارم: در وقت اختلاف مبدا اهل اختلاف را از یاد ببری.

این يك بینش است از تمام گفته ها در مورد فقه اختلاف، و نیز از دیدگاه امام مالک «رحمة الله علیه» در مورد اختلاف و از دیدگاه کتابهای غرب که در مورد اختلاف صحبت می کند.

بحث و بررسی را شروع می کنیم:

آیا ایمان داری اختلاف يك سنت كوني و طبيعي است؟

آیا ایمان داری که اختلاف به تکامل منجر می شود؟

آیا ایمان داری که گفت و گوی صادقانه به تو کمک می کند تا حق را از تمام جوانبش ببینی؟

آیا در وقت اختلاف به سخن اهل اختلاف گوش می کنی؟

حدیثی است که می گوید: « یکی از نشانه های منافق اینست که وقتی دعوا کند فسق و فجور می کند »

آیا زمانی که دعوا می کنی، فسق و فجور می کنی و تمام اختلافات را فراموش می کنی؟

تفسیر این مفاهیم چهار گانه با مثال:

اول: اختلاف یک سنت کونی است که باید محترم شناخته شود.

رسول الله صلی الله و علیه وآله و سلم بعد از غزوه ی خندق به مدینه برگشت. اصحاب احساس خستگی کردند. سرورمان جبرئیل « علیه السلام » نازل شد و به سرورمان محمد « صلی الله و علیه و آله و سلم » گفت:

« آیا سلاح خود را به زمین نهادی؟ چون فرشتگان هنوز سلاح خود را بر زمین ننهاده اند . »

« رسول الله صلی الله و علیه و آله و سلم » به یک منادی دستور داد تا میان مردم ندا دهد: « مَنْ كَانَ سَامِعًا مَطِيعًا فَلَا يُصَلِّينَ الْعَصْرَ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ » « ر . ک : بخاری »

« کسی که می شنود و اطاعت میکند ، نماز عصر را نخواند مگر در بنی قریظه . »

برداشت بعضی از صحابه این بود که نماز عصر را نخوانند مگر در بنی قریظه، حتی اگر نماز عصر شان فوت شود. بعضی دیگر گفتند که منظور پیامبر سرعت است. یعنی نماز عصر را می خوانیم و سپس با سرعت می رویم.

رسوا الله صلی الله و علیه و سلم رسید و دید که با هم اختلاف نظر کرده اند. هیچ کدام از دو گروه را نکوهش نکرد، علی رغم این که منظور شان یکی از این دو رأی بود. ولی خبر داد که هر دو صحیح است.

چون اختلاف یک سنت طبیعی و کونی است. به این معنا که اختلاف در میان ما یک طبیعت بشری است و باعث باروری جهان هستی می شود.

از این جاست که به غرب نصیحت می کنیم. اگر ایمان داری که اختلاف یک طبیعت کونی است، پس فرهنگت را بر ما تحمیل نکن. چون فرهنگ من و فرهنگ تو بر پرباری دنیا می افزاید.

دوم اختلاف باعث تحقق تکامل میان ما می شود.

در غزوه ی بدر رسول الله صلی الله و علیه و سلم در برابر اصحاب رضی الله عنهم با سرورمان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در مورد اسیران صحبت کرد.

سیدنا ابوبکر «رضی الله عنه» گفت: «آنان خانواده و نزدیکان تو هستند، از آنان در گذر و از ایشان تقاضای توبه کن، شاید خداوند توبه را نصیب شان کند.»

سیدنا عمر «رضی الله عنه» گفت: «یا رسول الله، تو را تکذیب کردند، آزار دادند و ترک کردند، گردن هایشان را بزن.»

رسول الله «صلی الله و علیه و آله و سلم» ساکت شد. اصحاب وارد شدند و اختلاف در بین نظریه ی ابوبکر «رضی الله عنه» و نظریه ی عمر بن خطاب «رضی الله عنه» شروع شد.

رسول الله « صلى الله و عليه و آله و سلم » فرمود: «ای ابوبکر ، خداوند دل های مردانی را برای خود نرم می کند تا این که نرم تر از شیر می شود و دل های مردانی را سخت می کند تا این که سخت تر از سنگ می شود. ای ابوبکر، تو مانند ابراهیم هستی که گفت:

﴿ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝۳۶﴾ [ابراهیم: ۳۶].

« پس هر کس از من پیروی کند، به راستی او از من است و هر کس که از من نافرمانی

کند، بی گمان تو آمرزنده مهربانی. »

و مثال تو ای ابوبکر مانند عیسی است که گفت:

﴿ إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِنْ تُغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝۱۱۸﴾ [المائدة: ۱۱۸].

« اگر آنان را عذاب کنی، آنان بندگان تو هستند، و اگر آنان را بیامرزی، تویی که پیروزمند

فرزانه ای. »

و تو ای عمر بسان نوح هستی که گفت:

﴿ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ۝۲۶﴾ [نوح: ۲۶].

« پروردگار، بر روی زمین از کافران هیچ کسی را باقی مگذار. »

دیدگاه رسول الله « صلى الله و عليه و آله و سلم » این بود که اختلاف آنان یک امتیاز است و ما به هر دو شخصیت نیاز داریم .

سوم: گفت و گوی آرام و صادق به تو کمک می کند که حق را از تمام جوانبش ببینی:

وقتی که ته دو قلم را به هم بچسبانی و سر هایشان را از هم جدا کنی، و میان خود و کسی آن را بر زمین بگذاری، تو آن را مثل شماره ای هفت می بینی و شخص دیگری همانند شماره ای هشت می بیند. هر نفر در مورد شماره ای که می بیند مطمئن است، ولی اگر جایمان را عوض کنیم آن را از طرف دیگر خواهیم دید.

مثال دیگری هم وجود دارد: چند نابینا یک فیل را گرفتند.^۱

اولی گفت: « فیل عبارت از یک خرطوم است. »

دومی گفت: « فیل عبارت از یک دندان اجی شکل است. »

سومی گفت: « فیل عبارت از یک پای بسیار بزرگ است. »

چهارمی گفت: « فیل عبارت یک جسم بسیار بزرگ است. »

در حقیقت همه ی این جوانب در فیل هست.

چهارم: مبدا در وقت اختلاف، اهل اختلاف را فراموش کنی:

امام مالک رحمه الله در ابتدا به این مفاهیم چهار گانه باور نداشت. حتی گفته هایی وجود دارد که دلالت دارد او از این مفاهیم دور بود. حق را از دیدگاه خودش می دید و بر آن اصرار می کرد. ولی بعد از ملاقات و دیداری که بین او و امام ابوحنیفه «رحمة الله» رخ داد، تغییر کرد. چون هر کدام از آنان

^۱ مولانا این ماجرا را چه زیبا سروده است:

عرضه را آورده بودندش هندود
اندر آن ظلمت همی شد هر کسی
گفت هم چون ناو دانستش نهاد
آن بر او چون باد بی زن شد پدید
گفت شکل پیل دیدم چون عمود
گفت خود این پیل چون تختی بدست
فهم آن می کرد بر آن می تنید
آن یکی دالیش لقب داد آن الف
اختلاف از گفتشان بیرون شدی

پیل اندر خانه ای تاریک بود
از برای دیدنش مردم بسی
آن یکی را کف به خرطوم او فتاد
آن یکی را دست بر گوشش رسید
آن یکی را کف چو بر پایش بسود
آن یکی بر پشت او نهاد دست
همچنان هر یک به جزوی کورسید
از نظر گاه گفتشان شد مختلف
در کف هر کس اگر شمع بیدی

کوشید تا دیگری را قانع کند و مثل این مناظره بین دو عالم بزرگ « امام مالک رحمۃ الله » و امام ابوحنیفه « رحمۃ الله » در تاریخ دیده نمی شود .

امام مالک « رحمۃ الله » قبل از ملاقاتش با امام ابوحنیفه رحمۃ الله

ملاقات بزرگ و صادق میان این دو عالم بزرگ امام مالک « رحمۃ الله » و امام ابوحنیفه « رحمۃ الله » را عرض میکنیم و مفاهیم اختلاف را در مورد امام مالک « رحمۃ الله » پیاده میکنیم و خواهیم دید که رأی امام مالک « رحمۃ الله » امام ابوحنیفه « رحمۃ الله » قبل از ملاقات، در حین ملاقات و بعد از ملاقات چیست؟

امامان چهار گانه تصویر های خیالی از کسانی نیستند که اشتباه نمی کنند، حتی اما مالک « رحمۃ الله » گفت: « هر شخصی سخنش قابل گرفتن و رد کردن است، مگر معصوم جز این نیست که من بشری هستم که به هدف میرسم و اشتباه میکنم. هر سخنی که موافق کتاب خدا و سنت رسول الله بود آن را بگیرد و گرنه آن را دور بیندازد. »

پس او شخص باز است. ولی علی رغم این در مورد امام ابوحنیفه « رحمۃ الله » صحبت می کرد و می گفت: « مواظب اصحاب رأی باشید، آن ها دشمنان سنت اند. »

هم چنین می گفت: « اگر ابوحنیفه با شمشیر علیه این امت خروج می کرد، آسان تر بود از رأیی که با آن علیه امت خارج شده است. »

هم چنین می گفت: « گویا پیامبری که در حجاز مبعوث شده است، آن پیامبری نیست که در عراق مبعوث شده است. »

هم چنین گفت: « قومی را می بینم که حلال ما حرام آنان است و حلال آنان حرام ماست . »

هم چنین گفت. «حدیث از حجاز با یک وجب طول خارج می شود و از عراق با یک ذرع طول بر می گردد.»

این سخنان تند را قبل از ملاقات با امام ابوحنیفه «رحمة الله» گفته است. ملاقات تنها فیصله نبود، بلکه با ارسال نامه هایی در میان امام مالک «رحمة الله» و دیدگاه های مختلف امام ابوحنیفه «رحمة الله» در عراق و لیث بن سعد رحمة الله در مصر شروع شد و کم کم تصویر نزد امام مالک «رحمة الله» تغییر کرد.

امام مالک «رحمة الله» در حین ملاقات با امام ابوحنیفه رحمة الله

امام مالک «رحمة الله» و امام ابوحنیفه «رحمة الله» در مکان و مناسبی که خداوند برای همزیستی به وجود آورده است، یعنی در حج با هم ملاقات کردند. امام ابوحنیفه «رحمة الله» در عراق و صاحب یک مکتب است و امام مالک «رحمة الله» در مدینه و صاحب یک مکتب است. وسایل ارتباطات نوین وجود ندارد. سخنانی که از آن دو به هم می رسد، سخنان زیبایی نیست. خداوند متعال برای مسلمان ها جا و زمانی قرار داده است که با هم جمع شوند، آنجا حج است. آن را یکی از فرایض پنج گانه قرار داده است تا ملت ها با هم دیدار داشته باشند و با هم گفتگو کنند. این ملاقات دو قهرمان نامیده می شود. آنان در مورد سه قضیه با هم صحبت کردند. لیث بن سعد «رحمة الله» دانشمند بزرگ مصر دوست داشت که این ملاقات به خیر خاتمه پیدا کند و در بخشی از این ملاقات شرکت داشت.

مسأله ی اول:

در مورد اولین مسأله صحبت کردند که عبارت بود از سؤال درباره ی آنچه که اتفاق نیفتاده است. یعنی در مورد چیزی که اصلاً اتفاق نیفتاده است، چه می گویی؟ دیدگاه امام مالک «رحمة الله» سؤال نکردن از چیزی است که اتفاق نیفتاده است و این که در مورد اتفاقات خیالی صحبت نکنیم، باید در مورد

حقایقی صحبت کنیم که به طور عملی اتفاق افتاده است، تا مردم را مشغول و آنان را وارد جدال نکنیم. سندش در این نظریه سخن خدای تعالی بود :

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ﴾ [البقرة: ۱۸۹]

« در باره ی هلال های [ماه] از تو می پرسند بگو: آن ها برای مردم و موسم حج

معیادهایی هستند »

امام مالک رحمه الله می گفت : « عمر بن خطاب لعنت کرده است کسی را که در مورد چیزی که اتفاق نیفتاده سؤال کند. »

هم چنین می گفت : « ما را مشغول چیزی هایی که اتفاق نیفتاده است نکنید ، ما را به چیزهایی مشغول کنید که وجود دارد تا مردم مشغول به حق شوند . و وقتمان را ضایع نکنیم. »

امام مالک «رحمة الله» این قاعده را در مذهبش تأسیس کرد: «هر مسأله ی که عملی بر آن مرتب نمی شود، سخن گفتن در مورد آن جدلی شمرده می شود که شرعاً از آن نهی شده ایم. »

مردی نزد امام مالک «رحمة الله» علیه آمد و از او پرسید : "اگر من در یک راه می رفتم و یک مرغ مرده دیدم و آن را لگد کردم و یک تخم مرغ از آن بیرون آمد، تخم مرغ را برداشتم و از دستم افتاد و یک جوجه از آن بیرون آمد ، آیا می توانم آن جوجه را ذبح کنم و بخورم؟"

امام مالک «رحمة الله» علیه به او گفت: "آیا تو از عراق هستی؟"

آن مرد گفت: "بله."

امام مالک «رحمة الله» علیه گفت: "این کار امام ابو حنیفه «رحمة الله» است." «

و افزود: "در مورد آن چه اتفاق می افتد، بپرسید و در مورد آن چه سودی ندارد نپرسید."

هم چنین یک مرد نزد امام مالک «رحمة الله» علیه آمد و به او گفت: "اگر کسی به کسی گفت: ای الاغ، با او چه می کنند؟"

گفت: "به خاطر بی ادبی شلاق زده می شود."

پرسید: "اگر گفت ای اسب چه می شود؟"

گفت: "تو به خاطر بی ادبی شلاق زده می شوی، چون تو عراقی هستی."

این دید گاه امام مالک «رحمة الله» علیه است.

اما فقه امام ابو حنیفه «رحمة الله» علیه فقه احتمالی و فرضی است. یعنی مسایلی اختراع می کرد. در فقه امام ابو حنیفه «رحمة الله» علیه شصت هزار مسأله است که اتفاق نیفتاده است. به این خاطر امام مالک رحمة الله علیه به امام ابو حنیفه رحمة الله علیه گفت: "تو مردم را وارد جدل می کنی."

امام ابو حنیفه رحمة الله علیه جواب داد و گفت: "ای مالک، وضعیت ما در عراق مثل وضعیت شما در مدینه نیست، ای مالک عراق پایتخت خلافت است و هر روز یک اتفاق جدید می افتد. مسایل تجدید می شود باز بودن ما بر روی دنیا با وضعیت شما فرق می کند. باید با فهم آماده باشیم و به مردم بیاموزیم که اگر اتفاق جدیدی بیفتد چه باید انجام دهند."

امام مالک رحمة الله علیه گفت: "یک مثال برایم بیاور."

امام ابو حنیفه رحمه الله علیه گفت: "من و شاگردانم نشستیم و با هم گفت و گو کردیم که اگر شوهر زنی به مسافرت برود و ناپدید شود و زن گمان کند که شوهرش مرده است و با شخص دیگری ازدواج کند، سپس شوهر اولش برگردد، این زن چه کند؟"

امام مالک رحمه الله علیه گفت: "چرا در مورد مسائل و چیزهایی صحبت می کنید که اتفاق نیفتاده است؟"

امام ابو حنیفه رحمه الله علیه گفت: "ای مالک، نزد ما در عراق مجاهدان هر روز برای جنگ می روند و این این اتفاق می افتد. از خانواده هایشان دور میشوند و می خواهیم آماده شویم و بدانیم چه رخ می دهد؟"

امام مالک رحمه الله علیه ساکت شد. امام ابو حنیفه رحمه الله علیه به او گفت: مگر تو حدیثی را از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت نمیکنی که مردی نزد او آمد و پرسید: "یا رسول الله، به من بگو ببینم اگر کسی آمد که مالم را بگیرد چه کنم؟"

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: "مالت را به او نده"

گفت: "به من بگو ببینم اگر با من جنگید چه کنم؟"

فرمود: "با او بجنگ."

گفت: "به من بگو ببینم اگر مرا کشت چه می شود؟"

فرمود: "تو شهید هستی."

گفت: "به من بگو ببینم اگر او را بکشم چه می شود؟"

فرمود: "او در آتش است."

امام ابو حنیفه رحمه الله علیه گفت: "ای مالک , چگونه این سخن را می گویی در حالی که چهار بار از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سوال میشود: "به من بگو ببینم؟"

امام مالک رحمه الله علیه گفت: "ولی در این سوال ها فایده است."

امام ابو حنیفه رحمه الله علیه گفت: "نزد ما در عراق هم در ابن سوال ها فایده است."

لیث بن سعد رحمه الله علیه در آن جا نشسته بود و گفت: "الله اکبر, به خدا قسم این تکامل اسلام است. ای مالک, تو از مردم محافظت میکنی به این صورت که درباره ی مسائل پوچ و محال سوال نکنند و تو ای ابو حنیفه, درباره ی آینده سخن می گویی که مردم در آینده مواظب باشند. به خدا قسم این از عظمت اسلام است."

به این خاطر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر دو کار را انجام داده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از سوال کردن درباره ی مسائلی که رخ نداده است, نهی کرد, و در عین حال وقتی مردی نزدش آمد و درباره ی مسأله ی مهمی که شاید در آینده اتفاق بیفتد سوال کرد, جوابش را داد."

نتیجه این شد که امام مالک رحمه الله علیه و امام ابو حنیفه رحمه الله علیه از این موضوع خارج شدند و هر یک از آنان می گفت که من شیوه ام را ادامه خواهم داد. ولی هر دو برای مصلحت اسلام همدیگر را کامل می کردند. این گونه مفاهیم چهار گانه را تطبیق دادند. پس اختلاف یک سنت کونی و طبیعی است و باید به آن احترام گذاشت. چون طبیعت عراق با مدینه فرق دارد. هم چنین اختلاف منجر به تکامل می شود و هم چنین گفت و گوی نرم و صادق به تو کمک می کند که حق را از تمام جوانبش ببینی. هم چنین ادبشان را در وقت گفت و گو با هم دیدیم. مناظره ای در تاریخ با این بینش و این عمق یافت نمیشود.

مسأله ی دوم :

مسأله ی دوم که درباره آن صحبت کردند اجماع است.

وقتی مسأله ای رخ میدهد که میخواهی بدانای حلال است یا حرام و در قرآن و سنت نیست . اجماع مسلمانان را میگیریم. در این جا یک مشکل به وجود آمد. امام مالک رحمه الله علیه نظرش این است که اجماع اهل مدینه را می گیریم . چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای صحابه تشریع و قانون گذاری کرد. و در مدینه زنده گی کرد و تمام قانون گذاری ها در مدینه اتفاق افتاد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در گذشت و صحابه رحمه الله علیه را در مدینه گذاشت . نه همسر را در مدینه گذاشت که از کارهای که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه سخن می گفتند . در مدینه ده هزار صحابی بودند که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زنده گی کرده بودند و به این خاطر هر چه اهالی مدینه بگویند اجماع است . این یک سخن منطقی است.

اما مالک رحمه الله می گوید : آیا کسی که یک یا دو صحابی نزد او بمیرند مانند کسی است که ده هزار صحابی نزد او بمیرند ؟

مردی نزد امام مالک رحمه الله علیه آمد و از او پرسید :

" در اموری که در آنها اختلاف است چه کنم ؟ "

امام مالک رحمه الله به او گفت : " به دنبال نظریه اهالی مدینه بگرد , وقتی نظریه مدینه را دیدی , شک مکن که آن حق است . "

مرد دیگری نزد او آمد و پرسید : " علم را کجا پیدا کنم ؟ "

گفت : " در مدینه , قرآن که در فرات نازل نشده است . "

امام ابو حنیفه علی رغم این که سیزده سال از مالک بزرگ تر بود احترام خاصی بر او قایل بود. به او گفت: ای مالک فتوحات در زمان عمر بن خطاب

باعث توزیع صحابه در تمام سر زمین ها شده است. تو میگویی ده هزار صحابه در مدینه بودند. تعداد صحابه چقدر است مالک؟ تعداد صحابه در آخرین غزوه پیامبر حدود صدوبیست هزار نفر بودند بقیه کجا هستند ای مالک؟

مالک گفت «در شهر های مختلف»

به او گفت «ای مالک آیا انکار میکنی که عمر بن خطاب اصحابی را مخصوصا برای آموزش اهالی آن شهر فرستاد؟ آیا انکار می کنی که پیامبر فرمود: داناترین امتم در حلال و حرام معاذ بن جبل است» و او را به یمن فرستاد؟ آیا انکار میکنی که پیامبر می فرمود: کسی که می خواهد قرآن بخواند آن را به قرائت ابن مسعود بخواند؟ و پسر خطاب او را به عراق فرستاد.

امام ابو حنیفه شروع به شمردن نام های علمایی کرد که پیامبر سفارش کرد که علم را از آنان بگیریم مثل: ابن مسعود، علی بن ابی طالب، در عراق معاذ بن جبل در یمن زبیر بن عوام و سعد بن ابی وقاص در مصر ابو عبیده، بن جراح، ابو دردا، و بلال در شام.

آیا اینان را انکار میکنی؟ آیا اینان علم ندارند؟ آیا بیانگر عظمت نیست که عمر بن خطاب صحابه را به شهر های مختلف بفرستند و بسیاری از صحابه را در مدینه نگه دارد تا جهان عرب متوازن شود

ابو حنیفه شروع کرد به ذکر احادیثی از قبیل:

«رحمة اللهیم ترین امتم نسبت به امتم ابوبکر است»

«دانا ترین آنها در حلال و حرام معاذ بن جبل است»

«دانا ترین آن ها در میراث زید بن ثابت است»

«دانا ترین شان در قرآن ابن مسعود است»

«و امین این امت ابو عبیده بن جراح است»

توزیعشان در شهر ها برای تکامل علوم امت بود

لیث بن سعد لب به سخن گشود و گفت: به خدا قسم این هم یکی از جوانب تکامل این است»

حق یکی است ولی اختلاف به تو کمک می کند که حق را از تمام جوانبش ببینی.

مساله سوم

مساله سوم عبارت از مکتب رأی و مکتب حدیث است صد فایده را تخریج میکند در حالی که امام مالک نظرش این است که این مبالغه است و این تحمیل مفهوم به معنای حدیث است و تفسیری است که پیامبر نگفته است.

امام ابو حنیفه به او گفت: ای مالک یک بار دیگر به ما در عراق نگاه کن در عراق فلسفه ی یونان، روم و فارس بر ما وارد شده است. و من میخوام مردم را بر راه و روش پیامبر استوار دارم. پس در حدیث به دنبال چیزی می گردم که جواب اینان را بدهم در مدینه صحابه و تابعین با تو هستند و نیازی به توسعه نداری اما در عراق باید در برابر همه یی تهاجمات بایستم به این خاطر باید توسعه پیدا کنیم .

لیث بن سعد گفت: این هم از تکامل است. ای ابو حنیفه تو هم چنان در حدیث تفکر کن و چیزهای را استخراج کن که با آن جلوی تهاجم مردم به اسلام را بگیری و تو ای مالک به ثوابتی که منظور پیامبر در حدیث بوده است اکتفا کن هر یک از شما دیگری را کامل میکنند و هر دوی تان اسلام را حفظ میکنند.

اگر زن و شوهر با هم بنشینند اگر کسانی که در عراق، دارفور، لبنان با هم اختلاف فکری دارند با هم بنشینند و اگر فقها و دانشمندان با این نیت های صادق

با هم بنشیند دیگر اختلافی وجود ندارد تاریخ ما یک تاریخ درخشان است این ها جزو و بزرگترین مناظرات تاریخ است.

امام مالک بعد از ملاقاتش با امام ابو حنیفه

بعد از ملاقات لیث بن سعد به امام مالک گفت: امام ابو حنیفه را چگونه دیدی؟

مالک یک دستمال بیرون آورد عرقش را پاک کرد و گفت: «به خدا قسم عرق کردم ای لیث از ابو حنیفه عرق کردم ای لیث او یک فقیه است ای مصری به خدا قسم ای لیث، کسی را ندیدم که مثل این مرد مناظره کند! بخدا قسم، اگر به شما بگویم این ستون چوبی از آهن است شما را با رأیش قانع میکند؛ سپس نزد امام ابو حنیفه «رحمة الله علیه» رفت، اما ابو حنیفه «رحمة الله» گفت: «من با صد ها نفر مناظره کردم، در پذیرش حق کسی را از مالک سریعتر نیافتم. ای لیث، بخدا قسم او را دوست دارم.»

ما نیاز داریم از این دو نفر بیاموزیم. این فصل برای همه مهم است. برای روزنامه نگاران، سیاست مداران، خبرنگاران، دانشمندان دینی، زنان، شوهران، پدران و فرزندان در عمل بعد از این ملاقات امور زیبایی اتفاق افتاد. امام ابو حنیفه «رحمة الله» پسرش را به مدینه فرستاد تا فقه امام مالک رحمة الله را بیاموزد. همچنین امام مالک «رحمة الله» کتاب های امام ابو حنیفه را تقاضا کرد و گفت تا از آنها بهره ببرم.

امام محمد بن حسن «رحمة الله» شاگرد امام ابو حنیفه «رحمة الله» درس هایی در عراق گذاشت تا فقه امام مالک «رحمة الله» به مردم معرفی کند. مسجد پر میشد و جای یک قدم نبود.

امام ابو حنیفه «رحمة الله» پیامی برای امام مالک «رحمة الله» فرستاد و به او گفت: «ما در یک موضوع رأی داریم و دوست ندارم آنرا برای مردم باز گو کنم

تا نظر ترا در آن مورد بپرسم.»

گفت: «آن چیست؟»

گفت: «من مسلمانان را بخاطر گناه تکفیر نمیکنم.»

امام مالک «رحمة الله» گفت: «رأی من هم همین است.»

لیث بن سعد رحمة الله بعد از این که این حکایت را شنید، خندید و گفت: «این از ذکاوت امام ابو حنیفه است.»

بعد از این ملاقات، نامه های در میان امام مالک «رحمة الله» و امام ابو حنیفه «رحمة الله» و لیث ابن سعد «رحمة الله» رد و بدل میشد.

منصور خلیفه مسلمانان نزد امام مالک «رحمة الله» آمد. او از امام ابو حنیفه «رحمة الله» خوشش نمی آمد. منصور به او پیشنهاد کرد که تمام مذاهب فقهی دیگر را لغو کند و فقه امام مالک «رحمة الله» را عمومی کند.

ما نیتش را نمی دانیم، آیا نظرش این بود که بهتر است مردم از یک فقه پیروی کنند یا از امام ابوحنیفه رحمة الله ناراحت بود، به امام مالک رحمة الله گفت: «کتابت را با آب طلا می نویسیم و آن را در کعبه آویزان می کنیم و در تمام شهر ها به مردم دستور می دهیم که از فقه مالک پیروی کنند.»

امام مالک رحمة الله گفت: «این کار را نکن.»

گفت: «چرا؟»

گفت: «یاران رسول الله در شهر های مختلف پراکنده شده اند، هر گروه یک علم، یک رأی و یک برداشت دارند. اگر تو ما را دور یک امر جمع کنی فتنه می شود. این کار را نکن و مردم را به علمشان واگذار کن.»

امام مالک رحمه الله حقیقت را گفت و در عین حال ذوب نشد. او قواعد چهار گانه را تطبیق داد. اول این که اختلاف یک سنت کونی و طبیعی است که باید احترامش گرفته شود. دوم این که اختلاف تکامل را در میان ما محقق می کند، پس یک امتیاز است و عیب نیست. سوم این که گفت و گوی آرام و صادق به تو کمک می کند تا حق را از تمام جوانبش ببینی و چهارم این که در وقت اختلاف مبدا اهل اختلاف را فراموش کنی. پس ادب، اخلاق و حق را یاد گرفتی.

فصل یازدهم

فقه امام مالک رحمة الله

امام مالک رحمة الله وقتی موفق شد در حلقه ی درسش در مسجد النبی و روضه ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هزاران نفر از نژادها و قاره های مختلف « اروپا، آفریقا، آسیا » را برای مدت نزدیک به هفتاد سال جمع کند، الگویی از همزیستی شد.

چگونه توانست همه ی آنان را در طول این مدت جمع کند؟ چگونه موفق شد که درسش قبله ی علما، امیران، دانشمندان، حتی دانشمندی نظیر خودش باشد؟ چگونه هارون الرشید، امین، مأمون و فرزندانشان در آنجا حاضر شدند؟ چگونه توانست با وجود این تعداد، فضای مشترکی ایجاد کند و مردم را پیرامون آن جمع کند؟

ما اتفاق کردیم در پایان فصولی که درباره ی یکی از امامان چهارگانه است یک دانشمند و استاد در فقه این امام را دعوت و با او گفت و گو کنیم و از طریق او با فقه این امام، آرا و مکتبش آشنا شویم. چون من در این فقه متخصص نیستم. من از استاد این فقه دکتر «زکریا صدیقی» کمک گرفتم.

معرفی دکتر زکریا صدیقی

در ابتدا دوست دارم دکتر زکریا صدیقی را معرفی کنم. او در الجزایر که مالکی مذهب است متولد شده است. مذهب کشور های مغرب عربی این است. پدرش استاد فقه مالکی است. دکتر زکریا صدیقی در الجزایر زندگی کرد، سپس به الازهر شریف ملحق شد و ده سال در مصر زندگی کرد و از دانشکده ی شریعت فارغ التحصیل شد. چنان که امام مالک رحمة الله سه قاره را جمع کرد، دکتر زکریا نیز سه قاره را جمع می کند. دکتر در الازهر تحصیل کرد، سپس از دانشگاه سوربن فرانسه دکتر گرفت. موضوع پایان نامه اش «فلسفه

و نظریه شهادت طلبی در اسلام» بود. رساله اش موضوع شهادت را به مفهوم وسیع و شاملش در برگرفت. مثل کسی که بر اثر ضربه ای می میرد یا زنی که در حال نفاس می میرد. همه ی اینها شهیدند چنان که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به ما خبر داده است. اما مجاهدی که در راه خدا کشته می شود یکی از نمونه های شهیدان است. پذیرفتن این موضوع در ابتدا مشکل بود. این اولین پایان نامه ی علمی دکتری با چنین مضمونی است که بررسی می شد، چون می خواستند از نزدیک این مسأله را « شهادت طلبی » که در روزگار ما زیاد شده است، بفهمند. نیت، معرفی کردن موضوع دلخواه بود تا فرصت را از غیر مسلمانان بگیریم تا هر گونه می خواهند و هر چه می خواهند در مورد مسائل ما صحبت نکنند. به این ترتیب دکتر زکریا به پیاده کردن مفهوم همزیستی ما می پردازد که از اول کتاب در مورد آن صحبت می کنیم.

دکتر اکنون در فرانسه زندگی می کند و دو آموزشگاه تأسیس کرده است که هم چنین منعکس کننده ی مفهوم همزیستی هستند. یکی آموزشگاه ی آموزش اسلام به زبان های مختلف از طریق اینترنت و آموزش از راه دور. دانشجوی استاد از خانه ی خود می توانند از طریق صفحه و دوربین اینترنتی باهم ارتباط برقرار کنند و از طریق سؤال و جواب به هم واکنش نشان دهند. گویا که در یک کلاس واقعی هستند. هدف استفاده از اینترنت، آسان کردن نقش انتقال اسلام حتی به غیر مسلمانان است، چون کسی که مسلمان نیست برای آمدن به آموزشگاه های شرعی ما مشکل دارد، ولی به این شیوه در خانه اش تفریح می کند و از طریق متخصصان با اسلام آشنا می شود، بدون هیچ تنگنا و مزاحمتی. آموزشگاه ی دوم جمعیت دارالعلوم فرانسه است که بر مجموعه ای از پروژه ها نظارت دارد. یکی از آنها مرکز پژوهش ها و مطالعات در غرب است که هدف آن شناختن و شناساندن غرب به مسلمانان است. چرا که خیلی از مسلمانان غرب را نمی شناسند و نگاه آنان به غرب یک نگاه سیاه و تیره است. ما نیاز داریم که غرب امروز را بفهمیم و بدانیم که مثل غرب دهه ی پنجاه و زمان استعمار نیست.

علت رواج مذهب امام مالک رحمة الله در مغرب عربی

علت، مغرب های نخستین هستند که عشق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در درون داشتند. در اثنای سفرهایشان برای حج یا عمره و به خاطر این که سفر پر بهره باشد ترجیح می دادند در مدینه-جایی که امام مالک رحمة الله در آنجا بود-بمانند. آنان در حلقه ی درسش می نشستند، از او آموزش می دیدند، سپس آنچه یاد می گرفتند به این شهر ها انتقال می دادند، چنان که قرائت «قالون» است و روایت آنان در سرزمین های مغرب مشهور است. کسی که از مغرب عربی دیدن کند به عمق علاقه ی ساکنانش به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مدینه پی می برد. تا آنجا که در جامعه ی بَر بَر کلمه ی محمد را در نام های فرزندان شان ذکر نمی کنند، چون یک چیز مسلم است و به جای اسم، با لقب صدا میزنند، مثل هادی و منظورشان محمد هادی است.

مذهب یعنی چه ؟

اصل کلمه از فعل «ذهب» است. «مذهب» اسم مکان است، مثل مصنع: کارخانه، و متجر: تجارت خانه

«مذهب» یعنی مکانی که به آن جا می رویم. سپس معنی لفظی تبدیل به معنی فکری شد و منظور رأیی شد که به سوی آن رفتند و آن عالم به طرف آن رفت. تو گویی در یک راه راست رفت تا رأیش در فکر، قرآن و سنت باشد.

امام مالک رحمة الله برای مسلمانان عادی نشان گر چه چیزی است؟

امام مالک رحمة الله نشان گر یکی از قله های اقتدا به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عشق به رایشان است. تا جایی که نزدیک است انسان عادی از آن تعجب کند.

به عنوان مثال امام مالک رحمه الله در درس هایش، احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را از فتوا در یک مسأله فقهی و ارشاد در یک مسأله اجتماعی جدا می کرد. اگر سؤال کننده می آمد، امام مالک رحمه الله از او می پرسید: چه می خواهی؟ اگر می گفت می خواهم احادیثی را از تو بشنوم که از اساتیدت شنیدی و آنان از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیده اند، به او می گفت: «منتظر باش تا خودم را آماده کنم، چون من خواهم گفت:» قال رسول الله...».

او وضو می گرفت، دو رکعت نماز می خواند، بهترین لباس هایش را می پوشید، عطر می زد، سپس با وقار و احترام برای جناب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می نشست و می گفت: «قال رسول الله...»

اگر در مورد فقه سؤال می شد، بدون این مراتب جواب می داد.

مردم در او علاقه ی شدیدی نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دیدند. علاقه ای که بر علم و اقتدا استوار بود.

امتیازات امامان چهارگانه:

امتیازات امامان چهارگانه زیاد بود، از جمله:

پیرامونشان مجموعه ای از دانشجویان نجیب بودند که علمشان را گرفتند و به دیگران

رساندند و بدین ترتیب میراث امامان چهارگانه را حفظ کردند، بر خلاف بسیاری از امامان بزرگ مثل لیث بن سعد رحمه الله که امام شافعی رحمه الله در موردش گفت: «از مالک فقیه تر است». ولی فقهش منتقل نشده، چون مثل امام مالک رحمه الله دانشجو نداشت که فقهش را بگیرند و از مکتبش دفاع کنند.

این مسأله ارتباط بزرگی به همزیستی دارد که در میان نسل های دانشجویان وجود داشت. یک نسل به نسل دیگر تحویل می داد. مانند حدیث زیبای: «الکریم ابن الکریم ابن الکریم ابن الکریم» که سیدنا یوسف ابن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم-علیم السلام-را توصیف می کند.

این امامان، علم پیشینیان خود را به دوش گرفتند. هر یک از آنان احساس می کرد که مسئولیت حفظ و رساندن معلوماتی را دارد که پیشینیان به آن رسیده اند. به علم خیانت نمی کرد و آن را تحریف نمی نمودند، بلکه بر اساس منهجی که داشت آن را رشد می داد و به آن می افزود.

-اعتدال آرای آنان: آنان در رأی و نظر تندرو، سخت گیر و غلو کننده نبودند، بنابراین مردم آنان را پذیرفتند، چنان که صالحان گفته اند: «اعتدال، زینت مردان و انصاف، صفت بزرگان است.»

این نیز، یک نکته مهم در همزیستی است، چون وقتی رأی و نظر تند باشد، آن را جز افراد تندرو کسی نمی پذیرد، ولی اگر معتدل باشد، پذیرفتنش شامل تر و عام تر است.

-آنان خود را وقف تعلیم و آموزش کردند: نه از حکومت های دوران خویش بریدند و نه به چالوسی پرداختند، بنابراین نظام ها در جلوگیری از آنان مشکل داشتند. این بدان معنا نیست که آنان چیزی می گفتند تا حاکمان را راضی کنند، ولی نصیحت می کردند و سخن حق را می گفتند و در این مورد حتی شکنجه هم شدند و به این شیوه فضای مشترکی با حاکم به ویژه حکام دوران عباسی به وجود آوردند.

نشانه هایی از تمایز فقه امام مالک رحمه الله

امام مالک رحمه الله روی مسائل علمی و نظری تمرکز کرد. او ترجیح نمی داد از مسائلی که رخ نداده است سؤال شود. این مهم ترین ویژگی اش

بود. امام مالک رحمه الله کتابی منتشر کرد که آن را «الموطأ» نامید که به زبان های مختلف ترجمه شد که دلالت بر کثرت نقل علم از امام رحمة الله شد. «الموطأ» اولین کتابی شمرده شده که در اسلام منتشر شده است. بدین ترتیب فقهی که بعد آمد مدیون او است، چرا که او اولین کسی بود که تألیف کرد. او خشت های منهج را در لابه لای آن کتاب گذاشت.

به عنوان مثال روایت می شود که یکی از مردم از مالک سؤال کرد: «ای امام، اگر مردی لفظ الاغ را برای برادرش به کار ببرد حکمش چیست؟»

گفت: «تنبیه می شود.»

گفت: «اگر به او بگوید ای اسب، حکمش چیست؟»

گفت: «تو تنبیه می شوی.»

چون کسی به دیگری نمی گوید ای اسب.

پس او به اموری که اتفاق نمی افتاد اهمیت نمی داد، چرا که شخصیتی بسیار عملی داشت. قاعده ای که امام شاطبی رحمة الله در مقدمه پنجم مقرر داشته است و می گوید: «هر سؤالی که بر آن عملی مترتب نمی شود مشغول شدن به آن چیزی است که دلیل شرعی بر خوب بودنش وجود ندارد. منظورم از آن عمل قلب و اعضا از حیث مطلوب شرعی است. که بحث و بررسی شرع بر آن دلالت کند.» امام شاطبی رحمة الله برای این سخنش دلیل می آورد. امام بنا رحمة الله نیز در این مورد با او موافق است.

پس تفکر در امور محال و پوچ مناسب نیست. مانند کسی که اکنون می پرسد: اگر به کره ی مریخ بروم چگونه در آنجا نماز بخوانم؟

امام مالک رحمة الله و مسأله ی اهل مدینه

امام مالک رحمة الله ناقل فقه بزرگان علمای مدینه بود. او فقه کسانی را دید که با صحابه زندگی می کردند. مدینه آکنده از بیشترین تعداد صحابه بود که در مدینه منوره ماندند. احادیثی وجود دارد که در مورد فضایل مدینه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است. از آن جمله:

«تَنْفَى الْمَدِينَةُ شِرَارَهَا كَمَا يَنْفَى الْكَبِيرُ خُبَثَ الْحَدِيدِ» «مسلم».

«مدینه اشرارش را بیرون می اندازد چنان که کوره ی آهنگری مواد ناخالص را از فلزات جدا می کند»

«لَا يَدْخُلُهَا الدَّجَالُ» «مسند احمد»

«دجال واردش نمی شود»

پس فضایل مدینه زیاد است و فقه دانشمندان بسیار متین است. رأی امام مالک رحمة الله این است که مسایل نقلی که یک نسل از نسل دیگر روایت می کند و مردم شاهد آن هستند، بر خبر واحد مقدم است، اگر چه که خبر واحد صحیح باشد.

چرا؟ چون معتقد است که نقل مدینه در حکم متواتر است. به عنوان مثال در مسأله ی سلام دادن در آخر نماز، امام مالک رحمة الله معتقد است که امام یک سلام به سمت راست می دهد. با وجود این که در اخبار احاد آمده است که دو سلام می دهد. دلیلش این است که این عمل اهل مدینه است. هم چنین در موضوع اندازه گیری پیمانه بر خبر واحد اعتماد نکرد، بلکه به عمل اهل مدینه اعتماد کرد. امام مالک رحمة الله با این شیوه نخواست که با ایجاد آرای جدید باعث اضطراب

و پریشانی شود، بلکه وضعیت موجود را-مادامی که این وضعیت مقبول است-پذیرفت. این را حتی در دامنه ی وسیع ترین مذاهب و آرا اجرا کرد.

مالکی ها این را از امام مالک رحمة الله گرفتند و آن را به عنوان یک قاعده و نظریه تطبیق دادند و این گونه نام گذاری کردند: «گرفتن آن چه معمول است.» یعنی عرف.

این نکته ی بسیار مهمی است. امام مالک رحمة الله نظریاتش را بر وضعیت موجود مردم-بر این اساس که این وضعیت حرام نیست-بنا کرد، حتی اگر نظرش چیز دیگری باشد. مثال: اسلام مادر را خیلی گرامی داشته است، ولی خیلی ها به اندیشه ی برپایی جشن روز مادر اعتراض کردند، به این اعتبار که در اسلام اصلی ندارد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این کار را نکرده است. ولی چرا اندیشه ای را تأیید نکنیم که می گوید اصل این اسلامی است، مادامی که عید یا جشن، رنگ قانون گذاری و دین واقعی ندارد، به این معنا که بگویند این دین جدید برای مسلمانان است و در آن تشبیهی به دین دیگری نیست، پس خلاف این حرجی ندارد. چون در آن گرامی داشت و اهمیت دادن به مخلوقی است که اسلام رتبه اش را بالا برده است. پس این مورد گرفته می شود چون در میان مردم منتشر است و در آن یک معنی تعبدی محض نیست. این یکی از اسباب پذیرش امام مالک رحمة الله است: او نیازها و عرف جامعه را رعایت می کرد، مادامی که در آن حرام قطعی نبود، حتی در مسائلی که علما در آن اختلاف می کردند. بنابراین فقها یک قاعده ای پایه گذار کردند: «انکار و بازداشتن در مسایل اختلافی نیست.»

به عنوان مثال مالکی های اندلس در برخی از مسائل با امام مالک رحمة الله مخالفت کردند.

از آن جمله: آنان پذیرفتند که درخت ها و گل ها در مساجد کاشته شود و در این مورد با امام اوزاعی رحمة الله و مکتب شامیان اتفاق کردند. در حالی که این

در مکتب مالک مکروه است، چون آنان در جامعه ی اندلس زندگی کردند و چیزی را پیاده کردند که قطعاً حرام نیست، با متن واضحی برخورد نکردند و رأی یکی از ائمه هم بود. پس آنان همواره داخل یکی از اصول امام مالک رحمة الله هستند. پس شیوه ی تفکر امام مالک رحمة الله یکی از اسباب موفقیتش است؛ چگونه مصالح مردم را رعایت کنم، با عرف و مصلحتشان حرکت کنم و بر آنان آسان بگیرم؟

نمونه هایی از فقه امام مالک رحمة الله علیه در مصلحت و آسان گیری

چنان که پیشتر گفتیم کسی که می خواهد همزیستی کند باید خودش را در جای دیگری بگذارد و ببیند که مصلحتش کجاست؟ یکی از نمونه های آسان گیری عبارت است از رواج پرورش سگ در غرب. امام مالک رحمة الله معتقد است که سگ نجس نیست و لعاب دهان سگ نجس نیست. پس اگر سگی کسی را لمس کند و بلیسد و یا دهان زد، لازم نیست غسل کند یا آن محل را بشوید، می تواند بدون اینکه لباس هایش را تغییر دهد نماز بخواند، بر اساس قاعده ی «هر زنده ای پاک است». این آسان گیری چه زیباست! این قاعده ای است که نزد امام مالک رحمة الله و بسیاری از فقها به آن عمل می شود و این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «وقتی سگ ظرف یکی از شما را دهان زد و لیسید باید هفت بار آن را بشوید» وارد مسأله تعدد می شود، مادامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور به هفت بار شستن داده است پس مسأله نجاست مطرحه مطرحة الله نیست. در اینجا هم چنین بیان می کنیم که یکی از امامان مالکی به نام ابوزید قیروانی رحمة الله صاحب رساله ی مشهور در فقه مالکی سگی برای نگهبانی گرفت. از او پرسیده شد: «چگونه سگ گرفتی در حالی که تو یکی از امامان مالکی هستی؟».

چون امام مالک رحمة الله نگهداری سگ در خانه را مکروه می دانست. او جواب داد: «اگر مالک اکنون وجود داشت، یک شیر را برای نگهبانی می گرفت نه یک سگ را.»

چون در آن زمان دزدها زیاد شده بودند.

ابو زید رحمة الله نیز بر اساس مصلحت حرکت می کرد.

با پیشرفت زندگی مردم، فکر فقیه هم پیشرفت می کند، فتوا با تغییر مکان، زمان، وضعیت ها و اشخاص تغییر می کند.

می خواهم به موضوع فتوای سگ برگردم. از آنجا که ما با منطق همزیستی فکر می کنیم باید تأکید کنیم که این یک مسأله اختلافی است. اگر فقه امام مالک رحمة الله می گوید: «سگ مشکلی ندارد و پاک است». آرای مختلف دیگری هم وجود دارد. ما تمام این آرا را عرضه می کنیم و امیدواریم که این باعث اختلاف نشود. مهم شیوه ی تفکر است .

جمله ای است که یکی از امامان مذهب مالکی تونسوی گفته است: «کسی که علمش زیاد شود، رد کردنش کم می شود.»

یعنی هر چه علم شخص توسعه یابد، اختلافات را می شناسد و کم تر رد می کند و می داند چگونه رد کند؟ کدام مسأله را رد کند؟ و چگونه رد کند؟ رد کردن درجاتی دارد، برخی چیزها را باید رد کرد و برخی را نباید رد کرد. همه ی اینها فقه است.

امام مالک رحمة الله و مسأله ی آواز خواندن

معروف است که اهل مدینه به طور عموم معتقد به تحریم آلات و ابزار نواختن نبودند. تا آنجا که روایت شده است جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه کنیزکی را که عود نواختن بلد نبود ، نمی خرید. پس این مسأله یکی از مسائل اختلافی است. ابن حزم اندلسی رحمة الله هم در این ردی نمی دید. ولی اجازه دهید بگوییم که جمهور علما بر حرام بودن آلات نواختن اتفاق کرده اند، ولی با این وجود این یک مسأله اختلافی است. چگونه قطعاً حرام است در حالی که در مصادر اصلی اسلامی نصی در این مورد نیامده است؟ حتی امام بخاری در

کتابش حدیث سنددار، متفق و واضحی در تحریم نقل نکرده است، فقط حدیث معلقی آورده است، با وجود این که او بیش از صد هزار حدیث صحیح حفظ بود. حدیثی که مطمئن شویم صحیح است و بگوییم که حکم متصل را دارد تا به حرمت عمل کنیم. حتی تفسیر «لهو الحدیث» بر این اساس که آواز است مطمئن نیست. «لهو الحدیث» در این آیه:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ «لقمان: ۶».

« بعضی از مردم خریدار سخنان بیهوده اند، تا به نادانی مردم را از راه خدا گمراه کنند. »

حتی اگر تسلیم رأی سرورمان ابن مسعود رضی الله عنه - بر این اساس که منظورش آواز است - شویم پس منظور از آن سخن زشت است. مثل وضعیت الآن و آواز خوانی فعلی و ویدئو کلپ و رقص و سخنانی که به حد گناه می رسد. پس مقصود در اینجا این است. ابن مسعود رضی الله عنه در اینجا از سخن صحبت می کند نه از آلات. عرب ها به سخنی که دارای لحن و طرب است، آواز و غنا می گویند که همیشه به آلات موسیقی متصل نیست، پس اگر مقصود سخن است، سخن زشت حرام است، به ویژه اگر با چیزی همراه باشد که منجر به رذیلت شود.

در پایان دوست داریم پرسیم: آیا بر هر مسلمان واجب است که از یکی از مذاهب چهارگانه پیروی کند؟

نه، شرط نیست. وضعیت مردم قبل از امامان چهارگانه چگونه بود؟ ترس و بیم تحمل مسئولیت برخی از علما را بر آن داشت که از زیر بار شانه خالی کنند و بگویند که من بر مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله هستم تا امام ابوحنیفه رحمه الله به تنهایی بار را به دوش کشد. ولی در واقع شرطی وجود ندارد که خدا را توسط یکی از علما عبادت کنیم. ولی عبادت بر اساس علم است. انسان معمولی از اهل علم سؤال می کند، ولی نه از همه ی علما، چون بسیاری از مردم در این

روزگار ادعای علم می کنند. باید به کسانی که از لحاظ علمی و خوش رفتاری در میان مردم مشهور شده اند، اکتفا کنیم. مشهور شده است که او از اهل علم است. عالم و مورد اعتماد است. مثل مشایخ و علمای ما که عشقشان به اسلام و فداکاریشان و جهادشان در راه خدا را اظهار کرده اند، نه مثل مستشرقان و خاورشناسان به عنوان مثال یا سکولارها.

نظر شما در مورد کتابی مثل « فقه السنه » که آرای خود را از بین مذاهب مختلف جمع کرده است، چیست؟

تردید نیست که کتاب فقه السنه یکی از بهترین و مفیدترین کتاب های قرن گذشته و این قرن است. این شیخ خدمت بزرگی تقدیم اسلام کرد. به این طریق که آن را برای انسان عادی، سهل و آسان کرد. باید ارزش این کتاب را بدانیم، به ویژه در زمان انتشارش، چون در آن زمان مردم از دین گریزان بودند و در کتاب های گذشته مشکلاتی می دیدند. این شیخ آمد و کتابی تقدیم کرد که به وسیله ی آن نگرش کنار گذاشتن علم شرعی را خنثی کرد. این کتاب به زبان های مختلف ترجمه شده است.

ولی این که انسان از کتاب بیاموزد و سپس فتوا دهد، اشتباه است. فتنه ای امروز مردم در کتاب هاست. به این شیوه که به خواندن کتاب های علمای مورد اعتماد اکتفا می کنند، چنان که برخی از جوانان امروز انجام می دهند. در این جا مقوله ی امام شاطبی را ذکر می کنیم: «علم در سینه ی مردان بود، سپس از آن به متن کتاب ها منتقل شد و کلیدها در دست مردان باقی ماند، کسی که علم را از غیر اهلش طلب کند، گمراه می شود.»

به عنوان مثال امام مالک رحمه الله احادیثی در «موطأ» ذکر کرده است، بخاری هم احادیثی در صحیحش ذکر کرده است. آیا برای پیاده کردن به خواندن اکتفا می کنیم؟ این مشکل است. چون دلیل، یک حدیث یا یک آیه نیست، بلکه تمام احادیث و آیاتی که در این باب یا این مسئله آمده است - بر اساس

درجات عمل به دلیل ها، بر اساس منهج دلیل ها و بر اساس درجات حکم شرعی- جمع شود تا نتیجه حاصل شود.

در پایان دوست دارم یک مثال بزنم. جوانی یک حدیث می خواند و می گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این را گفته است، پس باید آن را پیاده کنم.

ولی امام شافعی رحمه الله و امام مالک رحمه الله گفتند: نه، باید تمام احادیث و آیاتی را که به این حدیث مرتبط هستند، بگیریم.

به عنوان مثال حدیثی است که می گوید:

«إِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ بِكُلِّ أَهْلِهِ عَلَيْهِ» «بخاری و مسلم».

«میت به سبب گریه کردن خانواده اش بر او، عذاب می شود.»

آیه ای هم هست که می گوید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى...﴾ «الأنعام الأنعام: ۱۶۴»

«و هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد...»

علما میان این آیه و این حدیث جمع کرده اند و به این نتیجه رسیدند که: اگر مرده نوحه را دوست داشت و سفارش کرد که بر او نوحه کنند، عذاب داده می شود، ولی اگر آن را دوست نداشت چگونه عذاب داده می شود؟ ولی به شکل عام بهتر است که در این وضعیت به خانواده اش سفارش کند که گریه نکنند و صبر بکنند و منتظر ثواب باشند.

آنچه دکتر صدیقی ما را از آن مطلع کرد خیلی پر بار و حاوی مفاهیم عمیقی بود، ولی من روی اندیشه ی همزیستی تمرکز می کنم. در پایان استفاده می

کنیم از این که امام مالک رحمة الله همیشه دنبال مصلحت و آسایش مردم بود. این یکی از رازهای جمع شدن مردم پیرامونش بود. او با جامعه حرکت می کرد.

دکتر زکریا صدیقی هم یکی از الگوهای همزیستی است. ما عنوان سایتش را برای خارجی ها یا مسلمانانی که عربی نمی دانند در سایتمان می گذاریم و در عین حال او فکر اروپایی را به علمای مسلمانان و ما منتقل می کند تا الگوی موفق در همزیستی باشد.

فصل دوازدهم

کارهای امام شافعی رحمته الله

قبل از اینکه در مورد امام شافعی رحمته الله صحبت کنیم، می خواهیم در مورد شیرینی همزیستی در اسلام برایتان بگویم. اگر از خودمان پرسیم نخستین درسی که خداوند در جهان هستی به بشریت داد، چه بود؟ برای دو فرزند آدم علیهم السلام چه اتفاقی افتاد؟ یک مادر، یک پدر و یک دین و زندگی هنوز در ابتدایش بود، با هم اختلاف کردند و اختلافشان به جایی کشید که یکی از آنها بگوید:

﴿... لَا قَتْلُكَ...﴾ [المائدة: ۲۷]

«... قطعاً تو را خواهم کشت...»

و دیگری جواب دهد:

﴿لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِكَ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾

﴿إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِيمِي وَإِيمِكَ﴾ [المائدة: ۲۸ و ۲۹]

«اگر دستت را به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی، من هرگز دست خود را به سوی تو

دراز نخواهم کرد تا تو را بکشم. به راستی که من از خدا، پروردگار جهانیان می ترسم. من می

خواهم که گناه مرا و گناه خود را بر دوش کنی.»

گویا که خداوند به ما می فرماید: اولین چیزی که باید بیاموزیم،

همزیستی است. با همزیستی باعث ایجاد امت های زیادی خواهیم شد.

به اول آیه نگاه کنیم:

﴿تَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ﴾ [المائدة: ۲۷]

« از یکی شان پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. »

علی رغم آنکه این دو برادر بودند، ولی قرآن گفت: «دیگری» چون با هم فرق داشتند. این آیه درباره همزیستی با «دیگری» سخن می گوید. من این کلمه را انتخاب نکردم، بلکه خدای تعالی در این آیه بیان کرد و این اولین درس در میان بشریت است.

به این آیه مهم نگاه کنید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾ [الحجرات:

[۱۳]

« ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریده ایم و شما را گروه ها و قبیله هایی گردانده ایم

تا همدیگر را بشناسید. »

گویی که این آیه می گوید: «راز اینکه ما بصورت ملت ها و قبایل مختلف خلق شده ایم، این است که همدیگر را بشناسیم.»

تعارف و شناخت، کلمه وسیعی در لغت است که تفاهم، تعادل و تبادل در آن داخل می شود. به عنوان مثال تبادل منافع اقتصادی، فرهنگی، هنرهای معماری و ... دیگر می شود تا غنا و باروری برای زمین حاصل شود.

به وضوح و قوّت این آیه نگاه کنید. این قرآن است، من به مبارزه می طلبم: یک قانون اساسی از قوانین اساسی دنیا بیاورید که تصریح کند یکی از اهداف وجود این ملت این است که ملت های دیگر را بشناسد، یا مطلوب است که مردم همدیگر را بشناسند و یا مطلوب است که برخی از مردم را درک کنید و برخی از مردم را بپذیریم. با هم تفاهم و تبادل نظر کنیم، امبا آیات و احادیث زیادی را می بینیم که دلالت بر این آیه دارد، چنان که رسول الله ﷺ می فرماید:

« الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ أَنَّى وَجَدَهَا فَهُوَ أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا » « ابن ماجه »

« حکمت، گمشده مؤمن است، هرگاه آن را بیابد، سزاوارترین فرد به آن است. »

پس بیاییم دنبال حکمت بگردیم، دنبال چیزی که برای ما مفید است. به کلمه ی «تعارفوا» نگاه کنیم. این کلمه حاوی یک دعوت و فراخوان است. گوشه گیری نکنید. در خودتان فرو نروید. کینه یکدیگر را به دل نگیرید و با هم نجنگید.

نه تنها این، بلکه اسلام درباره اختلاف با تو سخن می گوید. اختلاف به این اعتبار که یک سنّت در هستی است. یعنی این حکمت پروردگارمان در جهان هستی است. چون اگر ما یک چیز شویم، کسی از دیگری استفاده نمی کند. به این خاطر خدای تعالی می فرماید:

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ﴾ [هود: ۱۱۸] « و اگر

پروردگارت می خواست، مردمان را یک امت قرار می داد ولی همواره مختلف اند. »

سپس آیه را کامل می کند و می فرماید:

﴿إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُمَّ رَبُّكَ...﴾ [هود: ۱۱۹]

« مگر کسی که پروردگارت بر او رحمة اللهمت آورده است. »

رحمة اللهمت چگونه است؟ این که اختلاف به نبرد و کشتار منجر نشود، بلکه به همکاری و رحمة اللهمت منجر شود. یکی از رحمة اللهمت های پروردگارت این است که اختلاف کسانی را که به آنان رحمة اللهم کند، به غنا و باروری تبدیل کند. آیه در ادامه می فرماید:

﴿... وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ...﴾ [هود: ۱۱۹]

« ... و برای این، آنان را آفریده است... »

پس هدف از اختلاف همکاری است تا از یکدیگر استفاده کنند. مردم به اختلاف به دید بدی نگاه می کنند، ولی آیه می گوید اختلاف زیباست. چه کسی از ما به اختلاف به عنوان یک زیبایی نگاه می کند؟! آیه می فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَاللَّوَانِكُمْ﴾ [الروم: ۲۲]

« از نشانه هایش، آفرینش آسمان ها و زمین و گونه گونی زبان ها و رنگ هایتان است. »

اختلاف زبان ها و نژادها یکی از نعمت های خداست، چرا که مفید است. خداوند با این اختلافات بر ما ممت می نهد. به این مثال نگاه کنید که چگونه اختلاف باروری است تا شیوه تفکرت تغییر کند. اختلاف مرد و زنش باعث باروری فرزندان می شود. اختلاف مذاهب، باعث باروری امت می شود. به رنگ ها نگاه کنید که اصلشان چیست؟ سه رنگ آبی، سرخ و زرد. تصور کنیم اگر هر رنگ تنها باشد، زندگی چگونه می شود؟ جواب: تهیدست و نیازمند!

تصور کنید وقتی را که با هم ادغام نشوند و هر رنگی تنها و مستقل باشد. مخلوط شدن رنگ ها با هم باعث ایجاد تعداد بی نهایتی از رنگ ها می شود. افکار هم این چنین است. اندیشه من و اندیشه تو باعث تشکیل اندیشه سومی نمی شود، بلکه باعث ایجاد اندیشه های بی نهایت می شود. برای این که مطمئن شوی، این آزمایش را تجربه کن. جلوی آینه بایست و نگاه کن. چندبار خودت را در آن می بینی؟ یک بار. اما اگر در میان دو آینه بایستی، تعداد تو چقدر می شود؟ بی نهایت.

پیامبر ما ﷺ به ما آموزش می دهد که اختلاف ما با هم ما را کامل می کند. در این مورد، دو مثال می زند؛ یکی هندسی و دیگری پزشکی.

مثال اول:

« الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا... » « بخاری و مسلم »

« مؤمن برای مؤمن مثل ساختمان است که قسمت هایش به هم پیوسته است... »

سپس رسول الله ﷺ انگشتان دو دستش را با هم غلاف کرد.

پس مواد مختلف ساختمان در هم ادغام می شوند.

مثال دوم:

« مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِهِمْ وَ تَرَاحُمِهِمْ وَ تَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَ الْحُمَى » « مسلم »

« حکایت مؤمنان در دوستی، مهربانی و شفقت با یکدیگر همانند پیکری است که چون عضوی از آن به درد آید، تمام بدن با تب و ن خوابیدن با او همراهی می کند. »

بدن از اعضای مختلف تشکیل شده است و هر کدام وظیفه و مأموریت مختلفی دارند، ولی با هم اختلاف دارند. اگر فقط یک عضو مثل چشم بود، انسانی وجود نداشت، ولی چون مختلف هستند و با هم کار می کنند، پیوند ایجاد می شود. پیوند در دنیای پزشکی با مفصل ها و رگ ها و در دنیای ساختمان با مواد مختلف و در دنیای انسان با افکار، گفت و گوها و همزیستی است.

امام شافعی رحمته الله علیه ، امام همزیستی

اجازه دهید هر چه را که در مورد امام شافعی رحمته الله علیه گفته شده است، پیاده کنیم. من می گویم امام شافعی □ امام همزیستی است، این در کتاب ها نیست، ولی کسی که زندگی و فکرش را بازخوانی کند، مات و مبهوت می شود. آیا می دانید کار اساسی این مرد چیست؟ جمع کردن مردم. این مرد در عصری وجود داشت که دنیا در معرض فاجعه یک نبرد فکری- نه مادی- بود که اگر رخ می داد به نبرد مادی تبدیل می شد. مثل وضعیت امروز عراق و دیگر کشورها.

امام شافعی زود - در پنجاه و چهار سالگی - وفات نمود. در این سال ها در نجات دادن امت- یا دقیق تر بگوییم کوچک کردن شکاف نبرد- شرکت کرد. کوشید تا دایره ی اختلاف را تنگ تر کند و دایره اتحاد را توسعه دهد. او فقط این گونه می اندیشید: چگونه مردم را جمع کنم؟

مادرش به او آموزش داد: تو می توانی مردم را جمع کنی.

ملاحظه می کنیم که مادران سه تن از امامان چهارگانه باعث پیشرفتشان شدند. این سخن خطاب به هر مادری است. چگونه دست فرزندت را بگیری و با او تفاهم کنی، گام به گام او را جلو ببری تا فرد بزرگی شود. پشت سر امام

شافعی، امام مالک و امام احمد بن حنبل مادرانشان هستند. مگر این همزیستی نیست؟ مادر امام شافعی □ این هدف را در او کاشت. همیشه به او می گفت: تو می توانی مردم را جمع کنی، نقش تو این است. این گونه امام شافعی □ با این اندیشه زیست که نقشش، جمع کردن مردم است.

اهل زمانش در مورد او چه گفتند:

امام احمد بن حنبل رحمه الله علی رغم این که شاگرد امام شافعی رحمه الله بود، هم سن و سال او نیز بود. عادت هم سن و سال هایی که در یک عرصه هستند، این است که روح رقابت در میان آنان رشد می کند. علی رغم این، امام احمد رحمه الله در مورد امام شافعی می گوید: «چهل سال است که وقتی می خوابم، همراه پدر و مادرم برای امام شافعی دعا می کنم.»

پسرش از او پرسید: «چرا این همه دعا می کنی؟»

گفت: «پسرم، شافعی برای مردم مثل خورشید برای دنیا و سلامتی برای بدن بود. آیا برای این دو بدیلی پیدا می کنی؟ خداوند به وسیله ی او مردم را جمع کرد.»

مایه ی مباحثات من است که امروز داستان جوانی را زنده می کنم که تمام زندگی اش را وقف جمع کردن مردم کرد. کاش عراق و دیگر کشورها گوش کنند! و از میان آنان امام شافعی هایی بیرون بیاید، نه در مذهب فقهی، بلکه در زمینه ی ساختن و جمع کردن.

امام احمد بن حنبل گوید: «هیچ انسانی نیست که در این زمان یا آینده زندگی کند و در دستش، قلم و دواتی باشد، مگر این که شافعی بر گردن او فضلی دارد.»

در صفحات آینده، این مسأله برای ما روشن خواهد شد.

امام احمد بن حنبل گوید: «اسحاق بن راهویه یکی از علما آمد و گفت: بیا مردی را به تو نشان دهم که چشمانت تا به حال چنین مردی را ندیده است.» - این سخن در مورد امام شافعی بیان شده است- اسحاق بن راهویه دانشمند گوید: «بدون این که متوجه شود، در جلسه درسش نشستیم. در مورد فقه سخن گفت. سخنانی گفت که من نمی دانستم. گفتم: این داناترین مردم در فقه است. در باب حدیث سخن گفت، گفتم: این داناترین مردم در حدیث است. در باب زبان عربی سخن گفت، گفتم: این داناترین مردم در زبان عربی است و در ورزش و تیراندازی سخن گفت، گفتم: این داناترین مردم در ورزش است. احمد بن حنبل به من نگاه کرد و گفت: این کیست؟ من گمان نمی کردم که خداوند چنین کسی خلق کند. به خدا قسم، چشمانم مثل او را ندیده است.»

تصور کن دو نفر از علما می روند تا یک انسان متمایز را ببینند، بدون غیرت، کینه و یا خدشه دار کردن و ویرانگری.

نسب امام شافعی رحمته الله

امام شافعی در اصل قریشی است. هم نسب پیامبر صلی الله علیه و آله و در جد نهم به او می رسد. او تنها فرد از امامان چهارگانه است که اصل و نسبش به پیامبر صلی الله علیه و آله می رسد. به این خاطر، حدیثی را می بینیم که خبر از امام شافعی می دهد و می فرماید:

«اللَّهُمَّ اهْدِ قُرَيْشًا فَإِنَّ عَالِمَهَا سَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عِلْمًا» «الجامع الكبير، سیوطی»

«خدایا قریش را هدایت کن، چون عالمش زمین را از علم پر می کند.

«

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةٍ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا» «ابو داود.»

« خداوند در رأس هر سده، کسی را می فرستد که دین امت را برایش تجدید کند. »

در اوّل صد سال، عمر بن عبدالعزیز رحمته الله بود و مجدّد قرن دوم، امام شافعی رحمته الله است. این سخن امام احمد بن حنبل رحمته الله است و علما در مورد آن اتفاق کردند. عمر بن عبدالعزیز زمین را پر از عدل کرد و سزاوار این شد که مجدّد قرن اوّل باشد، ولی امام شافعی چه کرد؟ مردم را جمع کرد و امت را از نبرد شدید محافظت کرد. عظمت امام شافعی این است. منطقه ای را ایجاد کرد که مردم را با همدیگر در آن جمع کند. بیاییم با هم به طور خلاصه به کارهای امام شافعی رحمته الله و اختراعاتش نگاه کنیم، چون او مخترع است. شاید در زمان ما مستحق جایزه نوبل به خاطر اختراعاتش باشد.

زندگانی امام شافعی رحمته الله و کارهایش

باید اوّل بگوییم زندگی در زمان امام شافعی چگونه بود؟ امام شافعی در قوی ترین دوران خلافت عباسی آمد. آن دوران، شکوفاترین دوران اسلام بود. از سال ۱۵۰ هـ. ق. تا سال ۲۰۴ هـ. ق. زندگی کرد. ۵۴ سال در عصر هارون الرشید. علی رغم قوت آن زمان، ولی در پشت این قدرت یک مشکل بود.

۱- دولت عباسی یک دولت بزرگ بود. دولت اسلامی آن قدر توسعه پیدا کرده بود که سه چهارم دنیا را در بر گرفته بود. حتّی هارون الرشید به ابر نگاه می کرد و می گفت: «هر جا می خواهی بیار، هر جا بیاری، خراج تو نزد من خواهد آمد.» این توسعه یک امتیاز، ولی ترسناک است. تو نمی دانی که دیگران چگونه فکر می کنند.

تعداد انبوهی از نژادهای مختلف وارد اسلام شدند: عرب، عجم، فارس، روم، هندی و ترک. چه کسی همه این ها را سرپرستی می کند؟ کسی نیست! هر

کس عادات و افکار خودش را دارد. بعضی ها به زور آمده اند و هدفشان توطئه علیه اسلام است. بعضی ها آمده اند و در صدد ترویج یک فکر اشتباه هستند.

۲- سرزمین های ممتد خلافت اسلامی با هم وصل نبود. مثل راه های هموار امروز و وسایل ارتباط جمعی وجود نداشت و ارتباطات به داخل هر شهر بسنده می شد. شاید این شهر با شهر دیگر مخالف بود، چون آن شهر حرف دیگری می گفت و این دو شهر با هم جمع نمی شدند.

امام شافعی در زندگی اش که پنجاه و چهار سال به طول انجامید، چهار هجرت کرد. در هر شهری سه یا چهار سال اقامت کرد. این کار را با یک نیت کرد: جمع کردن مردم. آنان با هم دیدار نمی کردند و هر شهری اندیشه ی اشتباهی در مورد شهر دیگر داشت. او

ترجیح داد این کار را شخصاً انجام دهد. در مصر، عراق، یمن، فلسطین، مکه و مدینه. مگر این شهرها مراکز علمی نیستند؟ مگر این شهرها مراکز درگیری نیستند؟ او سفیر همزیستی بود و وضعیت هر شهر را برای شهر دیگر تعریف می کرد.

۳- اما در مورد وضعیت جهانی یا وضعیت امت. صحابه و تابعین فوت کرده بودند. قبل از آنان رسول الله ﷺ وفات کرده بود. آنان در وقت اختلاف، مرجع مردم بودند. امام شافعی شروع به مسافرت کرد و با علما ملاقات می نمود تا حجم آرای مورد اتفاق را زیاد کند.

۴- اموال در دولت اسلامی زیاد شده بود. نسلی به وجود آمده بود که با نسل صحابه و تابعین فرق داشت. نسل رفاه طلب و خوش گذران که به دنبال شهوت ها و زینت های دنیا بود. امام شافعی □ دنبال یک فضای مشترک در میان این دو نسل بود. گمشده اش را در ورزش جست و جو کرد. او یک قهرمان ورزشی بود.

۵- وضعیت چند دستگی و تقسیمی که شهادت عثمان بن عفان رضی الله عنه به وجود آورد و تأثیرش تا به امروز ادامه دارد، در آن زمان خیلی تأثیر گذار بود و وجود اهل سنت و شیعه مؤثر بود.

۶- دولت عباسی در آغاز به افراد زیادی ظلم کرد. گروه هایی ظهور کردند که توان مقاومت در برابر دولت عباسی را نداشتند و به انحراف کشیده شدند: خوارج، منکران سنت، زندیق ها و تعدادی از افکار منحرف ظهور کردند که پیروانشان نمی توانستند بجنگند، چون دولت عباسی قوی بود، پس در مساجد و کنفرانس ها جنگ فکری به راه افتاد و منتظر فرصت ضعف دولت عباسی بودند تا وضعیت تغییر کند. بغداد به انباشته ای از نبردها در میان مردم تبدیل شده بود. گویی که آتش شعله می کشید و هشدار یک فاجعه را می داد.

۷- دولت عباسی در برابر فرهنگ، شعر و هنر باز بود. شعرا در آن زمان وجود داشتند و هر کس در مورد هنر صحبت می کرد و شعر وارد عرصه عشق و عاشقی شده بود. علما به چند فرقه تقسیم شده بودند: بعضی ها مثل وضعیت امروز شاعران را تکفیر و هنر را رد می کردند. امام شافعی با این مسأله با حکمت تمام برخورد کرد.

۸- رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از خود برای این امت یک گنج بزرگ به جا گذاشت: قرآن و سنت. در این دو تمام نیازهای فقهی مردم وجود دارد. یعنی چگونه زندگی مردم را معالجه کنیم. ولی مشکل این بود که چگونه نیازهای زندگی مان را از آیات قرآن استنباط کنیم؟ چگونه از آیات محدود احکامی برای حوادث نامحدود استخراج کنیم؟ این مشکل این زمان بود. مکاتبی ظهور کرد و نبرد اوج گرفت. دو مکتب کلی به وجود آمد: مکتب حجاز در مکه و مدینه که در آن امام مالک بود و مکتب عراق که در آن امام ابوحنیفه بود. علی رغم محبت متبادل میان امام مالک و امام ابوحنیفه نبرد در میان پیروان این دو مکتب شروع شد. مکتب عراق، نامش مکتب رأی است و مکتب حجاز نامش مکتب حدیث. در آن جا امام ابوحنیفه است و در این جا امام مالک. ولی چه فرقی دارد؟

- مکتب عراق می گوید: هر طور بخواهیم از احادیث می گیریم. حتی احادیث ضعیف. چون ما با اموری روبرو هستیم که به رأی و نظر نیاز داریم. باید در تمام عرصه ها استفاده از حدیث را توسعه کنیم.

- ولی مکتب حجاز توسعه را رد می کند، حتی دقت در گرفتن حدیث را مطالبه می کند، تا آن جا که امام مالک صد هزار حدیث جمع آوری کرد و فقط دوازده هزار از میان آن ها را انتخاب کرد. در کنار دقت شدید در انتخاب احادیث، دقت شدید در مفهوم حدیث هم وجود داشت. آنان توسعه ی دامنه ی مفاهیم حدیث را رد کردند.

این دوران، دوران آغازین تشکیل فقه اسلامی بود. امر ساده ای نبود. نبرد بالا گرفت و دو طرف شروع به تبادل دشنام، لعنت و بدگویی کردند. برای اثبات این موضوع، چند مثال می آوریم:

صدقه ی فطر:

- مدرسه ی حدیث می گوید: رسول الله ﷺ می فرماید: صدقه ی فطر به صورت خرما، گندم و یا جو پرداخت شود و این واجب است.

- اما مکتب رأی معتقد است که ما خدا را با گندم و خرما عبادت نمی کنیم. بلکه با اندیشه عبادت می کنیم، بنابراین می شود پول را صدقه داد.

تا به امروز این اختلاف برپاست، ولی هدف ما در این جا فتوا نیست، که مطرحه الله کردن یکی از صورت های اختلاف در آن زمان است.

ازدواج دختر باکره

امام ابوحنیفه می گوید: دختر باکره در ازدواج خودش آزاد است، چنان که در خرید و فروش آزاد است.

مخالفان می آیند و می گویند: این درست نیست، چون باعث فروپاشی خانواده ها می شود.

وضعیت در میان دو مکتب این گونه بود. امام شافعی می آید و سخنش را می گوید. امام احمد بن حنبل که به مکتب حدیث منسوب است در مورد امام شافعی می گوید: «ما مکتب عراق را لعنت می کردیم و آنان ما را لعنت می کردند تا زمانی که شافعی آمد و ما را با هم مخلوط کرد.»

وضعیت تبادل اتهامات در بین مکتب عراق و مکتب حجاز وجود داشت. وضعیت این گونه بود که مدرسه عراق مدرسه ی حجاز را متهم می کرد که خیلی خشک هستند و مکتب حجاز مکتب عراق را متهم می کرد که خیلی آزاد اندیش هستند.

حتی در موردشان گفته اند: «اگر حدیثی که یک وجب طول دارد، از حجاز خارج شود، در حالی که یک ذرع است از عراق بر می گردد.»

حکایت کنند که بعد از این که امام شافعی این امر را حل کرد، هر فرقه ای گفت: «کسی جز شافعی، حق ما را ادا نکرد.»

اصحاب مکتب رأی دیدند که امام شافعی قواعد تفکر را برای شان وضع کرد.

اصحاب مدرسه ی حدیث گفتند: «ما خیلی بسته فکر می کردیم، شافعی آمد و ما را از خوابان بیدار کرد و ما بیدار شدیم.»

چه کرد؟

شافعی در هر دو مدرسه شاگردی کرده بود. در هر مدرسه مدتی از عمرش را گذراند تا در فهم دو مدرسه به قله رسید. بعد از آن اختراعش را تقدیم کرد. او علم جدیدی اختراع کرد که علم اصول فقه نامیده می شود. چگونه بر

اساس قواعد از قرآن و سنت استنباط کنیم؟ شایان ذکر این که قبل از امام شافعی □ اندیشه ی قوانین در چنین عرصه هایی وجود نداشت. عالم فکر می کرد و راه حل بهتر را انتخاب می کرد. شاید در ذهن قواعدی برای خود داشت، ولی تدوین نشده بود. امام شافعی با گام های ثابت و منهجی که تابع استنباط از قرآن و حدیث بود، دو مکتب را با هم جمع کرد و هر دو طرف، آن قواعد را پذیرفتند.

امام شافعی نُه سال مشغول تألیف این علم بود. در این سال ها قوانین تفکر را وضع کرد. او مثل ارسطو بود. چنان که یونیان ارسطو دارند، مسلمانان امام شافعی دارند. او درگیری را حل کرد. او مرتب سال ها تحصیل می کرد. علم می آموخت تا سرانجام آمد و گفت:

«اجازه دهید در فضاهای مشترک جمع شویم.»

قوانینی برای استنباط از قرآن و سنت وضع کرد که بر رأی شخصی استوار نبود، بلکه بر اصول و قواعد استوار بود.

به این ترتیب از هر عالمی در عصرش استفاده کرد، چون تمام علوم دیگر از او گرفته شد و همه شروع به وضع قواعد کردند، مثل جابر ابن حیان در شیمی.

ای غرب، این را به شما می گوئیم. چون شما از امام شافعی استفاده کرده اید: چون اروپا نمی دانست چگونه برای هر علمی قاعده وضع کند، تا این که ابن رشد فکر امام شافعی را به اندلس برد و در اروپا منتشر شد.

آیا ارتباط تمدن ها را می بینید؟ علم امام شافعی به اسپانیا و از اسپانیا به اروپا رسید و منجر به نهضت اروپا شد. هر عالمی در عصر خود درباره ی ضرورت وضع قوانین برای علمش فکر می کرد. جابر بن حیان قواعدی برای شیمی وضع کرد، سپس بیرونی، ابن هیثم و مسعودی در جغرافیا آمدند....

ولی چگونه قواعد استنباط را وضع کرد:

قواعد استنباطی که امام شافعی وضع کرد:

مقاصد شریعت چیست؟

شریعت چه می خواهد؟ هدفش چیست؟ اسلام پنج هدف دارد که حلال و حرام نمی کند مگر به سبب یکی از آن ها. به این خاطر باید آیات قرآن را بخوانیم و معانی و مفاهیمش را درک کنیم. اهداف پنج گانه عبارت اند از: حفظ نفس، حفظ عقل، حفظ نسل و ناموس، حفظ دین و حفظ مال. به عنوان مثال:

﴿وَلَا تَقْرُبُوا الزَّوَاجَ...﴾ [الإسراء: ۳۲]

« و به زنا نزدیک مشوید... »

هدفش حفظ ناموس است.

﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ...﴾ [المائدة: ۹۰]

« جز این نیست که شراب و قمار و بت و تیر فالگیری پلید و از اعمال شیطان است... »

هدفش، حفظ عقل است.

و به این صورت در تمام آیات قرآن.

قواعد اصیل برای زبان عربی:

به خاطر این که کسی با الفاظ بازی نکند و بر اساس هوی و هوسش تفسیر نکند و کسی پیدا نشود که بگوید: «... پس از آن اجتناب کنید...» معنایش حرام بودن نیست؛ تا کسی نگوید که آیه ی حجاب واضح نیست، علی رغم این که دو آیه است که چگونگی پوشش زن را تصریح می کند: آیه اول در سوره ی نور که چگونه بالا تنه اش را بپوشاند و آیه دوم در سوره ی احزاب که چگونه پایین تنه اش را بپوشد.

جمع کردن آیات

جمع آیات قرآنی که به موضوع اختلافی ربط دارند. اگر پیدا نکردی:

جمع کردن احادیث

جمع کردن تمام احادیثی که به موضوع اختلافی مرتبط است. اگر پیدا نکردی:

اجماع

جمع کردن تمام چیزهایی که از صحابه روایت شده «به صورت اجماع» و به این موضوع ربط دارد. اگر پیدا نکردی:

قیاس

موضوع اختلافی را بر امر مشابهی قیاس کن. مثل قیاس موضوع مواد مخدر بر شراب که حرام است. باید امر مشترکی در میان آنها باشد، هر دو عقل را تخدیر می کند.

حرکت شافعی رحمة الله علیه با این علم:

سپس نزد اهل عراق رفت و آنان را دعوت کرد که اگر می خواهند در مورد موضوعی فکر کنند، از قواعدها استفاده کنند. آنان با او اتفاق کردند. سپس نزد اهل حجاز رفت و قواعدها را بر آنان عرضه کرد تا ترسشان از اهل عراق و توسعه ی آنان در تفسیر متوقف شود و آنان هم با او اتفاق کردند.

سپس کتابی تألیف کرد و آن را "الرسالة" نامید، او آرای دو طرف را در آن نهاد، سپس قواعد را وضع کرد و گفت: این قواعد هر دو طرف را جمع می کند و فضای شعله ور آرام گرفت.

این مقدمه ای درباره ی امام شافعی رحمة الله علیه بود که علم اصول فقه را اختراع کرد. این علمی است که تا امروز در دانشگاه ها تدریس می شود و علوم دیگر از آن گرفته شده است و اروپا مدیون این مرد دایرة المعارفی است.

ولی چگونه توانست این را بکند؟

رسالتی که تمام وجودش را پر کرد، عبارت بود از جمع کردن مردم. چه کسی از ما امروز با این منطق در جمع کردن خانواده یا کشورش می اندیشد؟ چه کسی در لبنان یا عراق با این منطق فکر می کند؟ حتی در چار چوب ساختمانهای این گونه فکر می کند؟ چه کسی مثل امام شافعی رحمة الله علیه زندگی می کند اگر چه که مذهبش شافعی نیست؟ چه کسی او امت بیم دارد و مثل آن مرد مردم را دوست دارد؟

زیباترین چیز در امام شافعی رحمة الله علیه منطق مشخصی بود که از خلال آن حرکت می کرد.

چگونه فضای مشترك در میان خودم و دیگری ایجاد کنم؟ بعد از این که قواعد را بنیان نهاد دو مکتب متوجه که با هم اختلافی نداشتند، بلکه همدیگر را کامل می کردند. چون عراق که بغداد مرکز خلافت در آن است، دارای قضایای متعدد است ولی حجاز از این قضایا به دور است. پس مکتب بغداد باید به رأی روی می آورد، چون افکار و قضایای پیرامون در آن بود، اما خداوند مکه و مدینه را برای

حفظ احادیث قرار داده بود، پس اختلاف باعث باروری و بی نیازی شده بود، ولی تفاهم چیزی بود که امام شافعی «رحمة الله علیه» تقدیمشان کرد. به گونه ای که احساس تفاهم کردند.

پایان؛

اختلاف من با تو غنا و باروری است، به شرطی که از همدیگر استفاده کنیم و شاید بیماری شود. مثل وضعیت امروز عراق-وقتی تبدیل به نبرد شود و شاید باعث خیر و سلامتی متبادل شود مثل وضعیت امروز لبنان.

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾ «آل عمران؛ ۱۰۳»

«و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید»

این فرا خوانی بود برای همزیستی، پس هر یکی از ما آن را بر خودش تطبیق دهد و تفکر در باره چگونگی فضای مشترک میان خود و هر کس و هر کس که پیرامونش هست. را شروع کند امام شافعی «رحمة الله علیه» درس خواند، مسافرت کرد تا این فضای مشترک را پیدا کرد.

فصل سیزدهم

امام شافعی رحمه الله علیه

سخنمان را در "به سوی همزیستی" کامل می کنیم و به یاد می آوریم که معنی همزیستی توانایی تفاهم و ساختن پل هاست. توانایی گفت و گو و احترام به دیگری است.

چرا به همزیستی نیاز داریم؟ چون مصیبت های زیادی در کشور های ماست که نمی توانیم بر آنها غالب شویم مگر با همزیستی. اگر به زنان، شوهران، بالا رفتن نسبت طلاق، جوانان با خانواده ها و مشکلات میانشان به خاطر تفاوت نسل هانگاه کنیم، می بینیم که نمی توانیم با هم تفاهم کنیم. چگونه باهم تفاهم داشته باشیم؟ چگونه به نظریات هم احترام بگذاریم؟ چگونه فضای مشترکی با دیگران به وجود آوریم؟

خدای تعالی می فرماید:

﴿...وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ ۖ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ۚ...﴾ [المائدة: ۲]

« بر نیکوکاری و پرهیزگاری با همدیگر همکاری کنید و بر گناه و ستم همکاری نکنید. »

منظور این آیه تمام بشریت است. اسلام يك پیام جهانی برای تمام بشر است. به حوادث عراق، لبنان و دارفور نگاه کنیم، این يك نوع از نابود کردن همزیستی است. نوعی دور شدن از حقیقت این دین است که می فرماید:

﴿...وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا...﴾ [الحجرات: ۱۳]

« و شما را گروه ها و قبیله هایی گردانده ایم تا همدیگر را بشناسید..... »

باید اختلاف ادیان و مذاهب در لبنان باعث باروری امت شود. اختلاف در عراق- سنی و شیعه- باید باعث باروری تمام امت شود این هدف این کتاب است: همزیستی و گفتن.

دنیا در روزگار امام شافعی رحمۃ الله علیه

در ابتدا نگاهی به دنیا در روزگار امام شافعی رحمۃ الله علیه می اندازیم: دولت عباسی بسیار پهن‌آور بود. دوران خلافت هارون الرشید و مأمون شکوفاترین عصر اسلام بود. دولت خیلی ثروتمند بود و باعث شده بود نژاد های زیادی وارد اسلام شود، ولی به خاطر اختلاف زیاد نژادها، اختلاف زیادی در میان افکار بود. شعرا ظهور کردند و با علما اختلاف کردند. چنان که علم فراست «قیافه شناسی» ظهور کرد، ولی علما آن را رد کردند. هم چنین علم انساب ظاهر و باعث ایجاد مشکلاتی شد. مقرر خلافت خلفای راشدین حجاز بود. بعد دولت اموی در شام ظهور کرد و دولت عباسی مرکز خلافتش عراق بود روابط بین حجاز و عراق تیره بود. در این زمان مکتب امام ابو حنیفه رحمۃ الله علیه؛ مکتب رأی ظهور کرد و حجاز این رأی را رد کرد. در سایه ی این مشکلات امام شافعی رحمۃ الله علیه بروز کرد و که به زودی با زندگانی او آشنا خواهیم شد. این داستان برای هر پسر و دختر جوانی است که احساس می کند موفقیت در زندگی سخت است. این داستان يك مرد خود ساخته است. او خیلی فقیر بود و در وقت کم بسیار کم به قله رسید.

تولد و زندگانی اش:

امام شافعی رحمۃ الله علیه در سال ۱۵۰ هـ.ق. متولد شد و در سال ۲۰۴ هـ.ق. وفات کرد. یعنی پنجاه و چهار سال زندگی کرد. نام مجدد قرن دوم را بر او نهاده اند، چون رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ يَنْعُثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا» «ابو داود»

« خداوند در رأس هر سده کسی را می فرستد که دین این امت را برایش تجدید کند. »

در سده ی اول عمر بن عبد العزیز رحمة الله علیه بود و امام شافعی رحمة الله علیه در سده ی دوم بود .

اسمش

محمد بن ادريس بن شافع بن ثائب قریشی.

او از قریش است و از نسب رسول الله صلي الله عليه و سلم شافعی منسوب به پدر بزرگش شافع است. در اسلام متولد شد. پدر و پدر بزرگش صحابی بودند. پدر بزرگش ثائب مشرك بود و در غزه ی بدر با مشركان شرکت کرد و اسیر شد . وقتی بر خورد رحمة اللهیمانه ، ملایم و مهربانانه ی مسلمانان را با اسیران دید، تصمیم گرفت که اسلام بیاورد و بسیار کار عجیبی کرد. او علی رغم این که اسلام آورده بود فدیة را پرداخت کرد، چون می دانست که مسلمانان به خاطر فدیة او را گرفته اند . به او گفتند : "تو اسلام آورده ای ، چرا فدیة می دهی؟"

گفت : "کسی که مرا اسیر کرد طمع به مال داشت، خواستم این طمعش از بین ببرم"

محیطی که در آن بزرگ شد

با وجود این که امام شافعی رحمة اللهیمه الله قریشی است و اصلش از مکه است ولی در غزه متولد شد. چرا به غزه رفته بود؟ پدرش خیلی فقیر بود، وقتی فقر بر پدرش فشار آورد، تصمیم گرفت با همسرش به غزه برود، شاید وضع مالی اش بهتر شود، دو سال بعد از تولد شافعی «رحمة الله» پدرش مرد و او یتیم شد و برادری نداشت. از این جا داستان زندگی امام شافعی «رحمة الله» شروع می شود.

درنگی با مادر امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ

دراین جا درنگی داریم با مادر امام شافعی «رحمة الله» که شوهرش وفات کرد و درحمة اللهالی که فقیر بودند، کودکی را در غربت برایش به جا گذاشت. این زن خیلی تیز هوش بود، چون وضعیت موجود جهان اسلام را می دید. علی رغم این که عالم نبود، ولی اسلام را می فهمید. داستان، این را مشخص می کند. یک روز رفت تا در یک مسأله شهادت بدهد. معروف است که شهادت بایک مرد و دو زن است. خداوند متعال می فرماید:

﴿فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ

إِحْدَاهُمَا الْآخَرَى.....﴾ [البقرة: ۲۸۲]

« پس اگر دو مرد نبودند پس يك مرد و دو زن از کسانی از گواهان که می پسندید {گواه

گیرید} تا اگر یکی از آنان فراموش کند یکی از آنان به دیگری یاد آوری کند.... »

وقتی قاضی از او خواست که شهادت بدهد، یک زن دیگر با او بود. قاضی از آنان تقاضا کرد که هر یک وارد یک اتاق شود تا شهادتش را بگویند. مادر امام شافعی «رحمة الله» گفت: تو نمی توانی این کار را بکنی.

قاضی گفت: چرا؟ خدای تعالی می فرماید :

﴿فَتَذَكَّرُ إِحْدَاهُمَا الْآخَرَى.....﴾ [البقرة: ۲۸۲]

یکی از آن دو زن به دیگری یاد آوری کند.

یعنی باید هر دو با همدیگر باشند تا به همدیگر تذکر بدهند. قاضی از این زن که این مسأله را میفهمید مات و مبهوت شد.

نه تنها این، او با وجود فقر شدید و غربتی که داشت در زندگی خود يك رسالت و يك هدف را دنبال کرد: آیا این فرزند می تواند در حل مشکل امتی که با هم درگیر هست کمک کند؟ مادر امام شافعی رحمة الله علیه چه می کند؟ او دید که حل با علم شروع می شود، پس تصمیم گرفت که امام شافعی رحمة الله علیه را به مکه که مرکز علم است بر گرداند، امام شافعی رحمة الله علیه سه سال داشت و این اولین سفر علمی در زندگی او است. وقتی که بزرگتر شد به او گفت "پسرم پدرت در زمانی که ما فقیر بودیم مرد و برای ما چیزی باقی نگذاشت. ما ثروتی نداریم و من به خاطر تو ازدواج نکردم. پسر عزیزم، من تو را برای علم نذر کردم، شاید خدا به وسیله تو این امت را اصلاح و دور هم جمع کند."

وقتی او چهار سال داشت، این پیام را به او رساند. به این زن و مقدار دغدغه اش نسبت به امت نگاه کنیم. شما کجایید ای مادران؟

مرحله اول در مسیر آموختن:

شافعی عملاً آموختن را آغاز کرد و به مکتب رفت که علم بیاموزد و قرآن حفظ کند در آن زمان باید برای فراگیری در مکتب، مبلغی پرداخت می کردند، ولی او فقیر بود. امام شافعی «رحمة الله» احساس کرد که معلم به او اهمیتی نمی دهد، چون هزینه مکتب را پرداخت نمی کند. امام شافعی «رحمة الله» گریه کنان نزد مادرش برگشت و گفت: مادر جان نمی خواهم نزد معلم بروم."

گفت: "چرا"

گفت: "مرا رها می کند و به دیگران درس می دهد"

گفت: "پسر جانم صبر کن. وقتی تو را رها کرد و نزد بچه های ثروتمند رفت تا به آنان بیاموزاند تو در کنار يك كودك ثروتمند بنشین و یاد بگیر و گوش کن، ولی طوری که احساس نکند او را گول می زنی."

می گوید "دستور مادرم را اجرا کردن فروتنی برای علم و ادب برای معلم را آموختم."

بعد از مدتی بهترین دانش آموز شد، حتی اگر معلم دیر می کردم نشست تا برای دانش آموزان شرحه الله بدهد و اشتباهاتشان را تصحیح کند. معلم هم اهمیت دادن به او را شروع کرد.

معلم به او گفت: «وقتی میروم تو در شرحه الله دادن به من کمک کن و من در مقابل از تو مبعلي نمیگیرم.»

می گوید: «نزد مادرم بازگشتم و خندیدم.»

مادرم گفت: «مگر به تو نگفتم؟»

وقتی هفت سال داشت قرآن را حفظ کرد. تجوید را یاد گرفت. وقتی برای مردم امامت میداد، مردم که صدایش را میشنیدند گریه میکردند.

مرحله دوم: در مسیر علم:

شافعی تفسیر را از سفیان بن عیینه رحمه الله آموخت و حدیث را از مسلم بن خالد رحمه الله امام مسجد مکی. از سن هشت سالگی تا سیزده سالگی تفسیری را که در عصرش گفته شده بود یاد گرفت. همچنین همه ی احادیث پیامبر را فراگرفت. آنقدر فقیر بود پول نداشت کاغذ بخرد و روی آن بنویسد.

مادرش گفت: «مشکلی نیست.»

مادرش به دفتر استاندار میرفت. کارمندها کاغذ های اضافه را دور می انداختند. او کاغذها را میگردفت. حتی امام شافعی رحمه الله از مردم میخواست تا به او کاغذ صدقه بدهند. ولی او همچنان به کاغذ بیشتری نیاز داشت. مادرش به او گفت: «مشکلی نیست، بیا بامن به جایی برویم که ذبح میکنند.»

او استخوان پهن شتر را جمع میکرد، آن را خشك مینمود و روی آن مینوشت. وقتی به مكتب میرفت و این استخوان بزرگ را باخود به مكتب میبرد، مردم میخندیدن و او میگفت: «بخندید، ولی من خجالت نمیکشم.»

به عظمت این مادر نگاه کنید، يك پیام برای مادران: ما چه نسلي را میخواستیم؟ نسلي را میخواستیم که جلوي خونريزي عراقي ها را بگیرد. نسلي را میخواستیم که لبنان را متحد کند. نسلي را میخواستیم که جامعه و خانواده را جمع کند و نسلي را میخواستیم که به همزیستی و گفتگو ایمان داشته باشد.

اولین مسافرت امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ

شافعی در مکه زندگی میکرد که مردی برای زیارت مکه و درس دادن در حرم مکی آمد. او لیث بن سعد رحمۃ الله امام بزرگ مصر بود که در یکی از درس هایش گفت: «یکی از اسباب تفرقه ی امت در این روزگار اختلافشان در لغت است. اگر لغت را خوب بفهمند باهم متحد میشوند.»

سپس افزود: «اگر کسی بتواند تفسیر، حدیث و لغت را بفهمد، خداوند با او مردم را متحد میکند. لغت فقط در صحراست و فقط در قبیله ی هذیل.»

شافعی گوید: «نزد مادرم بازگشتم و برای او تعریف کردم.»

مادرم گفت: «پسرانم، به قبیله هذیل برو.»

امام شافعی رحمۃ الله اولین مسافرت را برای آموختن به سوی قبیله هذیل انجام داد و در آنجا چهار سال ماند. میگوید: دغدغه ام دو چیز بود: آموختن لغت و تیر اندازی.»

میگوید: «در مورد تیر اندازی تا آنجا پیشرفت کردم که از ده تیر همه را به هدف می زدم و هیچدام به خطا نمیرفت. نه تیر از ده تیر به هدف نمیخورد، بلکه هر ده تا به هدف میخورد.»

امام شافعی رحمه الله در ورزش به جایی رسید که پزشك به او گفت: «آنقدر برای تیر اندازی می ایستی که میترسم مبتلا به سل شوی.»

برای تقویت لغت ده هزار بیت حفظ کرد. حضرت امام شافعی رحمه الله آنقدر قوی بود که دستش را روی صفحه دوم می گذاشت تا قبل از اینکه آنرا بخواند حفظ نکند! یکبار يك خط به یادش نیامد، نزد دوستش بنام «وکیع» رفت تا از حافظه اش به او شکایت کند. گوید:

شَكُوْتُ إِلَى وَكَيْعٍ سُوءَ حِفْظِي فَأَرْشَدَنِي إِلَى تَرْكِ الْمَعَاصِي

وَقَالَ لِي: أَنَّ الْعِلْمَ نُورٌ وَنُورُ اللَّهِ لَا يَهْدِي لِعَاصِي

«نزد وکیع از ضعف حافظه ام شکایت بردم که مرا به ترك گناهان رهنمایی کرد. و برایم گفت علم يك نور است و نور الهی به گناهکاران ارزانی نمیشود.»

سپس امام شافعی در حالیکه هجده ساله بود به مکه باز گشت. ده هزار بیت شعر، ورزش تیراندازی و علم نسب «نسب همه ی مردم و تاریخ خانواده ها را می دانست» با او بود. وقتی به مکه برگشت قوی تر از اساتیدی شد که شاگردشان بود. مسلم بن خالد رحمه الله به او

گفت: «وقت آن رسیده است که در حرم مکی بنشینی و به مردم فتوا بدهی»

او در آن زمان نوزده سال داشت.

شافعی گوید: «نزد مادرم بازگشتم. مادرم گفت که این کار را نکن. ولی منتظر باش تا علم مالک و علم ابوحنیفه را بیاموزی و بتوانی آن دو را با هم جمع کنی»

گفت: «هرگز فتوا نمی دهم، ولی نزد مالک خواهم رفت.»

امام شافعی رحمه الله برای رفتن نزد امام مالک رحمه الله و آموختن علم از او چه کرد؟ «موطا» را حفظ کرد. گوید بین نه تا پانزده روز آن را حفظ کردم سپس به مدینه رفتم.

چرا امام شافعی رحمه الله همه این کارها را کرد؟ تا مردم را با علم و دانش جمع کند، امروز چه کسی این کار را می کند؟ چه کسی؟ امروز چه کسی هدفش آموختن علم به خاطر جمع کردن مردم است. من یک دوست در بلژیک دارم. او رفت تا داوطلبانه در آتش نشانی ثبت نام کند. نزد رئیس آتش نشانی رفت. رئیس خندید و به او گفت: آیا تو مسلمانی؟

گفت: «بله»

گفت: «ما فقط آتش خانه های مسلمانان را خاموش نمی کنیم.»

دوستم می گوید: «بعد از یک سال همه ی اهالی شهر مرا دوست داشتند و به من احترام می گذاشتند.»

هجرت به مدینه :

شافعی به مدینه می رود، ولی پول ندارد. چه کرد؟ خانه اش را در مکه به رهن داد، سپس نزد استاندار مکه رفت تا نامه ای برای استاندار مدینه بنویسد تا امام مالک رحمه الله، او را به عنوان شاگردش بپذیرد، استاندار مدینه به او گفت: «محال است. به خدا قسم اگر پا برهنه از مدینه به مکه بروم برای من آسان تر است که به خانه ی مالک بروم.»

امام شافعی رحمه الله از او خواهش می کند. استاندار او را به خانه ی مالک می برد و در می زند. یک کنیزک بیرون می آید. استاندار می گوید به سرورت بگو که استاندار مدینه جلوی در است.

داخل می شود و باز می گردد و می گوید: «مالک به تو می گوید که اگر برای سؤالی آمده ای روی یک کاغذ بنویس، جوابت خواهد آمد. اگر آموختن علم را خواهانی علم بعد از نماز مغرب در مسجد پیامبر است.»

استاندار به کنیزک گفت: « به او بگو من نامه ای از استاندار مکه برای او دارم . »

کنیزک داخل شد، سپس امام مالک رحمة الله خارج شد، امام شافعی رحمة الله گفت: « مردی بلند قامت و بور دیدم . به او نگاه کردم و از او ترسیدم . نامه را گرفتم، در آن نوشته ای از استاندار مکه به مالک بود که امر این جوان نزد من مهم است، با او چنین و چنان کن. »

امام مالک رحمة الله کاغذ را به استاندار مدینه داد و گفت « از کی علم به وسیله واسطه گرفته می شود؟ »

امام شافعی رحمة الله گوید: « به استاندار مدینه نگاه کردم، دیدم پشت سر من است، به او گفتم سرورم، خانه ام را به رهن دادم و به خاطر علم آمده ام، من یک قریشی هستم که پدرم مرده و « مُوطأ » را حفظ کردم، پس مرا نزد خود بپذیر. »

مالک به من نگاه کرد و گفت: « نامت چیست؟ » گفتم: «محمد بن ادريس شافعی قریشی . » مالک گفت: «عشق تو به علم چگونه است؟»

گفتم: «وقتی جمله ای را بشنوم که قبلاً نشنیده ام، آرزو دارم که تمام اعضای بدنم گوش باشد تا چنان که گوشم از علم بهره می برد، آن ها هم بهره ببرند،»

مالک گفت: «آزمندی تو نسبت به علم چگونه است؟»

گفتم: «مثل زنی که فرزندش را گم کرده است و در هر جا به دنبال او می گردد تا او را پیدا کند»

مالک گفت: «الموطأ را بر من بخوان.»

امام شافعی رحمه الله گفت: «مقداری خواندم، سپس به خاطر ادب ساکت شدم.»

مالک گفت: «بیشتر بخوان.»

امام شافعی رحمه الله می گوید: «بیشتر خواندم.»

گفت: «بیشتر بخوان.»

امام شافعی رحمه الله می گوید: «بیشتر خواندم.»

به چهره ام نگاه کرد و مدت طولانی ساکت ماند. من به چشمانش نگاه کردم. او گفت: "میبینم که خداوند نوری در چهره ات انداخته است، پس آن را با معصیت خاموش نکن. فردا می آیی و در صنف اول جلوی من می نشینی."

نه سال با او خواهد نشست. تمام علم امام مالک رحمه الله را تحصیل خواهد کرد. ولی در خلال نه سال. امام شافعی رحمه الله به امام مالک رحمه الله گوید: آیا به من اجازه می دهی به عراق بروم تا از علم ابو حنیفه اطلاع پیدا کنم؟

امام مالک گفت: "بله، برو."

دگرپذیری امام مالک رحمه الله «و وسعت نظرش را دیدی؟

امام شافعی رحمه الله گوید: «از نزد او خارج شدم. به او گفتم: ولی من پولی ندارم.»

او گفت : «بله, از مال من بگیر و هر جا که میخواهی بمان , ولی در آخر برگرد.»

امام شافعی گوید : "در یک سفر برای بررسی عراق رفتم . "

مقدار اهمیت رسالت را نزد امام شافعی «رحمة الله» می بینیم ؟

پیامبر اکرم صلی الله و علیه و آله وسلم فرمود :

« أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَفْضَلِ مَنْ دَرَجَةِ الصِّيَامِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّدَقَةِ ».

قَالُوا: "بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ"

قَالَ: "إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ"

"ترمذی و ابو داود ."

" آیا درجه ای که بالاتر از درجه روزه , قیام و صدقه است را به شما نگویم؟ "

گفتند : بگو یا رسول الله .

فرمود : " اصلاح بین مردم "

امام شافعی^(رحمته الله) گوید : " به عراق رفتم . با شاگرد ابو حنیفه محمد بن حسن آشنا شدم . "

چون امام ابو حنیفه «رحمة الله» در سالی که امام شافعی «رحمة الله» متولد شد فوت کرده بود . محمد بن حسن او را دید و از او خوشش آمد , سپس نزد امام مالک «رحمة الله» باز گشت .

مالک به من گفت: «ای شافعی، وقت آن رسیده است که در جای من بنشینی و فتوا بدهی»

امام شافعی «رحمة الله» می گوید: «نه سرورم، تا علم عراق را کامل کنم.»

این دیگر کیست؟ مگر چنین چیزی در جوامعمان می بینیم؟ مردم به خاطر نشستن روی صندلی باهم می جنگند؟

ای غربی ها، آیا دیدید؟ این یکی از نمونه های مسلمانان است. آیا چنین نمونه هایی در دنیا یافت می شود؟

هجرت به عراق:

امام شافعی «رحمة الله» خواست که علم امام ابوحنیفه «رحمة الله» را بیاموزد، ولی پول نداشت تا به عراق هجرت کند. او رفت تا در یمن نزد یکی از خویشاوندانش کار کند. در اثنای سفرش به یمن علم شیعه را آموخت، چون شیعه در یمن بودند. علم شیعه را آموخت و شاگرد شاگردان جعفر صادق «رحمة الله» شد. سپس علم دیگری در آن جا یافت که علم فراست نامیده می شد. علی رغم این که امام مالک «رحمة الله» این علم را رد می کرد - چرا که اصلی در قرآن و سنت ندارد - آن را آموخت. این علم عبارت بود از این که در چهره ی هر شخصی نگاه کنی و بگویی این شجاع است. این خبیث است. او در این علم فراست داشت. او به طور عملی شخصیت فردی را که با او سخن می گفت و کارش را می دانست.

مردی بر او وارد شد. در کنارش استاد علم فراست در یمن بود، امام شافعی «رحمة الله» به او گفت: «بیا بگویم این کیست.»

استاد فراست گفت: «این مرد خیاط است.»

امام شافعی « رحمة الله » گفت « این مرد نجار است. »

از آن مرد در باره ی حرفه اش پرسیدند. او گفت: « من خیاط بودم و اکنون نجار هستم. »

اکنون امام شافعی « رحمة الله » علوم زیادی را تحصیل کرده به سرزمین های زیادی هجرت کرده است تا علم بیاموزد. فقط مانده است که به عراق برود ولی پول ندارد. امام شافعی « رحمة الله » چه کار کرد؟ این چیزی است که در فصل آینده خواهیم فهمید.

فصل چهاردهم

هنر همزیستی نزد امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ

در فصل پیش داستان امام شافعی «رحمة الله» را کامل ذکر نکردم تا به دختران و پسران جوان بگویم: بروید و علم فقه را مطالعه کنید. هر علمی متخصصان خودش را دارد، من می خواهم هر کسی در عرصه ی خودش پیشرفت کند. ما می خواهیم بگوئیم: ببینید، این الگویی از همزیستی است. بیایید تا این الگو را در زندگی خود پیاده کنیم.

امام همزیستی، لقبی بود که بر امام شافعی «رحمة الله» اطلاق شد. اجازه دهید به شما بگویم که القاب زیادی از طرف علمای بسیاری بر امام شافعی «رحمة الله» اطلاق شده است. شاید یکی از مشهورترین این القاب «ناصر السنه» باشد. اسم بسیار زیبایی است. ولی آرزو دارم که وقتی - إن شاء الله - در روز قیامت با او ملاقات می کنیم از ما خوشحال شود. ما درباره ی عصری که در آن زندگی می کنیم، صحبت نموده و از زاویه ی دیگری به زندگی اش نگاه می افکنیم. از بعد جدیدی، بعد توانایی بر همزیستی، توانایی بر شناخت چگونگی ایجاد فضای مشترک میان خود و هر انسانی.

در طول مطالعه ی داستان امام شافعی «رحمة الله» من شگفت زده بودم و می گفتم: «این امکان ندارد!» دانشمندان مدیریت در زمان حاضر و افرادی که چگونگی انس و الفت گرفتن با دیگران را مطرحه الله می کنند، به نبوغ این مرد نرسیده اند. ای پسران و دختران جوان، ده قاعده بیان می کنم که - إن شاء الله - در زندگی تان از آن ها بهره خواهید گرفت. این تلاش ناچیزی است، ولی - به یاری خدا - دارای فایده ی زیادی خواهد بود. آن ها را یادداشت کنید.

این قواعد ده گانه در مورد چیست؟ این قواعد به هر یک از ما آموزش می دهد که چگونه فضای مشترکی با هر کس از بنی آدم در دنیا ایجاد کنیم. عزیزم، این ها را یادداشت کن. من این ده مورد را ذکر می کنم و داستان امام شافعی «رحمة الله» را کامل می کنم، بدون اینکه بگویم چگونه این قواعد را بر او تطبیق بدهیم؟ من فقط تعریف می کنم و تو باید این قاعده را با آن موضع گیری ربط بدهی و آن قاعده را با این موضع گیری. بعد از آن قواعدی را که به آن رسیده ایم، پیاده می کنیم.

چگونه هنر همزیستی با دیگران را بیاموزم؟

ده قاعده است که به تو کمک می کند که چگونه همزیستی کنی:

قاعده ی اول: بکوش تا منطقه ی مشترک با دیگری را پیدا کنی. به چیزی که آن شخص دوست دارد، فکر کن. آیا فوتبال دوست دارد؟ پس درباره ی فوتبال با او صحبت کن، چون وقتی که در این موضوع با او صحبت می کنی حتماً منطقه ی مشترکی خواهی یافت. فلان خانم چه دوست دارد؟ مد را دوست دارد. ولی من به این موضوع علاقه ای ندارم، چون همه ی انواع مدها صحیح نیستند. چه می شود دنبال نمونه ای از مد بگردم که مناسب هر دوی ما باشد. به این ترتیب ببین فلانی چه دوست دارد؟ چیز حرامی را دوست دارد؟ نه، درست نیست، چون کسی که همزیستی می کند نباید در دیگری ذوب شود. چرا دنبال یک چیز حلال یا مباحی نگردم که جایگزین این حرام باشد؟ و به این ترتیب منطقه ی مشترکی پیدا کنیم و از طریق آن وارد شویم. این نکته ی اول است.

قاعده ی دوم: دنبال علمی باش که به تو کمک می کند تا منطقه ی مشترک با دیگری را ایجاد کنی. چه علمی به تو کمک می کنند؟ اگر من فلان ورزش را می دانستم، یا می توانستم موتور سیکلت برانم و یا در فلان هنر مهارت داشتم، می توانستم با فلانی دوست شوم. معنایش این است که باید این علم و این ورزش را بیاموزم. او دوست دارد در سایت های اینترنتی بگردد و من در

این عرصه مهارتی ندارم، خوب، باید یاد بگیرم. دنبال هر دانشی باش. همه ی این ها بر امام شافعی «رحمة الله» منطبق می شود.

مثلاً: یک ورزش را یاد بگیر، یک زبان را بیاموز و علمی را یاد بگیر که به تو کمک می کنند تا با دیگران همزیستی کنی.

قاعده ی سوم: با جامعه بیامیز و از آن کناره گیری مکن. در شیوه ی سخن گفتن با جامعه متفاوت نباش. با زبان جامعه ات صحبت کن. ولی هویت خود را از دست نده. توجه کن. نکته ی بسیار مهمی که در آخر این قواعد ذکر می شود، بر این نکته حکم فرما است: نه گفتن به ذوب شدن. تو صاحب یک اندیشه هستی. توجه کن امام شافعی «رحمة الله» زیر دست همه ی مردم علم می آموزد، با این وجود مستقل است، به همه ی مردم احترام می گذارد، با این وجود مستقل است، و با همه ی مردم قاطی می شود، ولی همواره مستقل است. آیا می توانی این کارها را انجام دهی؟ گویی که این نکته را به مسلمانان غرب هم می گویم: بلکه به قاطی شدن مثبت در جامعه ی غربی در کنار مباحثات ورزیدن به اسلام. البته که در میان این دو امر باهم تعارضی وجود ندارد. وقتی مسلمانان به حبشه رفتند - زمانی که پیامبر «صل الله علیه وسلم» صحابه را که تعدادشان کم و مستضعف بودند به آن جا فرستاد - آنان به حبشه رفتند و با جامعه آمیختند. زن های صحابه دانستند که حبشی ها مصنوعات پوستی را دوست دارند، آنان این مصنوعات را می ساختند و با قیمت های ناچیزی به حبشی ها می فروختند، تا با جامعه آنان بیامیزند و محبتشان را کسب کنند. وقتی به مکه برگشتند با آنها حبشی هایی بودند که اسلام آورده بودند. پس قاطی جامعه شو و از جامعه کناره گیری نکن، این نکته ی سوم است.

قاعده ی چهارم: به طور مطلق هیچ اندیشه ای را رد نکن، تا امکان استفاده از یک منطقه ی مشترک را پیدا کنی. به مجرد اعتراض، اندیشه را رد نکن، بکوش تا در آن تفکر کنی یا در آن تعدیلی به وجود آوری. بعضی ها چون به یک فکر قانع نمی شوند، آن را رد می کنند. فضایی از تفکر را به خود

اختصاص بده، آیا چون این اندیشه برایت عجیب و غریب است و تا به حال چنین اندیشه ای را نشنیده ای، آن را رد می کنی؟ این اشتباه و حرام است. کمی تفکر و درنگ کن. چرا نکوشیم اندکی آن را تعدیل کنیم؟ شاید برای آن راه چاره ای در حلال بیابیم. امام شافعی «رحمة الله» هر چیزی را که به او گفتند، حرام است، تعدیل کرد تا آن را به حلال تبدیل کند و مردم را به دست آورد. به طور مطلق هیچ اندیشه ای را رد نکن تا امکان استفاده از آن را در یک منطقه ی مشترک بیابی.

قاعده ی پنجم: به مخالف خود در رأی و نظر ظلم نکن تا به دشمنت تبدیل نشود و جای همزیستی را نبرد نگیرد. گوش کن آیه چه می فرماید:

﴿وَلَا تَنَازَعُوا فَعُشَلُوا﴾ [الأنفال: ۴۶].

«و با همدیگر نزاع نکنید که در آن صورت سست می شوید.»

شما با هم اختلاف دارید، این اختلاف شما برای بشریت بی نیازی و باروری است. من هم با تو اختلاف دارم، این کشور و آن کشور هم با هم اختلاف دارند. باید تبادل نظر صورت گیرد. خداوند زمین را آفریده است تا آباد شود. هدف از آفرینش آبادانی زمین است. چگونه آباد می شود اگر همه ی مردم یک فکر داشته باشند؟ اختلاف ما باروری است که منجر به هدف خلقت بشریت که همان آبادانی زمین است می شود. ولی اشتباه این است که با هم درگیر شویم. وقتی به خاطر اندیشه ات به کسی که در برابرت است ظلم می کنی، او را جریحه دار می کنی، و یا در روزنامه ها آبرویش را میبری. این گونه او را به یک دشمن تبدیل می کنی. اسلام این نیست. «مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش در امان باشند.»

مسلمان این است.

قاعده ی ششم: در جمع کردن مردم و پیروی از حق صداقت داشته باش. کسی که حق را بر اساس هوا و هوسش می خواهد، قبل از اینکه وارد مناقشه شود، حق را در یک کفه می گذارد و هوا و هوسش را در کفه ی دیگر و در همان ابتدا هوا و هوسش ترجیح می یابد. صادق باش، یعنی نیتت در جمع کردن مردم صادق باشد. نه اینکه هدفت به دست آوردن شهرت یا چیزی از این قبیل باشد. من از خدای تبارک و تعالی مسألت دارم که من هم صادق باشم. نیتم صادقانه باشد و در عمل من هدفی از این کتاب ندارم، مگر اینکه خونریزی در عراق، لبنان و دارفور خشک شود و اینکه جوانان ما بدانند چگونه در میان مردم دست به هم بدهند. ای علماء، ای دعوتگران، دیگر تفرقه بس است. ای علماء و ای فقهاء، بیاید در باره فقه ائتلاف و هم بستگی صحبت کنیم. ما نام این فقه را فقه ائتلاف می گذاریم. چگونه با هم ائتلاف کنیم؟ نکته: صادق باش.

قاعده ی هفتم: اگر می خواهی همزیستی کنی به مردم احترام بگذار تا دل هایشان را به دست آوری. تو امام شافعی «رحمة الله» و احترامش را به همه ی مردم مخالفش خواهی دید.

قاعده ی هشتم: ملایم باش.

قاعده ی نهم: انسان باش. انسان را دوست داشته باش حتی اگر در میان شما اختلاف بیفتد. مانند یک انسان رفتار کن. انسان را دوست داشته باش. انسان را دوست داشته باشید. چون مخلوق خداست. انسان را دوست داشته باش و انسان باش.

قاعده ی دهم: این نکته ایست که بر نه نکته ی دیگر حکم می کند. همزیستی به معنی ذوب شدن و فقدان هویت نیست. من به شخصیتم افتخار می کنم، من به اسلامم مباهات می ورزم.

این قواعد ده گانه است. بیایید تا با هم آنها را بر شیوه ی امام شافعی «رحمة الله» تطبیق دهیم. امروز من تطبیق نمی دهم. امروز من قصه ی امام

شافعی « رحمة الله » را تعریف می‌کنم. نه فقط به این خاطر که قصه تعریف کنم، بلکه به خاطر همزیستی. چون همزیستی هدف بسیار بزرگی است که امت به آن نیاز دارد. چون از جنگ سیر شده ایم. این هدف این کتاب است. امام شافعی « رحمة الله » فقط یک الگوی همزیستی است که او را برای شما عرضه و معرفی می‌کنیم.

اکنون امام شافعی « رحمة الله » سیزده سال دارد. لیث بن سعد « رحمة الله »، امام بزرگ مصر به مکه می‌آید تا درس‌هایی القا کند. کودک سیزده ساله‌ای را می‌بیند که با بزرگ سالان می‌نشیند. در دست یک قلم و کاغذ دارد و سخنان لیث بن سعد « رحمة الله » را می‌نویسد. می‌شنود که لیث بن سعد « رحمة الله » می‌گوید: « یکی از اسباب تفرقه‌ی مردم - چون واضح است که در آن جا یک بحران وجود دارد - اختلافشان بر لغت است. »

چون وقتی آیه یا حدیثی ذکر می‌شود، برداشت حدیث از این شهر تا شهر دیگر فرق می‌کند. این راز اختلاف در میان آنان است. چرا تو این کار را نکنی ای لیث بن سعد؟ چون عمرش زیاد شده است. وانگهی او در مصر زندگی می‌کند و لغت صحیحی در آنجا نیست. پس در کجاست؟ لیث مکان وجودش را ذکر خواهد کرد. لیث بن سعد « رحمة الله » می‌گوید: « آیا کسی هست که لغت را بر اساس اصولش یاد بگیرد و تفسیر و حدیث را با هم جمع کند و خداوند به وسیله‌ی او این امت را جمع کند؟ »

این جمله با پیام مادر در گوش امام شافعی « رحمة الله » طنین انداخت. آیا تا این درجه موضوع همزیستی بزرگ است؟ موضوع جمع کردن مردم چیز بسیار بزرگی است. چرا تفرقه در میان ما چیر بسیار آسانی شده است؟ یک قاعده‌ی بسیار آسانی است که می‌گوید: « اگر صد نفر با تو موافق بودند و در میان تو و یک نفر دشمنی بود، به طرف این یک نفر بشتاب تا میانه‌ی خود و او اصلاح کنی. »

این فقه در میان ما موجود نیست و دادگستری ها آکنده از هزاران شکایت است. چون دعوا برای مردم کار بسیار آسانی شده است. به امام شافعی « رحمة الله » نگاه کن. این جمله در گوشش طنین انداز شد: « اگر لغت را با قران و حدیث جمع کنیم امت را جمع می کنیم. »

سپس لیث بن سعد « رحمة الله » ادامه می دهد: « این وجود ندارد، مگر در قبیله ی هذیل. »

علم لغت نزد قبیله ی هذیل است. امام شافعی « رحمة الله » نزد مادرش می رود و داستانی را که در حلقه ی درس لیث بن سعد « رحمة الله » اتفاق می افتد، برایش تعریف می کند. مادر می گوید: پس به قبیله ی هذیل برو.

اولین هیئت ارسالی علمی - ولی نه مانند امروز - یک هیئت ارسالی علمی در صحراست. بدون استراحت، حقوق و پول. می رود تا چهار سال در آنجا بیاموزد. هیئت ارسالی برای آموزش زبان عربی. امام شافعی « رحمة الله » می رود و مادرش را رها می کند. به مادرش می گوید: « تو را تنها بگذارم؟ »

می گوید: « هر از گاهی به من سر خواهی زد، ولی این امر از من عزیزتر است. »

زیر این جمله یک خط بگذار: این امر از من عزیزتر است. جمع کردن مردم عزیزتر است. عملاً این زن، این مرد را نذر کرده و نذرش را بسته است. به خدا قسم، مادر شافعی مرا به یاد مادر مریم می اندازد که گفت:

﴿..إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا..﴾ [آل عمران: ۳۵].

« من آنچه را که در شکم خود دارم آزاد برای تو نذر کرده ام. »

فقط برای تو او را آزاد کردم. ای زنان، آیا کار مادر امام شافعی «
رحمة الله» را می‌کنید؟ آیا عظمت زنانمان را در تاریخ دیدید؟ غربی که ادعا
می‌کند اسلام زن را گرامی نداشته است، مردمی که می‌گویند اسلام به زن
احترام نمی‌گذارد و حجاب با زن چنین و چنان کرده است، آیا آن زن بزرگ و
مؤمن را دیدید که چگونه امام شافعی «رحمة الله» را تربیت کرد؟

مسافرت های امام شافعی رحمته الله در پی علم:

شافعی به سوی قبیله ی هذیل حرکت می‌کند. از چهارده سالگی تا هجده
سالگی در آن جا ماند. در هجده سالگی در حالی که قرآن، حدیث و تفسیر با او
بود، بازگشت. چنان که در هذیل سه امر مهم یاد گرفته است: ده هزار بیت شعر،
زبان عربی که البته اشتباه نمی‌کند، تا جایی که ابن هشام، مؤلف سیرت گوید: «
ده سال با امام شافعی «رحمة الله» معاشرت کردم، یک بار یک کلمه در
نحو را اشتباه نگفت.» و نسب های عرب. امام شافعی «رحمة الله» می‌پرسد
که اسمت چیست؟ نسب شناسی آن زمان به مثابه ی اداره ی ثبت احوال در زمان
حاضر بود. کارمند اداره ی ثبت احوال تاریخ و چیزهایی از این قبیل را در
اختیار دارد. امام شافعی «رحمة الله» این گونه بود. یک اداره ی ثبت احوال
متحرک. تمام دانش نسب شناسی نزد اوست. در کنار این ها ورزش تیر اندازی
را نیز آموخت. او می‌گوید: وقتی در صحرا در هذیل بودم، دغدغه ام چیزی جز
دو کار نبود:

۱ - تیراندازی. ده تیر را به هدف می‌زدم و هیچ تیری به خطا نمی‌رفت.

یک ورزش کار موفق شده بود، توجه کن، چون این نکته تأثیر زیادی در
جوانان دارد. چون آنان در عین حال با یک ورزش کار و فقیه رفتار می‌کنند.

۲ - ده هزار بیت شعر و نسب شناسی را یاد گرفت، سپس به مکه
بازگشت.

به مکه باز می گردد. علمای مکه به او می گویند که آیا وقت آن نرسیده است که فتوا دهی؟

نزد مادرش می رود. مادرش سخن مشهورش را به او می گوید: اکنون برای فتوا ننشین، اگر تو اکنون فتوا دهی به یک طرف خواهی رفت - یعنی به میان درگیری در آن زمان خواهی افتاد - ولی علم تمام علمای موجود را بیاموز، در آن صورت به یک بینش فراگیر می رسی که از خلال آن می توانی تمام مردم را به راه درست راهنمایی کنی.

امام شافعی « رحمة الله » تصمیم گرفت که نزد امام مالک « رحمة الله » شاگردی کند و در عمل آماده می شود و خانه ای را که چیزی جز آن ندارد، به رهن می دهند. چون آن دو پول ندارند. نزد امام مالک « رحمة الله » می رود و نه سال با امام مالک « رحمة الله » زندگی می کند. از زمانی که بیست سال دارد تا بیست و نه سالگی. تمام علم امام مالک « رحمة الله » را می گیرد تا جایی که یک داستان جالب رخ می دهد. یک بار امام شافعی « رحمة الله » از امام مالک « رحمة الله » اجازه گرفت تا به عراق برود و با علم امام ابوحنیفه « رحمة الله » آشنا شود. مکتب مقابل مکتب مالک. امام مالک « رحمة الله » به او اجازه می دهد و می گوید: « برو با این مدرسه آشنا شو. »

امام شافعی « رحمة الله » گفت: « ولی پولی ندارم. »

امام مالک « رحمة الله » گفت: « برو من به تو می دهم. »

مال هم به او می دهد! امام شافعی « رحمة الله » می رود و حدود دو سه تا ماه در عراق می نشیند و با شاگرد امام ابوحنیفه « رحمة الله »، امام محمد بن حسن « رحمة الله » آشنا می شود. این اسم نام مهمی است. امام محمد بن حسن « رحمة الله » از وسعت نظر امام شافعی « رحمة الله » خوشش می آید، چون او اولین کسی است که بر او وارد شده است. امام محمد بن

حسن « رحمة الله » گمان می کرد چون شافعی « رحمة الله » از مکه آمده انسان بسته ای است، ولی دید که خیلی باز است، پس او را دوست داشت. به این چیز بسیار مهم نگاه کن. چرا امام محمد بن حسن « رحمة الله » امام شافعی « رحمة الله » را دوست دارد؟ چون باز است و آمده است تا با عراق آشنا شود. تصور امام محمد بن حسن « رحمة الله » از اهل حجاز کاملاً فرق داشت، چون مسافت دور بود و قبلاً با اهل حجاز برخورد نکرده بود.

امام شافعی « رحمة الله » از عراق برگشت و اتفاق جالبی افتاد: امام مالک « رحمة الله » نشسته بود و درس می داد. امام شافعی « رحمة الله » وارد شد و خجالت کشید که به امام مالک « رحمة الله » سلام بدهد، چون می ترسید که درسش را خراب کند یا رفتار ناپسندی باشد. طوری نشست که امام مالک « رحمة الله » آمدنش را احساس نکند. مالک گفت: « چه کسی فلان مسأله را جواب می دهد؟ »

کسی جواب نداد. دوباره پرسید: « چه کسی فلان مسأله را جواب می دهد؟ »

«

هیچ یک از دانشجویان جواب را نمی دانست. امام شافعی « رحمة الله » وجود ندارد. « چه کسی فلان مسأله را جواب می دهد؟ »

کسی جواب نداد. امام شافعی « رحمة الله » ناراحت شد و این موضوع برایش سخت بود. او نمی خواهد صحبت کند تا جلسه ی درس را خراب نکند. به کسی که در کنارش بود، گفت: « بگو جواب صحیح این مسأله چنین و چنان است. »

کسی که در کنارش بود، گفت: « جواب صحیح این مسأله چنین و چنان

است. »

امام مالک « رحمة الله » از جواب این دانشجو تعجب کرد، چون تا به حال چنین جوابی از او نشنیده بود، سپس مسأله ی دیگری مطرحه الله کرد. امام شافعی « رحمة الله » برای کسی که در کنارش بود، گفت: « جواب چنین و چنان است. »

او گفت: « جواب چنین و چنان است. »

امام مالک « رحمة الله » به او گفت: « از کجا این علم را داری؟ »

گفت: « از کسی که در کنارم نشسته است. »

دانشجو گمان کرد که جواب امام شافعی « رحمة الله » اشتباه است، لذا او را لو داد. امام مالک « رحمة الله » او را دید. او چه خواهد کرد؟ امام مالک « رحمة الله » سال ها از شافعی « رحمة الله » بزرگتر است. فرق سنی میان آنان حدود چهل یا پنجاه سال است. امام مالک « رحمة الله » سالخورده بود. او در نود و چهار سالگی فوت کرد. مالک از روی صندلی اش برخاست، پایین آمد، در میان دانشجویان حرکت کرد تا به امام شافعی « رحمة الله » رسید، او را در آغوش گرفت و به او گفت: « وقت آن رسیده است که روی این صندلی بنشینی و به جای من فتوا دهی. »

آیا معقول است؟ ای مسلمانان، این تاریخ ماست. ای کسانی که نتوانستید با همدیگر اتفاق کنید، این تاریخ ماست. ای غرب، این تاریخ ماست.

امام شافعی « رحمة الله » گفت: « نه ای امام، تا علم عراق را کامل کنم. »

تا علم هر دو مدرسه با او باشد. به صراحت به او اعلام می کند که من ضد ذوب شدنم. این که شاگرد تو هستم، بدان معنی نیست که فقط جزئی از این مدرسه هستم. علم مدرسه ی دیگر را هم کسب خواهم کرد و در راستای نزدیک کردن دو مدرسه به هم تلاش خواهم کرد.

امام مالک « رحمة الله » گفت: « إِنْ شَاءَ اللهُ این کار را می کنی. »

نگفت: نه فقط مدرسه ی من. من بر حقم و آنان بر اشتباه. ما چنین می گوئیم. ولی امام مالک « رحمة الله » چنین نبود. امام مالک « رحمة الله » درگذشت و امام شافعی « رحمة الله » تصمیم گرفت به عراق برود، ولی پول ندارد. راه حلی ندارد، مگر اینکه کار کند و مقداری پول پس انداز کند و در سفر علمی از آن کمک بگیرد. کجا کار خواهد کرد؟ به یمن خواهد رفت.

به یمن می رود تا در آن جا کار کند. در مسافرتش به یمن، علم شیعه را می آموزد. علم امام مالک « رحمة الله » با او است. اکنون علم شیعه را می آموزد. تمام علم شیعه را می گیرد، علی رغم این که با او اختلاف دارد. بعد از آن بیان می کند که در چنین وچنان مسایلی با آنان اختلاف دارد و در چنین وچنان مسایلی با آنان موافق نیست. ولی علم شما را می آموزم تا منطقه ی مشترکی میان خود و شما ایجاد کنم. پس علم شیعه را می آموزد. من این سخن را نمی گویم، تا به جوانان گفته باشم باید همگی علم شیعه را بیاموزید؛ من این سخن را می گویم تا هر شخصی که می خواهد با کسی در کاری شریک شود و به او نزدیک شود، ببیند فضای مشترکی که می تواند میان خود و او ایجاد کند، چیست؟ اگر او شخصی است که در علم شخصی تخصص دارد، پس علم شرعی را فرا می گیرد، علم شیعه را هم به طور کامل فرا می گیرد، سپس در یمن علم جدیدی به نام علم فراست « قیافه شناسی » می بیند. می گوید: به خدا قسم، آن را می آموزم. - بقیه علما از آن علم متنفرند - آن را یاد می گیرم تا آنچه در در آن است بدانم و علمی را تحصیل کنم. علم فراست را تحصیل می کند.

در یمن یک اتفاق عجیب می افتد. چه اتفاقی؟ استاندار یمن از طرف عباسیان به شیعه ظلم می کند. به صاحبان افکار انحرافی در دولت اسلامی مثل زندیق ها که سنت را انکار می کند و مثل خوارج و دیگران ظلم می کند. استاندار می خواهد با مشیت آهنین جلوییشان را بگیرد. با غصب زمین ها و استضعافشان به آنان ظلم می کرد. امام شافعی « رحمة الله » این حرکت را

نپذیرفت و جلوی استاندار ایستاد تا سخن بسیار تنیدی به او بگوید. وقتی امام شافعی « رحمة الله » صحبت می کرد هیچ استانداری نمی توانست جوابش را بدهد، چون حجتش قوی بود. او حجت قوی دارد، چون کمیت انبوهی از علوم با اوست. به او گفت: « من از شما هستم، ولی مخالف ظلم شما به مردم هستم. به خدا قسم، ظلم منجر به کراهیت بیشتر آنان از عباسیان می شود. »

یعنی آنان مشکل بزرگ تری درست می کنند. به خاطر ظلمشان به مردم درگیری را زیاد می کنند و مشکلی را حل نمی کنند. استاندار احساس کرد که این مرد، مردم را علیه او می شوراند. از او خشمگین شد و نامه ای به هارون الرشید نوشت: « در اینجا مردی است بائه نفر دیگر از زندیق ها که مردم را علیه تو تحریک می کنند، ای امیرالمؤمنین. »

استاندار برای اینکه نقشه اش را محکم کند، نه نفر از شورشیان را که مشکل ساز بودند، آورد. بدیهی است که امام شافعی « رحمة الله » این گونه نیست، این نه نفر را آورد و ده نفر را با امام شافعی « رحمة الله » کامل کرد. هارون الرشید در جواب نوشت: « آنان را به زنجیر ببند و نزد من بفرست. »

امام شافعی « رحمة الله » می خواهد به کجا برود؟ به عراق، مگر این گونه نیست؟ پس به عراق می رود. درست است که به زنجیر بسته شده است، ولی در اصل می خواهد به کجا برود؟ چرا به یمن رفت؟ تا مال کافی جمع کند و به عراق برود. آیا مبلغ مورد نظر را جمع کرد؟ مبلغ کافی را جمع نکرد، چون بیش از دو سال در یمن نماند؟ عمر امام شافعی « رحمة الله » در آن زمان چند سال بود؟ سی و دو سال. هنوز مبلغ کافی جمع نکرده است، ولی خداوند او را به عراق خواهد برد.

ده نفر می رسند. هارون الرشید یکی پس از دیگری شروع به بازجویی آنان می کند. مطمئن می شود که هر کدام از آنان شورشی است و او را می کشد. نه نفر را جلوی امام شافعی « رحمة الله » می کشد. می گوید: « قبل از این

که بر او وارد شوم چیزی جز اسم خدای لطیف را ندیدم. این که خدا را با این نام بخوانم. پس شروع کردم به خواندن: ای لطیف به من لطف کن، ای لطیف به من لطف کن، ای لطیف به من لطف کن، ای لطیف به من لطف کن. « برکت دعا با یکی از نام های نیکوی خدا. ما قبلاً می گفتیم با نام تو زندگی خواهیم کرد و درباره ی اسمای نیکوی خدا سخن گفتیم. امام شافعی « رحمة الله » با این اسم بر هارون الرشید وارد خواهد شد. می گوید: « در برابر رشید ایستادم، به من گفت: آیا تو مردم را علیه من شوراندی و چنین و چنان گفتی؟ »

به او گفتم: « چگونه آنان را علیه تو بشورانم، در حالی که من پسر عمویت هستم. »

چگونه پسر عمویش هست؟ چون عباسی ها می گویند که عموی های پیامبر « صل الله علیه وسلم » هستند. امام شافعی « رحمة الله » هم از قریش هست.

به او گفت: « تو کی هستی؟ »

گفت: « محمد بن ادريس بن شافع بن سائد شافعی قریشی. »

هارون الرشید گفت: « چرا مردم را علیه من می شورانی؟ »

گفت: ای امیرالمومنین، این کار را از روی دلسوزی به تو کردم، نه به خاطر کینه نسبت به تو.»

گفت: « چگونه؟ »

گفت: « ای امیرالمومنین، ظلم باعث افزایش حقد و کینه ی مردم می شود و عدل انصاف مردم را زیاد می کند. »

جمله ای که امروزه به آن نیاز داریم. ظلم و اشغال، همه ی این ها منجر به همزیستی نمی شود، ظلم نمی تواند همزیستی را به ارمغان بیاورد. ظلم، ظلم را تولید می کند. به قاعده ای که امام شافعی «رحمة الله» به هارون الرشید گفت، نگاه می کنیم. به دیدگاه امام شافعی «رحمة الله» نگاه کنید: «من که بآنان اختلاف دارم و سخنانشان را رد می کنم، با این کار نبرد را زیاد می کنم ای امیرالمومنین.»

هارون الرشید گفت: «تو انسان عاقل و خردمندی هستی، ولی از کجا بدانم که تو صادق هستی؟»

به برکت اسم لطیف نگاه کن. امام شافعی «رحمة الله» نگاه کرد و در کنار هارون الرشید امام محمد بن حسن شیبانی «رحمة الله» را دید که نشسته است. این امتیاز سفر و همزیستی است. او وقتی از امام مالک «رحمة الله» اجازه گرفت تا به عراق برود تا از مدرسه ی عراق اطلاع پیدا کند با شاگرد امام ابوحنیفه «رحمة الله» امام محمد «رحمة الله» ملاقات کرد. امام شافعی «رحمة الله» امام محمد «رحمة الله» را در مجلس رشید دید. اگر تو به جای امام محمد «رحمة الله» بودی و شخصی از مدرسه ای می آمد که بین مدرسه ی تو و او نبرد بود و زندگی این شخص تهدید می شد و حکم آخر در دست تو بود، چه می کردی؟ وقتی امام شافعی «رحمة الله»، امام محمد «رحمة الله» را دید به هارون الرشید گفت: «از عالم سوال کن.»

یعنی از امام محمد «رحمة الله» درباره ی من سوال کن.

هارون الرشید به محمد بن حسن گفت: «آیا او را می شناسی؟»

در این جا همزیستی ظاهر می شود. بعضی از مردم به این صحنه به عنوان یک فرصت نگاه می کنند تا از مخالف خود خلاص شوند. افزون بر این که اگر او کسی باشد که بروز خواهد کرد و خواهد درخشید. برای زندگی به عراق خواهد آمد و شاید رقیبی برای من باشد و تلاش ها را از من دور کند.

بعضی از مردم این گونه فکر می کنند، ولی همزیستی این گونه نیست، احترام این گونه نیست و حق این گونه نیست.

امام محمد «رحمة الله» گفت: «ای امیرالمومنین، این مرد مورد اعتماد است. این مرد عالم زمین خواهد بود.»

هارون الرشید گفت: «عالم تر از تو خواهد بود؟!»

گفت: «بله»

چه انصافی! آیا تاریخ ما را دیدید؟

هارون الرشید گفت: «پس پنجاه هزار دینار بگیر و آن ها را خرج زندگی ات کن.»

امام شافعی «رحمة الله» می گفت: «ای لطیف به من لطف کن.»

پس خدای لطیف او را به عراق آورد، چون می خواست به عراق برود و علاوه بر آن، پنجاه هزار دینار به او داد تا امور زندگی اش را در عراق بچرخاند. پیامی برای مادرش فرستاد تا بیاید و در عراق با او زندگی کند. ازدواج کرد، خانه ای ساخت و خداوند به او دو کودک عطا کرد. مدت دو سال در عراق زندگی کرد. از سی و چهار سالگی تا سی و شش سالگی، تمام علم امام ابوحنیفه «رحمة الله» را از طریق امام محمد «رحمة الله» آموخت و شاگردی اش را کرد، همان طور که شاگرد امام مالک «رحمة الله» بود. بعد از این دو سال چه قدر علوم با تو است ای امام شافعی «رحمة الله»؟! علم هر دو مدرسه با اوست. به چند شهر مسافرت کرد؟ به مکه، مدینه، یمن و عراق، چند علم با تو است؟ قرآن، حدیث، تفسیر و علم انساب. آیا دیدید چقدر علم با او هست؟ با او شعر و علم قیافه شناسی است. با او علم شیعه، علم امام مالک «رحمة الله» و علم امام ابوحنیفه «رحمة الله» است. اکنون او یک مجمع است. الان می تواند نگاه فراگیری به فقه بیندازد و می تواند دو مدرسه را جمع کند. کدام دو

مدرسه؟ مدرسه ی عراق که از احادیث ضعیف هم استفاده می کند و در شیوه ی فهم حدیث به توسعه در حد امکان و داخل کردن آرای علما در آن به شکل مختلفی ایمان دارد و مدرسه ی حجاز، مدرسه ی امام مالک «رحمة الله» که نظرش استفاده از حدیث است، بدون پناه بردن به توسعه در فهم حدیث. آنان فهم حدیث را در موردی که آمده است خلاصه می کنند. این دو مدرسه با هم فرق دارند. اکنون با او علم هر دو مدرسه است. چه کار خواهد کرد؟ یک بار دیگر هجرت خواهد کرد. به کجا به مکه. چون علم هر دو مدرسه را کامل کرده است.

امام شافعی «رحمة الله» برای اولین بار جهت فتوا دادن می نشیند. یادآور می شویم که پیش از

این دو بار این کار به او پیشنهاد شد: اولین بار در مکه وقتی هجده ساله بود و دومین بار در مدینه توسط امام مالک «رحمة الله».

در هر دو بار فتوا بر او عرضه شد، ولی او نپذیرفت تا علم هر دو مدرسه را کامل کند. مادرش به او نصیحت کرد که در آن زمان فتوا ندهد تا علم را کامل کند. اما اکنون در حوزه اش علم همه است.

- پس به کجا برود؟

- به مکه.

- کجا ساکن شود؟

- کنار چاه زمزم.

امتیاز انتخاب این مکان در کنار چاه زمزم چیست؟ چه فرقی با بقیه جاها دارد؟ در این مکان فقط یک نفر برای فتوا نشست. عبدالله بن عباس «رحمة الله

« کسی که پیامبر صلی الله علیه وسلم او را در آغوش گرفت و فرمود: « خدایا او را در دین فقیه گردان.»

بعد از عبدالله بن عباس «رحمة الله» ، کسی جز امام شافعی «رحمة الله» جرأت نکرد در آن جا بنشیند. امام شافعی «رحمة الله» در آن جا نشست. هر روز قبل از این که درسش را شروع کند، آب زمزم را می نوشید و می گفت: در گذشته آب زمزم را برای فراگیری علم نوشیدیم و آن را آموختیم، اگر آن را برای تقوا می نوشیدیم بهتر بود.

امام شافعی «رحمة الله» نُه سال در مکه ماند. از زمانی که عمرش ۳۶ سال بود تا ۴۵ سالگی. در خلال این نُه سال در کنار فتوا و جمع شدن هزاران نفر پیرامونش کتاب «الرسالة» را تألیف کرد. او به مشهورترین شخصیت در تمام جهان عرب تبدیل شد. حتی گفته شده است که از هارون الرشید محبوب تر بود. یک شخصیت مشهور غیر عادی. نُه سال پیایی در کنار کعبه فتوا می داد. در این نُه سال تمام آنچه را که در سال های گذشته استفاده کرده بود در اولین تألیفش به نام کتاب «الرسالة» جمع کرد.

کتاب «الرسالة»

«الرسالة» چه کتابی است؟ کتابی است که در آن علم اصول فقه را جمع کرد. اصول فقه چیست؟ قواعد مشخص، شماره گذاری شده و مرتب برای چگونگی استنباط احکام از قرآن و

سنت. این سخن را تعریف کرد و در کتاب «الرسالة» گذاشت. این علم در آن زمان جدید بود. این علم عبارت از قواعد، استنباط و قوانین است. چگونه حکمی را از قرآن و سنت استنباط کنیم. علمی که برای تمام مردم جدید است. تا

آن جا که امام محدثان در عراق به این کتاب نگاه می کرد و می گفت: چه می شد اگر کوچک تر بود تا آن را می فهمیدیم.

تصور کنید. امام محدثان این را می گوید. پس یک علم جدید است. او می گوید اگر شافعی این کتاب را مختصرتر می کرد، بهتر بود تا بهتر می فهمیدیم. حتی مزنی از محدثان امامان حجاز گوید: من صد بار «الرسالة» را خواندم. به خدا قسم در هر بار که آن را میخواندم، استفاده ی جدیدی می کردم.

علما می گویند: این کتاب سیرنشده است.

من هم می گویم: از این کتاب نمی توان سیر شد. چون پیش از این فقیه، قواعدی برای چگونگی استنباط از قرآن و سنت نداشت.

امام شافعی «رحمة الله» نکات مرتبی گذاشت:

- اول به مقاصد شریعت نگاه می کنیم.

- دوم به قواعد زبان عربی نگاه می کنیم.

- سپس تمام آیات قرآن را در این موضوع جمع می کنیم.

- به اجماع صحابه نگاه می کنیم.

- و به قیاس مراجعه می کنیم.

این گونه و با این ترتیب و این شوه، گام ها را یکی پس از دیگری برمی داریم تا در پایان به حکم بر قرآن و سنت می رسیم. این شیوه در کتاب «الرسالة» راه و روشی برای دیگر علوم و منهجی برای تفکر شد. امام شافعی «رحمة الله» کسی شمرده می شود که منهج و شیوه ی تفکر را وضع کرد. علم جدیدی در چگونگی استنباط قواعد اختراع کرد. علم دیگر شروع کردن به پیروی از گام های امام شافعی «رحمة الله» و پیروی از راه و

روشنش. به این وسیله یک نهضت فراگیر در تمام سرزمین های اسلامی به سبب شیوه ی امام شافعی «رحمة الله» حاصل شد. جابر بن حیان و حسن بن هیثم آمدند و از او گرفتند.

امام احمد بن حنبل «رحمة الله» در مورد هر دو مدرسه می گوید: ما مرتب صاحبان مدرسه ی عراق را لعنت می کردیم و آنان ما را لعنت می کردند تا این که شافعی آمد و ما را باهم در آمیخت.

کتاب «الرسالة» را تألیف کرد و نه سال در مکه ماند و بعد از آن تصمیم گرفت که به عراق برگردد.

چرا یک بار دیگر به عراق می رود؟

چون وقتی «الرسالة» را که در آن دو مدرسه را باهم جمع کرد، تألیف نمود در مکه بود، پس باید عراقیان نیز سخنانش را بشنوند. او عملاً به عراق برگشت و دو سال در آن جا ماند تا به پنجاه سالگی رسید. او در این نددت به منزله ی کبوتر صلح بود. او مدتی در عراق می نشست، سپس به مکه برمی گشت و می گفت: اهالی عراق سخنان زیبایی درباره ی شما می گویند. در مورد شما چنین و چنان می گویند. ابوحنیفه در مورد مالک چنین و چنان می گوید. سپس به عراق برمی گشت و این سخنان را به آنان می گفت. «الرسالة» را برای آنان تدریس می کرد و می گفت: آیا نزدیکی میان خود و حجازیان را مشاهده کردید؟ سپس نزد حجازیان برمی گشت و «الرسالة» را به آنان آموزش می داد و مقدار نزدیکی آنان با عراقیان را توضیح می داد و این که چگونه همدیگر را کامل می کنند. در عمل آنان چنین بودند. او مرتب در بین این دو منطقه رفت و آمد می کرد تا پنجاه ساله شد. بعد از این که پنجاه ساله شد به شاگردش نگاه کرد و گفت: دیگر چه مانده است؟ ای ربیع! دیگر چه مانده است که آن را جمع کنیم؟

توجه کن! این سخن خیلی مهم است! گفت: مصر و هند باقی مانده است.

گفت: ان شاء الله با مصر شروع می کنیم. شاید خداوند آنان را پیرامون ما جمع کند.

آیا قواعد ده گانه ی همزیستی را که درباره ی آن صحبت کردیم به یاد داری؟ به من بگو ببینم: من که داستان امام شافعی «رحمة الله» را برایت تعریف می کنم، آیا توانستی نکات را جمع کنی و موضع گیری را به قاعده ای که به آن می خورد ربط دهی؟

به شما گفتم که او نه سال در مکه ماند، سپس دو سال در عراق و صدو چهل کتاب تألیف کرد. تصور کنید، صد و چهل کتاب. درست است که کتاب های بزرگی نیست، ولی تصور کنید صد و چهل کتاب ثمره ی سال های گذشته است که شروع به ظهور و جمع شدن در صفحات کردند.

کتاب الأم:

کتاب بسیار بزرگی تألیف کرد و نامش را «الأم» گذاشت. منظور او «الأم» در تمام امور است. ولی آیا ارتباطی به مادر داشت؟ آیا کتاب «الرسالة» ارتباطی به رسالت داشت؟ من نمیدانم، ولی یک اشاره ی جالب است. معنی کلمه رسالت این است که او دارای رسالتی در جمع کردن مردم است. وقتی مادرش در قدیم به او گفت: «شاید خداوند به وسیله تو مردم را جمع کند.» و امروز کتاب را تألیف می کند. این کتاب عبارت از چیست؟ این کتاب عبارت از تطبیق کتاب «الرسالة» است، کتاب «الرسالة» حاوی قواعد چگونگی استنباط ما از کتاب و سنت است. این قواعد را در کتاب «الأم» تطبیق و انواع فقه را در آن قرار داد: فقه عبادات، طلاق، خرید، فروش... الی آخر. علمای زبر دست زیادی هستند که قواعد را وضع می کنند، ولی نمی دانند چگونه این قواعد را تطبیق دهند؟ این عرصه ی آنان نیست. اما نبوغ امام شافعی «رحمة الله» در این نوع است که قواعد را وضع کرد و آن ها را تطبیق داد. لذا کتاب «الأم» را در عراق تألیف کرد.

وقتی به مصر رسید به او گفتند: فتوا بده.

گفت: نه، اول باید مصریان را مطالعه کنم.

او در مصر مهمان ابن عبدالحکم بود. ابن عبدالحکم یکی از یاران امام مالک «رحمة الله» و از مالکیان بود. علی رغم این مهمانش می شود. مقدار انس و الفت را دیدی؟ درس مصریان در مسجد جامع عمروبن عاص «رضی الله عنه» شروع می شود و در آن وقت شهری غیر عادی پیدا می کند. چون او تنها کسی است که در مساجد بزرگ جهان اسلام سخنرانی کرده است. حرم مکی، مسجد عمروبن عاص در مصر و مسجد جامع بغداد. او تنها کسی است که کلاس هایی در این مساجد برپا کرده است، چون در این سه کشور زندگی کرده است. او تمام جهان اسلام را گشته و و به منزله ی کبوتر صلح در جهان اسلام بود. کلاس های درس در این سه کشور داشت. کتابش «الرسالة» در شهرهای مختلف مشهور شد و مردم از آن نسخه برداری نموده و در میانشان توزیع می کردند. این علم جدیدی است که علما آن را می خوانند. عجیب این که آن را به زبانی ساده تألیف کرد تا عموم مردم نیز آن را بفهمند. هر چند عربی آن حتی برای علما سخت بود، ولی این کتاب را با زبان ساده ای تألیف کرد.

امام شافعی «رحمة الله» این کار را مرتب در مصر انجام می داد تا تصمیمی بسیار مهم گرفت. مگر کتاب «الأم» را تألیف نکرده بود و فقهش را در آن جمع نکرده بود؟ - او تصمیم گرفت که کتاب «الأم» را بازنویسی کند و مذهبش را کاملاً تغییر دهد. گفته می شود نظر قدیم امام شافعی «رحمة الله» یعنی در عراق و گفته می شود نظر جدید امام شافعی «رحمة الله» یعنی در مصر، این دیگر چیست؟ کاملاً فقه را تغییر داد، فقط بیست مسأله را رها کرد. بقیه ی مسائل را تغییر داد.

چگونه؟

چرا؟

چون دید که جامعه ی مصر با جامعه ی عراق متفاوت است و مردم مصر با مردم عراق فرق دارند اجازه بدهید مثالی ساده و خنده دار تعریف کنم: او در عراق فتوا داد اگر کسی به زنش بگوید تو سه طلاق هستی، سه طلاق می شود. وقتی به مصر آمد دریافت که اگر این فتوا را بدهد تمام زنان طلاق می شوند و جامعه از هم فرو می پاشد، بنابراین فقهش را تغییر داد. تصور میکنی که چه کرد؟ فتوا داد که اگر به زنش بگوید سه طلاق هستی یک طلاق محسوب می شود. این دیگر چیست؟ این چه ملایمتی است؟ فقهش را تغییر می دهد و تاریخش را در معرض خطر قرار می دهد. خواهش می کنم که بفهمید که کتابش را کاملاً تغییر داد یعنی چه؟

گفت: در کتاب این را گفتم، اما رأی جدید این است. فوراً به ذهن خطور می کند: آیا نترسید مردم درباره اش چه خواهند گفت؟ آیا نترسید که در مورد آینده و تمام گذشته اش ریسک کند؟ آیا تا این حد جایگاه حق را بالا برد؟ آیا تا این حد راست نیت بود؟ ملایمت تا این درجه؟ این که تمام فقهش را تغییر دهد؟ بله، تمام فقه را تغییر داد، به جز بیست مسأله که در قدیم و جدید ثابت ماند. مگر مردم اعتراض نکردند و نگفتند که در سال های گذشته عبادتشان را فاسد کرده است؟ نه، مردم می دانند:

﴿...وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ...﴾ [البقرة: ۱۴۳].

«... و خداوند [نمی خواهد] ایمانتان را از بین ببرد...»

مردم هم ملایم هستند و جامعه پذیرفت. انقلاب فکری علیه امام شافعی «رحمة الله» به پا نشد. این چه جامعه ای است؟ این چه مردمی اند؟ من نمی توانم این نکته را این گونه رها کنم. امام شافعی «رحمة الله» در قدیم گفت. امام شافعی «رحمة الله» در جدید گفت. و همه این سخن را بپذیرند. او برای گفتن این سخن جرأت داشت. این دیگر چه مردی است؟ این دیگر چه معلمی

است؟ چهار سال در مصر می ماند. در مصر یک بیماری شبیه بواسیر « شقاق مقعدی » به او هجوم آورد. خونریزی داشت و نمی توانست برخیزد، با این وجود درسش را بعد از نماز بامداد در مسجد جامع عمرو بن عاص « رضی الله عنه » ایراد می کرد.

به چگونگی تقسیم درس نگاه کن: بعد از نماز بامداد به مدت یک ساعت کسانی که می خواهند زبان بیاموزند، وارد می شوند. هزاران نفر، از جمله دانشمندان، وارد می شوند و سپس خارج می شوند. بعد از آن به مدت دو ساعت کسانی که حدیث می خواهند، وارد می شوند و سپس خارج می شوند. وقتی خورشید طلوع می کند دانشجویان فقه داخل می شوند و خارج می شوند. در وقت ضحی دانشجویان تفسیر وارد می شوند و خارج می شوند. بعد از آن کسانی که برای تحصیل شعر، لغت، نسب شناسی، و تمام علومی که در مسجد جامع عمرو بن عاص « رضی الله عنه » تدریس می کرد وارد می شدند. تدریس از نماز بامداد تا بعد از نماز ظهر ادامه داشت. سپس بعد از عصر تا مغرب به تألیف می پرداخت. این دیگر چه مردی است؟ این دیگر چه دایرة المعارفی است. این چه مخترعی است که علم اصول فقه را اختراع کرد و امت را جمع کرد؟ خداوند به وسیله ی او مردم را در مصر جمع کرد؟

نگاه کن. این امام شافعی «رحمة الله» است. وقتی به مصر آمد و عمرش پنجاه سال بود، مادرش فوت کرد. گویا بعد از این که پسرش علم را تمام کرد، مادر وفات کرد. وقتی عمرش به پنجاه و چهار رسید، به خاطر درد و بیماری توان حرکت نداشت و می گفت: «آرزو دارم به هند بروم و بقیه ی رسالت را کامل کنم و آنان را جمع کنم.»

این چه مردی است؟ یکی از علمای بزرگ گوید: « اگر مقدر می شد که شافعی به هند برود، علمش در زمین منتشر می شد، ولی خداوند نمی پذیرد، مگر این که اختلاف به خاطر مصلحت امت وجود داشته باشد.»

چه سخن زیبایی! هند را نمی گیری ای امام شافعی «رحمة الله» «»، چون اختلاف نظر سنت است. یک سنت کونی است که در بعضی از آرا با هم اختلاف داشته باشیم. این زندگی امام شافعی «رحمة الله» است. این داستان اوست. ولی اجازه دهید وفات امام شافعی «رحمة الله» را برای شما تعریف کنیم. لحظات آخر قبل از وفات.

وفات امام شافعی «رحمة الله» «

یک سال قبل از وفاتش، تقاضایی بسیار عجیب کرد. به شاگردش ربیع گفت: «می خواهم به اسکندریه بروم.»

گفت: «چرا؟»

گفت: «تا در راه خدا جهاد کنم؛ در مرزهای مسلمانان در برابر رومی

ها.»

گفت: «چرا؟»

یعنی تو به جنگ چه کار داری؟

گفت: «خیلی در راه علم فداکاری کردم. خیلی در راه علم مجاهده کردم.

می خواهم در آخر زندگی ام با نگهبانی و رباط در راه خدا جهاد کنم.»

به اسکندریه می رود. ربیع می گوید: مثل سرباز جلوی دریا می ایستاد و

قرآن می خواند، شاید همان طور که ایستاده بود و نگهبانی می داد، قرآن را تا

روز بعد ایستاده می خواند. می خواست ثواب نگهبانی در راه خدا را کسب کند،

چون در راه خدا ایستاده بود.

تو تمام عمرت در راه خدا هستی ای شافعی!

ربیع می گوید: یک هفته قبل از وفات شافعی را در خواب دیدم که آدم می میرد. در مورد تعبیرش سوال کردم. به من گفته شد: «داناترین فرد روی زمین می میرد.»

گفتم: «چرا؟ مرگ داناترین فرد روی زمین به آدم چه ارتباطی دارد؟»

تعبیرکننده ی خواب گفت: «چون خدای تعالی می فرماید:

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...﴾ [البقرة: ۳۱]

«و [خداوند] همه ی نام ها را به آدم آموخت.»

پس دیدن مرگ آدم در خواب، مرگ داناترین فرد روی زمین است. می گوید: «با خود گفتم شافعی خواهد مرد.»

چون او کسی را داناتر از امام شافعی «رحمة الله» در زمین نمی شناسد.

در حقیقت امام شافعی «رحمة الله» دو روز قبل از مرگش شعر بسیار زیبایی سرود:

مُتَعَبُ الْعَيْشِ مُرْتَحِلًا مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَالْمَوْتُ يَطْلُبُنِي فِي هَذَا الْبَلَدِ

«خسته ی زندگی که از شهری به شهری دیگر می رود، در حالی که مرگ در این شهر به دنبال من است.»

ذکر می کنند که او خیلی خسته شد و در میان شهر ها رفت و آمد کرد، ولی در این شهر می میرد. در شب های آخر قبل از مرگ امام شافعی «رحمة الله» «، ربیع بر او وارد شد و گفت: «حالت

چه طور است؟»

گفت: «ضعیفم.»

ربیع به او گفت: «خداوند ضعف را قوت بخشد.»

شافعی به ربیع نگاه کرد و دید که گریه می کند و این جریان بر او گران آمد. او اکنون می میرد و ربیع گریه می کند. خواست او را بخنداند و یک نکته را ذکر کند؛ گفت: «آیا به زبان من دعا می کنی ای ربیع؟»

گفت: «چگونه ای شافعی؟»

گفت: «می گویی: خداوند ضعف را قوت بخشد؛ اگر ضعف را قوت بخشد میمیرم.»

ربیع گفت: «ای امام، به خدا قسم نمی دانم به خاطر حرفت بخندم یا گریه کنم؟»

او گفت: «امروز روز وفات است، قرآن را برایم بخوان ای ربیع.»

گفت: «برایت چه بخوانم؟»

گفت: «این فرموده ی خدای تعالی که می فرماید:

﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا...﴾ [آل عمران: ۱۹۳].

« پروردگارا، ما شنیدیم که ندا دهنده ای به ایمان فرا می خواند، که به پروردگارتان ایمان

آوردید، پس ایمان آوردیم... »

گوید: «شروع به خواندن کردم و او می گریست. اشک هایش سرازیر بود. گویی منظورش از این آیات خودش بود.»

﴿رَبَّنَا فَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ﴾ « ۱۹۳ » رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ

رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِعَادَ « ۱۹۴ » فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ... ﴿آل

عمران: ۱۹۵-۱۹۳]

« پروردگارا، پس گناهانمان را برای ما بیمارز و بدی هایمان را از ما بردای و ما را در زمره ی نیکان بمیران. پروردگارا، و آنچه را که از زبان رسولانت به ما وعده کرده ای، به ما بده و روز قیامت ما را رسوا مگردان. که بی گمان تو خلاف وعده نمی کنی. پس پروردگارشان[دعا]یشان را پذیرفت... »

گفت: «از شدت گریه صدای حق حق او را شنیدم، وقتی این آیه را خواندم:

﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنُثِيَ...﴾ [آل عمران:

۱۹۵].

« پس پروردگارشان[دعا]یشان را پذیرفت که: من عمل هیچ صاحب عملی از شما را از

مرد یا زن تباہ نمی کنم... »

تو و مادرت ان شالله :

﴿بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ﴾ [آل عمران: ۱۹۵].

« شما از همدیگرید. »

سپس به من گفت: « ای ربیع، نزد فلان مالکی مذهب برو و به او بگو :
شافعی به تو می گوید برایش دعا کن. »

سبحان الله، حتی در وقت مرگ هم می خواهد مردم را جمع کند و آنان را
یک پارچه کند.

به او گفتم: « مدتی بعد می روم. »

گفت: « هم اکنون برو، این برای قلب من و قل او قبل از مرگ زیباتر
است. »

ایا می توانی این گونه فکر کنی؟ همزیستی چیزی جز شیوه ی تفکر
نیست. چگونه مردم را جمع کنی؟ چگونه دل هایشان را به هم نزدیک کنی؟

گوید: او آخرین نفس ها را در وقت مغرب می کشید، به او گفتیم: « بیرون
برویم و تو را رها کنیم؟ »

گفت: «نه، تا شاهد خروج روح باشید. »

آخرین چیزی که گفت چند بیت شعر بود. او خیلی شعر دوست داشت. گفت:

جَعَلْتُ رَجَائِي نَحْوَ عَفْوِكَ سُلَّمًا
بِعَفْوِكَ كَانَ عَفْوُكَ أَعْظَمًا
تَجُودُ وَ تَعْفُو مِنْهُ وَ تَكْرُمَا

وَلَمَّا قَسَا قَلْبِي وَ ضَاقَتْ مَذَاهِبِي
تَعَاظَمَنِي ذُنُوبِي فَلَمَّا قَرَنْتُهُ
وَمَا زِلْتُ دَا عَفْوٍ عَنِ الذَّنْبِ لَمْ تَزَلْ

« وقتی که قلبم سخت شد و راه هایم تنگ گشت، امیدم را نردبانی برای رسیدن به عفو و گذشت تو قرار دادم.

گناهانم را بزرگ دیدم، ولی وقتی آن را با عفو تو مقایسه کردم، عفو تو بزرگتر بود.

همواره عفو کننده گناه بودی و هستی و با منت و بزرگواری می بخشی و عفو می کنی).

گویند: این بیت های شعر را درباره عفو خدای تعالی گفت و سپس روحش پرواز کرد و در گذشت. (رضی الله عنه و ارضاه).

گویند: شبی که او را دفن کردیم، شب نیمه ی شعبان بود. قبرش هم اکنون در مصر شناخته شده است.

داستان امام شافعی رحمه الله علیه را تمام کردم.

می گویند: «ما ندیدیم اهل شهری بعد از پیامبر صل الله علیه وسلم بر کسی از بزرگان این گونه گریه کنند. تمام مصر غمگین شد. حتی تمام اهل اسلام غمگین شدند. مردی که امت را و مردم را به اندازه ی توانش جمع کرد. خیلی فداکاری کرد، حتی مخالفانش به او احترام می گذاشتند.

به شما می گویم: ده قاعده وجود دارد. این قواعد ده گانه برای همزیستی است. این قواعد را در داستان امام شافعی رحمه الله علیه ذکر کردم، در فصل آینده این قواعد را یکی یکی می گیریم و می گوئیم چه کسی این قاعده را از داستان امام شافعی رحمه الله علیه استخراج می کند؟ و کجا این قاعده را تطبیق می دهد؟ بر شما مخفی نیست که من برخی از داستان ها را که امام شافعی رضی الله عنه بعضی از قواعد را در آن ها تطبیق داد، عمدا رها کردم تا فصل آینده در توضیح ارتباط بین امام شافعی رحمه الله علیه و زندگی اش و بین قواعد ده گانه قوی تر باشد.

از خدای تبارک و تعالی مسألت دارم که ما را جمع کند، ما را در یکپارچگی کمک کند، خون‌های ما را در عراق، دارفور و لبنان حفظ کند، کشورهای ما را حفظ کند، دل‌های ما را به هم نزدیک کند و به ما کمک کند تا هنر جمع کردن مردم و ایجاد منطقه‌ی مشترک میان خود و مردم را یاد بگیریم.

همزیستی

فصل پانزدهم

قواعد ده‌گانه نزد امام شافعی رحمه‌الله علیه

این فصل از مهم‌ترین فصل‌هایی است که بر امام شافعی رحمه‌الله علیه تطبیق داده می‌شود. در صفحات گذاشته درباره‌ی داستان زندگی امام شافعی رضی‌الله عنه صحبت می‌کردم و ده‌قاعده به شما گفتم که در ایجاد منطقه مشترک کمک می‌کند. این قواعد را در فصل گذشته قرار دادیم تا شما را با داستان زندگی امام شافعی رحمه‌الله علیه مرتبط سازد. این قواعد ده‌گانه برای کسی است که می‌خواهد همزیستی کند و به ایجاد فضای مشترک با دیگران بپردازد. ثوابش خیلی زیادست، چنان‌که پیامبر اکرم صل‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید:

« الْمُؤْمِنُ أَلْفٌ مَّا لُؤْفٌ... »

(مؤمن با دیگران می‌جوشد و مردم نیز با او می‌جوشند...)

معنایش همان اندیشه‌ی ایست که گفتم. یعنی مردم به سرعت با او انس و الفت می‌گیرند و او نیز به سرعت با آن‌ها انس و الفت می‌گیرد. یعنی می‌داند چگونه با مردم ارتباطات سریع برقرار کند. به بقیه این حدیث نگاه کن:

«... وَلَا خَيْرَ فِي مَنْ لَا يَأْلَفُ وَلَا يُؤْلَفُ » (مسند احمد).

(... و در کسی که با دیگران انس و الفت نمی‌گیرد و دیگران با او انس و الفت نمی‌گیرند، خیری نیست.)

ثوابش این است که تو مؤمن هستی، یعنی می‌دانی چگونه با مردم انس بگیری؟ و چگونه آنان با تو انس بگیرند

این قواعد ده‌گانه اجتهاد شخصی من است. در عین حال این‌ها را از تجربه ی شخصی خود و سخنان دانشمندان غربی و دانشمندان شرقی که در مورد مدیریت و چگونگی ایجاد ارتباط با دیگران صحبت کرده‌اند، گرفته‌ام. وقتی قواعد ده‌گانه را در آوردم تا بر امام شافعی رحمه الله علیه تطبیق دهم غافلگیر شدم که آنان کاملاً بر امام شافعی رحمه الله علیه تطبیق دارند!

پیاده کردن قواعد ده‌گانه بر امام شافعی رحمه الله علیه

قاعده اول: بکوش تا فضای مشترکی میان خود و دیگران ایجاد کنی.

چنان‌که قبلاً گفتم _ به عنوان مثال _ من ازدواج کردم تا با همسر من منطقه مشترکی ایجاد کنیم و آن عبارت است از این‌که همدیگر را خیلی دوست بداریم. به مرور زمان، یا به هر علت دیگر این منطقه تمام شد. پس آیا ارتباط پایان یافت؟ نه، پایان نیافت. اجازه بدهید اکنون دنبال منطقه‌ی مشترک بگردیم. این فزاخوانی برای هر زن و شوهری است. من در ابتدا از عراق و دارفور صحبت می‌کنم، من و پسر بالغم، برادرانم، این واقعا شیوه بزرگی است. افزون بر این که این یک شیوه تفکر است: «بکوش تا منطقه مشترک را پیدا کنی.» کلمه‌ی «بکوش» ساده نیست، چون به تلاش و مدیریت نیاز دارد.

تطبیق قاعده‌ی اول بر امام شافعی رحمه الله علیه

بکوش تا منطقه‌ی مشترکی با دیگران را ایجاد کنی.

اول: مادر امام شافعی رحمه الله علیه او واقعا یک مادر بزرگ است! آیا داستان را به یاد دارید؟ وقتی امام شافعی رحمه الله علیه به مکه رفت، مادرش گفت: «پسر جان، ما فقیر هستیم و ثروتی نداریم. من به خاطر تو ازدواج نکردم و تو را نذر علم کردم، شاید خداوند به وسیله‌ی تو این امت را متحد و منسجم بگرداند.»

چون دورانی که امام شافعی رحمه الله علیه در آن زندگی می‌کرد، دوران نبرد وحشتناک فکری بود. صدها فکر و نبرد شدید؛ مذاهب اسلامی، مدرسه‌ی حجاز، مدرسه‌ی عراق، زندیق‌ها _ کسانی که سنت را انکار می‌کردند _، معتزله، سنی و شیعه و در میانشان، و در وجدان‌ها مشکلاتی وجود داشت. از زمان شهادت سیدنا عثمان رضی الله عنه و از زمان فتنه‌ی بزرگ در روزگار سیدنا علی و سیدنا معاویه رضی الله عنه. کشوری پهناور و ثروتمند به نام دولت عباسی وجود دارد. نسلی خوش‌گذران از جوانان ظهور کرده‌اند که دنبال لذت هستند. پدران‌شان این را نمی‌پذیرند، چون به دست صحابه و تابعین تربیت شده‌اند. در سال صد و پنجاه هجری مشکلی اتفاق می‌افتد. درست است که دولت عباسی در آن زمان قدرت داشت، ولی در جنوب نبردی است که مثل آتشفشان در حال غلیان است. پس اگر دولت عباسی ضعیف شود با همدیگر درگیر می‌شوند و بغداد به یک حمام خون تبدیل می‌شود، مثل وضعیت امروز.

امام شافعی رحمه الله علیه با مادرش به مکه رفت، مادرش او را به مکتب فرستاد تا قرآن را حفظ کند و تجوید بیاموزد و گفت: این اولین گام است. این زن برای پسرش برنامه ریزی می‌کرد. از سه سالگی تا هفت سالگی در این مکتب قرآن خواهد آموخت. ولی وقتی به مکتب رفت، استاد به او اهمیت نداد، چون ثروتمند نبود. امام شافعی رحمه الله علیه به منزل برمی‌گردد، اولین درس در همزیستی؛ چگونه منطقه مشترک مشترک ایجاد کنم؟ گریه کنان نزد مادرش می‌رود و می‌گوید: «مادر جان، نمی‌خواهم دوباره به مکتب بروم، معلم با من برخورد بدی دارد.»

مادربزرگ جواب می‌دهد و می‌گوید: «پسر جانم، برو از نقشه استفاده کن.»

می‌پرسد: «چگونه؟»

جواب می‌دهد: «پسرم، وقتی دیدی معلم به بچه‌های ثروتمند یاد می‌دهد تو کنار یک کودک ثروتمند بنشین و بدون این که معلم احساس که تو زرنگی می‌کنی، گوش کن.»

می‌گوید: «این کار را یک بار، دوبار و سه بار انجام دادم، باادب داخل می‌شدم و معلم متوجه نمی‌شد و وقتی به بچه‌ی ثروتمندی یاد می‌داد، گوش می‌کردم تا اینکه یاد می‌گرفتم، وقتی معلم می‌رفت و شاگردان نشسته بودند، برمیخاستم و برای‌شان شرحه‌ی الله می‌دادم. آنان نزد من می‌آمدند و می‌گفتند برای ما شرحه‌ی الله بده ای شافعی.»

او در آن زمان پنج سال داشت.

معلم می‌آمد و می‌دید که من به دانش آموزان یاد می‌دهم.»

معلم هم فضای مشترک را پیدا کرد: این کودک در آموزش به من کمک می‌کند و من کمی استراحت می‌کنم، در مقابل من از او پولی نمی‌گیرم. پس به او یاد می‌دهم، چون بیشتر به من کمک خواهد کرد.

نزد مادرم بازگشتم و گفتم: «مادر جان، فروتنی برای علم و ادب برای معلم را یاد گرفتم.»

گویا این درسی است برای کودکی که پنج سال دارد. مادرش به او یاد داد که چگونه منطقه‌ی مشترکی میان خود و دیگران به وجود آورد. این موضوع تا پنجاه سالگی با او بود، چون تبدیل به شیوه تفکر شد. چه زیباست که پدران و مادران این شیوه را به فرزندانش یاد بدهند. آیا در میان ما کسی هست که این حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم را به فرزندانش یاد بدهد؟

«المؤمن إلف مألوف».

«مؤمن با دیگران می‌جوشد و مردم نیز با او می‌جوشند.»

رسول الله صل الله علیه وسلم اولین کسی است که به این حدیث عمل کرد. ای غرب، ما کسانی هستیم که همزیستی را آغاز کردیم. درست است که غرب با کلمه‌ی «همزیستی» آغاز کرد، ولی اندیشه را ما شروع کردیم. هیچ قانون اساسی در دنیا وجود ندارد که برای امتش بگوید:

﴿...و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا...﴾ {الحجرات: ۱۳}.

«... شما را گروه‌ها و قبیله‌هایی گردانده‌ایم تا همدیگر را بشناسید...»

به پیامبر صل الله علیه وسلم در اوج اختلاف با قریش نگاه کنید؛ قریشیان مسلمانان را می‌کشتند، به خدا و رسولش کفر می‌ورزیدند، رسول الله، صل الله علیه وسلم پیمانی می‌سازد به نام «حلف الفضول» و می‌فرماید:

«اگر قریش مرا به پیمانی جدید مثل حلف الفضول دعوت کند، اجابت می‌کنم.»

یعنی کمک به مظلوم، وقتی به آنان اختلافات شدیدی داشت، چنین فکری کرد. با مقایسه به وضعیت امروز ما: زنی که با شوهرش دعوا می‌کند و نمی‌خواهد او را ببخشد و بعد از آن همه چیز را فراموش می‌کند، این زن ملایم نیست، نمی‌خواهد زندگی کند.

به عنوان مثال، پسر مرا که خسته کرده است، کتک می‌زنم، ولی قبل از اینکه او را بزنم، دنبال منطقه‌ی مشترکی بگردم که می‌توانیم در آن با هم روبرو شویم و همدیگر را به دست بیاوریم. «اگر قریش مرا به پیمانی جدید مثل حلف الفضول دعوت کند، من اجابت می‌کنم.»

به این خاطر هنوز من روی نقطه اول تمرکز دارم. بکوش، بکوش تا فضای مشترکی با دیگران پیدا کنی. ببین به چه چیز علاقه نشان می‌دهد؟ آیا به فوتبال علاقه دارد؟ پس یاد بگیر. به چه کسی می‌خواهی نزدیک شوی؟ به

پسرت؟ چند سال دارد؟ چهارده سال دارد و به فوتبال علاقه دارد. پس فضای مشترکی میان من و فرزندم در فوتبال وجود دارد تا کاری کنم که از سیگار کشیدن دست بردارد، یا کاری کنم که مردانگی خود را حفظ کند و یا به دنبال شهوت ها نرود.

به عنوان مثال، یک دختر مد دوست دارد. پس نوع مدی که می‌توانم به‌وسیله‌ی آن منطقه مشترکی میان خود و او ایجاد کنم، چیست؟

برادرانم، امام شافعی رحمه الله علیه قبل از این که با امام محمد بن حسن رحمه الله علیه استاد مدرسه‌ی عراق و شاگرد امام ابوحنیفه رحمه الله علیه ملاقات کند، پنجاه دینار از مالش خرج کرد. او غیر از این‌ها پولی نداشت. او تمام کتاب‌های امام ابوحنیفه رحمه الله علیه و امام محمد بن حسن رحمه الله علیه را خرید و خواند تا دنبال منطقه مشترکی میان خود و امام محمد بن حسن رحمه الله علیه باشد.

قرآن و مناطق مشترک:

خدای تعالی می‌فرماید:

﴿قل يا اهل الكتاب...﴾

« بگو ای اهل کتاب... »

آنان را اهل کتاب نامید، نه کافر.

﴿...تعالوا...﴾

« ...بیایید... »

دنبال منطقه‌ی مشترکی در میانمان بگردیم.

﴿...الی کلمه سواء...﴾

«...به سوی سخنی آبیید که برابر است...»

هر دو باهم روی آن انفاق کنیم.

﴿...بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلاَ نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلاَ يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ

اللَّهِ...﴾ {آل عمران: ۶۴}

« بین ما و شماست: که جز خدا را بندگی نکنیم و چیزی را با او شریک نیاوریم و برخی

از ما برخی دیگر را به جای خداوند پروردگار برنگیرد... »

به این معنا که بر من سیطره نداشته باش. یک دیکتاتوری به من تحمیل نکن. به من ظلم می‌کنی، سرزمینم را غضب می‌کنی و می‌گویی بیا باهم همزیستی کنیم.

یعنی می‌خواهد بگوید اگر دنبال منطقه‌ی مشترک هستیم، آن منطقه‌ی مشترک توحید است.

شاید خداوند با اندیشه‌ی مناطق مشترک بین یک زن و شوهر صلح برقرار کند. شاید جوانی به پدرش نزدیک شود و بگوید تلاش خواهم کرد تا فضای مشترکی میان خودم و شما پیدا کنم و شاید به خاطر این سخن خون در عراق ریخته نشود. شرط نیست که از طرف من باشد. هر کسی می‌تواند این اندیشه را انتشار دهد و به دیگران برساند. خدا شاهد است که نیت این است. خدای تعالی می‌فرماید:

«...ومن احيائها...».

«...کسی که یک نفس را زنده کند...»

«... فَكَانَ أَحْيَا النَّاسِ ...» { المائدة: ۳۲ }.

«...چنان است که گویی همهی مردم را زنده داشته است.»

قاعده‌ی دوم: دنبال علمی باش که به تو کمک می‌کند تا فضای مشترکی با دیگری ایجاد کنی:

ایجاد فضای مشترک میان تو و دیگری کافی نیست. باید بعضی چیزها را یاد بگیری. امام شافعی رحمه الله علیه لغت، قرآن، حدیث و تفسیر را یاد گرفت. یکبار لیث بن سعد رحمه الله علیه، امام بزرگ مصر در مکه مشغول درس دادن بود. در آن زمان امام شافعی رحمه الله علیه سیزده سال داشت.

امام شافعی رحمه الله علیه نشست تا سخنرانی لیث رحمه الله علیه را گوش کند که در آن می‌گفت: «یکی از اسباب تفرقه‌ی امت و اختلاف علما نبودن لغت است. پیامبر احادیث را به لغت عربی فرمود و قرآن به لغت عربی نازل شد، ولی الان لغت، آبکی شده و اصالتش را از دست داده و مردم دیگر مراد پیامبر را متوجه نمی‌شوند و به این خاطر اختلاف پیش می‌آید.»

او افزود: «اگر یک مرد برخیزد و لغت را با قرآن و حدیث جمع کند، خداوند امت را به وسیله‌ی او جمع می‌کند.»

امام شافعی رحمه الله علیه از جا برخاست و آموخت. ای مسلمانان، ای کسانی که در غرب زندگی می‌کنید، چگونه می‌خواهید روی غربی‌ها تاثیر بگذارید در حالی که لغتشان را بلد نیستید؟ امام شافعی رحمه الله علیه به قبیلہ‌ی هذیل رفت تا لغتشان را بیاموزد، چون قبیلہ‌ی هذیل از بهترین قبایل در استعمال لغت بود. چهار سال طول کشید که شعر و نسب‌شناسی بیاموزد. در

آنجا یاد می‌گرفت تا این ده‌هزار بیت شعر را حفظ کرد. لغتش خوب شد. ما هر چه علوم بیشتر و مهارت‌های بیشتری یاد بگیریم، منطقه‌ی مشترکی میان ما و دیگران زیادتر می‌شود. مثال: تو در یکی از ورزش‌ها مهارت داری، پس باعث ایجاد فضای مشترکی با طبقه‌ای از مردم می‌شوی. یا ادبیات یاد داری یا بنایی. این یک طبقه‌ی دیگری است که مساحتی با آنان ایجاد کرده‌ای. چندین علوم با امام شافعی رحمه الله علیه بود از جمله: قرآن، تجوید، حدیث، تفسیر، لغت، نسب شناسی، شعر، ورزش «تیر اندازی»، قیافه شناسی و تمام علم حجاز «یعنی امام مالک رحمه الله علیه». او ده علم فرا گرفت و به خاطر این که این ها را بیاموزد به ده سرزمین مسافرت کرد. چیزهایی یاد گرفت و از آنها مناطق مشترکی ساخت.

قاعده‌ی سوم: با جامعه بیامیز و از آنان کناره نگیر:

گروهی از متدینان از جامعه کناره می‌گیرند. حتی اصطلاحاتی که به کار می‌گیرند، برای مردم مأنوس نیست. اصطلاحات جالبی است. او با مردم سخن نمی‌گوید مگر با «جزاکم الله خیرا» تردیدی نیست که این جمله‌ی زیباست، ولی منظور من این است که چگونه شیوه‌ی خود را با مردم ساده کنیم و از آنان جدا نشویم، شیوه‌ی لباس پوشیدنم چگونه است؟ شیوه‌ی رفتارم چگونه است؟... و تا آخر؟

امام شافعی رحمه الله - به عنوان مثال -

وقتی امام شافعی رحمه الله علیه چهار سال را در صحرا در قبیله‌ی هذیل گذراند، مادرش به او گفت: «پسر جانم، می‌خواهی سال‌ها در آنجا بمانی، من می‌ترسم که تو خسته و دل‌زده شوی، لذا سفارش می‌کنم که ورزش کنی تا به تنگ و ستوه نیایی و با هم سن و سالانت تفاوتی نداشته باشی.»

به خاطر این که گوشه گیر نشود، چون در این دوران خوش‌گذرانی نشانه‌ی عصرش بود و به خاطر این که با بقیه‌ی هم سن و سالانش فرقی نداشته باشد.

می‌گوید: « وقتی به آن‌جا رفتم، دغدغه‌ام دو چیز بود: تیر اندازی و آموختن دانش. ده‌هزار بیت حفظ کردم و تیر اندازی را خوب فرا گرفتم، از ده تیر، ده تا را به هدف می‌زدم.»

او از جامعه کناره نگرفت. ای برادرانم، آیا باور می‌کنید امام شافعی رحمة الله علیه صد و چهل کتاب تالیف کرد؟ همه‌ی آن‌ها در دین بود، مگر یکی و آن هم کتابی بود که نامش را «ورزش تیراندازی» نهاد. در سال صد و پنجاه هجری، چون او در متن جامعه است. حتی قرآن کریم به این شیوه است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ...﴾ {ابراهیم: ۴}.

« و هیچ رسولی را نفرستادیم مگر به زبان قومش ... »

یعنی با زبان و فرهنگشان صحبت می‌کند و می‌داند که چگونه زندگی می‌کنند؟ ای مسلمانان، ای کسانی که در غرب زندگی می‌کنید، از ساکنان شهری که در آن زندگی می‌کنید، دور نشوید تا در آنان تاثیر بگذارید، تا در اروپا به اسلام احترام گذاشته شود، چون ما دارای یک رسالت جهانی هستیم. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ...﴾ {سبأ: ۲۸}.

« و تو را نفرستاده‌ایم جز برای همه مردمان ... »

برای ما عیب است که نتوانیم این سخن را به دیگران برسانیم. رسانه‌های غرب می‌توانند در آنان تاثیر بگذارند، ولی ما چه کردیم؟ امام شافعی رحمة الله علیه به ده منطقه مسافرت کرد. عمرش را در سفر سپری کرد تا مردم را جمع کند. وقتی امام شافعی رحمة الله علیه به مصر آمد به کسی تعلیم نداد و شروع به فتوا نکرد، مگر بعد از اینکه درباره اهل مصر مطالعه کرد

«...بلسان قومه...» «...بازبان قومش...» تا بدانند مصری ها چه دوست دارند. او دو چیز پیدا کرد: اول: مصری ها یکی از بانوان را که نزد آنان است به نام بانو نفیسه نوهی حسن بن علی ابی طالب رضی الله عنه ارج می نهند. به این خاطر امام شافعی رحمه الله علیه رفت تا از بانو نفیسه علم فرا گیرد. پس قبل از این که سخن بگوید مصری ها او را دوست داشتند. گفته شده است او نزد بانو نفیسه رفت، کاغذ و قلمی برداشت و به او گفت: «آیا به من اجازه می دهی علمی که به من نرسیده است از تو حاصل کنم؟» دوم: دریافت که مصری ها بذله گویی و نکته پراکنی را دوست دارند. چنان که برخی از عیب ها را در آنان یافت و آن این که وقتی کسی را ببینند که چیزهای ساده ای می سازد او را تحقیر می کنند. یکبار در جلسهی درس به او گفت: «یک داستان برای شما تعریف می کنم که از آن خوشتان بیاید.»

شروع به تعریف یک لطیفه کرد: «من و مجموعه ای از علما این داستان را شنیدیم. داستان از این قرار است که چند نفر سفره ای در صحرا گذاشتند. روی دو مرغ بود. همه بسیار گرسنه بودند. وقت نماز عشا شد، همه برای نماز برخاستند. روباهی آمد و یکی از مرغ ها برداشت و برد. وقتی نمازشان تمام شد، دیدند که یک مرغ روی سفره است. به دور دست نگاه کردند و دیدند که روباه در آنجا ایستاده و مرغ دیگر در دهانش است. روباه مرغ را گذاشت و دوید و مخفی شد. آنان سفره را رها کردند و به طرف مرغ دویدند. وقتی به آنجا رسیدند، دیدند مقداری الیاف نخل به شکل یک مرغ است. بلافاصله به طرف سفره دویدند و دیدند که روباه آن مرغ را هم دزدیده است.»

مصری ها خندیدند و امام شافعی رحمه الله علیه گفت: «ای اهل مصر، هیچ روباهی را سبک مشمارید که مرغی را از شما بدزدد، مواظب باشید.»

دیدید چگونه با مصری‌ها همزیستی کرد؟ فقط چهار سال در آنجا ماند. مصری‌ها می‌گفتند: «مصری‌ها قبل از امام شافعی برای هیچ‌کس گریه نکرد، آن‌گونه که برای او گریست.»

وقتی به مصر رسید پنجاه سال داشت. در پنجاه و چهار سالگی در گذشت. در این چهار سال بیماری او را از پای درآورد.

علما گویند: «شافعی با زبانی با ما سخن می‌گفت که می‌گفتیم چه لغت بزرگی! برای ما سخت بود. ولی وقتی در مقابل عوام می‌نشست یا کتاب می‌نوشت لغت را ساده می‌کرد. با زبانی می‌نوشت که مردم آن را بفهمند.»

چون امام شافعی رحمة الله علیه در دل جامعه بود. جوانان خیلی او را دوست داشتند، چون ورزش‌کار بود، جوانانی که با داستان‌های عاشقانه زندگی می‌کردند، نزد کسی جز امام شافعی رحمة الله علیه نمی‌رفتند، چون او با مردم بود، و این قاطی شدن به سود اسلام شد. یک بار یکی از جوانان مصر که عاشق داستان‌های عاشقانه بود، آمد و نامه‌ای برایش نوشت که در آن به شافعی می‌گفت:

سَلِّ الْمُفْتِي الْمَكِّي مِنْ آلِ هَاشِمٍ * إِذَا اشْتَدَّ وَجْدَ الْمَرْءِ كَيْفَ يَصْنَعُ «از مفتی مکی که از خاندان هاشم است پرس: وقتی وجد شخص شدت بگیرد چه کار کند؟»

وجد همان عشق است. امام شافعی رحمة الله علیه با یک بیت شعر جوابش را داد و گفت:

يُدَاوِي هَوَاهُ بِالتَّقِي ثُمَّ يَكْتُمُ حُبَّهُ * وَ يَصْبِرُ حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهَ بِالْفَرَجِ «عشق را با تقوا مداوا کند، سپس عشق و دوستی‌اش را بپوشاند و صبر کند تا خداوند فرج و گشایش را بفرستد.»

امام شافعی رحمة الله عليه یک منطقه‌ی مشترک میان خود و جوانان رفاه‌طلب و ورزشکار می‌ساخت. او صد و چهل کتاب نوشت که یکی در مورد ورزش بود.

قاعده‌ی چهارم: به طور مطلق هیچ اندیشه‌ای را رد نکن:

برادرانم، بعضی اوقات ما اندیشه‌ای را رد می‌کنیم و می‌گوییم حرام است، ولی چه می‌شود اگر ده درصد آن را تعدیل کنیم تا حلال شود؟

در تطبیق این قاعده به امام شافعی رحمة الله عليه نگاه کن. یک مشکل خیلی بزرگ در دولت عباسی وجود داشت. سه علم بود که نزد علمای دینی مطرود و منفور بود. شعر، چون شعرا در مورد عشق و عاشقی شعر می‌سرودند و علمای دینی می‌گفتند این شعر حرام است. _ مثل مسایل هنر و تئاتر در عصر ما _ به این خاطر بین دانشمندان دینی و شاعران اختلاف شدیدی بود. دانشمندان به آنان پیشنهاد می‌کردند که شعر دینی بنویسند، شاعران جواب می‌دادند که نمی‌خواهیم و نمی‌دانیم چگونه شعر دینی بنویسیم. پس مشکل بالا گرفت. امام شافعی رحمة الله عليه آمد و وارد منطقه‌ی مشترک شد. به قبیل‌های هذیل رفت، ده هزار بیت شعر یاد گرفت و شاعران نزد امام شافعی رحمة الله عليه تا نزد او شعر و قواعد لغت را بیاموزند. اصمعی شاگرد امام شافعی رحمة الله عليه بود. او مشهورترین ادیب و شاعر و شاعر دولت عباسی است. او مدرس هارون الرشید بود. یعنی وقتی هارون الرشید راه می‌رفت در کنارش اصمعی بود. اصمعی همیشه می‌گفت: « شعر های هذیلی‌ها را نزد جوانی از مکه به نام محمد بن ادريس شافعی در ذهنم تصحیح کردم. از او شعر آموختم و او قرآن را با شعر به من آموزش می‌داد.»

امام شافعی رحمة الله عليه کار دیگری انجام می‌داد تا دیدگاه علمای دینی را تغییر دهد و آن این هر شعری حرام نیست. در تفسیر آیات قرآنی که

حاوی معانی سخت بود از شعر استفاده می‌کرد. کلمه را در شعر به عنوان شاهد به کار می‌برد و با شعر معنی کلمه را شرحه الله می‌داد.

در این دلیلی است که شعر فوایدی دارد. افزون بر این، شروع به نوشتن شعر اجتماعی کرد و فضایی بین این دو گروه ساخت. فن جدیدی را اختراع کرد که عبارت از شعر اجتماعی بود او اولین کسی شناخته می‌شود که این نوع شعر را سرود. او شعر اخلاقی هم سرود. شعرا می‌گفتند: «کسی که لغت را به ما آموزش می‌دهد مثل ما شعر می‌نویسد، پس ما هم مثل او بنویسیم.»

علمای دینی می‌گفتند: «ما این شعر را رد نمی‌کنیم، چون این شعر حرام نیست.»

برخی از اشعار امام شافعی رحمه الله علیه

نَعِيبُ زَمَانِنَا وَ الْعَيْبُ فِينَا وَمَا لَزَمَانِنَا عَيْبٌ سِوَانَا
وَنَهْجُو ذَا الزَّمَانِ بِغَيْرِ ذَنْبٍ وَلَوْ نَطَقَ الزَّمَانُ إِذَا هَجَانَا

« ما از زمانه ی خود عیب جویی می کنیم در حالی که عیب در ماست، زمانه ی ما عیبی به جز ما ندارد،

این زمان را بی گناه هجو می کنیم، اگر زمان حرف می زد حتماً ما را هجو می کرد. »

هم چنین می گوید:

سَافِرٌ تَجِدُ عِوَضًا عَمَّنْ تُفَارِقُهُ وَأَنْصِبُ فَإِنَّ لَذِيذَ الْعَيْشِ فِي النَّصَبِ
إِنِّي رَأَيْتُ وَ قُوفَ الْمَاءِ يُفْسِدُهُ إِنْ سَارَ طَابَ وَ إِنْ لَمْ يَجْرِ لَمْ يَطْبِ

وَالْأَسَدُ لَوْلَا فِرَاقُ الْغَائِبِ مَا افْتَرَسَتْ
وَالسَّهْمُ لَوْلَا فِرَاقُ الْقَوْسِ لَمْ يَصِبْ

« مسافرت کن، به جای کسی که از او جدا می شوی، عوض خواهی یافت، زحمت بکش، چون لذت زندگی در زحمت است،

من دیدم اگر اب را کد باشد، فاسد می شود، اگر حرکت کند پاک می شود و اگر جاری نشود پاک نمی شود.

و اگر جدایی از جنگل نبود شیرها نمی دریدند و اگر تیر از کمان جدا نمی شد به هدف نمی خورد. »

هم چنین می گوید:

يُخَاتِبُنِي السَّافِيَةُ بِكُلِّ فُبْحٍ
يَزِيدُ سَفَاهَةً فَأَزِيدُ حِلْمًا
إِذَا نَطَقَ السَّافِيَةُ فَلَا تُجِبُهُ
فَإِنْ كَلَّمْتَهُ فَرَجَّتْ عَنْهُ
فَأَكْرَهُ أَنْ أَكُونَ لَهُ مُجِيبًا
كَعُودِ زَادَهُ إِلَّا حَرَّاقُ طَيْبًا
خَيْرٌ مِنْ أَجَابَتِهِ السَّكُوتُ
وَإِنْ خَلَيْتَهُ كَمَدًا يُمُوتُ

سبک سر، مرا با زشتی تمام مورد خطاب قرار می دهد، من نمی پسندم که جوابش را بدهم. سبک سری او زیاد می شود و حلم من زیادتیر، مثل چوب عود که سوختن بویش را زیاد می کند.

وقتی سبک سر سخن گفت جوابش را نده، بهترین جواب به او سکوت است.

اگر با او سخن بگویی گویا در کارش گشایش کردی و اگر او را رها کنی دق می کند و می میرد.

امام شافعی «رحمة الله» و نسب شناسی

نسب شناسی هم نزد علمای دینی مردود بود. چون دولت عباسی در این زمان مشغول نبرد بود. وقتی نسب ذکر می شد هر کسی می گفت: پدرم چنین بود، جدم چنین بود و در میانشان درگیری بوجود می آمد و از جانب دیگر، دانشمندان نسبت شناس خیلی علاقه داشتند در مورد نسب سخن بگویند و با علمای دینی اختلاف کردند امام شافعی «رحمة الله» و در نسبت هایی صحبت کرد که اختلاف بر انگیز نبود، مثل نسبت هایی که به واسطه زنان اثبات می شد. او در مورد عظمت زنان در تاریخ ما سخن گفت. تا آن جا که يك بار امام شافعی «رحمة الله» با ابن هشام صاحب کتاب سیره ی ابن هشام، نشست و بود. او در نسب شناسی بسیار شگفت انگیز بود. به امام شافعی «رحمة الله» گفت: «در مورد نسبت ها برای ما سخن بگو. می گویند تو عالم نسبت شناسی هستی؟»

امام شافعی «رحمة الله» گفت: «نسبت مردان را رها کن. همه ی مردم این را میدانند. بیا در مورد نسب زنان سخن بگوییم.»

ابن هشام گفت: «سخن بگو.»

گفت: «فلان زن بزرگ، پدرش فلانی است و پدر بزرگش فلانی.»

از آن وقت زنان، امام شافعی «رحمة الله» را دوست داشتند. چون او آنان را گرامی داشت.

قاعده ی پنجم به مخالف خود ظلم نکن تا به دشمن تبدیل نشود.

به عنوان مثال وقتی با همسرت اختلاف کردی بر او ظلم نکن، چون ارتباط میان خود را به ارتباط غیر ممکن تبدیل می کنی. بر هیچ کس که با تو اختلاف نظر دارد ظلم نکن، چون او را به دشمنی سرسخت تبدیل می کنی. وقتی امام شافعی «رحمة الله» به یمن رفت زندقه ها را دید. آنان مخالف وی در رأی بودند، عقیده ی آنان فاسد بود و سنت را انکار می کردند. انواع دیگری از

معتزله و خوارج را دید و استاندار یمن را دید که خیلی به آنان ظلم میکند و زمین هایشان را غصب می کند تا آنان را ضعیف کند. عجیب این که امام شافعی «رحمة الله» که یکی از امامان اهل سنت بود، در برابر استاندار ایستادتا از آنان دفاع کند و به او گفت: «آیا گمان می کنی که خدا از کار تو راضی است؟ مگر سخن خدا را نشنیدی که می گوید:

﴿...وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰٓی اَلَّا تَعْدِلُوْا اَعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی...﴾ [المائدة: ۸].

«... و دشمنی قومی شما را بر آن ندارد که به عدالت رفتار نکنید، به عدالت رفتار کنید

که ان به تقوی نزدیکتر است...»

وقتی نزد هارون الرشید رفت، گفت: «ای امیرالمؤمنین، ای کار را به خاطر تو کردم.»

هارون گفت: «چگونه؟»

امام شافعی «رحمة الله» گفت: «اگر تو ب آنان ظلم کنی آنان را از دست می دهی، ولی به آنان نیکی کن حتی اگر با تو اختلاف نظر داشتند.»

قاعده ی ششم: در جمع کردن مردم و حق طلبی صادق باش.

یعنی منطقه ی مشترکی میان خود و مردم به خاطر این که سرشان کلاه بگذاری، ایجاد نکن، به خاطر این که آنان را جذب کنی، ایجاد نکن و به خاطر این که هر چه می خواهی از آنان بگیری، ایجاد نکن. این منطقه ی مشترک را برای جمع کردن مردم ایجاد کن. در عراق و لبنان این کار را بکن. نیت صادق باش و با نیت صادق برای مصلحت کشورت کار کن.

امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ و صداقت و حق طلبی در جمع کردن مردم.

چیزی که امام شافعی «رحمة الله» به آن عمل می کرد، خیلی پیشرفته بود و کتاب های غرب فقط در صد سال اخیر در مورد این چیز ها سخن گفته است. تمام زندگی امام شافعی «رحمة الله» گفت وگو بود. چون او عراقیان را با حجازیان جمع می کرد. نزد عراقیان می رفت و به آنان می گفت: «آیا کسی مثل مالک وجود دارد؟ بهترین کتاب روی زمین موطای مالک است.»

به حجاز می رفت و به آنان می گفت: «مردم در فقه مدیون ابوحنیفه هستند.»

مردم از او می پرسیدند: «تو با کی هستی؟»

می گفت: «من با حق هستم، حق هر جا که باشد من آن جا هستم.»

علاوه بر آن، این مرد تمام عمرش را در مناظرات صرف کرد. پسرش می گوید: «من هرگز ندیدم که پدرم با کسی مناقشه کند و صدایش را بالا ببرد.»

تو چند بار با خانمت، مدیریت، همکارانت، کسی که با تو اختلاف نظر دارد و کسی که هم دین تو نیست، بحث کردی و صدایت را بالا نبردی؟

شافعی گوید: «با هیچ کس بحث نکردم مگر این که از خدا خواستم که هنگام مناقشه او موفق شود، او بر حق باشد و از طرف خدا تأیید شود.»

آیا نظریه ای در غرب یافت می شود که این سخن را بگوید؟ شما ای دانشمندان غربی، می گوئید علت جمود و خشکی مسلمانان فقه و علمایشان است؟ من درباره ی فقه اسلامی و کسانی که فقه اسلامی را ایجاد کردند با شما سخن می گویم؛ در مورد کسی که علم اصول فقه را وضع کرد، کسی که قواعد تفکر و استنباط از قرآن را تأسیس کرد. امام شافعی «رحمة الله» می گوید: با کسی بحث نکردم که دوست داشته باشم اشتباه کند. ما منتظر لغزش طرف مقابل هستیم.

هم چنین می گوید: «با کسی بحث نکردم مگر با نیت خیرخواهی.»

هم چنین می گوید: «به نیت غالب شدن با کسی بحث نکردم.»

هم چنین میگوید: «با هر کس بحث کردم، برایم فرقی نداشت که حق بر زبان من ظاهر شود یا بر زبان او»

مناظره ی امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ با احمد بن حنبل رحمۃ اللہ علیہ

این دو جلو هم نشسته بودند. امام احمد ابن حنبل «رحمة الله» گفت: «ترك كننده نماز كافر است؟»

امام شافعی «رحمة الله» می گوید: «او كافر نیست.»

سپس از امام احمد «رحمة الله» می پرسد: «اي احمد، آیا می گویی او كافر است؟»

امام احمد «رحمة الله» می گوید: «بله»

امام شافعی «رحمة الله» می گوید: «چگونه اسلام بیاورد؟»

امام احمد «رحمة الله» می گوید: «لا اله الا الله بگوید.»

امام شافعی «رحمة الله» می گوید: «او لا اله الا الله می گوید، پس چگونه اسلام بیاورد؟»

امام احمد «رحمة الله» می گوید: «با نماز خواندن اسلام بیاورد.»

امام شافعی «رحمة الله» می گوید: «نماز كافر که پذیرفته نیست.»

امام احمد «رحمة الله» ساکت می شود.

امام شافعی «رحمة الله» می گوید: ای احمد، منظورم غلبه بر تو نبود، ولی حق را می خواستم. «

می گویند که امام شافعی «رحمة الله» به دیدار امام احمد «رحمة الله» در خانه اش می رفت.

شافعی می گوید: «رای و نظرم درست است و احتمال اشتباه دارد و رای و نظر دیگری اشتباه است و احتمال درستی دارد.»

وقتی امام شافعی «رحمة الله» جان می داد، گفت: «دوست داشتم که علم در میان مردم پخش شود و به من منسوب نباشد.»

قاعده ی هفتم: اگر می خواهی با مردم همزیستی کنی پس به آنان احترام بگذار.

امام شافعی «رحمة الله» با شخصی به نام یونس در يك مسأله اختلاف داشت. اختلافشان بالا گرفت و از هم جدا شدند بعد از يك سال همدیگر را دیدند. امام شافعی «رحمة الله» دستش را گرفت و گفت: «ای ابو موسی، آیا نمی شود که در يك مسأله با هم اختلاف داشته باشیم و با هم دوست باشیم؟»

ابو موسی گفت: «ای شافعی، به خدا قسم، عقل نصف دنیا با تو است.»

آن دو مثل قبل با هم دوست شدند. ای دانشمندان دینی، ای فقها، آیا می شود دوست باشیم در حالی که با هم اختلاف داریم؟

امام شافعی «رحمة الله» آن قدر به مردم احترام می گذاشت که وقتی از شهری دیدن می کرد به زیارت قبر عالم بزرگ آن شهر می رفت. به عنوان مثال، وقتی به مصر آمد قبر لیث بن سعد «رحمة الله» زیارت کرد، وقتی به مدینه رفت قبر امام مالك «رحمة الله» را زیارت کرد و وقتی به عراق رفت

قبر امام ابو حنیفه «رحمة الله» را زیارت کرد. در وقت وفاتش گفت: «نزد فلانی- که متعلق به مدرسه ی مالکیه بود- بروید تا برای من دعا کند.»

و در ادامه می گوید: «این باعث الفت قلب من و قلب او می شود.»

قاعده ی هشتم: ملایم باش.

این قاعده بر امام شافعی «رحمة الله» منطبق است. چون وقتی به مصر رفت تمام فقهش را که در عراق نوشته بود تغییر داد، به جز بیست مسأله. چون دریافت که طبیعت مصریان فرق دارد به عنوان مثال، وقتی مرد در عراق به زنش می گوید تو سه طلاق هستی، سه طلاق شمره می شود ولی وقتی به مصر آمد، دید چنین سخنی در آن جا منتشر است، پس آن را تغییر داد و آن را يك طلاق شمرد باید توجه داشت که افراد سرسختی که از ملایمت به دور هستند، سختی زیادی در همزیستی دارند. رسول الله «صل الله علیه وسلم» بعد از این که ابوسفیان، ایشان را آزار داد، فرمود: «کسی که وارد خانه ی ابوسفیان شود در امان است.»

نرم و ملایم باش گر چه بر تو ظلم شود. بدان که تو دنیا و آخرت را به دست خواهی آورد.

شافعی و نرمی.

دلیل نرمی او این است که تمام کتاب «الأم» را به جز بیست مسأله تغییر داد. به این خاطر می گویند: امام شافعی «رحمة الله» در قدیم گفت، امام شافعی «رحمة الله» در جدید گفت.

قاعده ی نهم: انسان باش.

يك روز زنی نزد امام شافعی « رحمة الله » رفت و به او گفت: «من و شوهرم همدیگر را خیلی دوست داشتیم. يك زن آمد و بین ما خبرچینی کرد و از هم جدا شدیم و من اکنون در فراقش گریه می کنم. »

امام شافعی « رحمة الله » گریست و به او گفت: «آیا اجازه می دهی که من بیایم و بین شما آشتی برقرار کنم؟ »

وقتی امام شافعی « رحمة الله » در بستر مرگ بود به پسرش وصیت کرد و گفت: «قیمت را بالا نبر که خداوند تو را به قیمت بر می گرداند. فرزندانم، آیا نمی بینی کسی که سرش را در برابر سقف پایین بگیرد، سقف سرش را زیر سایه ی خود می گیرد؟ وکسی که سرش را بالا ببرد، سقف سرش را زخم می کند. »

شافعی به یکی از دو ستانش گفت:

جميع دواوين الشعر العربی علی مر العصور- محتویات موقع أدب - «
» ۵۳/۱۶۱

مَرِضَ الْحَبِيبُ فَعَدَّتْهُ	فَمَرَضْتُ مِنْ خَوْفِي عَلَيْهِ
فَأَتَى الْحَبِيبُ يَزُورُنِي	فَبَرَأْتُ مِنْ نَظَرِي إِلَيْهِ

« دوستم مریض شد، به عیادتش رفتم، به خاطر اندوه بر او مریض شدم،

دوست به زیارتم آمد با نگاه به او بهبود یافتم. »

قاعده ی دهم: همزیستی به معنی از دست دادن هویت نیست.

این نکته باعث واکنش های امام شافعی «رحمة الله» می شود. اگر چه او در تمام مدارس درس خواند، ولی در هیچ کدام ذوب نشد. او شاگرد امام مالك «رحمة الله» بود. با این وجود کتابی نوشت و نامش را «خلاف مالك» گذاشت.

امام شافعی «رحمة الله» وقتی جان می داد، می گفت:؟ «هیچ کس در روی زمین بیشتر از مالك به گردنم حق ندارد.»

اولین کلمه ای که در کتاب خلاف مالك نوشت این بود: «مالك، کسی که به من علم آموخت ولی به خاطر حق با او اختلاف دارم.»

این قواعد ده گانه و این هم امام شافعی «رحمة الله» بزرگ، پروردگارا، امیدوارم این قواعد باعث جلوگیری خون های ما، جمع شدن افراد ما و جمع شدن خانه های ما باشد!

فصل شانزده

فقه امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ و دیدگاه همزیستی نزد او

چهار فصل است که با امام شافعی «رحمة الله» هستیم. این ستاره شناس به هر جا برود همزیستی، علم و فقه می یابد. این امام همزیستی است. اگر در گذشته لقبش را ناصر السنه گذاشتند و این لقب در میان علما منتشر شد و او مجدد قرن دوم است - خداوند در رأس هر صده کسی را می فرستد که دین این امت را باریس تجدید کند - من می گویم که در عصر ما امام شافعی «رحمة الله» امام همزیستی است. بعد از پیامبر «صل الله علیه وسلم» در زندگیم کسی را ندیدم که مانند او همه طیف های جامعه و همه ی مردم را داشته باشد، توانایی ایجاد منطقه مشترك میان خود و دیگران را داشته باشد و توانایی داخل کردن مردم در گفت و گو. ا داشته باشد پس باید این مفهوم را از او یاد بگیریم.

امام شافعی «رحمة الله» در لغت، شعر، نسب شناسی، فقه، حدیث، تفسیر و ورزش «تیراندازی» عالم است. او کتابی در تیراندازی تألیف کرد. او يك دائرة المعارف همزیستی است.

ما با شما اتفاق کردیم که بعد از سخن گفتن درباره ی هر يك از إمامان چهارگانه، با يك دانشمند شرعی و متخصص در فقه آن امام ملاقات داشته باشیم؛ دانشمندی که در مورد فقه امام شافعی «رحمة الله» آگاهی داشته باشد. باید متخصص باشد تا در مورد امام شافعی «رحمة الله» برای ما سخن بگوید. من در این زمینه تخصصی ندارم، خصوصاً در عرصه ی فقهی، بینش فقهی و بینش متكامل فقه این امام.

واقعیت این است که ما يك مشکل داشتیم. از آن جا که من نام امام شافعی «رحمة الله» را امام همزیستی گذاشتم، باید با کسی ملاقات می کردیم که به مسأله ی همزیستی ایمان داشته باشد. باید این دکتر یا این دانشمند نماینده امام

شافعی « رحمة الله » باشد تا سخنش قانع کننده باشد من ملاقاتی با استاد دکتر عبدالحکیم زیدان، متخصص فقه امام شافعی « رحمة الله » و متخصص مسائل دیگر داشتم که دلالت بر همزیستی می کند.

معرفی دکتر عبدالحلیم زیدان.

اجازه بدهید دکتر عبدالحلیم زیدان را شتابزده معرفی کنم. او دارای لیسانس مطالعات اسلامی در فقه شافعی است. فقه اسلامی و فقه شافعی را در دانشگاه امام محمد بن سعود در عربستان و لبنان آموخت. دکتر عبد الحلیم لبنانی است.

دکتر عبدالحلیم به خاطر تحصیلات شرعی در این رشته تحصیل کرد. چنان که امام شافعی « رحمة الله » سر رشته زیادی در علوم دیگر داشت، دکتر عبدالحلیم هم در مدیریت و مطالعات تمدنی دکتري دارد و این توجه ما را جلب می کند که چگونه میان علم شرعی و دکترای مدیریت و مطالعات تمدنی جمع کرده است؟

همچنین او مشاور مدیریت و رئیس مجموعه های جهانی مشاوره در موضوعات مدیریتی است می بینیم که ایشان علم مدیریت و علم فقه را با هم جمع کرده است. این ما را به یاد امام شافعی « رحمة الله » می اندازد که به خاطر همزیستی در انواع مختلف علوم سر رشته داشت. آیا به یاد دارید که امام شافعی « رحمة الله » تیراندازی را یاد گرفت و در آن پیشرفت نمود تا بتواند در گروه جدیدی در جامعه هم زیستی کند؟ دکتر عبد الحلیم زیدان عضو سازمان جهانی چای و قهوه هم هست او ترکیبی در دم کردن چای دارد که بزرگترین شرکت های جهانی آن را از او خریده و به نام او ثبت کرده اند. همه این ها دلالت بر همزیستی دارد.

آیا می توانم به خاطر همزیستی مسئله ای را در مذهبم تغییر دهم؟

دکتر زیدان جواب می دهد: وقتی امام شافعی « رحمة الله » به عراق رفت، کاری کرد که کسی پیش از او نکرده بود در مذهب شافعی نماز گزار در وقت رکوع و سجده دستش را بالا می برد و در مذهب امام ابوحنیفه « رحمة الله » نماز گزار دستش را بالا نمی برد ولی وقتی امام شافعی « رحمة الله » در مسجد امام ابوحنیفه « رحمة الله » نماز خواند، به مذهب امام ابوحنیفه « رحمة الله » عمل کرد و دستش را بالا نبرد من اعتقاد ندارم که در روزگار ما کسی به خاطر کسی خشنود کردن امام یا دانشمند دیگری از مذهبش دست بردارد.

حتی مردمی که با او نماز می خواندند از او پرسیدند چرا مثل همیشه دستت را بالا نمی بردی؟ او جواب داد که به خاطر احترام صاحب این قبر- یعنی امام ابوحنیفه « رحمة الله » - چنین کردم.

آیا می شود به خاطر همزیستی مذهب را برای يك بار هم که شده تغییر بدهم؟

دکتر عبدالحلیم می گوید: نه فقط این، نزد امام شافعی « رحمة الله » سنت است که قنوت در نماز بامداد خوانده شود و این در مذهب حنفی نیست. او به احترام امام ابوحنیفه « رحمة الله »

قنوت نخواند. بعد از آن که علما از او پرسیدند که چرا ان کار را کردی؟

چنان که در فصول گذشته اشاره کردید امام شافعی « رحمة الله » اصول را بنیان و قواعد را وضع کرد. آن چه که باید مقدم شود. مقدم کرد و آنچه که باید به تاخیر بیفتد. مؤخر کرد و در نتیجه نزد او اولویت هایی ایجاد شد. چیزی که در عصر ما به آن مدیریت اولویت ها می گویند؛ که باید اول چیزی را که در آن شتاب است شروع کنیم، بعد مهم و بعد بقیه.

امام شافعی «رحمة الله» این را در سنت هایی که اگر ترك شوند بر صاحبش گناهی نیست و اگر انجام گیرند پاداش دارد، پیاده کرد. او سنت های شایسته را مثل احترام، ادب و همزیستی در جامعه رواج داد. این سنت ها از عبادت های سنت شخصی بزرگتر است، چون شامل دیگران می شود و در دامنه وسیع تری مردم را آموزش می دهد. انجام اینها دیگران را در بر می گیرد و اجرش فراگیر می شود. در این حالت اگر تو این سنت را انجام ندهی، اجر اندك خود را از دست می دهی، ولی وارد دایره سنت بزرگتری می شوی که عبارت است از جمع کردن مردم و آموزش آنان، یعنی در يك مسأله اختلافی می توانیم با هم همزیستی کنیم. اگر اجتهاد تو دلیلی از کتاب و سنت دارد اجتهاد من هم دلیلی از کتاب و سنت دارد، پس این کار باعث خارج شدن از ملت و دین نمی شود. بلکه بر عکس باعث جمع شدن مردم بر ملت و دین می شود. به هر يك از ما می آموزد که دیگری را بپذیریم. حتی اگر تو در مسأله ای از مذهب خود تنازل کنی، بدون این که ضرری متوجه تو شود.

آیا می توانیم به خاطر اتحاد امت در فروع به مخالفم اقتدا کنم یا از او تقلید کنم؟

واقعیت این است که مقلد می تواند در فروع تقلید کند با وجود اختلاف در میان علما از قضیه ی تنوع در تقلید و پیروی از يك امام در يك مسأله و امامی دیگر در مسأله دیگر، نظرت در مورد مجتهدی که این کار را می کند چیست؟ امام شافعی «رحمة الله» مجتهد است و مردم از او تقلید می کنند، ولی او ان چه در مذهبش بود رها کرد و از امام ابوحنیفه «رحمة الله» تقلید کرد تا به مردم بیاموزد که مسایل را آسان بگیرند و به آنان تأکید کرد که اجتهاد برای طلب حق است نه پیروز شدن رأی و فرق بزرگی بین این دو است وقتی به جایی می رسیم که در ان جا يك سنت را ترك می کنیم که ضرر و گناهی متوجه ما نمی شود، چون منظور آموزش خیر است، در واقع در چنین جاهایی نقش علما بروز می کند.

در نتیجه من در يك نکته با تو اختلاف دارم.

به عنوان مثال ما در مصر نماز تراویح را هشت رکعت می خوانیم، در حالی که در عربستان بیست و يك رکعت می خوانند. حال اگر من به عربستان بروم و اصرار کنم که تراویح فقط هشت رکعت باشد، چون این مذهب من است و به سنت نزدیکتر است، من در این مسأله اشتباه می کنم.

امام شافعی «رحمة الله» امور را بدون توضیح رها نکرد. او فقط برای احترام گذاشتن به دیگران به شهر های دیگر نرفت و مذهبش را رها نکرد، همچنین نرفت تا دیگران را مجبور کند که مذهبش را بگیرند. این مسأله مسأله ی قانع کردن است. هر عالمی وقتی با عالم دیگر مناظره می کند باید او را قانع کند. اگر او را قانع کرد، او را از يك جا به جاي دیگر منتقل می کند، از يك رأی به رأی دیگر، از يك اعتماد به اعتماد دیگر، و از يك ملاقات به ملاقات دیگر، اگر من نتوانستم تو را قانع کنم یعنی من مشکل دارم، یا بر دلایلم تسلط ندارم و آنها را نمی توانم عرضه کنم و یا نمی توانم دلایل تو را بفهمم و نمی دانم چگونه دلیل خود را با دلیل تو مقایسه کنم مسأله تحمیل رأی را بر دیگران هیچ يك از إمامان چهارگانه نگفته اند. اگر تو این کار را انجام دهی با راه و روشی که امام شافعی «رحمة الله» بعد از رنج و خستگی زیاد آورده است، مخالفت کرده ای. وقتی دوست عالمش - یکی از اساتیدش که دریافت او نابغه است- از او تقاضا کرد که کتابی برای این امت بنویسد که دلایلش را منظم کند، «الرساله» را برایش نوشت. این کتاب اصول امام شافعی «رحمة الله» است. علم اصول و چگونگی پیروی از کتاب و سنت را در این کتاب نوشت. او اولین کسی است که راه و روش تفکر با قوانین استنباط را وضع کرد.

نمی توانیم به طور مطلق این را بگوییم، ولی میگوییم او اولین کسی است که اصول منظم و مدونی را پایه گذاری کرد. یعنی سخنان را منظم کرد و اندکی از این یکی گرفت و اندکی از آن یکی. او بیان کرد که سودی ندارد به برادرت

ظلم کنی و به او بگویی که او نمی داند، چون او نظریه ای دارد، پس بین این و آن جمع کرد.

تأثیر مسافرت و گردش در زندگی اش.

این یکی از امتیازات امام شافعی «رحمة الله» است، چون او خیلی گردش و مسافرت کرد. بقیه ائمه با احترامی که برای شان و علم و حدیث آنان قایلیم در جامعه ی اولشان ساکن بودند. امام مالک «رحمة الله» از مدینه بیرون نرفت، امام ابوحنیفه «رحمة الله» در عراق زندگی کرد و از آن جا خارج نشد و امام احمد به مسافرت نرفت مگر بعد از این که با امام شافعی «رحمة الله» ملاقات کرد.

امام شافعی «رحمة الله» تشویق به مسافرت و گردش می کرد، چون برای او وضعیتی به نام برخورد با تجربه و برخورد با دیگری پیش آورده بود. این در نتیجه ی سفرش حاصل شده بود. بخشی خواسته بود و بخشی به توفیق خداوند و ناخواسته و بدون این که بخواهد.

من به خاطر اقامتم در لبنان، مسافرت و برخوردهایم با دیگران مثل سنی، شیعه، مسیحی و دروزی که مذاهب مختلف لبنان هستند، مسافرتم به بریتانیا و اقامتم در مصر -جامعه ای که مرا در آغوش گرفت، در آن تربیت شدم، زندگی کردم و بزرگ شدم- تغییر زیادی در زندگی ام رخ داد.

دکتر عبدالحلیم زیدان این را تاکید و ذکر کرد که سفر و برخورد با دیگران، علم و آگاهی بیشتر از آرای دیگران، به انسان می دهد که اگر مسافرت نبود حاصل نمی شد. نتیجه این است که من افکارم را به افرادی که پیرامونم هستند، منتقل می کنم و این ها را نقاط گفت گو قرار می دهم و این باعث می شود که دیدگاه های مخالفان را بفهمم. این باعث پخته شدن رای و پذیرش آن می شود. امام شافعی «رحمة الله» به خاطر مسافرت های زیاد و زندگی در جوامع مختلف توانست از مدارس مختلف استفاده کند، سپس این مدارس را در

قالب یک منهج تفکر برای اقتدا به قرآن و سنت بر اساس قواعدی که روی آن اختلاف نداریم، قرار دارد.

دکتر زیدان تاکید کرد که این تالیف فقط گردآوری و تنظیم نبود، که انتخاب هم بود. او عملیات را بر این اساس منظم کرد و با واضعان و شیوه هایشان مخالفت کرد. او باید آنان را قانع می کرد، بنابراین وارد مجموع مناظرات شد. او به خاطر این کار مسافرت را شروع کرد و این را از او میخواستند. وقتی عبدالرحمة اللہمن مهدی متابش «الرساله» را از او تقاضا کرد، آن را برای او فرستاد. وانگهی امام شافعی «رحمة الله» در آغاز عمر علمی خد در لفت عربی نوپا بود، به ویژه این که ده سال از عمرش را در صحرا گذارنده بود و آن را بالغتی سخت و عمیق نوشته بود که میتوان آن را لغت معما و پیچیده نامید. حتی عبدالرحمة اللہمن مهدی در مورد «الرساله» گفت: «کاش ساده تر از این نوشته می شد».

در آن زمان امام شافعی «رحمة الله» «الرساله» را در مکه تدریس می کرد. حلقه ی درسش در کنار حلقه استادش بود و مرتب توسعه پیدا می کرد و وسیع تر می شد تا به حلقه ی استادش رسید، چون مردم در امام شافعی «رحمة الله» علم حدیدی می یافتند که می توانیم آن را اختراع جدید بنامیم. در آن زمان که امام احمد «رحمة الله» با اسحاق بن راهویه «رحمة الله» به حج آمدند. مردم عادت داشتند که علما را برای تحصیل خود در موسم حج انتخاب می کردند. علما در ثدر مجالس علمی برای آموزش علم به مردم قرار داشتند. در این مجلس علمای بزرگ و اساتید اساتید امام شافعی «رحمة الله» بودند. بعضی از آنان کسانی بودند که در علم حدیث اصطلاح «عوالی» برایشان به کار رفت، یعنی سند های عالی داشتند. به عنوان مثال اگر من حدیثی را از فلان و او را از فلانی و او را از فلانی بگیرد، چی در این جاسه راوی است، ولی اگر بتوانیم از یک راوی یا دو راوی بگیریم، این قوی تر است. اگر از یک راوی بگیریم عالی ترین است. امام احمد «رحمة الله» و اسحاق بن راهویه «رحمة الله» محدث بودند و آمدند تا حدیث را بگیرند. امام احمد «رحمة الله» از علم امام

شافعی «رحمة الله» گوش فرا دهد. اسحاق «رحمة الله» نمی خواست مجالس استادان بزرگ را رها کند و برود و به کسی گوش فرا دهد که هم سن و هم طراز اوست. دست آخر امام احمد «رحمة الله» به اسحاق بن رهویه «رحمة الله» گفت: «آن از دست نمی رود، ولی این از دست می رود». این سخن بر قدردانی امام احمد «رحمة الله» و تواضعش نسبت به امام شافعی «رحمة الله» دلالت دارد. او می توانست کسی را بفرزد تا علم امام شافعی «رحمة الله» را برای او بیاورد.

یکی از داستان های زیبا این است که وقتی امام احمد این حنبل «رحمة الله» در عراق از کنار امام شافعی «رحمة الله» که سوار قاطرش بود، عبور کرد، از سمت راستش رفت و شروع به راندن قاطرش کرد. یحیی بن نعیم به او گفت: «کسی به غیر از این حجازی را پیدا نکردی که در کنار قاطرش راه بروی؟».

امام احمد «رحمة الله» در جوابش گفت: «به خدا قسم، اگر تو در سمت دیگر امام شافعی راه می رفتی از او استفاده می کردی.»

دکتر زیدان افزود: وقتی یک بار دیگر یحیی بن نعیم بر او نعیم سخت گرفت: «به خدا قسم، اگر دم قاطرش را می گرفتی علم و دانش به تو می داد.»

همزیستی و چگونگی حافظت از هویت شخصی

برای مردم موضوع همزیستی و ادغام شدن در جامعه را تاکید می کنم. به مسلمانانی که در غرب زندگی می کنند نصیحت می کنم که در آن جا همزیستی کنند، ولی برخی بیم دارند که این همزیستی تبدیل به ذوب شدن در جوامع دیگر و در نهایت منجر به فقدان هویت شود. امام شافعی «رحمة الله» چگونه توانست شخصیت مستقل خود را حفظ کند؟ او در امام مالک «رحمة الله» ذوب نشد، به ویژه این که نه سال با او زندگی کرد و یا در شاعرانی که از آنان و شعرشان متأثر شد، ذوب نشد. ما چگونه به مردم می گوئیم که ادغام شوید و

در عین حال هویت شخصی خود را حفظ کنید؟ من شخصاً به همزیستی ایمان دارم، ولی بدون این که منجر به فقدان هویتم شود. من مسلمان هستم و به اسلام مباحثات می ورزیم و نمی پذیرم که به نام همزیستی سرزمینم گرفته شود یا به من ظلم شود.

بعضی اوقات مردم فکر می کنند که آمیختگی به معنای ذوب شدن و کنار گذاشتن هویت است، ولی روشن می کنیم که معنی مطلوب آمیختگی، اختلاف مثبت است، چنان که در حدیث آمده است:

«الْمُؤْمِنُ الَّذِي يُخَالِطُ النَّاسَ وَيَصْبِرُ عَلَى أَذَاهُمْ أَكْبَرُ أَجْرًا مِنَ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لَا يُخَالِطُ النَّاسَ وَلَا يَصْبِرُ عَلَى أَذَاهُمْ»

« مومنی که با مردم قاطی می شود و در برابر آزار و اذیتشان صبر می کند اجر بیشتری دارد از کسی که با مردم قاطی نمی شود و ددر برابر آزار و اذیتشان صبر نمی کند »

در این جا تکرار عبارتی را ملاحظه می کنیم که اجر دلالتی داشته باشد، بر باز کردن درب ها در برابرت دلالت دارد. قاطی شدن در این جا به معنی همزیستی است. صبر کردن در برابر آزار و اذیت های مردم این است که انسان ذوب شدن را در آخر نپذیرد. او در آنان ذوب نشود، ولی صبر کرد. شایان ذکر است که بخشی از صبر، حکمت است. این که منتظر فرصتی باشی تا بتوانی بر طرف دیگر وارد شوی و او را بر آن چه که داری قانع کنی. بخش دوم صبر، انتظار اجر و ثواب است و بخش سومش اجتناب از فتنه است:

«... وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ...» [البقرة: ۱۹۱].

« ... فتنه ی [وادار کردن به شرک] بدتر از قتل است... »

وظیفه تو خاموش کردن فتنه هاست، نه داخل شدن در فتنه ها. من شخصا به امام شافعی «رحمة الله» خیلی علاقه دارم، به توانایی اش بر ایجاد فضای مشترک با دیگران. او بحث می کند، گفت و گو می کند، ولی آرام و روان.

یکی از نمونه های همزیستی زیبا آن بود که دانشمندانی را در این کتاب مهمان کردیم که یکی از مغرب بود، یکی از لبنان و یکی از عربستان، این زیبا است که دانشمندان کشورهای مختلف را جمع کنیم.

امام شافعی رحمة الله مذهبش را تغییر می دهد

امام شافعی «رحمة الله» مذهبش را تغییر می دهد، لذا گفته می شد: شافعی در قول جدید گفت و شافعی در قدیم گفت. وقتی امام «رحمة الله» در عراق بود کتاب «الأم» را نوشت. «الأم» کتاب تطبیق قواعد و حاوی تفاسیل مذهبش، مثل فقه عبادات، وضو، نماز و ... است. قبل از آن در مکه کتاب «الرساله» را نوشت که حاوی دانش، قواعد اصول فقه و چگونگی استنباط قواعد است. سپس در کتاب «الأم» عملیات تطبیق این قواعد بر فقه را انجام داد. او نظریه پرداز و عمل گراست و هر دو را جمع کرد اکنون تو می بینی که اساتید دانشگاه نمی توانند در آن حد واحد این دو امر را تطبیق دهند. عجیب تر این است که وقتی در عراق بود، کتاب «الأم» را که حاوی مسایل فقهی بود، نوشت و وقتی به مصر رفت، همه ی مسایل به جز بیست مساله را تغییر داد. من از امام تعجب میکنم که چگونه توانست این کار را بکند؟ چرا این تغییر را داد؟

داستان این تغییر ناگهانی حاصل نشد. برای درک این موضوع باید اندکی به عقب برگردیم. آیا این نظرش بود یا پایبندی اش بود؟ او قواعدی در اصول بنیان نهاد، از آن جمله مقدم کردن یک امر بر امر دیگر یا به تاخیر انداختن یک امر از امر دیگر. قواعد نزد او مرجع بود. آگاهی اش بر اساس این قواعد تنظیم می شد. هر چه عملش زیادتیر می شد وظیفه اش سنگین تر می گشت تا این سخنان را بیشتر و بیشتر پیاده کند، وگرنه آن چه گفته بود غیرقابل تطبیق می

نمود. او می گفت: « اگر تو حدیث صحیحی را یافتی با آن، از حدیث ضعیف ابراز بی نیازی کن، با آن، از سخن علما ابراز بی نیازی کن و با آن، از اجماع ابراز بی نیازی کن.»

اگر نزد من حدیث ضعیفی بود و در کنارش یک حدیث حسن و یک حدیث تقویت شده به وسیله یک حدیث دیگری بود، باید عرف و قول صحابه را رعایت کنم... الی آخر. ولی وقتی امام شافعی «رحمة الله» به یمن رفت، حدیثی در این باب پیدا کرد که به شیوه ی صحیح روایت شده بود. مخصوصاً که در آن زمان ارتباطات شهرها مثل زمان ما نبود و اینترنت و غیره وجود نداشت... به عنوان مثال، خطیب بغدادی و دیگر علمایی را که کتاب هایی در مورد سفر در طلب حدیث نوشته اند، نام می بریم. خطیب نام این علما را ذکر کرده است که چگونه برای پیدا کردن بخش ها و سندهای حدیث مسافرت می کردند و به دنبال سند عالی می رفتند تا از صحت و تصحیح حدیث مطمئن شوند. هم چنین فیلتری ساختند که عبارت از حدیث شناسی است و بخش بزرگی از آن در کتاب «الرساله» منسوب به امام شافعی «رحمة الله» است. حتی بعضی ها گفته اند: «اگر نگوییم «الرساله» کتابی در اصول فقه است، میگوییم اختراع حدیث شناسی است.»

وقتی امام شافعی «رحمة الله» می خواست در مورد مسأله ای صحبت کند در ابتدا- این یکی از قواعدی است که وضع کرده است تمام آیات قرآنی را که به این مسأله ارتباط داشت، جمع می کرد، اگر حق را پیدا نمی کرد، دنبال دلیلی می گشت و تمام احادیثی را که پیرامون این مسأله بود جمع می کرد. امام شافعی «رحمة الله» اولین کسی است که کلمه ی دلیل را به کار برده است. اکنون ما عده ای از جوانان را می بینیم که وقتی یک حدیث می شنوند، می گویند: رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین گفته است. امام شافعی «رحمة الله» تمام احادیثی را که به موضوع ربط داشت، جمع می کرد تا حکمش صحیح باشد. این در حق مجتهدی است که توانایی جمع احادیث را دارد.

چگونه این احادیث به ما رسید؟ علم در سینه ی صحابه « رض » بود و آن را از رسول الله « صلی الله علیه وسلم » گرفته بودند، سپس فتوحات شروع شد و در نتیجه صحابه « رضی الله عنه » به سرزمین ها و کشورهای جدیدی منتقل شدند. پیران و شهرهای جدیدی به وجود آمد و بعضی از صحابه مکلف شدند که به عنوان مثال در این شهرها سکونت کنند تا علم، دولت، موجودیت، هویت و... را استوار سازند. یکی از محاسن این اقامت ها آن بود که باعث تثبیت اهالی این سرزمین ها شد و یکی از هزینه های این اقامت ها - اگر نگوئیم بدی های این کار - این بود که دیگران از بهرمندی از علم و حدیث محروم شدند. به این خاطر وقتی منصور عباسی از امام مالک « رحمة الله » تقاضا کرد که حدیث را جمع کند و به او گفت که دنیا را دور کتابش جمع کرده و آن را در کعبه آویزان می کند، امام شافعی « رحمة الله » نپذیرفت و این گونه جوابش را داد: «چون اصحاب رسول الله در شهرها پراکنده شدند.»

امام مالک « رحمة الله » قبول نکرد که فقط یک علم بر مردم تحمیل شود. اگر تو به نقشه ی دوران زندگی امام شافعی « رحمة الله » یعنی اوایل قیام دولت عباسی و دقیقاً دوران هارون الرشید و یا اندکی قبل از هارون الرشید نگاه کنی، شافعی « رحمة الله » هنوز در مرحله ی دانشجویی است. در این مرحله حدیث حجازی با دو شاخه مدنی و مکی - حدیث یمنی، حدیث شمالی « عراقی »، حدیث شامی، حدیث مصری و حدیث مغربی بود و سپس آخرین فتح فتح سرزمین فارس - آمد و مسلمانان به مرزهای هند رسیدند. در این مرحله حدیث هفت مصدر یا هفت موطن داشت. چنان که گفتیم صحابه در این سرزمین ها پراکنده شده بودند و هریک مقداری از احادیث پیامبر صلی الله علیه وسلم را حفظ داشتند. احادیث، در این جهات هفت گانه پراکنده بود، اما قرآن نزد همه یکی بود. امام شافعی « رحمة الله » در مسافرت هایش به این شهرها، حدیث حجازی، یمنی و مصری را قیل از رفتن به مصر از طریق حرمله شاگرد لیث بن سعد که در موسم حج با او ملاقات کرده است و همچنین در یمن شاگردش بوده است - جمع کرد. سپس به عراق رفت و از سنی و شیعه

گرفت و بعد به مصر رفت. پس اگر ما بگوییم که او پنج تا از هفت تا را جمع کرده است، طبیعی است که علمش پیشرفته و دگرگون می شود. با پیشرفت علمش تجربه هایش نیز پیشرفت می کرد. مگر نگفته اند که سفر انسان را پیشرفته میکند و تجاربش را نیز پیشرفته می کند؟

من اگر بخواهم نصیحتی به جوانان بکنم، می گویم: «فعال باشید، در هر زمینه خیلی بخوانید و خیلی مسافرت کنید، ولی هویت خود را حفظ کنید. مسافرت و تعامل باعث می شد که فرهنگ های مختلف دیگری نزد تو جمع شود. باید در این جا بیان کنیم که امام شافعی «رحمة الله» در مورد کلمه ی سفر ابیات بسیار زیبایی گفته است:

سَافِرٌ تَجِدُ عَوْضًا عَمَّنْ تُفَارِقُهُ	وَأَنْصِبْ فَإِنَّ لَذِيذَ الْعَيْشِ فِي النَّصَبِ
إِنِّي رَأَيْتُ وَفُوفَ الْمَاءِ يُفْسِدُهُ	إِنْ سَارَ طَابَ وَإِنْ لَمْ يَجِرْ لَمْ يَطْبِ
وَالْأَسَدُ لَوْ لَا فِرَاقُ الْغَابِ مَا افْتَرَسَتْ	وَالسَّهْمُ لَوْ لَا فِرَاقُ الْقَوْسِ لَمْ يَصْبِ

« مسافرت کن، به جای کسی که از او جدا می شوی، جایگزین خواهی یافت. زحمت بکش، چون لذت زندگی در زحمت است، من دیدم که اگر آب راکد باشد، فاسد می شود، اگر حرکت کند پاک می شود و اگر جاری نشود پاک نمی شود.

و اگر جدایی از جنگل نبود شیرها نمی دریدند و اگر تیر از کمان جدا نمی شد به هدف نمی خورد. »

یکی از فواید سفرش زیاد شدن اطلاعات، اکتشافات، توسعه ی نقشه ی حدیثش و زیاد شدن تجربه ی شخصی اش بود. عمر و شخصیتش پیشرفت در عمر و شخصیت باعث دگرگونی جهان بینی می شود.

می خواهم بگویم یک بار جوانی که تازه پای بند به دین شده بود، از من پرسید: «چه بخوانم؟»

گفتم: «به خاطر حفظ هویت، موضوعات دینی را بخوان و در تمام عرصه های دیگر مطالعه داشته باش.»

او تعجب کرد. من هم چنین به او گفتم: «چند کتاب درباره ی سرگذشت جهانگردان،

تاریخ دیگر کشورها، ادبیات، فعالیت و سیاست هم بخوان. تجارب داستان های دیگران و موفقیت هایشان را بخوان.»

او از من پرسید: «ارتباط همه ی این ها با دین چیست؟»

به او گفتم: «داستان شافعی «رحمة الله» را بخوان، آن گاه جواب را خواهی فهمید.»

دکتر عبدالحیم، تو دو امر را با هم جمع کردی: تحصیل فقه امام شافعی «رحمة الله» و دکترای مدیریت. می خواهم وارد مدیریت شوم. امام شافعی «رحمة الله» را چگونه می بینی؟ نه به عنوان یک فقیه، ولی می خواهم شخصیتش را تحلیل کنی.

تحلیل شخصیت امام شافعی رحمة الله

اول شخصیت این امام را تقسیم می کنیم. چنان که تو گفتی او یک دایرة المعارف است و انسان دایرة المعارف، کسی را که می خواهد او را تحلیل کند خسته می کند. در عرصه ای مثل عرصه شرعی او را قوی و واضح می بینی. در عرصه ی دیگری مثل مزاح یا غذاشناسی، شنیدن شعر، ستایش از شاعری که شعرش را پسندیده، مخلوطی از این مرد را می بینی. این شخص بین عالم هنر، عالم اصول و عالم علوم جمع می کند. حتی او به قیافه شناسی و ستاره شناسی و

پزشکی اهمیت داده است. او گفت: «بعد از علم دین، علمی را نجیب تر از علم طب ندیدم.»

این بینش اوست. اگر از خودمان بپرسیم: چرا؟ جوابش این است: چون دین برای نفس است و طب برای بدن و در این دو کمال شخصیت انسان است.

شخصیتی به این حجم را هرگز نمیتوانی تحلیل کنی و پوشیده هایش را کشف کنی، مگر این که از مسیرش مطلع باشی. اگر از یک سو بر این شخصیت اطلاع پیدا کنیم، شخصیت پوشیده ای داخل این شخصیت ظاهر خواهیم دید. من در مورد شخصیت پوشیده می گویم و در صدد نوشتن در مورد آن هستم و به زودی چاپ می شود. او موسس روان شناسی اختلاف است، اضافه بر این که امام شافعی «رحمة الله» امام همزیستی و امام اصول فقه است. او همه ی این علوم است ولی فرقی این است که همه ی این علوم را پیدا کردن و به مردم آموزش داد.

شافعی موسس روان شناسی اختلاف

اختلاف در روان شناسی نوین اختلاف دینامیکی است. اختلاف بیانگر روان مردم در خشم و مخالفت است. به عنوان مثال تو مرا دوست داری، پس بخشی از نظریات خود به خودیا افکارم جوش می خورد، با این که در آغاز و در اصل افکار تو نیست، ولی پذیرش افکار من نزد تو شروع شده است، به خاطر اینکه محیط مثبت آن توسعه پیدا کرده است. ولی اگر عکس این اتفاق بیفتد و جای محبت را خشم و کینه بگیرد تو از من نمی پذیری. امام شافعی «رحمة الله» می دانست که مردم در چیزهای زیادی با هم اختلاف دارند. اختلاف در ذوق و سلیقه، رنگ ها، لذت ها و خانه ها. همه ی این ها آسان است، ولی اختلاف در دین سخت است. این که در یک مساله دنیایی با تو اختلاف داشته باشم ضرری ندارد، ولی اختلاف در امور دین فرق می کند، اگر بتوانم تو را با رأی خودم قانع کنم، مزد هر یک از ما زیاد خواهد شد و من در جذب تو موفق

می شوم. پس انگیزه ی من زیاد می شود، تا به خاطر اجر و پاداش تو را قانع کنم و غلیان خشم و درگیری را کم کنم و تو را به سمت تفاهم، پذیرش و گوش کردن سوق دهم. این زاویه ابزار خودش را دارد. اگر من بخواهم تو را جذب کنم آیا امکان دارد به تندی یا خشونت تو را کسب کنم؟ بر عکس، تو را از دست می دهم.

تو اگر از نزدیک به او که نامش را بنیان گذار روان شناسی اختلاف گذاشتی و به او که علم را پیاده کرده است، نگاه کنی، اولین امر، شیوه ی سخن گفتن است. چگونه دیگری را قانع میکنی بدون این که کلمات بازاری و زننده استعمال کنی؟ کلماتی را انتخاب و استعمال کن که در شخص مقابل تاثیر بگذارد.

یونس بن عبدالله در مورد امام شافعی «رحمة الله» می گوید: «شافعی در سخن گفتن جادوگر بود.»

هم چنین در مورد او می گوید: «نمیدانستیم چه میگوید، وقتی پیرامون او می نشستیم، گویی سخنانش شکر است. شیرین بیانی، خوش صحبتی، تیزهوشی، ذهن سیال، فصاحت کامل و حجت سریع به او داده شده بود.»

وقتی می خواست تو را قانع کند تمام ابزاری که ذکر کردیم، حاضر بود و آن ها را روی شخص مقابل به کار می برد.

ما اکنون در آموزش اداری، وقتی می خواهیم مذاکره را به مردم بیاموزیم، به آنان توضیح می دهیم بحرانی که در مذاکره آنان را به خود مشغول می کند قانع کردن و جذب طرف دیگر است. مذاکره عقب نشینی متبادل برای قانع کردن است.

از تو می خواهیم که به جوانان یاد بدهیم، یا به عبارت بهتر در یک تلاش ساده چگونه به شیوه ی جالبی فضای مشترکی با دیگران بسازیم؟

مذاکره فقط به سخنان موثر نیاز ندارد، بلکه به تمام حرکات بدن نیاز دارد. به نگاه ها و اشاره هایت نیاز دارد. این ها ابزار قانع کردن هستند.

به نکته ی دوم هم در روان شناسی اختلاف نگاه کن. امام مزنی «رحمة الله» شاگرد امام شافعی «رحمة الله» گوید: «یک بار فلان راوی نزد شافعی نام برده شد. من درباره او گفتم که او کذاب است. امام شافعی «رحمة الله» به من گفت: نگو فلانی کذاب است. بگو: حدیثش ارزشی ندارد. کلماتت را بپوشان و نتیجه یکی است.»

امام شافعی «رحمة الله» بنیان گذار روان شناسی اختلاف است. یک بار شاگرد دومش ربیع بر او وارد شد. امام شافعی «رحمة الله» خیلی بیمار می شد. به او گفت: «حالت چه طور است ای امام؟»

گفت: «ضعیف شده ام»

به او گفتم: «خداوند ضعف را قوت بخشید.»

امام شافعی «رحمة الله» به او گفت: «خداوند حرف دلت را اجابت کند، نه حرف زیانت را.»

ربیع گوید: تعجب کردم. اگر خداوند ضعف را قوت بخشد، یعنی ضعف چند برابر می شود و می میرد، ولی بگو: خداوند تو را در برابر ضعف قوی کند.

ربیع گفت: «ای امام، به خدا قسم، چیزی جز خیر نیت نداشتم.»

او گفت: «آری فرزندم، می دانم.»

اما زوایه ی قبل از آخری در روان شناسی اختلاف. امام شافعی «رحمة الله» در مورد خودش گوید: «با هیچ کس مناظره نکردم که بخواهم بر او غالب شوم. با او مناظره نکردم، مگر به خاطر حقی که نزد من است و با او مناظره

نکردم. مگر به خاطر حقی که نزد من است و با او مناظره نکردم مگر به خاطر خیرخواهی.»

آیا می توانیم از او یاد بگیریم و دایره ی مشترکی با دیگران ایجاد کنیم و بدون دشمنی مذاکره کنیم؟

وقتی امام نووی چهل حدیث انتخاب کرد، یکی از احادیث را «الْإِدِّينُ النَّصِيحَةُ» «دین خیرخواهی است.» قرار داد. چند نفر از ما نیت خیرخواهی با دیگران مناظره می کنند؟ یا به خاطر این که بر او غالب شود؟ می توانم تاکید کنم که بیشتر مردان در گفت گوهایشان با زن هایشان وارد مسایل اختلافی می شوند تا در پایان بر همسرانشان غالب شوند و برخی اوقات هم عکس اتفاق می افتد.

چه جوانانی در مساجد هستند؟ چه سنی ها و چه شیعه هایی؟ آن چه در عراق و لبنان اتفاق می افتد، غالب شدن به خاطر تعصب است نه به خاطر علم، دلیل و رأی. و این مشکل است.

امام احمد «رحمة الله» سخن بسیار مهمی دارد. او می گوید: «شافعی در چهار چیز فیلسوف است: در لغت، فقه، حدیث و علم اختلاف مردم.»

آخرین نکته را با یونس صدفی روایت گری که این جاکایت برایش اتفاق افتاده است، به سر می بریم. او می گوید: «کسی را عاقل تر از امام شافعی «رحمة الله» ندیدم؛ یک بار در یک مسئله با او بحث و اختلاف کردم و از او جدا شدم، فردا مرا دید و گفت: ای ابو موسی آیا نمی شود که با هم برادر باشیم، اگر چه در یک مساله با هم اتفاق نظر نداریم؟»

ذهبی در پیوست این مسأله گفته است: «این دلالت بر کمال عقل و فکرش دارد، چون هم سن و سال ها با هم اختلاف دارند..»

آیا عظمت این امام را می بینیم؟ این عظمت را به چه کسی هدیه بدهیم؟ به همگی، به علماء، به غرب، به شرق، به مسلمانان و به کسانی که با هم درگیر هستند. این را به هر جوانی هدیه می کنیم که می خواهد در زندگی اش موفق شود. این نکته فقط برای کسانی که با هم اختلاف دارند نیست؛ بلکه برای کسی است که می خواهد در زندگی اش موفق شود.

می خواهم یک جمله زیبا برایت بخوانم که همسو با روانشناسی اختلاف است که در مورد آن برایت سخن گفتیم. امام شافعی «رحمة الله» به یونس بن عبدالاعلی سفارش می کند و می گوید: «ای یونس، اگر چیز ناپسندی از دوستت به تو رسید، مبدا مبادرت به دشمنی کنی و از کسانی باشی که با شک، یقینشان را زیاد می کنند، ولی با او ملاقات کن و به او بگو که از تو چنین و چنان به من رسیده است. مبدا نام خبررسان را برای او ذکر کنی. اگر انکار کرد و گفت چنین و چنان به من رسیده است. مبدا نام خبررسان را برای او ذکر کنی. اگر انکار کرد و گفت نگفتم، به او بگو که تو صادق هستی و راست می گویی و از این بیشتر چیزی نگو. اگر به کارش اعتراف کرد و دیدی عذری دارد از او بپذیر و اگر دیدی عذری نداشت، بگو چرا چنین کردی؟ اگر عذری آورد، از او بپذیر و اگر عذری نداشت و دیگر چاره ای نداشتی برایش یک بدی ثبت کن و با خود بگو در گذشته چقدر کار خیر انجام داده است. مردم را با نیکی هایشان بسنج نه با موضع گیریشان در برابر خود. اگر حسانی نداشتی او را ببخش و اگر نخواستی که او را عفو کنی، پس در برابر بدی او یک بدی کن نه بیشتر، و به او ظلم مکن.»

آیا این سخن را که شبیه طلاست می بینی؟ در دل موضوع اختلاف است. هم چنین این سخنش با بشنو: «هر کس ثر مناظره بر خطای شخص بخندد، درست بودن او در دلش اثبات می کند»

یعنی وقتی با کسی مناظره می کنی به او نخند.

در پایان و در راستای تکمیل موضوع روانشناسی اختلاف می افزاییم که هنگام اختلاف شایسته است که به فضل طرف دیگر یا حقایقی که دارد اعتراف کنی و او را از مرتبه اش پایین تر نیآوری. برابر است آن چه نزد اوست در ذاتش باشد یا در عملش.

از امام شافعی «رحمة الله» در مورد امام ابوحنیفه «رحمة الله» پرسیدند گفت: سرورشان است و خلق در فقه مدیون ابوحنیفه هستند.»

گفتند: «نظرت در مورد ابویوسف شاگرد امام ابوحنیفه «رحمة الله» چیست؟»

گفت: «او تابعترینشان از حدیث است.»

گفتند: «نظرت در مورد دوستش محمد بن حسن چیست؟»

گفت: «از همه ی آنها بیشتر در فروع فرو رفته است.»

گفتند: نظرت در مورد زفر چیست؟»

گفت: «از همه آنان در قیاس تیزتر است.»

بهترین وجه تمایز هر کدام را بیان کرد.

میخواهم بادو بیت از امام شافعی «رحمة الله» در توصیف احمد حنبل «رحمة الله» موضوع را پایان دهم:

قَاتُ الْفَضَائِلِ لَا تَفَارِقُ مَنْزِلَهُ
فَلَفْضُهُ فَالْفَضْلُ فِي الْحَالَيْنِ لَهُ

قَالُوا يَزُورُكَ أَحْمَدٌ وَتَزُورُهُ
إِنْ زَارَنِي فَبِفَضْلِهِ أَوْ زُرْتُهُ

« گفتند: احمد به دیدار تو می آید و تو به دیدار احمد می روی؟ گفتم فضیلت ها از منزلش جدا نمی شود

اگر به دیدارم بیاید بیانگر فضل اوست و اگر به دیدارش بروم به خاطر فضل اوست. فضیلت در هر دو صورت از اوست . »

آیا یاد می گیریم که چگونه مردم را با همه الفت بدهیم. امت به همبستگی بزرگی نیاز دارد فرقی ندارد امت در سرزمین های اسلامی ، ما با هم ، با همسایه ها، برادران، خواهران، پدران، مادران، همسرانمان. چه کسی یاد میگیرد این گونه بین مردم الفت برقرار سازد.

فصل هفدهم

ابعاد شخصیتی امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ

در زمانی که جهان عرب از اختلاف، تفرقه و درگیری رنج می برد، در زمانی که عراق از تفرقه، خون ریزی و درگیری رنج می برد، در زمانی که لبنان از تفرقه و درگیری رنج می برد، در زمانی که دارفور از تفرقه، خون ریزی و درگیری رنج می برد، در زمانی که نصبت طلاق به سبب عدم تفاهم در میان زن و شوهرها بالا رفته است، در زمانی که جوانان به خاطر عدم همزیستی از تنهای رنج می بردن و در زمانی که مسلمانان غرب به خاطر گوشه گیری، از رساندن تصویر درست اسلام ناتوان شده اند، در این زمان دعوت و فراخوان برای همزیستی را سر دادیم.

منظورمان از همزیستی ذوب شدن در دیگری نیست، بلکه ندایی است برای تمام عالم که از درگیری دست بردارند، ندایی است برای مسلمانان که نهضت بدون تفاهم وجود ندارد و ندایی است برای خانواده ها که سعادت بدون تفاهم، الفت و ایجاد فضای مشترک وجود ندارد. از این رهگذار کتاب «به سوی همزیستی» می خواهد مهارت چگونگی ساخت فضای مشترک میان تو و دیگری را بیاموزد. این به معنی کنار گذاشتن افکار تو یا دیگری نیست. خداوند ما را مختلف آفریده است، به خاطر این که هستی را برپا کنیم، ولی علی رقم تمام مشکلات موجود در عالم، در میان تمام فرزندان آدم، منطقه ی مشترکی قرار داده است.

در کتاب «به سوی همزیستی» به تعریف داستان های امامان چهارگانه پرداختیم تا الگوهای زنده ای از همزیستی و مهارت در ایجاد منطقه ی مشترک برای شما اراعه دهیم. در مورد امام شافعی «رحمة الله» زندگی اش و مهارتش در ایجاد فضای مشترک با دیگران برای شما صحبت کردم. اکنون با بعضی از موضع گیری های جالب امام شافعی «رحمة الله» که دکتر عبد

الحلیم زیدان بیان می کند، موضوع را پر بارتر می کند. دکتر عبدالحلیم زیدان می گوید که امام شافعی «رحمة الله» خیلی مناظره کرد، ولی نه به خاطر این که غالب شود، بلکه به خاطر خیر خواهی. از حکایت های جالب امام شافعی «رحمة الله» این است که شیخ بزرگی نزد او آمد تا درباره ی دلیل و برهان در دین خدا یا او مناظره کند از او پرسید: «دلیل و برهان در دین خدا چیست؟»

امام شافعی «رحمة الله» گفت: «اول کتاب خداست.»

شیخ پرسید: «بعد از آن چه؟»

امام شافعی «رحمة الله» گفت: «سنت رسول الله.»

شیخ پرسید: «بعد از آن چه؟»

امام شافعی «رحمة الله» گفت: «اجماع امت.»

شیخ پرسید: «از کجا گفتی اجماع امت؟»

امام شافعی «رحمة الله» ساکت شد. شیخ به او گفت: سه روز به تو مهلت می دهم.»

امام شافعی «رحمة الله» به خانه اش رفت و شروع کرد به خواندن قرآن و بحث و بررسی بعد از سه روز شیخ به محضر امام شافعی «رحمة الله» آمد سلام کرد و نشست. امام شافعی «رحمة الله» گفت: «قرآن را در هر روز و شب سه بار خواندم تا این که خداوند مرا به این فرموده ی خدای تعالی راهنمایی کرد:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ

نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء ۱۱۵].

« و هر کس پس از آن که هدایت برای او روشن شد، با رسول [خدا] مخالفت ورزد و جز از راه و رسم مؤمنان پیروی کند. او را به آنچه روی کرده واگذاریم و او به جهنم درآوریم و بد جایگاهی است. »

شیخ گفت راست گفتی.

داستان گیل و آتش

مردی نزد امام شافعی «رحمة الله» آمد و از او پرسید: «چگونه جن با آتش عذاب می شود، در حالی که از آتش آفریده شده است؟»

امام شافعی «رحمة الله» ساکت شد، سپس مقداری خاک برداشت و به او زد. آن مرد از ضربه ی امام شافعی «رحمة الله» دردمند شد و به او گفت: «این چیست؟»

امام شافعی «رحمة الله» گفت: «مگر تو از گل آفریده نشده ای، چگونه گل تو را دردمند ساخت؟»

آن مرد قصد امام شافعی «رحمة الله» را از این کار فهمید.

همچنین از حکایت های جالب امام شافعی «رحمة الله» است که روایت کنند مردی نزد او آمد و گفت: «خداوند به اندازه ی توانایی مؤمن به او دستور می دهد؟»

امام شافعی «رحمة الله» گفت: راست گفتی و این فرموده ی خدای تعالی را قرائت کرد:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا...﴾ [البقره: ۲۸۶].

« خداوند هیچ کس را جز [به اندازه ی] توانش مکلف نمی سازد ... » مرد گفت:

« چگونه خدای تعالی میفرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ ﴾ [آل عمران: ۱۰۲].

چگونه خدای تعالی از ما تقاضا می کند که به این شیوه وبه این کیفیت بمیریم در حالی

که ما وقت خود و شکل مردنمان را نمی دانیم ؟ »

امام شافعی « رحمة الله » اندکی فکر کرد و سپس گفت: «اگر تو به تلاوت ادامه می دادی، روند آیات جوابت را می داد، خداوند متعال می فرماید:

﴿ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ

قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا ... ﴾ آل عمران: ۱۰۳

« و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید، که دشمنان [همدیگر] بودید، آن گاه بین دل های شما الفت داد. آن گاه به [فضل و] نعمت او [بایکدیگر] دوست شدید و بر لبه ی گودالی از آتش بودید و شما را از آن باز رهانید. »

خدای تعالی تو را از کفر نجات داد، پس تو باید بر دین خدا ثابت قدم باشی. چنگ زدن عصمت است. ذکر نعمت خدا ثبات است، اخوت در راه خدا هدایت و نجات دادن از آتش است، به این شیوه مسلمان می میری. »

آن دانشجو خوش حال شد و گفت: «الان دلم آرام گرفتم. »

همچنین چنگ زدن به معنای آن نیست که خودمان را کُتر بگزاریم، بلکه جمع شدن بر خیر و چنگ زدن به چیز مشترکی است. اسلام منطقه‌ی مشترکی است که مسلمانان را جمع می‌کند.

هم چنین دیدگاه امام شافعی «رحمة الله» نسبت به رحمة الله تعالی یک دیدگاه بسیار زیبا است. یک بار جوانی نزد امام شافعی «رحمة الله» آمد و گفت: «من خیلی گناه کار و خطا کارم و به دام هوا و هوس می‌افتم.»

امام شافعی «رحمة الله» گفت:

فِي بَطْنِ أُمِّكَ مَضْغَةٌ فُولِيدَا	تَيَّأَسَ مِنْ لُطْفِ رَبِّكَ فِي الْحَشَا
مَا كَانَ إِلَهَ قَلْبِكَ التَّوْحِيدُ	لَوْ شَاءَ أَنْ تُصَلِّيَ جَهَنَّمَ خَالِدٍ

«از لطف پروردگار مأیوس نشو که در شکم مادرت یک پاره گوشت بودی و سپس یک نوزاد،

اگر می‌خواست برای همیشه وارد جهنم شوی. توحید را به قلب تو الهام نمی‌کرد.»

گناه کار باید دیدگاهش در مورد معصیت این باشد که یک وضعیت گذرا و ناپایدار است و او با ایمانش به خدای تعالی وصل است و باید کاری نکند که معصیت در قلبش جای گیرد. ایمانش ضامن بیرون انداختن گناه است.

پیامبر اکرم «ص» می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا أَبُو دَاوُدَ.»

« خداوند در رأس هی سده کسی را می فرستد که دین امت را برایش تجدید کند. »

خداوند در اول صد سال عمر بن عبدالعزیز «رحمة الله» را فرستاد. بنا به رأی علماء امام شافعی «رحمة الله» کسی بود که در سده ی دوم به تجدید دین امت اسلامی پرداخت. امام شافعی «رحمة الله» با دعوت امت به سوی همدلی یک مجدد و یک مصلح برای آنان بود. خداوند به وسیله ی او بین مالکیان و حنفیان در مذهبش جمع کرد. اما احمد بن حنبل «رحمة الله» گفت: «خداوند خواست که صد سال اول هاشمی باشد و صد سال دوم هاشمی قریشی باشد پس عمر بن عبدالعزیز و شافعی بود»

آیا امام شافعی رحمة الله احیاگر است یا اصلاح گر ؟

دکتر عبدالحلیم زیدان گوید: در راستای پاسخ به این سوال می خواهم در ابتدای درباره ی قالب ریزی شخصیت ها و شیوه های تفکرشان در مدیریت صحبت کنم. قالب ریزی شخصیت ها یعنی گذاشتن آن ها در یک چهار چوب و قالب. یعنی تحلیل شخصیت، که امروزه متقاضیان کار به این روش سنجیده می شود. متقاضی کار تحلیل می شود تا بدانند برای چه کاری مناسب است تا بالاترین بهره برداری صورت گیرد.

یکی از مشهور ترین دانشمندانی که به تحلیل شیوه های تفکر از درون پرداخته است هیر من است. او می گوید: «درون هر انسانی چهار شخصیت است که بر اساس گرایش های فردی، تمایلات، تجربیات و غیره بزرگ و کوچک می شود. این شخصیت ها عبارت اند از:

- شخصیت مجرد تمثلی.

- شخصیت تجربی و تخیلی.

- شخصیت عاطفی و تمایلی.

- شخصیت مرتب محافظ.

این شخصیت ها در هر انسانی موجود است،

ولی موضع گیری های معینی است

که یکی از این شخصیت ها بر شخصیت های دیگر فایق می آید با یک شخصیت پس رفت می کند تا دیگری جای او را بگیرد.

شخصیت اول تحلیلی، توضیحی، افزون خواه، منطقی، نقیصه، واقع گرا، روراست، دوست دار امار و ارقام، دانا به زبان پول طبیعت علم اشیاء است.

اما شخصیت تجربی و تخیلی: به کم قانع نیست و می اندیشدد، به کم قانع نیست و می اندیشدد، به بهتر شدن و تنوع اهمیت می دهد، در افکار و ادراک نوآور و اقدام کننده است، تخیل می کند، به مخاطره می اندازد، ریسک می کند، شاید بی پروایی کند، آداب و سنت ها را به هم می زند و دوست دارد اطلاعات عالی کسب کند.

اما عاطفی و تمایلی: راحت است، به بهتر شدن و تنوع به مفهوم ارتباطی اش اهمیت می دهد، عواطف حساسی دارد، مفهوم گرا است، کمک می کند، شرحه الله می دهد، همکاری می کند، به معنای درونی عاطفی است، سخن می گوید، شرحه الله می دهد و تعبیر می کند، احساس و ملایمت می کند و دوست دارد به دیگران آموزش دهد.

اما مرتب و محافظ کسی است که تدابیر لازم را انجام اتخاذ می کند، روی کار مطلوب تمرکز میکند، اعمال را اجرا می کند، قابل اعتماد است، دقیق، مشخص، مرتب، منظم و تمیز است و همواره نقشه ی جایگزین را دارد.

در پر تو این پژوهش ها، شخصیت امام شافعی «رحمة الله» به اعتماد این که یک مجدد و مصلح است، مورد بررسی قرار می گیرد، تا بدانیم که شخصیتش کدام یک از این موارد است، امام شافعی «رحمة الله» تمایلی به محافظت بر اصل داشت، با اصلاح و اتخاذ اقدام لازم برای تغییر و حرکت به سمت بهتر شدن، چنان که گرایش به همگرایی و عمل اساسی داشت و گرایش کمی به عواطف، به این ترتیب امام شافعی «رحمة الله» توانست بین اصلاح و تجدید جمع کند او ارتباط برقرار می کرد و واکنش نشان می داد اما امام شافعی «رحمة الله» توانست با نزدیکانش مثل امام مالک «رحمة الله» و امام ابو حنیفه «رحمة الله» و دیگر شاعران و علما ارتباط برقرار کند و همچنین توانست با مخالفانش مثل بدعت گذاران، فتنه انگیزان، بی دینان و پیروان و هوا و هوس ارتباط برقرار کند.

این داستان بر این دلالت دارد که امام شافعی «رحمة الله» بر ایجاد منطقه ی مشترک در میان خود و دیگر مخالفان آزمند بود:

مادر بشر مریسی _ او یکی از بدعت گذاران است و تأثیر زیادی روی مردم داشت به طوری که توانست فتنه را در میان آنان منتشر کند _ یک روز نزد امام شافعی «رحمة الله» آمد و به او گفت: این پسر خدا و رسولش را دوست دارد، ولی در او این بدعت است و مردم به خاطر این بدعت از او است و مردم به خاطر این بدعت از او متنفرند، بیا و او را نصیحت کن. «

این مرد به زیارت اما شافعی «رحمة الله» آمد، اما شافعی «رحمة الله» «او را اکرام کرد و در خانه اش منزل داد. وقتی مادر امام شافعی «رحمة الله» او را دید، به او گفت: «این فرد نزد تو چه میکند؟» «

امام شافعی «رحمة الله» گفت «صبر کن مادر جان، شاید خداوند او را در صف ما قرار دهد» «

بشر میرسی از زمانی که سخن امام شافعی «رحمة الله» را شنید، تغییر کرد و منسوب به امام شافعی «رحمة الله» و سنت شد. امام شافعی «رحمة الله» با این کارش فتنه ی بزرگی را که این مرد رهبری می کرد خواباند.

شافعی از ناحیه ی عقلی ارتباط برقرار می کرد و به دیگران واکنش نشان میداد. اما از ناحیه ی عاطفی به مردم آموزش می داد، با آنان بر خورد خوبی داشت و بخشنده بود به خاطر خدا مالش را انفاق میکرد و فراموش میکرد برای خودش چیزی بگذارد. خادمش خودش به او یادآوری میکند و میگوید: چرا برای خودت چیزی نمی گذاری؟

یکی دیگر از امتیازات امام شافعی «رحمة الله» جوانمردی بود. روزی امام شافعی «رحمة الله» به پسرش گفت: «به خدا قسم. اگر بدانم آب سرد، جوانمردی را از بین می برد جز آب داغ چیزی نمی نوشیم.»

او مسافرت کرد، کشف کرد توضیح داد و علم و افکار را غربان کرد امام شافعی «رحمة الله» میراث گران بهای به امت تقدیم کرد. او علمی به نام اصول فقه تقدیم کرد که تا به حال تدریس می شود، قواعد استنباط را بنیان نهاد و تمام مردم در غرب و شرق از او تعلیم گرفتند.

یکی از خاورشناسان غربی به نام «لیبون» در مورد امام شافعی «رحمة الله» می گوید: علم اصول فقه به او منسوب است، چنان که علم منطق به ارسطو منسوب است و علم عروض به خلیل بن احمد منسوب است، ولی فرق زیادی است، دو علم اول از علوم محض هستند که به متخصصان تعلق دارد و وارد زندگی نمی شود. ولی علم اصول فقه با فقه که حاوی احکام و اعمال است متداخل می باشد و وارد زندگی مردم می شود و بخشی از آن عبادت هایشان را تشکیل می دهد و بخشی از آن معاملاتشان را تنظیم

می کند. این علم روی مسلمان و بقیه تاثیر گذاشت. کسانی که از مسلمانان بهره بردن، مثل کسانی که برای بشریت قواعد و قوانین وضع کردند. این رشد

علم شافعی را به اروپا منتقل کرد که بیشتر علوم غربی مثل شیمی بر آن استوار است.

امتیاز امام شافعی «رحمة الله» تبادل، تکامل، تغییر و تصحیح خود و دیگران، تاثیر گذار و تاثیر پذیری است. بهترین مثال این است که امام شافعی «رحمة الله» نزد شاگرد امام ابو حنیفه «رحمة الله» امام محمد بن حسن «رحمة الله» شاگردی کرد و وقتی که امام شافعی «رحمة الله» علمش را حاصل کرد. امام محمد «رحمة الله» از معلومات امام شافعی «رحمة الله» متاثر شد و از او گرفت. امام محمد «رحمة الله» با خلیفه هارون الرشید وعده ی ملاقات داشت که زمانش مصادف بود با حلقه ی درس امام شافعی «رحمة الله» امام محمد بن حسن «رحمة الله» از ملاقات خلیفه معذرت خواست تا در حلقه ی درس امام شافعی «رحمة الله» شرکت کند.

نقش امام شافعی «رحمة الله» با مخالفان چه بود: شناخت مخالف، خیر خواهی برای او، نصیحتش، دفاع از او، فداکاری و انصاف، امام شافعی «رحمة الله» از اهل بدعت در مقابل کسانی که به آنان ظلم می کردند دفاع کرد. به امام شافعی «رحمة الله» گفتند آنان اهل بدعتند امام شافعی «رحمة الله» در جوابشان گفتند: «اگر ایشان اهل بدعت اند، سزاوار نیست که شما اهل ظلم باشید.»

یک از بزرگ ترین مقوله های امام شافعی «رحمة الله» در هم زیستی و اختلاف آرا این است: «رای و نظر ما درست است و احتمال اشتباه دارد و رای و نظر غیر ما اشتباه و احتمال درستی دارد»

پس احتمال درست بودن رای مخالف عرصه را جلوی هر مخالفی باز میکند تا دیدگاهش فهمیده شود. اگر مخالف قناعت داشته که رای دیگری احتمال درستی دارد این حتما او را بر آن می دارد که بحث و بررسی کند تا فهمد که کدام رای درست است، بدون این که هدفش برنده شدن رایش باشد. پس امام شافعی «رحمة الله» در عین حال یک مصلح و یک مجدد بود.

این سخن که «رای و نظر ما درست است و احتمال اشتباه دارد» در چیدمان مدیریتی، دیدگاه امام شافعی «رحمة الله» بسیار درست و رای دیگران نسبت درستی آن پایین است، ولی در سخن، «رای غیر ما اشتباه است و احتمال درستی دارد» رای امام شافعی «رحمة الله» درستی اش پایین است و رای دیگری خیلی درست است. از خلال نظر در زندگی امام شافعی «رحمة الله» و انتقال از رایش به رای دیگران و تمایل مذهبش وقتی به مصر منتقل شد، تا آن جا که کتاب های گذشته اش را سوزاند تا مردم را گمراه نکند و کتاب جدیدی وضع کرد، روشن می شود که این موضوع به فضل تواضع و علم امام شافعی «رحمة الله» رخ داد. وقتی مردم از امام شافعی «رحمة الله» پرسیدند: تو با کی هستی؟ گفت: «من با حق هستم، به هر جا دور بزن من با آن دور می زنم.»

از این جاست که می توانیم بگوییم امام شافعی «رحمة الله» بین اصلاح و تجدید جمع کرد. برای امام شافعی «رحمة الله» ساده بود که وقتی به مصر رفت و به خاطر حق فقهش را تغییر داد، بگوید من اشتباه کردم. مردم در آن زمان متمایز بودند، چون از تغییر در فقه امام شافعی «رحمة الله»

پیروی کردند و این اتهامات غرب را به مسلمان ها و علمای نخستین آنان که مراجع شان هستند رد می کند سخن ما در مورد امام شافعی «رحمة الله» پیام مهمی به غرب دارد تا به آنان بگوییم: این علمای نخستین ما هستند.

امام احمد بن حنبل «رحمة الله» در مورد او گفت: «شافعی به سان خورشید برای دنیا و سلامتی برای بدن بود، آیا جایگزینی برای این دو می بینی؟»

او کسی است که در باره اش گفته شده است: «هیچ کس در شرق یا غرب در دستش قلمی نیست مگر این که فضل شافعی بر گردن اوست.»

او با تاسیس علم اصول فقه، شیوی استنباط و وضع قوانین را برای بشریت آموزش داد، چون هر علمی باید بر قواعد و قوانین استنباط پایدار باشد. امام

شافعی «رحمة الله» مرد بزرگی است و حتی بر غرب که ادعا میکند ما مسلمانان دارای عقل باز یا فکر روشنی نیستیم، برتری دارد.

در پایان: ای مسلمانان، باید دایره ی توافق را وسعت ببخشیم و دایره ی اختلاف را تنگ کنیم. باید امام شافعی «رحمة الله» را الگو خودمان قرار دهیم تا برای غرب ثابت کنیم که ما صاحبان فکر، مذهب، عقیده و رسالت در زندگی هستیم.

فصل هجدهم

امام احمد بن حنبل رحمة الله

امام احمد بن حنبل «رحمة الله» آخرین امام از امامان چهار گانه ی نخستین است. امام جدیدی که همزیستی را از او یاد می گیریم. او در همزیستی ضرب المثل است. موضوعش خیلی حساس است. چون وقتی تو اسم این امام را می شنوی در ابتدا به زهنت خطور می کند که این امام با پیرامونش همزیستی نمی کند، خیلی سر سخت و نرم نیست. عده ای این مفهوم را ترویج می دهند. نه فقط در شیوه ی زندگی اش، که حتی در فقهش.

سخن شایع در هر جا که شاهد تشدد و تعصب هستیم. این است «ایا تو حنبلی هستی؟»

ولی اکنون غافلگیر خواهی شد که او سخت گیر نیست و فقهش یکی از ساده ترین فقه هاست.

یک عالم متخصص و استاد بزرگ از دانشگاه «ابن سعود» آسان گیری در فقه امام احمد بن حنبل «رحمة الله» را برای ما عرضی الله عنده می کند. ولی زاویه ای که من خواهم گرفت، زندگی ان مرد است چنان که ذکر کردیم امام شافعی «رحمة الله» به دنبال منطقه ی مشترک میان خود و دیگران بود تا همه در میان منطقه ی مشترک با هم همکاری و تفاهم داشته باشند. امام احمد «رحمة الله» را تصور کنید که به شیوه ی خودش، نه شیوه ی امام شافعی «رحمة الله» نه شیوه ای که تصور می کنی این کار را انجام داد، وقتی امام احمد «رحمة الله» را ذکر می کنیم در ذهنمان دو چیز می آید که بیان گر ارزش بزرگ اوست.

۱= او اولین کسی است که سنت را جمع کرد. پس او امام سنت است

انگیزه اش برای این کار، علاقه اش مثل امام شافعی «رحمة الله» بر جمع کردن امت بود. او در یافتن مشکل میان عراق و حجاز فقط در وضع قواعد توسط امام شافعی «رحمة الله» خلاصه نمی شود تا آن دو مدرسه با هم جمع شوند. بلکه مشکل دیگری هم وجود دارد، چون احادیث پیامبر در قرن اول و دوم هجری جمع نشده بود، مشکل این بود که بعضی از علمای عراق فتوا می دادند، چون بعضی از احادیث به آنان نرسیده بود. به عنوان مثال امام ابو حنیفه «رحمة الله» وقتی در موضوع معینی فتوا می داد و سپس می دانست که حدیثی از پیامبر «صلی الله علیه و آله وسلم» در این موضوع وجود دارد، از فتوایش برمی گشت. امام احمد «رحمة الله» متوجه این امر شد و عمرش را برای حل اختلاف میان مسلمانان نذر کرد. این ایمان بزرگی است. می دانید چه کرد؟ دریافت که راه حل این است که فردی به تمام جهان اسلام مسافرت کند و تمام احادیثی را که در آن وقت در سینه های مردم بود، جمع کند. هر کس مجموعه ای از احادیث را حفظ است. بسیاری از علما احادیث را از صحابه گرفتند. عمر بن خطاب «رضی الله عنه» آزمند بود که صحابه در شهرها منتشر شوند. احادیث پیامبر با اصحاب در تمام سرزمین ها منتشر شد. بعد از این که در گذشته فقط در مدینه بود اکنون در هر مکانی بود. امام احمد «رحمة الله» با دقت بسیار جمع کردن احادیث را در کتابی آغاز نمود که تا کنون موجود است و نامش «مسند احمد» است.

پسرش از او پرسید: پدر جان، چرا کتابی در فقه تالیف نمی کنی؟

گفت: «پسر جانم، من این کتاب را امام قرار دادم تا وقتی مسلمانان اختلاف کردند به آن رجوع کنند و اختلاف را کنار بگذارند.»

او جواب مدرسه رای را می داد و می گفت: «احادیث پیامبر کافی است و نیازی به رای و نظر نیست و این هم احادیث پیامبر.»

علی رغم این، او تنها امامی است که از هیچ مدرسه دیگری عیب نگرفت. یک کلمه در سخنانش پیدا نمی کنی که در آن از امام ابو حنیفه «رحمة الله» ایراد گرفته باشد، علی رغم این که با مدرسه اش موافق نیست. او خیلی عفت زبان داشت، علی رغم این که فوق العاده سرسخت بود. این الگویی است که باید عاشقان امام احمد «رحمة الله» آن را فرا بگیرند. اگر تمام دنیا به خاطر یک اصل و مبدا در مقابلش جمع شوند، تمام دنیا عقب نشینی می کنند و می شکنند و او به نحو شگفت انگیزی ثابت استوار است، طوری که گمان می کنیم او نرم و ملایم نیست، در حالی که به هیچ کس آسیبی نمی رساند، بلکه صاحبان مدارس دیگر را معذور می دارد که تمام احادیث پیامبر به آنان نرسیده است. کلمه ای بد از او درباره امام شافعی «رحمة الله»، امام ابوحنیفه «رحمة الله» و یا امام مالک «رحمة الله» نمی بینی، که برعکس می گوید از این سه نفر آموخته است.

درباره امام ابو حنیفه «رحمة الله» می گوید: «اولین کسی که از او علم آموختم ابویوسف شاگرد ابو حنیفه است. مسایل زیاد و دقیقی از او گرفتم که کسی جز ابویوسف آن ها را نمی داند.»

آیا قدرشناسی را علی رغم اختلافش با آنان دیدی؟ این فن همزیستی است که درباره آن صحبت می کنیم و فضای مشترک را توسعه می دهد نه این که آن را تنگ کند.

درباره امام مالک «رحمة الله» هم می گوید: «مالک را از دست دادم، خدا به جای او سفیان بن عیینه را به من داد که به فقه مالک نسبت داشت.»

یعنی کاش در روزگارش زندگی می کردم. امام احمد «رحمة الله» پس از وفات امام مالک «رحمة الله» به دنیا آمد، ولی خدا را سپاس می گوید که فقه بزرگ امام مالک را یاد گرفته است.

در مورد امام شافعی «رحمة الله» می گوید: «اگر مسأله ای دیدید که نمی توانم جوابش را بدهم به فقه شافعی رجوع کنید. هر چه شافعی می گوید من با او هستم.»

واقعاً که امام احمد «رحمة الله» شخصیت جالبی داشت. قماش بی نظیری است. شاید من شخصا با او اختلاف داشته باشم و مانند امام ابو حنیفه «رحمة الله» اجتهاد با رای را تایید کنم، ولی این مانع آن نیست که بگویم: امام احمد «رحمة الله» مرد بزرگی است. برادرم، همزیستی این نیست که فقط دیدگاه تو صحیح باشد؛ از تمام دیدگاه ها به موضوع نگاه کن.

او با تالیف کتابش به بخاری در تالیف کتاب صحیحش کمک کرد. همان کتابی که دقیق ترین کتاب در احادیث پیامبر «صل الله علیه و آله وسلم» است. امام احمد بن حنبل «رحمة الله» کسی است که راه را برایش هموار کرد و امام مالک «رحمة الله» با آماده کردن «الموطا» که حاوی احادیث پیامبر «صل الله علیه و آله وسلم» است، راه را برای امام احمد بن حنبل «رحمة الله» هموار کرد. این یک سلسله است.

آیا دیدید چگونه امت بزرگ می شود؟ هر یک نتیجه تلاشش را به دیگری تحویل می دهد که او روی آن بنا کند، علی رغم این که تفاوت در میان آنان چند نسل است، در حالی که اکنون هر فرد تازه ای گذشتگان را نابود می کند و در صدد پاک کردن نام های کسانی است که پیش از او آمده اند، تا به تنهایی کار ساخت را انجام بدهد. این را با امامان چهارگانه مقایسه کن و خواهی دید که هر کدام از آنان می گوید که اگر فلانی نبود من چیزی یاد نمی گرفتم. همه آنان شاگرد هم هستند. احمد بن حنبل «رحمة الله» شاگرد امام شافعی «رحمة الله»، امام شافعی «رحمة الله» شاگرد امام مالک «رحمة الله» و امام مالک از کتاب های امام ابوحنیفه «رحمة الله» استفاده کرد. این عیب نیست. همه به آن اعتراف کرده اند و هیچ کس، دیگری را تهدید نمی کند، بلکه دیگری را تقویت می کند و این چیزی است که کشورهای ما خیلی به آن نیاز دارد.

۲- ثبات در وقت محنت و سختی با محافظت از بسط عقیده:

امام احمد «رحمة الله» بغدادی است. در آن جا متولد شد، بزرگ شد، و زندگی کرد و در گذشت.

علی رقم این که مسافرت های زیادی کرد. بغداد یعنی مهد ترجمه و فرهنگ های دیگر، اندیشه های یونانی و فارسی؛ اندیشه هایی که کینه اسلام را به دل دارند و می خواهند افکاری را وارد اسلام کنند که تراز زیبا و آسان اسلام را فاسد کند. معتزله ظهور کردند. آنان می خواستند که اندیشه ای را ترویج دهند که اسلام چیز پیچیده ای است، در حالی که زیباترین امر سادگی اسلام است. خدای تبارک و تعالی می فرماید:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ

دِينُ الْقِيَمَةِ﴾ «البينة: ه»

« و فرمان نیافتند جز آن که خدا را - در حالی که پرستش را برای او خالص ساخته اند با پاکدلی « دین ورز به آیین ابراهیمی » پرستند و نماز را بر پا دارند و زکات بپردازند و این است آیین راستین »

رسول الله «صل الله عليه و آله وسلم» هم می فرماید:

« بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ » « احمد ».

« با یکتاپرستی آسان و ملایم مبعوث شده ام »

یعنی دین آسان و غیر پیچیده.

معتزله شروع به افزودن چیزهای پیچیده کردند، چنان که در ادیان دیگر اتفاق افتاد و چنان که در امپراطوری رومی اتفاق افتاد و قسمتی از دین مسیحی

پیچیده شد. چیرهای پیچیده ای وارد عقل ساده کردند که به سختی آن را می فهمد، در حالی که عقیده آسان است و خدا یگانه ای است که او را عبادت می کنیم. این شیرینی اسلام است. معتزله شروع به نزدیک شدن به حاکمان کردند. آنان بخشی از حکومت شدند و کوشیدند شیوه خود را به مردم تحمیل کنند. محنت و مصیبتی به نام « خلق قرآن » ظهور کرد. امام احمد « رحمة الله » به تنهایی در برابر این محنت ایستادگی کرد و گفت: « پیچیده کردن اسلام مردود است. »

این امام احمدی است که معتقدیم تندرو است، در حالی که او متقاضی این است که اسلام ساده و روان باقی بماند و عقیده اش آسان باشد: خدای یگانه ای که شریکی ندارد، پیامبران را فرستاد و آنان همدیگر را کامل می کردند و ما او را به شیوه ای که خود دستور داده است، عبادت می کنیم و زمین را اصلاح می کنیم.

معتزله ادعا می کردند که قرآن مانند مخلوقات خدا مخلوق است و کلام ازلی خدا نیست. امام احمد بن حنبل « رحمة الله » در برابرشان ایستاد، چون این مداخل آنان برای پیچیده کردن اسلام بود. همه شکستند، ولی اسلام به فضل آن مرد به عنوان یک عقیده زیبا و ساده باقی ماند. کاری که امام احمد « رحمة الله » کرد، به نسل ها و افراد زیادی نیاز دارد:

۱- سنت را جمع کرد.

۲- از سادگی عقیده محافظت کرد و در برابر پیچیده کردن آن ایستاد.

این مرد چقدر بزرگ است! وقتی درباره او صحبت می کنیم، بزرگی را احساس می کنیم. وقتی اسمش را به یاد می آوریم رمزی را که از عقیده مسلمانان حفاظت می کند به یاد می آوریم، آیا تصور می کنید راجع به چه صحبت می کنیم؟ درباره سنت، عقیده و ریشه های این دین سخن می گوییم. درباره مردی صحبت می کنیم که به تنهایی این دو کار را کرد. امروز من فقط

می توانم درباره موضوع اولی صحبت کنم. محافظت از سنت. چگونه حدیث را جمع کرد و با چه نیتی؟ نیتش هدف این کتاب ماست: همزیستی. فقها و علما را جمع کرد. محافظت از سنت. مسأله برخاستن او برای حل مشکل اختلاف و تفرقه در میان مسلمانان از راه جمع کردن احادیث پیامبر «صل الله علیه و آله وسلم» که باعث جمع شدن فقها در کنار ماده خامی می شود که به آن اعتماد دارند. پس بر فتوایشان براساس قرآن و احادیث پیامبر «صل الله علیه و آله وسلم» اختلاف نمی کنند.

امام احمد بن حنبل «رحمة الله» از سال ۱۶۴ هـ.ق. تا سال ۲۴۱ هـ.ق. زندگی کرد. یعنی ۷۷ سال. تقریباً مثل عمر امام ابوحنیفه «رحمة الله». او آخرین امام از امامان چهارگانه است. این بدان معنا نیست که بعد از آنان امام دیگری نیست. امامان و مجتهدان زیادی هستند، اما ایشان امامان بزرگ و عظیمی هستند که فکر اسلامی را بارور کردند و تجدید و بینش را بنیان نهادند. در اصل از یک قبیله عراقی به نام «بنی شیبان» بود. مثنی بن حارثه یکی از اجدادش هست. پیامبر «صل الله علیه و آله وسلم» با این قبیله ملاقات کرد و از آنان خواست تا از او حمایت کنند. این قبیله یکی از قوی ترین قبایل عربی است. ابن اثیر گوید: آن ها همسایگان با عزت تر و مدافعان قوی تر و دارای تعداد بیشتر هستند. تعدادشان خیلی زیاد است. وقتی پیامبر «صل الله علیه و آله وسلم» از آنان تقاضای کمک کرد، این تقاضا را رد کردند، چون آنان از عراق و در مرزهای فارس ساکن هستند. هر کاری آنان با عرب ها بکنند عذرشان مقبول و گناهشان مغفور است. - یعنی هر کاری که بخواهند با انسان می کنند. - اما اگر کاری با فارسیان بکنند گناهشان غیر مغفور و عذرشان غیر مقبول است. پیامبر «صل الله علیه و آله وسلم» از نزدشان منصرف شد و در حالی که از وضوح و صراحتشان تشکر می کرد، می فرمود: «خدا به شما جزای خیر بدهد چون حقیقت را به من گفتید.» و روبه سرورمان ابوبکر «رضی الله عنه» کرد و اخلاقتان را ستود، علی رغم این که آنان مسلمان نبودند. این چه اخلاقی است در جاهلیت؟

به سرورمان محمد « صل الله علیه و آله وسلم » و پذیرفتن چیزهای ستوده شده در دیگران و این که همه ی آن ها اشتباه نیست، نگاه کنید. به این خاطر به قرآن و شیرینی اش نگاه کن. قرآن را می بینی که همواره می گوید که از جمله ی آنان، و از جمله ی آنان، یعنی از جمله ی آنان افراد بدی هستند و از جمله ی آنان افراد خوبی هستند:

﴿وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَّهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَّهُ بِيَدٍ لَّا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا...﴾ « آل عمران: ۷۵ ».

« و کسی از اهل کتاب هست، که اگر او را به مالی هنگفت امین داری، آن را به تو باز پس دهد و از آنان کسی هست که اگر او را به یک دینار امین داری آن را به تو باز نگرداند مگر تا وقتی که بر سر او ایستاده باشی. »

بعضی اوقات قرآن می فرماید:

﴿إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ﴾ « المائدة: ۱۳ ».

« مگر اندکی از آنان. »

اسلام به ما می آموزد که برای همزیستی باید بدانی که همه ی مردم مشابه هم نیستند. اگر کسی با من اختلاف نظر دارد، نباید گفت و گو با آن را رها کنم. این در دین ما نیست، به این خاطر رسول الله « صل الله علیه و آله وسلم » از بنی شیبان تشکر کرد، علی رغم این که به او کمک نکردند.

بعد از آن، از میانشان مثنی بن حارثه بیرون آمد. او اولین کسی است که در فتوحات اسلامی به دولت بزرگ فارس حمله کرد. او جد بزرگ امام احمد بن حنبل « رحمه الله » است. قبیله اش یک قبیله ی اصیل عربی است. اصلش محکم است و چنین می نماید که امام احمد صلابت و سرسختی خود را از آنان

گرفته است. ابن حنبل «رحمة الله» خیلی فقیر بود. شاید به خاطر دارید که امام شافعی «رحمة الله» چه قدر فقیر بود. امام احمد بن حنبل «رحمة الله» از او فقیرتر بود. امام شافعی «رحمة الله» در آخر عمرش ثروتمند شد. فقر امام شافعی «رحمة الله» مقبول و پذیرفته شده بود، در حالی که امام احمد بن حنبل «رحمة الله» خیلی نادر بود، تا آن جا که صلابت شدیش تو را متعجب می کند و در عین حال یک زاهد بسیار بزرگ است. سه مرتبه دنیا به طرفش می آید، ولی دست رد به سینه ی دنیا می زند. شاید برخی از شما امام احمد «رحمة الله» را بر امام ابوحنیفه «رحمة الله» که ثروتمند بود ترجیح دهد، ولی همزیستی این است که هر یک را به شیوه ی خودش بپذیرید.

امام احمد «رحمة الله» در بغداد متولد شد. وقتی سه ساله بود پدرش فوت کرد. پدربزرگش هم در همان سال درگذشت. او می گوید: «متولد شدم و پدر و پدربزرگم را ندیدم. مادرم مرا تربیت کرد.»

در این مورد خیلی به امام شافعی «رحمة الله» نزدیک است.

مادرش خود را - در حالی که کم سن و سال بود، چون شوهرش در سی سالگی مرد، مادرش غالباً در دهه ی بیست عمرش بوده - برای آموزش علم، تقوا، ایمان و دین به این نوجوان نذر کرد. او خیلی به عبادت و تقوی اهمیت می داد. امام احمد «رحمة الله» این گونه بزرگ شد و خیلی از صفات مادرش در او بود.

قرآن را حفظ کرد و سپس خواندن و نوشتن یاد گرفت. مادرش خیلی زرنگ بود. علی رقم فقرش، به مهارت های فرزندش خیلی اهمیت می داد. این یک نصیحت برای مادران است. کدام یک از شما به مهارت های فرزندش اهمیت می دهد و آن مهارت ها را در او می کارد، شاید خداوند در آینده در این مهارت برکت دهد. به زیبا ساختن خطش اهمیت می داد. این مهارت باعث احداث تغییری در آینده اش شد.

او می خواند، می نوشت و قرآن را حفظ کرد، علی رغم این که عمرش شش سال بود. صاحب خطی زیبا شد. مادرش خیلی مهربان بود. یک مثال از مهربانی او می آورم: امام احمد «رحمة الله» در آغاز فراگیری علم علاقه ی زیادی به علم داشت. دوست داشت قبل از نماز بامداد به مسجد برود تا یک صندلی در صف اول، در جلوی معلم بگیرد. لذا شب از خانه بیرون می رفت. او می گوید: «مادرم لباس هایم را می گرفت و می گفت بمان تا اذان داده شود، بعد از آن برو.»

می گوید: «برای اطاعت از مادرم در برابر علاقه ام می ایستادم.»

ای جوانان، به اطاعت او از مادرش نگاه کنید. برخی از جوانان از مهر و محبت مادرشان فرار می کنند، به این دلیل که بزرگ شده اند!

یک فقیه به نام «جریر بن عبد الرحمة اللهمن» از راه دور به بغداد آمد تا درس بدهد. او در کنار ساحل شرقی دجله فرود آمد. مردم همه نزد او می رفتند. احمد بن حنبل «رحمة الله» خیلی علاقه داشت برای فراگیری علم نزد او برود. یک بار آب رود دجله بالا آمده و استاندار دستور داده بود کسی از آب عبور نکند، ولی فقها جرأت و اصرار کردند که از رود عبور کنند، چون می خواستند با جریر فقیه ملاقات کنند و از او علم بیاموزند. احمد بن حنبل «رحمة الله» دوستی داشت، به او گفت: «آیا با من نمی آیی؟»

به دوستش گفت: «مادرم به من گفته نرو و نمی خواهم دلش آشفته شود.»

امام احمد «رحمة الله» در آن وقت حدود هفده سال داشت. یعنی در دوران بلوغ بود، در حالی که جوانان امروزی می گویند که خانواده هایشان نمی خواهند متدین شوند، لذا به آنان و آراشان اهمیت نمی دهند.

مادر امام احمد بسیار مهربان بود. امام احمد «رحمة الله» آزمون بود تا او را خشنود سازد و احساساتش را جریحه دار نکند. این همزیستی تیزهوشانه ی

یک فرزند با مادرش است. چگونه با او همزیستی می کند؟ چگونه به او بفهماند که این مهر و محبتش را می پسندد، ولی در عین حال ممکن است که این مهر و محبتش باعث ضایع شدن علمش شود. به این خاطر امام احمد «رحمة الله» بدون این که به او خبر دهد در بعضی از جلسات حاضر می شد.

او تعریف می کند و می گوید: یک بار بدون این که از مادرم اجازه بگیرم به کوفه رفتم تا علم فرا بگیرم. در آن زمان شانزده سال داشتم و در راه تب گرفتم. در حالی که از خدایم طلب آمرزش می کردم، نزد مادرم بازگشتم، ولی مادر تیزهوش به او نگفت که عمرش را به خاطر او ضایع کرده است، پس باید تمام عمر کنارش بماند، چون فهمید چه اتفاقی افتاده و به او فرصت می داد. این همزیستی مادر با فرزند است.

در این حکایت درسی برای همزیستی میان والدین و فرزندان است. فرزند باید فضایی از آزادی را در اختیار داشته باشد تا تولید کند. مادر نسبت به او بیم دارد، ولی اگر به بیمش ادامه دهد کاملاً او را از دست می دهد.

شروع کردن به دادن فرصت به او و او حرکت می کرد. به عبادت پسرش خیلی اهمیت می داد، چه زیباست که مادران را ببینیم که عبادت می کنند و به فرزندانشان می گویند: «بیا با هم نماز بخوانیم.»

یکی از علمای بزرگ به نام ابراهیم بن شماس «رحمة الله» می گوید: «امام احمد را که بچه ای بیش نبود با چشمم می دیدم که شب را تا بامداد نماز می خواند. مادرش او را به این کار و می داشت. با خودم می گفتم که اگر این بچه زنده بماند عالم بزرگی خواهد شد.»

ما وقتی کسی را می بینیم که به اندازه ی قیام شب به امور دنیا اهمیت نمی دهد، می ترسیم که موفق نشود، در حالی که مفهوم گذشتگان این بود که قیام شب باعث موفقیت می شود، ولی چگونه این را فهمید. چون خدای تعالی می فرماید:

﴿إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا﴾ «المزمل: ۷»

« تو در روز مشغله ی بسیار داری. »

یعنی در روز افکار زیادی داریم. راه حل این است که خدای تعالی می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الْمَزْمُلُ ﴿۱﴾ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [المزمل ۲ - ۱]

« ای جامه به خود پیچیده، شب را زنده بدار مگر اندکی از آن را. »

و هم چنین:

﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا﴾ «المزمل: ۶».

« به یقین شب زنده داری در سازگاری زبان و دل موثرتر و در سخن استوارتر است. »

او چهارده سال داشت. عمویی داشت که در دیوان خلیفه منصور، در بخش پست کار می کرد. نامه های خلیفه را به شهرهای دیگر می نوشت و جواب ها را از شهر ها دریافت می کرد. عمویش به رئیس پست گفت: « پسری دارم که خط بسیار زیبایی دارد، ولی کوچک است، چهارده سال دارد، ولی خیلی زرنگ است. »

به او پیشنهاد داد که وقتی مریض شد پسر را بیاورند تا به او در امور دیوان کمک کند. پسر بچه را آوردند. او در دیوان شروع به کار کرد. نامه ها را می نوشت. می گفتند: « ما شگفت انگیزتر از او ندیدیم. »

می خواند و اگر چیز حرامی بود، نمی نوشت. از پسر کم سن و سالی با این پارسایی تعجب می کردند.

معنایش این است که او حلال و حرام را تشخیص می داد. رئیس دیوان گوید: « به این پسر نگاه کنید که چقدر با تقوا است، شما چگونه هستید؟ »

او می گفت: « من مربیان را می آورم تا فرزندانم را ادب کنم، ولی موفق نمی شوم، ولی این پسر یتیم آن قدر تقوا و ورع دارد که معتقدم در آینده دارای شانی خواهد شد. »

در میان نامه ها خوب و بد بود. چنان که در میان آنها جهاد، فتوحات، پیروزی ها و عزت امت بود. هم چنین در میان آن ها مکر، خبرچینی، قتل، کنیزکان و مال هایی بود که به جای اشتباهی می رفت.

خداوند به او فرصتی داده بود که با جامعه زندگی کند، در حالی که عمرش چهارده سال بود. تمام امور دنیا جلوی چشم و در دسترسش بود، چون یک مهارت داشت. خداوند او را آماده کرده بود. کسی که می خواهد موفق باشد باید همزیستی کند. این برای امام احمد « رحمة الله » اتفاق افتاد. با اطلاع از اتفاقات دنیا و برخوردی که باعث تولید مردان و زنان موفق دنیا می شود. همزیستی برای موفقیت است نه فقط برای رفتار با کسانی که با تو اختلاف دارند. پیامبر « صل الله علیه و آله وسلم » می فرماید: « المؤمن الذی یخالط الناس و یصبر علی أذاهم أعظم أجرا من المؤمن الذی لا یخالط الناس و لا یصبر علی أذاهم ». « ابن ماجه ».

« مومنی که با مردم می آمیزد و در برابر آزار و اذیتشان صبر می کند اجر بیشتری دارد از کسی که با مردم نمی آمیزد و در برابر آزار و اذیتشان صبر نمی کند. »

امام احمد «رحمة الله» در حالی که شانزده سال داشت به خاطر فقر زیاد از کتاب ها نسخه برداری می کرد و دستمزد می گرفت. او خطی زیبا داشت و هر کس که می خواست کتاب یا نامه ای بنویسد نزد او می آمد و مبلغی به او پرداخت می کرد تا برایش بنویسد. او طبیعت بسیار عجیبی داشت. نمی پذیرفت کسی به او کمک کند، هر چند هم نیاز به کمک داشت. حتی اگر یکی از اولیای خدا یا نزدیکان به او پیشنهاد می کرد. این عکس امام مالک «رحمة الله» و امام شافعی «رحمة الله» بود. همزیستی بدان معناست که هر یک از ما به شکل خودش آن را انجام می دهد. من تو را به شکل خودت قبول می کنم و تو مرا به شکل خودم قبول خواهی کرد. این طبیعت امام احمد «رحمة الله» است. عفت دارد و تا بی نهایت عزت نفس دارد. شاید فردی از شما بگوید که این غلو است. ولی این طبیعتش است، حتی در سخت ترین لحظات نیازش، چنان که به زودی خواهیم دید.

اکنون سفر علمی او را که شانزده سال دارد شروع می کنیم. او می گوید:

« در ابتدای زندگی آموختن نزد ابویوسف؛ شاگرد ابوحنیفه شروع کردم. »

کسی به او گفت: « مسایل بسیار دقیقی با تو است. از کجا آنها را آوردی؟

«

گفت: « از ابویوسف. »

به امام ابویوسف «رحمة الله» گوش می کرد. به مدرسه اش و مدرسه ی امام ابوحنیفه «رحمة الله» که مدرسه ی رای است، گوش می کرد. باید بگوئیم که هم پای حوادث شویم. از رای خوشش نیامد. بعد از این که علم امام ابویوسف «رحمة الله» را فرا گرفت، او را رها کرد و در صحت این مدرسه تردید داشت.

من فقیه نیستم، ولی تمایلاتم به عنوان یک انسان شاید متمایل به به امام ابوحنیفه «رحمة الله» باشد، ولی در عین حال از امام احمد «رحمة الله»

هم خوشم می آید، چون ذوب نشد. همزیستی معنایش این نیست که باید افکار دیگری را بپذیری، ولی تو را به عنوان یک انسان می پذیرم، با تو رفتار می کنم، و احترامت را رعایت میکنم. امام احمد بن حنبل «رحمة الله» در حالی که شانزده سال داشت ذوب نشد و با خود گفت: ابویوسف قاضی القضاات است و شاگرد ابوحنیفه است، ولی عقلش با او همراه نیست.

زمانی که شانزده سال داشت این اندیشه در فکرش شروع شد و با خود گفت: «اگر به شهرهای مسلمانان بروم و از علمای امت که با هم ملاقات نمی کنند، احادیث پیامبر را بگیرم باعث اجتماع امت می شوم و این کتاب را یک امام قرار می دهم که وقتی با هم اختلاف کنند به آن رجوع کنند. و بدین ترتیب کار بزرگی برای سنت پیامبر انجام داده ام.»

این در زمانی است که شانزده سال دارد. چه کسی از شما در زندگی خودش هدف دارد؟ ای پسران، ای دختران، چه کسی برای یک هدف زندگی می کند؟ امام احمد بن حنبل «رحمة الله» یک هدف داشت. یک هدف والا.

با امام ابویوسف «رحمة الله» شروع کرد و از او یاد گرفت که چگونه دنیا حرکت می کند، سپس نزد عالم بزرگی از علمای بغداد به نام هشیم بن هشام رفت. نزد او رفت و آمد می کرد. او احادیث زیادی از پیامبر داشت. می گوید: «سه هزار حدیث از او جمع کردم تا این که دانستم علم بغداد را تمام کرده ام. گفتم کجا بروم؟»

مسافرتش برای علم داخل شهرهای عراق شروع می شود. به سه شهر رفت: بصره، کوفه و واسط. مادر هم موافقت کرد. چون دریافت باید این امر را بپذیرد. با کوفه شروع کرد. نزد وکیع «رحمة الله» دوست امام شافعی «رحمة الله» رفت. آیا سخن امام شافعی «رحمة الله» را به یاد دارید؟

شکوتِ اِلَیَّ وکیعِ سُوءِ حِفْظِی فَأَرْشِدْنِی اِلَیَّ تَرَکِ الْمَعَاصِی
وَ قَالَ لِی اِنَّ الْعِلْمَ نُورٌ وَ نُورُ اللَّهِ لَا یَهْدِی لِعَاصِی

« از بدی حافظه ام نزد وکیع شکایت کردم. مرا به ترک گناهان راهنمایی کرد، و به من گفت که علم نور است و نور خدا به گناه کار ارزانی نمی شود. »

چیزی برای تو می گویم که تعجب می کنی و می دانی که احمد بن حنبل « رحمة الله » چه قدر کوشا بود. او سه بار پیاده حج کرد! منظورم داخل مناسک یعنی از مکه تا منا و عرفات نیست؛ او از عراق پیاده رفت. افزون بر این، در حالی حج می کرد که بیش از پنجاه دینار که مادرش برایش ذخیره کرده بود، نداشت. او از آن خرج می نمود و زندگی می کرد. چرا همه ی این ها؟ تا احادیث پیامبر را جمع کند. پنج بار حج کرد، اولی حج فرض و بقیه برای جمع کردن احادیث.

همیشه در کعبه می خوابید. یک بار چند نفر او را به خانه ی خود دعوت کردند. او لباس هایش را شست، ولی لباس هایش را دزدیدند، دو روز در خانه ماند چون لباس دیگری نداشت. از کسی هم چیزی تقاضا نکرد. فردی آمد و سراغش را گرفت. به او گفته شد در منزل حبس است و نمی دانیم چرا بیرون نمی آید؟ نزد او رفت و دید خود را بایک ملحفه پیچیده است. به او گفت: « چرا به این وضعیت هستی؟ »

- « لباس هایم را دزدیده اند. »

- « مگر لباس دیگری نداری؟ مگر این گونه از عراق آمده ای؟ »

- « بله »

- « این پول را بگیر. »

- « من از کسی پول نمی گیرم. »

- « اگر می خواهی از کتابی برای تو نسخه برداری کنم، این کار را می کنم؟ »

- « این رساله را برای من بنویس. »

احمد گوید: « این رساله را به دو دینار برایش نوشتم و به او گفتم: با یک دینار برایم لباس بخر و با یک دینار نان. »

آن مرد به عراق رفت و گفت: « آیا می دانید این خط کیست؟ »

گفتند: « نه »

می گفت: « این خط احمد بن حنبل است. با دو دینار برایم نوشت تا غذا بخورد و لباس بپوشد. »

دوستش «یحیی بن معین رضی الله عنه» با او قرار گذاشت که بعد از حج به سینما بروند و به عراق برنگردند. صنعا به مکه نزدیکتر بود. در حین طواف وداع «عبدالرزاق بن همام» را یافتند که با آنان طواف می کند. یحیی بن معین گفت: «الله اکبر، خدایا تو را سپاس، خدا او را نزد ما آورد به جای اینکه دوماه راه برویم.»

یحیی نزد عبدالرزاق رفت و او را در آغوش گرفت و از شدت خوشحالی گریست، چون خداوند ایشان را هم رسانده بود. او گفت: علم را در این جا می گیریم؟

احمد بن حنبل گفت: نه، به صنعا می رویم.

یحیی به او گفت: چرا؟

گفت : نیتم را تغییر نمی دهم ، نیت سفر به آنجا را کرده ام .

یحیی رضی الله عنه گفت : این سر سختی است.

گفت : ای مرد ، علم اینگونه گرفته نمی شود . علم با تلاش گرفته می شود . این مرد آمده تا حج کند و تمام چیزی را که نزد اوست به ما نمی دهد ، ولی وقتی نزد او برویم ، هر چه نزدش است به ما می دهد.

به طرف صنعا حرکت می کند . راه را گم می کند و مجبور می شود که بخشی از پول هایی را که ذخیره کرده است به مردم بدهد تا راه را به او نشان دهند . پولش تمام می شود کار می کند تا بخورد . یحیی بن معین رضی الله عنه به او پیشنهاد می کند تا از پول هایش بردارد . ولی نمی پذیرد و می گوید : از هیچ کس چیزی نمی پذیرم . این طبیعتش است . بار کثیفی می کند ، چون کسی نیست که برایش کتاب نسخه برداری کند . تا به صنعا می رسد یک سال در محضر عبدالرزاق بن همام رضی الله عنه می نشیند ، در وقت مسافرتش می شنود که مردی به نام ابراهیم دو حدیث از پیامبر صلی الله علیه وسلم دارد ، ولی در جای صعب العبوری در بین کوه های تعز است . از کوه ها بالا می رود و دو روز در جلوی درب خانه ی آن مرد می نشیند و حدیث از او می آموزد و می گوید : خوشبخت برگشتم .

از یمن برگشت سپس به طرف شام حرکت کرد تا احادیث شام را جمع کند . به آن جا رفت و به طرف منطقه ای به نام طرطوس نزدیک ترکیه حرکت کرد . تا از آنجا حدیث را جمع کند و سپس به عراق برگردد . عمرش سی و پنج سال است . وقتی هفده سال داشت بیرون رفت . در این مدت برای دیدار مادرش به عراق می رفت ، یک بار کسی به او گفت : تا کی از کوفه به مکه ، به واسط ، پنج بار به مکه ، به صنعا ، به یمن و به طرطوس می روی ؟ مگر سی هزار حدیث برایت کافی نیست؟

گفت : نه

– مگر شصت هزار حدیث برایت کافی نیست؟

– نه

– مگر صد هزار حدیث برایت کافی نیست؟

– در آن زمان کار من شروع می شود .

– پس تا کی ؟

سخن مشهورش را گفت : از دوات تا گور .

'محبیره' ظرف کوچکی است که جوهر در آن ریخته می شود. از محبیره « دوات » تا مقبره « گور » احادیث پیامبر را جمع می کنم تا به فقها کمک کنم .

این سخنش شعار زیبایی است ، آن را حفظ کنید برادرانم .

از هفده سالگی تا سی و پنج سالگی حدیث جمع می کند و از سی و پنج سالگی تا چهل سالگی مسندش را می نویسد که آن را مرجع امت در حدیث قرار داد و راه را برای بخاری هموار کرد . آن را بر اساس صحابه تقسیم کرد : احادیثی که ابوبکر رضی الله عنه روایت کرده ، سپس احادیثی که عمر رضی الله عنه روایت داشته ، سپس احادیثی که عثمان رضی الله عنه روایت دارد و سپس احادیثی که علی رضی الله عنه روایت کرده است.

مسندش یک امتیاز بزرگ دارد ؛ در آن روایانی از زنان ذکر شده اند که احادیث روایت می کنند : هفتصد مرد و صد زن . در چهل سالگی ازدواج کرد و در معرض محنتی قرار گرفت که سال ها از عمرش را به خود اختصاص داد ، ولی او ثابت قدم است تا اینکه می میرد . بعد از تمام کردن مسند پنج هزار دانشجو در بغداد در حلقه ی درسش حاضر می شدند. آنان با دوات و قلم نشسته

بودند و از او حدیث فرا می گرفتند و در مسجد جامع بغداد احادیثش را می نوشتند

این قسمت اول زندگی امام احمد رضی الله عنه بود دزدیدن لباسهایش ، گم شدن در راه مسافرت و پیاده مسافرت کردن ، مسافرت طولانی و تلاش یک مرد بزرگ ، به خاطر چه؟ به خاطر این که این امت جمع شوند .

ای مسلمانان عراق ، برای شما عیب است که ابن حنبل بغدادی عراقی رضی الله عنه این همه رنج و مشقت را به خاطر جمع کردن ما تحمل کند و ما همدیگر را بکشیم .

ای مسلمانان دارفور ، برای شما عیب است . ای مردان ، ای زنان ، ای جوانان ، آیا نمی توانیم تفاهم کنیم ؟ برای شما عیب است . امیدوارم پسران و دختران جوان بگویند ما کسانی هستیم که مردم را جمع خواهیم کرد . این فقه همبستگی را پیاده خواهیم کرد و از احمد بن حنبل رضی الله عنه تقلید خواهیم کرد . نه در فقه ، بلکه در عرصه ی خودمان . در کارخانه هایمان و در باشگاه هایمان مردم را جمع می کنیم و یک روح زیبا در جوامع ، سرزمین ها ، در میان مردم و مساجدمان خواهیم بود . از خدای تعالی مسألت دارم که از ما بپذیرد .

فصل نوزدهم

موضع گیری ها و حوادث امام احمد

درباره ی اولین نشانه در زندگی امام احمد رضی الله عنه صحبت کردیم که عبارت بود از حفاظت از سنت پیامبر ، جمع آن و هموار ساختن راه برای کار امام بخاری رضی الله عنه که بعد از او می آید ، الان در مورد مسأله دوم که چیز بسیار بزرگی است صحبت می کنیم که عبارت است از حفاظت از عقیده ی مسلمانان ، چنان که رسول الله صلی الله علیه وسلم آورده و صحابه به نسل تابعین منتقل کرده اند.

بعد از پیامبر صلی الله علیه وسلم و صحابه و تابعین رضی الله عنه و بعد از انتشار فتوحات اسلامی به شکل بزرگی در عهد سرورمان عمر رضی الله عنه ، سپس انتشار بیشتر و بیشتر در دولت اموی و سپس تعداد بیشماری از مردم که از محیط ها ، عادات ، تقالید ، نژادها ، افکار ، فلسفه ها و ادیان مختلف وارد اسلام شدند ، بعضی ها می خواستند شیوه ی تفکرشان را بر اسلام تحمیل کنند ، بعضی ها می خواستند اسلام را تابع شیوه ی تفکرشان کنند و بعضی ها نسبت به اسلام کینه داشتند و ناخواسته وارد اسلام شده بودند ، چون بعد از سقوط فارس و روم جایگزین دیگری نداشتند ، فرقه ها و مجموعه هایی رشد می کرد که برنامه هایی برای شکست فکری اسلام از طریق داخل کردن پیچیدگی ها بر عقیده ی ساده و زلال آن داشتند ، چون در میدان جنگ از اسلام شکست خورده بودند . «لا اله الا الله» یعنی یک خدا که پیامبران را فرستاد تا ما را به عبادت خداوند و آبادی زمین راهنمایی کنند . یکی از این فرقه ها معتزله بودند.

معتزلی ها به نشر مجموعه ای از افکار پرداختند که خداوند آن ها را برای ما فرو فرستاد و پیامبر صلی الله علیه وسلم درباره ی آن ها چیزی نگفت تا این که افکار در اسلام غالب شود . این افکار اسلام را به گونه ای نشان می

داد که دین ساده ای نیست ، بلکه یک دین پیچیده و نامفهوم است . یکی از افکارشان که خیلی رویش کار کرده بودند ، نظریه ی «خلق قرآن» بود.

ما مسلمانان قرآن را چگونه می بینیم . آن را خیلی ساده و آسان و کلام خدا می دانیم. ولی آنان گفتند که قرآن مخلوق و حادث است. اگر قدیمی بود ، قدیمی ها متعدد می شدند و عقیده تبدیل به بت پرستی می شد. چون قدیمی های متعددی وجود داشت ، پس قدیمی نیست و مخلوق است .

این چه عقیده ای است؟ تو چیزی نفهمیدی؟ من هم چیزی نفهمیدم ؟ ولی گروه معتزله می خواست اسلام را معقد و پیچیده کند.

آیه ی پاک می فرماید :

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ

دِينُ الْقِيَمَةِ﴾ [البينة : ۵]

« و فرمان نیافتند در آن که خدا را در حالی که پرستش را برای او خالص ساخته اند با پاکدلی « دین ورز به آیین ابراهیمی » بپرستند و نماز بر پا دارند و زکات بپردازند و این است آیین راستین »

خیلی ساده ، این دین ماست .

فرقه ی معتزله حدود پنجاه تا شصت سال این فقه را از خلال مجادلات ، گفت و گوها و مناظرات اثبات می کرد ، ولی به خاطر امام ابو حنیفه رضی الله عنه نتوانستند آن را وارد کنند . آنان شروع کردند به فکر کردن درباره ی یک نقشه ی جایگزین و وادراتی که در امپراتوری روم ساخته و پرداخته شده بود. این نقشه عبارت بود از این که از پله های مقام و موقعیت بالا بروند تا به وزارت برسند و از وزیران اساسی خلیفه شوند و او را به این اندیشه قانع کنند .

و کاری کنند که مردم را به پذیرفتن این اندیشه مجبور کند و کسی که با آنان موافقت نکند ، شلاق خورده ، شکنجه و کشته شود.

در عهد منصور کوشیدند ولی نتوانستند ، چون او به سنت پایبند بود و علمای بزرگ پیرامونش بودند و در عین حال امام ابو حنیفه رضی الله عنه با آن قدرت شگفت انگیزش در گفت و گو وجود داشت . در عصر هارون الرشید کوشیدند و باز هم نتوانستند ، چون مشاور اولش امام ابو یوسف رضی الله عنه شاگرد امام ابو حنیفه رضی الله عنه بود. تا مأمون آمد. فرقه ی معتزله توانست مناسب بالایی حکومتی را در اختیار بگیرد. ابن ابی دواد ، مأمون را درباره ی این اندیشه قانع کرد و فتنه شروع به حرکت کرد و به یک موضوع رسمی اعلان شده از طرف دولت تبدیل شد. مأمون به تمام شهرها نامه فرستاد که پخش کنید که قرآن مخلوق است. علی بن ابی طالب از ابوبکر و عمر رضی الله عنه بهتر است ، ما در روز قیامت خدا را نمی بینیم و قضایای دیگری که آن ها را به یک فلسفه ی پیچیده تبدیل کردند.

طبیعت امام احمد و فقه سادگی

امام احمد رضی الله عنه به عنوان یک انسان ، عاشق سادگی و ساده گردن بود . این مذهب فقهی اوست . او رمزی در نپذیرفتن پیچیدگی است. این بخشی از همزیستی است. پس چرا مردم می گویند : این حنبلی است ؟ ینی سرسخت است. علی رغم این که حنبلی ، مذهب خیلی آسانی است . چون موضع گیری اش در فتنه سر سختانه بود ، پس مردم بر این باور شدند که شیوه ی تفکرش در تمام زندگی اش این گونه است.

مثال سادگی ، آسانی و همزیستی او چیزی است که خودش در مورد زن اولش «عباسه بنت فضل» — مادر پسر بزرگش صالح — تعریف می کند . این زن سی سال با او زندگی نمود تا فوت کرد. شایان ذکر است که بعد از او با «ریحانه» ازدواج کرد و صاحب مشهورترین فرزندش عبدالله شد که فقه او را

بر دوش کشید . بعد آن با «حسنه» ازدواج کرد و هفت بچه از او داشت .امام احمد رضی الله عنه می گوید : بیش از یک سال با ام صالح زندگی کردم و در یک کلمه باهم اختلاف نکردیم.

چون امام رضی الله عنه خیلی پرهیزگار ، باتقوا و صادق است.و ممکن نیست سخن مبالغه آمیزی بگوید . از این سخنش به سادگی طبیعتش پی می بریم.یک مثال دیگر: امام رضی الله عنه در کنار سفره ای نشسته بود و دعوت شدگان از علمای دوست بودند که انواع و اقسام غذا در آن جا بود . یکی از علما گفت : این اسراف است.

امام احمد بن حنبل رضی الله عنه گفت : نه اسراف نیست ، به خدا قسم اگر دنیا کوچک شود و کوچک شود و کوچک شود و من آن را در دهان برادرم بگذارم ، اسراف نیست.

یک مثال دیگر : فردی که از اندیشه ی معتزله متأثر شده بود ، نزد او آمد و به او گفت : مسافت میان ما و عرش چه قدر است ؟

امام رضی الله عنه گفت : بین ما و عرش یک دعای صادقی است که از قلب مخلصی بر می خیزد.

آیا مقدار سادگی شخصیتش را دیدی؟ شخصی نزد او می آید و می پرسد : کدام یک برتر است ؛ علی یا عثمان یا معاویه ؟ و در جنگ جمل و صفین چه کسی خطاکار بود؟!

امام رضی الله عنه می گوید : آن فتنه ای بود که خداوند دستانمان را از آن نجات داد ، ما هم زبان های مان را از آن نجات می دهیم . همه ی آنها بر خیر بودند و هدف همگی خیر بود .کسی از آنان که اجتهاد کند و به حق برسد . دو اجر دارد و کسی که اجتهاد کند و اشتباه کند. یک اجر دارد.

آیا سادگی را دیدید؟

امام رضی الله عنه « عرف » را به عنوان یکی از مصادر فقهش قرار می دهد. هر چه را مسلمان ها نیک ببینند — تا زمانی که شریعت تصریح نکند که حرام است — در اسلام نیک است . هر چه حدیث با قرآن در موردش سکوت کند ، مباح است. ساده ترین مذهب در قضایای ازدواج یا طلاق مذهب امام احمد بن حنبل رضی الله عنه است. اگر کسی به زنش بگوید : تو طلاق می ، اول از او می پرسیم آیا منظورش طلاق است یا می خواهد برایش قسم سختی بخورد؟ اگر منظورش این است که قسم سختی بخورد ، پس طلاق وارد نیست.

ابن تیمیه از شاگردانش است که می گوید : اگر شخص به زنش بگوید تو سه طلاق ، فقط یک طلاق واقع می شود.

طبیعت امام احمد رضی الله عنه ساده ، آسان و آسان گیر است.

از پسرش عبدالله تقاضا می کرد که نام های کسانی را که قبل از حج به او سلام کرده اند ، بنویسد تا وقتی از حج بازگشت ، برود و به آنان سلام کند.

نقشه ی مأمون

مأمون اجازه داد معتزله با آزادی کامل حرف بزنند ، سپس از سخنانشان حمایت کرد ، سپس گام خطرناکی برداشت ، مردم را به این افکار مجبور و ملزم می کرد و باید مسلمانان آن ها را باور می داشتند ، موضوع فقط این نیست که قرآن مخلوق است ، ولی این دری است که بعد از آن درهای دیگری باز می شود که عقیده تسخیر یا مسخ می شود و یا آن چه آسان است سخت می شود.

این گام آخر در ربیع الاول سال ۲۱۸ هـ ق ، برداشته شد. مأمون پیامی برای اسحاق بن ابراهیم ؛ رئیس پلیس بغداد فرستاد و از او خواست تا هفده عالم را که در میان آنان احمد بن حنبل رضی الله عنه نیست ، جمع کند . یکی از آنان عزیز ترین دوستش « یحیی بن معین رضی الله عنه » است که با او به یمن

مسافرت کرد . مأمون به رئیس پلیس گفت : که به آنان بگوید که یا شمشیر ، یا زندان ، و یا موافقت یا آنچه مأمون دستور می دهد .

هفده عالم موافقت کردند. مأمون نامه ی دیگری نوشت که اعلان کن که این هفده نفر موافقت کردند. امام احمد بن حنبل رضی الله عنه در درس هایش بیان می کرد که این عقیده ی اسلام نیست. مأمون از اسحاق بن ابراهیم خواست که این چهار نفر را از علما را باهم نزد او بفرستند ؛ احمد بن حنبل ، قیروانی ، محمد بن نوح و یکی دیگر .

هیچ یک از اینان هنوز با خواسته ی مأمون موافقت نکرده اند . مأمون دستور داد آنها را با شمشیر تهدید کند ، یا زندان و یا موافقت کنند . اگر موافقت نکردند باید آنان را نزد خود به زندان بیاورند. آنان را زندانی کرد ، روزها تبدیل به ماهها شد تا دوفتر موافقت کردند و آزاد شدند . در تمام امت احمد بن حنبل رضی الله عنه و محمد بن نوح رضی الله عنه ماندند . دیری نپایید که محمد بن نوح عقب نشینی کرد و فقط امام احمد بن حنبل رضی الله عنه در زندان ماند . نتیجه ی کار مأمون این شد که مردم منتظر سخنی بودند که از دهان احمد بن حنبل رضی الله عنه خارج می شد . یعنی شهرت امام رضی الله عنه بیشتر شد و مردم بیشتر به او متمایل شدند و رهبر امت در برابر مأمون و قدرتش شد .

صلابت و سرسختی امام به خاطر اسلام

امام احمد بن حنبل رضی الله عنه را در غل و زنجیر کردند و با چهار تکه از آهن پاهایش را بستند. مأمون مردم را نزد او می فرستاد. یک نفر نزد او می آمد و می گفت : ای امام ، تو بچه داری . هزینه داری و همسرت را رها کردی هر چه می خواهند . بگو .

امام احمد بن حنبل رضی الله عنه به او نگاه می کرد و می گفت : ای مرد ، اگر عقل تو این گونه است پس تو راحتی .

مرد دیگری نزد او می آید و می گوید : ای امام خداوند متعال می فرماید :

﴿ الا من اكراه فقلبه مطمئن بالايمان ... ﴾ [النحل : ۱۰۴]

« مگر کسی که وادار [به کفر] شود و دلش به ایمان مطمئن باشد .. »

امام علیه السلام می گوید : آیه می گوید : «وادر شود» نه این که از مجبور شدن بترسد .

سومی می آید و می گوید : ای امام هر چه می خواهند بگو .

امام احمد رضی الله عنه از بالکن زندانش نگاه می کند و می گوید : به دنیا نگاه کن ، ببین مردم منتظر شنیدن سخن من هستند .

آن مرد می گوید : بله .

امام علیه السلام می گوید : لغزش عالم لغزش عالم است.

یعنی اگر من بلغزم دنیا می لغزد . امام علیه السلام را با غل و زنجیر نزد مأمون می برند تا در برابرش قرار گیرد . در راه با یک بادیه نشین ساده رو به رو می شود. مهارشتری را که امام احمد رضی الله عنه رویش قرار دارد می گیرد و می گوید : ای امام ، اکنون تو رأس اسلام هستی ، اگر بلغزی در روز قیامت گناه همه ی مردم گردن توست ، اگر خدا را دوست داری صبر کن .

امام علیه السلام می گوید : اشک از چشمانم جاری شد.

امام علیه السلام عنه در تنها ملاقاتش با مأمون ، جلویش می ایستد . مأمون به او می گوید : بخدا قسم خوردم که اگر امشب خواسته ام را برآورده نکنی سرت را قطع می کنم.

امام احمد بن حنبل رحمته الله علیه او می گوید : خدایا ، یا هر چیز که می خواهی و هر طور که می خواهی شرش را از من دور کن که تو بر هر چیز که می خواهی توانایی.

این دعا در تاریخمان خیلی مهم است . پیامبر صلی الله علیه وسلم روزی که سراقه ایشان را تعقیب می کرد ، این دعا را نمود . این همان دعایی است که پسر بچه ی داستان اخدود بر زبان آورد. می گویند : آن روز تمام شد . شب آمد و ما می گفتیم که امشب کشته می شود. در این شب مأمون مرد ما بیدار شدیم و می گفتیم لا اله الا الله . این کار احمد بن حنبل است. گمان می کردیم که بحران برداشته می شود.

معتصم جای مأمون را می گیرد . معتصم کارهای خوب زیادی کرده است. یک زن نام او را برد و بانگ زد و گفت : «وا معتصما» که لشکری را برای فتح «عموریه» فرستاد. ولی با اطرافیانش بد بودند . ابن ابی دواد به او چسپیده بود. و او را گول می زد و می گفت : که اگر احمد بن حنبل بر رأیش ثابت باشد. عباسیان خیلی چیزها را از دست می دهند، راه حل این است که شکنجه و اذیت شود. معتصم اعلام می کند که اگر احمد بن حنبل خواسته اش را اجابت نکند شلاق زده می شود.

در این جا امام احمد رحمته الله علیه و سخن عجیبی گفت . او گفت : به خدا قسم ، از زندان نمی ترسم که زندان و خانه ام یکی است . به خدا قسم ، از کشتن نمی ترسم چون شهادت است . به خدا قسم ، از تازیانه می ترسم.

روز بعد کاری کردند که در راه رفتن برای شلاق خوردن در برابر معتصم از جلوی جلادهار رد شود . یک دزد به نام «ابو هثیم طیار» که هر روز شلاق می خورد با او رو به رو شد.

وقتی به چهره ی امام احمد رحمته الله علیه نگریست . احساس کرد که چیزی در چهره ی امام رضی الله عنه است ، به او گفت : ای امام ، بر حق ثابت قدم باش که

اگر زندگی کنی ستوده شده زندگی می کنی و اگر بمیری شهید می میری. ای امام ، آیا می دانی من در این زندان هجده هزار تازیانه پراکنده خورده ام و این مرا از دزدی باز نداشته است . این کار را به خاطر شیطان کردم ، تو به خاطر رحمة اللہمان استوار باش.

انسان صادق و جدی و قتی توانایی نداشته باشد ، خداوند او را ثابت می گرداند ، امام رضی الله عنه گوید : گویا من شخص جدیدی شدم.

تلاش برای قانع کردن عقلی به شکنجه تبدیل می شود.

وقتی امام علیه السلام در برابر معتصم ایستاد . به او گفت : من نمی خواهم تو را شکنجه کنم . دلم به حالت می سوزد. آن چه می خواهم بگو.

امام احمد بن حنبل رحمته الله گفت : ای امیرالمومنین ، در مورد این خواسته ای که از من می خواهی ، بگو : مگر خداوند کتابش را برای ما نفرستاده است ؟ مگر خداوند نفرموده است :

﴿... الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ...﴾ [المائدة : ۳]

« ..امروز دینتان را برای شما کامل کردم... »

گفت : بله

امام گفت : آیا در کتاب خدا هست ؟

معتصم گفت : نه

امام گفت : مگر رسول الله فرامین خدا را تبلیغ نکرد؟

معتصم گفت : بله

امام گفت : آیا رسول الله این مسأله را می دانست؟ معتصم گفت : بله

امام گفت : پس چرا آن را به مسلمانان نگفت؟

معتصم ساکت شد و به محرک فتنه ، ابن ابی دود نگاه کرد و به او گفت : جوابش را بده.

امام احمد بن حنبل رحمه الله گفت : ای ابن ابی دود ، آیا صحابه این مسأله را می دانست؟

گفت : بله

امام گفت : پس چرا آن را به من نگفتند؟

ابن ابی دود ساکت شد و امام رحمه الله گفت : ای امیر المومنین ، چیزی از کتاب خدا یا سنت رسول الله به من بده تا آن را بگویم. اکنون مسلمانان را به همان شیوه ای که هستند رها کن.

ابن ابی دود گفت : ای امیر المؤمنین اگر او را شکنجه نکنی دیگران را گول می زند.

معتصم گفت : جلاد ها را بیاورید .

ده جلاد با تازیانه هایشان آمدند . معتصم به آنان گفت : این نه ، تازیانه ی جدیدی برای من بیاورید و بر او سخت بگیرید وگرنه دست های شما را قطع می کنم.

مردانگی و ثبات بر اصل - همزیستی ضد ذوب شدن

یکی از جلادها می گوید : به خدا قسم ، ضربه ای به او زدم که اگر یک فیل بود ، آن را از پا در می آورد.

می گفتند : تازیانه هایی به او می زدیم که در پشتش حفره ایجاد می کرد و می گفتیم ضربه ی بعدی از دهانش خارج می شود. بیهوش می شد و معتصم می گفت : رویش آب برزید تا به هوش بیاید.

معتصم می گفت : آنچه می خواهم بگو.

امام علیه السلام می گفت : ای امیر المومنین ، چگونه چیزی که در کتاب خدا و سنت رسول الله نیست ، در عقیده ی مسلمانان داخل کنم ؟ چیزی به من بده تا آن را بگویم.

معتصم به جلادها می گفت او را بیشتر بزنید.

مرتب او را می زدند تا بیهوش می شد. می خواستند او را به هوش آورند و از بیم این که بمیرد و مردم شورش کنند به او آب می دادند. به آنان می گفت : من امروز روزه هستم ، آب نمی خورم.

آیا دیدی چگونه همزیستی کنی و در عین حال مخالف ذوب شدن باشی ؟ ای مردم ، فکر نکنید که همزیستی به این معناست که هویتمان را از دست بدهیم ، شخصیتمان را از دست بدهیم و یا از دیگران تقلید کنیم . آیا احمد بن حنبل رضی الله عنه الگو را دیدید؟

شاگردان امام در زندان به ملاقاتش آمدند و به او گفتند : ای امام ، اگر می خواهی شورش می کنیم. گفت : این کار را نکنید او امیرالمؤمنین است.

این بحث خیلی مهم است . انفجارات ، کشتارها و ویرانگری هایی را که امروز به نام اسلام در کشور های ما رخ می دهد ، تصور کنید . چون فقط بعضی ها با حکومت هایشان اختلاف دارند. دو یا سه سال بعد معتصم ، زنی را که پادشاه روم به او سیلی زد و او فریاد زد «وامعتصما» نجات می دهد و عموریه را فتح می کند. تصور کنید که امام احمد رضی الله عنه که به خاطر این

شلاق ها یک ماه به شکم می خوابید — چون نمی توانست به پشت بخوابد و تا دم مرگ این آثار وجود داشت — چه می گوید : معتصم را حلال کردم ؟

گفتند : چگونه ؟

گفت : به خاطر کاری که برای آن زن کرد و عموریه را فتح کرد.

این چه عقیده ای است ؟ امام احمد بن حنبل رحمه الله چگونه بین ملایمت و عفو شدید و در کنار آن ، صلابت و سرسختی شدید را جمع کرد؟ این شخص در تاریخ نادر است . این فراخوانی است . برای هر کس که این داستان را می شنود . هر چه قدر اختلاف داشتی از تخریب و ویران گری در کشورت بر حذر باش . ولی گفت و گو کن . فکر کن و اندیشه ات را یاری کن ، علی رغم این که تمام امامان چهارگانه کتک خوردند و شکنجه شدند . ولی هیچ کدام به خشونت روی نیاوردند .

یک مرد در دوره چهار خلیفه بر اصل ثابت است

دانستیم که در عهد مأمون فتنه به راه افتاد . در دوران معتصم امام

رحمه الله شکنجه شد

بعد از مرگ معتصم واثق آمد و امام احمد رحمه الله هنوز در زندان بود . ماه ها و سال ها این گونه سپری شد . هم چنین ممنوع التدریس شده بود . درست است که تاسیس مکتبش تمام شده بود . ولی از پنجاه و پنج سالگی در محنت زندگی کرد تا به سن شصت و هشت سالگی رسید . واثق بعد از پنج سال حکومت مرد و بعد از او متوکل می آید که به نحو بسیار عجیبی تصمیم می گیرد که به سنت باز گردد . یک عالم پیر بسیار ساده ای دستگیر شد . اسمش را نمی دانیم او سخنان امام احمد بن حنبل رضی الله عنه را تکرار می کرد . وقتی سخنانش در میان مردم پخش شد او را آوردند تا جلوی متوکل با ابن ابی دود بحث کند . میان این پیرمرد و ابن ابی دود یک مناظره ی بسیار زیبا رخ می دهد .

مناظره ی پیرمرد و ابن ابی دواد در برابر متوکل

پیرمرد گفت : ای ابن ابی دواد به من بگو : آیا این سختی در دین خدا واجب است ؟

ابن ابی دواد گفت : بله ، در عقیده ی مسلمانان و دین خدا واجب است.

پیرمرد گفت : در مورد پیامبر بگو که آیا چیزی از اسلام را پوشیده است ؟

ابن ابی دواد گفت : پناه بر خدا که رسول الله چیزی را پوشیده باشد .

پیرمرد گفت : چرا این را نگفت ؟

ابن ابی دواد ساکت شد. پیرمرد گفت : ای امیر المومنین این یکی .

متوکل گفت : بله این یکی .

پیرمرد به ابن ابی دواد نگاه کرد و گفت : به من بگو وقتی خدای متعال فرمود :

﴿... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ...﴾ [المائدة : ۳]

« ...امروز دینتان را برای شما کامل کردم ... »

آیا خداوند در کامل کردن دینش صادق بود یا چیزی را پوشید؟

ابن ابی دواد گفت : نه ، کامل کرد.

شیخ گفت : پس این در کجای کتاب خداست؟

ابن ابی دواد گفت : در هیچ جا نیست .

پیرمرد گفت: «ای امیر المؤمنین! این دومی».

سپس نگاه کرد و گفت: «آیا رسول الله این را می دانست یا نمی دانست؟»

ابن ابی دؤاد گفت: «طبعاً می دانست».

پیرمرد گفت: «آیا مردم را به سوی آن دعوت کرد؟»

ابن ابی دؤاد گفت: «نه».

پیرمرد گفت: «ای امیر المؤمنین! آیا ما از رسول الله بهتریم؟ آیا نمی توانیم

کاری را کنیم که رسول الله کرد؟»

متوکل گفت: «ای ابن ابی دؤاد، از نزد مردم بیرون برو. از امروز در

وزارت من نیستی. راست گفתי ای پیرمرد، به خدا قسم از امروز این فتنه پایان

می یابد و کسی را به آن ملزم نمی کنیم و در وزارت ما معتزله وجود نخواهد

داشت و باید احمد بن حنبل از زندان خارج شود.»

خروج امام عليه السلام از زندان و وفاتش

امام احمد عليه السلام خسته و رنجور از زندان خارج می شود. متوکل با وضوح

تمام، مال و بخشش را به او پیشنهاد می کند. او می گوید: «ای امیر المؤمنین!

مرا گرامی داشتی که از زندان بیرون آوردی، ولی چیزی از تو نمی گیرم.»

متوکل گفت: «چرا ای احمد؟»

گفت: «ای امیر المؤمنین! این مال از آن تو نیست، این مال، از مسلمانان

است و برای من حلال نیست که از مال مسلمانان بگیرم.»

امام احمد عليه السلام در بستر مرگ افتاد و مردم از هرجا به طرف خانه اش

آمدند تا جایی که مغازه داران خیابان های دور، مغازه هایشان را به خاطر

مردمی که در کوچه ها می خوابیدند و احوال احمد بن حنبل □ را جویا می شدند، می بستند. یکی از جلادها از دور می آید و گریه می کند و اصرار دارد که قبل از مرگ با امام ملاقات کند. بر او وارد می شود و می گوید: «ای امام! مرا حلال کن.»

امام ﷺ می گوید: «تو را حلال می کنم ولی به یک شرط.»

می گوید: «چه شرطی؟»

می گوید: «دیگر این کار را با کسی بعد از من نکنی.»

می گوید: «هرگز این کار را نمی کنم.»

امام می گوید: «تو را حلال کردم.»

سپس امام می گوید: «برای نماز، مرا وضو بدهید.»

به او می گویند: «نشسته نماز بخوان.»

می گوید: «هنوز می توانم، ولی به تو تکیه می کنم ای عبدالله!»

این در حالی است که هفتاد و هفت سال سن دارد.

در لحظات آخر بر او وارد شدند و دیدند این بیت های زیبای شعر را می

خواند:

خَلَوْتُ وَلَكِنْ قُلْ عَلَى رَقِيبٍ
ذُنُوبٌ عَلَى آثَارِهِنَّ ذُنُوبٌ
وَيَاذُنْ لِي فِي تَوْبَةٍ فَأَتُوبُ

إِذَا مَا خَلَوْتُ الدَّهْرَ يَوْمًا فَلَا تَقُلْ
سَهَوْنَا عَنِ الْأَيَّامِ حَتَّى تَتَابَعَتْ
فَيَا لَيْتَ أَنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ مَا مَضَى

« اگر روزی زمانه را خالی دیدی، نگو: تنها هستم، ولی بگو: کسی مراقب من هست، روزها را فراموش کردیم تا گناه پشت سر گناه امد، کاش خداوند گذشته را ببامرزد و اجازه ی توبه بدهد تا من توبه کنم. »

امام احمد بن حنبل درگذشت و هزاران مرد و زن در تشییع جنازه اش شرکت کردند. متوکل در غسل و جنازه شرکت کرد. بارها بر او نماز جنازه خواندند. جنازه اش حمل شد. وصیت کرده بود که دو مو از موهای پیامبر ﷺ که به او ارث رسیده بود، روی چشم، سر و دهانش گذاشته شود. آن موها با او دفن شد. گویی می خواست بگوید که با چشمان و زبانش از سنت محافظت کرد. عجیب این که مردم در تشییع جنازه اش، کسانی را که بر او ظلم کرده بودند، لعنت می کردند، ولی در زندگی اش این کار را نکردند. یک هفته به زیارت قبرش می رفتند و برایش دعا می کردند. خداوند امام احمد بن حنبل را رحمة اللهمت کند.

امام بزرگی که خیلی برای اسلام جان فشانی کرد و علی رغم صلابتش، امامی در همزیستی بود. تو هم باید جان فشانی کنی و برای اسلام زندگی کنی. باید همزیستی کنی و ملایم باشی و در عین حال، در حق قوی باشی. آیا دیدی امام احمد ﷺ با امیری که بر او ظلم نمود، چه کرد؟

آیا دیدی چگونه امیر را با نیکی ها و بدی هایش سنجید، نه فقط با بدی هایش؟

آیا می توانی مثل او، مردم را بسنجی؟ آیا می توانی مثل او با مردم رفتار کنی؟

از جوانان می خواهم که امام احمد را الگوی خود قرار دهند، چنان که امام شافعی و امام ابوحنیفه را الگو قرار داده اند.

فصل بیستم

نقشه ی مذاهب چهارگانه

در «به سوی همزیستی» بر منطقه ی بسیار خاصی تمرکز می کنیم؛ بر منطقه ی مذاهب اسلامی و مدارس اسلامی و فقهی. به نیت دعوت برای همزیستی در مورد امام احمد بن حنبل □ سخن خواهیم گفت. با مایک فقیه از عربستان است، چون مذهب یا مدرسه ی احمد بن حنبل □ به عنوان یک مدرسه فقهی در عربستان متمرکز است. این فکر از آن جا به گوشه و کنار دنیا پخش می شود. امروز با دکتر «سعد بن مطر عتیبی»، عضو هیئت تدریس در بخش سیاست شرعی آموزشکده عالی قضا و استاد دانشگاه ملک سعود که تمام مقالات، کتاب ها و دیدگاه هایش در سایت «مسلم دات نت» وجود دارد، صحبت می کنیم.

استاد عمرو خالد: راز متمرکز شدن مدرسه امام احمد بن حنبل □ در عربستان چیست؟ تأثیر آن در منتشر شدن این مدرسه در دنیا چیست؟ تأثیر آن در ارتباط با جهان اسلام چیست؟

دکتر عتیبی: در واقع، مذاهب فقهی همان مکاتب قانونی است. بدین معنا که این مذاهب به مسایل عقاید مربوط نیست. اصول عقاید مورد اتفاق همه هست. مذاهب در عملیات و نظریات فقهی و آن چه مربوط به فقه است، منحصر می شود. در طول تاریخ اسلامی، دولت اسلامی یک مذهب معین از عالم معینی را که دارای جایگاهی بود، انتخاب می کرد. به عنوان مثال مذهب حنفی در طول تاریخ در دولت اسلامی وجود بیشتری داشته است. وقتی دولت مذهب معینی را برگزیند، این مذهب منتشر می شود و دارای جایگاه می شود و حتی برنامه های درسی به آن سمت می رود، ولی در آن منحصر نمی شود و مناهج و مکاتب فقهی دیگر وجود دارد و تاریخ اسلامی گواه آن است. هم چنین منهج مالکی وقتی دولتی در غرب داشت، مطرحة الله شد و مغرب عربی معروف به پیروی از آن هستند، در حالی که مذهب حنبلی دولتی نداشت که آن را انتخاب کند، ولی یک

مذهبی بود که وجود داشت و در این تردیدی نیست و مدارس، فقها و نظریه پردازان خودش را داشت. در جزیره العرب با دعوت ابن عبدالوهاب که یک دعوت تصحیحی و اصلاحی بود و از مذهب حنبلی پیروی می کرد و برپایی دولت عربستان با هم پیمانی ابن سعود و ابن عبدالوهاب مذهب حنبلی دارای جایگاه شد، چون دولتی پیدا شد که آن را انتخاب کند و به این شیوه بر دولت سعودی اول تأثیر گذاشت، چون آن دولت وسیع بود و به بصره می رسید و به این شیوه مذهب توسعه یافت. در عصرهای بعدی جهت ها و مؤسسات شرعی و دعوی در عربستان چاپ، تألیف و تشویق کتاب های آن را به عهده گرفتند. علمایی مثل شیخ محمد فقی که تألیفات زیادی داشت و شیخ محمدرضا که او نیز تأثیر گذار بود، وجود داشتند. در حقیقت این مدرسه وجودش دامنہ دار تر شد، ولی هنوز هم مدارس فقهی دیگر مثل شافعی و مالکی در عربستان وجود دارند که این ها در احسا و برخی مناطق دیگر هستند.

استاد عمرو خالد: آیا مذاهب دیگر از سوی علمای بزرگ عربستان سعودی پذیرفته شده هستند یا مردود؟

دکتر عتیبی: این مسأله ای است که می خواهم روی آن تأکید کنم، انتخاب یک مسأله فقهی به معنای تعصب داشتن برای آن نیست، منہج تمام علمای چهارگانه این است که از تعصب بیزارند.

عمرو خالد: در دقایق اول مصاحبه، مشکل بزرگی را حل کردید. گفتید که اتفاق در اصول و قضایای اساسی و عقیدتی نزد ائمه چهارگانه، یک چیز تمام شده و اساسی است و اختلاف در اعمال است.

دکتر عتیبی: بله، من کتاب دایرة المعارف الحسینیة را که مؤلفش شیعه است، می خواندم. او یکی از مذاهب اهل سنت را ذکر و آن را با مذهبش مقایسه کرد و به این نتیجه رسید که مذاهب اهل سنت مشابه هم هستند. این چیزی است که دیگران می دانند. وقتی یک دولت می خواهد حکومت کند، باید یک قانون

وجود داشته باشد. نمی توانیم مسأله انتخاب قانون را برای هر مذهبی آزاد بگذاریم و به آن مذهب، حکم کنیم. یعنی علما چیزهای ارجح را پیشنهاد می دهند. مثلاً در آغاز دولت سعودی سوم، بعضی از کتاب های حنبلی مخصوص قضاوت بود که مراجعه به آن ها در قضاوت وارد بود، ولی اکنون قضاوت به مذهب حنبلی پایبند نیست. هم چنین با مذاهب دیگر، سر جنگ ندارد. مذاهب دیگر تا به حال وجود دارند و مدارس فقهی خود را دارند، ولی بعضی از مسائل عقیدتی است که ما آن ها را اصلاح می کنیم.

استاد عمرو خالد: ما اکنون در «به سوی همزیستی» هستیم، ولی ملاحظه می کنیم که بعضی اوقات تصویر، غیر از این است؛ تصویر چنین است که در مذهب حنبلی تشدد و رد هر مذهب دیگری به جز حنبلی است.

دکتر عتیبی: همواره هر مسأله ای که مطرحه الله می شود، می گوییم: «دلیلتان را ارائه بدهید.» آیا کسی از علماء، آن را تکرار کرده است؟ ابداً. این بحث شایعات و شبیه تهاجمات رسانه ای است. خدا را شکر اکنون عالم اسلامی در مرحله ای است که با مراحل قبلی فرق دارد. در سایه فقه های چهارگانه، امور به بهترین شیوه حرکت می کند، ولی جمود برخی از پیروان مقلد در برابر بعضی از نصوص حرفی ائمه به خلق مشکل منجر شده است. در این جا با کتاب و سنت مخالفت کردند، همچنین با امامانشان مخالفت کردند، چون ائمه می گویند که مذهب ما موافق کتاب و سنت است. این مسأله بسیار مهمی است. وقتی به واقعیت می آییم و مذهب حنبلی را مطالعه می کنیم، می بینیم که دارای وسعت بسیار زیادی است.

استاد عمرو خالد: ان شاء الله به این موضوع خواهیم آمد. جناب عالی استاد بخش سیاست شرعی هستید. درباره عظمت فقه اسلامی صحبت کنید. وقتی در مورد عظمت مذهب امام احمد بن حنبل □ سخن می گوئیم، ما در مورد اصالت فقه اسلامی سخن می گوئیم. با دوران قبل از امام احمد بن حنبل □ و عظمت فقه اسلامی و چگونگی نگاه ما به آن شروع کنیم.

دکتر عتیبی: در فقه اسلامی سخن بسیار زیبایی است که شیخ شلتوت، شیخ الأزهري در کتاب «الاسلام عقیده و شریعه» این را گفته است: «علمای اسلام از کتاب و سنت گرفتند، پس زندگی فقهی و علمی را با تئوری ها و عملی ها، نه با اعتقادات بارور کردند، چون ما همه یک عقیده داریم.» قانون اسلام به زبان عصر، یک حقیقت موجود است، چون از کتاب و سنت گرفته شده است. فقها به تعبیر امروزی شارحمة اللهان قانون هستند و نقششان فقط این است. آنان نقشی در قانون گذاری نداشتند، چون این قانون خدا است.

استاد عمرو خالد: ولی شاید غرب بر این باور باشد که فقه اسلامی باعث جمود مسلمان ها شده است، یا صریح تر بگوییم، شاید غرب فقه حنبلی را که در عربستان موجود است، باعث تمام مصیبت های مسلمانان می داند.

دکتر عتیبی: یک بار دیگر به مسأله فقه اسلامی برگردیم. من نمی خواهم گواهی های حنبلی ها و فقه های مسلمان را بیاورم. در برابرم بعضی از گفته های برخی از غربی ها هست. «هپ کنگ» استاد فلسفه دانشگاه هاروارد در کتابش به نام «روح سیاست جهانی» می گوید: «راه پیشرفت کشورهای اسلامی در گرفتن شیوه های فرضی نیست؛ شیوه هایی که ادعا می کند دین نباید چیزی در زندگی روزانه فرد یا قانون و یا نظام های سیاسی بگوید.»

برخی اوقات عده ای می پرسند: «آیا نظام اسلامی می تواند افکار جدید و احکام مستقلی را که با خواسته های زندگی معاصر همپا باشد، تولید کند؟» او پاسخ می دهد: «نظام اسلامی دارای استعداد کامل داخلی برای پیشرفت است. از جهت شایستگی برای پیشرفت، خیلی از نظام ها و قوانین مشابه را می پذیرد. سختی، نبودن وسایل نمو و نهضت در شرع اسلامی نیست، بلکه در نبودن علاقه در به کار بردن آن هاست. یا به خاطر استعمار یا به خاطر کوتاهی ...» هم چنین می گوید: «من احساس می کنم بر حق هستم وقتی که تکرار می کنم شریعت اسلامی حاوی انباشته ای از اصول لازم برای نهضت است.» پس مشکل در ماست.

سخن بزرگتر این است که رییس دانشکده حقوق دانشگاه وین گفته است. او در کنفرانس حقوقدانان به سال ۱۹۲۷ م. گفت: «بشریت به انتساب مردی مثل محمد به آن افتخار می کند، چون علی رغم بی سواد بودنش، توانست در چهارده قرن قانونی بیاورد که ما اروپایی ها خوشبخت تر خواهیم بود اگر بعد از دو هزار سال به قله اش برسیم.» یعنی از سخن، رسانه ها، شایعات و اهداف سیاسی دور شویم. هر کس حقیقت را می خواهد، دنبال دلیل بگردد و آن گاه به خوبی در می یابد که آنان که این قضاوت را می کنند، مسلمان نیستند. این سخنان برگرفته از عاطفه یا قانون نیست. او یک متفکر عادی یا معمولی نیست.

استاد عمرو خالد: من در وین در کنفرانس ویژه آکادمی های حقوق دانان غافلگیر شدم از این که یک مقاله از طرف استادی سوئیسی تقدیم شد که در آن می گفت: « اولین کسی که قانون بین المللی را نوشت، مردی است به نام محمد بن حسن شیبانی شاگرد ابوحنیفه، چون ابوحنیفه در مورد آرای آینده فکر می کرد.» غرب در وقت تأسیس سازمان ملل در وضع قانون بین المللی از سخنان او استفاده کرد. به یک نقطه دیگر که در عرصه عمل مذاهب اسلامی هست، منتقل شویم. حدود این مذاهب چیست؟

دکتر عتیبی: عنوان این بحث، «به سوی همزیستی» است و واقعیت این است که من نمی توانم سؤال را از این مسأله جدا کنم. مذاهب فقهی و حدود مذهبی فقهی در نظریات فقهی و بعضی از جزییات عملی فقهی مثل معاملات یا شروطی که آن را شروط جعلیه می گویند، خلاصه می شود. مثل این که دو طرف معامله باشند و هریک بخواهد شروطی بگذارد. ولی ضروریات و اصول عقاید مورد اتفاق همه است که اگر بر اساس آن ها همزیستی کنیم به چیز دیگر برای همزیستی نیاز نداریم. چون ضوابطی برای چگونگی اختلاف در آرای اجتهادی وجود دارد و امامان ما روی این ضوابط توافق کرده اند.

استاد عمرو خالد: پس معنی و حجم کلمه «من به امام شافعی □ منتسب هستم، یعنی من شافعی هستم؟» و «من به امام احمد بن حنبل □ منتسب هستم، یعنی من حنبلی هستم؟» چیست؟

دکتر عتیبی: وقتی به مدرسه ای منسوب می شوی- نه تقلید محض از اقوال- اگر با ظاهر کتاب و سنت مخالفت کنی، اشکالی ندارد. حتی مناهج آموزشی عمومی از یک نقطه مشخص شروع می شود، اگر چه که همه روی آن اتفاق ندارند، ولی نقطه اساس و پایه ای می شود تا یک فکر، رأی و فرهنگ معینی را تشکیل دهد. این همان اندیشه است که انسان را طبق مذهب معینی مطالعه کند، سپس حرکتی را آغاز کند که عبارت است از پیروی از کتاب و سنت که علما آن را تشویق کرده اند و هم چنین ائمه آن را تشویق کرده اند.

استاد عمرو خالد: آقای دکتر این حرف های شما در مورد چارچوب تئوری است، در مورد چارچوب عملی چه می گوید؟ من در بعضی از مساجد و نزد بعضی از مفتی ها و علما می بینم وقتی از عالمی به عنوان یک مسلمان، نه به عنوان یک دعوتگر و نه به عنوان رأیش در موضوع مشخصی سؤال می کنم، به من جواب می دهد و من استنتاج می کنم که این رأی اسلام است، ولی وقتی نزد عالم دیگری بروم، به من می گوید این رأی اشتباه است. شاید مسأله در نماز باشد، مانند مسأله جمع و قصر. یکی می گوید برای یک روز جایز است و دیگری می گوید برای سه روز. این گونه به اشتباه می افتیم و می بینیم یکی منسوب به مذهب حنبلی است و دیگری به مذهب شافعی. آیا مفتی باید بگوید درست است که چنین و چنان کنی یا باید بگوید آرا چنین و چنان می گوید و من این را ترجیح می دهم؟

دکتر عتیبی: در حقیقت این خاستگاه بسیار مهمی است. امام شافعی در کتاب «الأم» که در فقه «فقه اختلاف» تألیف کرده و آرای مختلف را در آن آورده و به بررسی آن ها می پردازد، اگر رأی خودش را حق می دید که نباید از آن تجاوز کرد، رأیش را می گذاشت و تمام می شد، ولی این منهج را به ما تعلیم

داده است که دنبال دلیل و حق باشیم. به این دلیل امام شافعی مؤلف فقه مقارن شناخته می شود.

حقیقتاً کسی که این کتاب را می خواند، این را به وضوح می بیند و این چیز زیبایی است و به دانشوران اعتمادی می دهد که آرای دیگران را نادیده گرفته است. من ملاحظه کردم که «شیخ بن باز» وقتی در بعضی از برنامه ها فتوا می داد، می گفت: «این مسأله راجح در قول علما است.» او با این سخن اشاره می کرد که رأی دیگری هم وجود دارد و من به عنوان یک

گیرنده فقط می خواهم حکم را بشناسم. وقتی شیخ به این اشاره می کند به خدا قسم چیز زیبایی است. در وقت معینی، وضوحی برای اهمیت این اشاره بود، ولی بعد از ظهور کانال های ماهواره ای باید رأی دیگری را هم بدانی و با آن آشنا شوی و یک رأی را انتخاب کنی. به عنوان یک مفتی باید این آرا را مطالعه کنم، بررسی کنم، به آن ها بپردازم، با آن ها رفتار کنم و با نتیجه ای بیرون بیایم که راجح این رأی است.

استاد عمرو خالد: امام احمد بن حنبل در بعضی از قضایا یک رأی، یا دو رأی و یا سه رأی دارد. برای یک مسأله شاهد چند رأی متعدد هستیم. دوست دارم در این فصل تذکر دهم که ما به همزیستی در مذاهب، مسایل و فتاوی مخصوصان دعوت می کنیم. ما موضوع را در سه نکته خلاصه کردیم:

اول: اختلاف یبن مذاهب در عقاید و اصول دین نیست، که در بعضی از قضایای عملی است و وجود اختلاف در میان ما جایز و مقبول است. این اختلاف در مسایل محوری و مسایلی نیست که ضرورتاً معلوم است، بلکه در بعضی از تفصیل است که ما را به همزیستی قادر می کند. هدف اساسی این کتاب جمع کردن است.

دوم: این سخن را برای سرورانمان، علماء، دعوتگران و فتوا دهندگان کانال های ماهواره ای و منابر، مساجد و اینترنت می گوئیم: وقتی تو رأیی را بیان می کنی یا ترجیح می دهی، باید ذکر کنی که آرای دیگری هم وجود دارد تا وقتی که شخص رأی دیگری را هم بشنود دهشت زده نشود و با آن مخالفت نکند.

سوم: این سخن را برای کسانی که سؤال می کنند، می گوئیم: اگر از عالمی پرسیدی و رأیی را برای تو بیان کرد، سپس از عالم دیگری پرسیدی و رأی دیگری برای تو بیان کرد، نگو من حیران نشده ام یا در میان نظریات گم شده ام.

دکتر عتیبی: شخصی که از مسایل فقهی آگاهی ندارد، به علماء می گوید: این از چه کسی تقلید می کند؟ از دانا تر و فقیه تر. اگر دنبال دانا تر و فقیه تر بگردد و از او بپرسد، باید رأیش را بگیرد، بدون اینکه به کس دیگری نگاه کند، چون او داناتر و فقیه تر است، اما این که برود و دنبال رخصت ها بگردد و دنبال کسی باشد که کار را برایش آسان بکند، این پذیرفته نیست. باید برای اخلاص و به خاطر علم و شناخت و خدا بپرسد.

استاد عمرو خالد: در عین حال آیا نیازی نمی بینید که سخنی خطاب به علماء بگوئید تا همواره روی یک مبدأ تأکید کنیم؟

دکتر عتیبی: من کتابی از «عز بن عبدالسلام» می خواندم که در آن سخن زیبایی بود. او می گفت: «حرام است عالم فتوا بدهد اگر وضعیت و زمان را نمی داند و سؤال کننده را نمی شناسد و نمی داند از کجا آمده است؟...» امر مهمی است و مسأله آسانی نیست و شاید با اجماع حرام باشد. به این خاطر در مسأله کانال های ماهواره ای می گویم: فردی که سؤال می کند، مدرسه مشخصی ندارد، پس عالم باید تمام آرا را ذکر کند و بگوید راجح چنین است.

استاد عمرو خالد: خدا به تو جزای خیر بدهد، ولی می خواهم بیشتر به زندگی امام احمد بن حنبل وارد شوم. در مورد وضعیتی که احمد بن حنبل □

در آن زندگی می کرد، صحبت کنیم تا به مدرسه اش برسیم. در مورد وضعیت اجتماعی پیرامون او چه می گویی؟

دکتر عتیبی: امام احمد بن حنبل □ در وضعیت اجتماعی عجیبی زندگی کرد. او از خانواده های اصیل بنی شیبان است که در فزار بن عبد به پیامبر □ می رسد. نام مادرش صفیه است و او نیز شیبانی است، پدرش یک فرمانده نظامی و دارای منزلت بود. او می توانست به مناسب و مراتب عالی برسد، ولی به این ها توجه نکرد. سبحان الله یک تربیت ویژه شد. حتی در زمانی که کوچک بود، عمویش مخبر بود. یک بار عمویش گزارشی داشت و به او گفت این گزارش را به فلان استاندار برسان. امام احمد □ ان زمان کوچک بود. عمو بعد از مدتی از او پرسید: «ورق ها را چه کردی؟»، گفت: «به دریا انداختم. من به ظالم کمک نمی کنم.» چنین می نماید که او از امانت گزارشی که نوشته شده بود، مطمئن نبود. در توسعه فتوحات اسلامی زندگی می کرد. در زمان هارون الرشید که به ابر می گفت: «هر جا می خواهی ببار، خراج تو نزد من خواهد آمد.» مسأله نهضت علمی و فقهی مطرحه الله بود. از اساتید کسانی بود که تعدادی از کتاب های شش گانه به آنان اختصاص دارد. او استاد این امامان بود. مذهب حنفی را تحصیل کرد و کتب احناف را که مدرسه رأی است، خواند و نزد امام شافعی شاگردی کرد. در واقع، او در بیش از یک مدرسه تحصیل کرد و دارای یک بینش مستقل بود.

استاد عمرو خالد: ابن حنبل در زمان گسترش بود و با سعت نظر مدارس دیگر را تحصیل کرد. آیا می خواهی بگویی که بینش خیلی وسیع بود؟

دکتر عتیبی: بله، خیلی. به این خاطر در دیدگاهش نسبت به رأی دیگری، وقتی به نقطه ای می رسیدیم که برای شما ذکر کردم، چیزهای عجیبی خواهیم دید. خواهیم یافت

که او در مدرسه ای تحصیل کرد که الگوی تصوف صحیح در زهد و ورع شد. یک بار سؤال کننده ای نزد او آمد و در زد. امام احمد □ گفت: «چه کسی جلوی در است؟» در زننده جواب داد: «سؤالی دار.» امام □ در را باز کرد و به او گفت: «سؤال چیست؟» گفت: «ای امام! در مورد شعر چه می گویی؟»، گفت: «مثل چه؟» گفت: ای امام مثل این سخن گوینده

إِذَا مَا قَالَ رَبِّي: أَمَا اسْتَحْيَيْتَ ثُعْصِينِي

وَ تُخْفِي الذَّنْبَ عَن خَلْقِي، وَ بِالْعِصْيَانِ تَأْتِينِي

و چون گوید به من پروردگارم* ز عصیان مرا شرمت نیاید؟

گناهت را ز خلق من بپوشی* و با عصیان به نزد من بیایی؟

[مترجم]

امام به او نگاه کرد، سپس دور زد و به خانه رفت و مرتب با خود تکرار می کرد:

« إِذَا مَا قَالَ رَبِّي: أَمَا اسْتَحْيَيْتَ ثُعْصِينِي * وَ تُخْفِي الذَّنْبَ عَن خَلْقِي، وَ بِالْعِصْيَانِ تَأْتِينِي »

یعنی از سؤال کننده پند گرفت و به لحاظ روحی از آن متأثر شد و به همین بسنده کرد. این چه روحی است؟ با کمال تأسف اکنون ما به شیوه حلال و حرام عادت کرده ایم. تو گویی ما با قوانین سر و کار داریم نه با تکالیف الهی.

استاد عمرو خالد: امام احمد بن حنبل □ به رأی دیگری چگونه نگاه می کند؟ رأیش در مورد مدارس دیگر چگونه است؟ رأی مدارس دیگر در مورد او چگونه است؟ من سخنی از امام احمد بن حنبل □ ندیدم که درباره مدرسه ای منفی سخن بگوید؟

دکتر عتیبی: ملاحظه واقعی این است که امام احمد بن حنبل □ بر کسی سخت نمی گرفت، مگر در صورتی که می دید این شخص با کتاب و سنت مخالفت می کند و دلیل واضحی وجود دارد و این دلیل به این شخص رسیده است. در این جا از زاویه دیگری وارد می شد. بعضی اوقات شاید عالم سخت بگیرد، ولی به قصد این که بر فلان پیروز شود، سخت نمی گیرد، بلکه می خواهد افراد پیرامونش را تربیت کند. مهم نزد ما قرآن و سنت است و نه اشخاص. ما اشخاص را مقدّس نمی دانیم؛ بلکه نصوص را مقدّس می دانیم و به اشخاص احترام می گذاریم. این مبدأ بسیار مهمی در مسأله امام احمد □ است. حتی سخنش با دشمنانش در محنت خیلی عجیب بود. او می گفت: نمی خواهم کسی به خاطر من وارد آتش شود.

استاد عمرو خالد: پس دیگران در مورد امام احمد «رحمة الله» چه گفتند؟

دکتر عتیبی: بعضی از سخنان در این مورد یافت می شود، به عنوان مثال امام شافعی «رحمة الله» می گوید: «از بغداد خارج شدم کسی را با تقوا تر. زاهدتر و داناتر از امام احمد در آنجا نگذاشتم» تصور کن: استاد در مورد شاگردش ای سخن را می گوید! همچنین امام شافعی «رحمة الله» به امام احمد می گوید: «اگر حدیثی نزد شما صحیح بود. مرا از آن آگاه کن به طرف آن حدیث می روم. چه حجازی باشد. چه شامی. یا عراقی و یا یمنی» چه وسعت نظری از این بزرگ تر است؟ مهم حدیث است. یحیی بن معین که یکی از اساتید امام احمد «رحمة الله» است می گوید «مردم از ما می خواستند که مثل امام احمد بن حنبل باشیم. نه. به خدا قسم نمی توانیم کاری را بکنیم که احمد می کند و نه شیوه ی احمد را»

مصعب زبیدی «رحمة الله» می گوید: «چه کسی ورع و عبادت احمد را دارد؟ از قبول هدایای خلفا سر باز می زند تا آنجا که گمان می شود که این کبر است. خود را وارد باربرها و حمال ها می کند تا آنجا که گمان می شود که این

ذلت است و خود را از برخورد و قاطی شدن با خواص باز می دارد. بیننده فقط او را در در مسجد. عیادت مریض یا تشییع جنازه می بیند برای خود برخی از شهرت هایی را که ما انتخاب کردیم انتخاب نکرده »

ابوزرعه گوید : « چشمانم کسی مثل احمد بن حنبل را ندید : افراد پیرامونش در مورد علم از او می پرسند او در علم. زهد فقه معرفت و هر خیری سخن می گوید : چشمم مثل او را ندید! » حافظ ذهبی که شافعی است می گوید : « و عالم زمانه. زاهد وقت. محدث دنیا. مفتی عراق و عالم سنت است. خود را به محنت انداخت. چشم ها کمتر می توانند فردی مثل او را ببینند در علم. عمل و گرفتن اثر سرآمد بود. دارای عقل رزین. صدق متین. اخلاص مکین. خشیت و مراقب عزیز و علیم بود تیز هوشی. ذکاوت و وسعت علم با او بود. او بزرگتر از این است که با سخنان مدح شود و دهانم را به یادش باز کنم »

علما آرای زیادی در مورد این عالم دارند. وقتی آرای دیگران بر او عرضه می شد از دانش آموزان انتقاد می کرد که در این مساله شدت به خرج می دهند یک بار سؤال کننده پرسید : « در مورد کسی که می خواهد برای مردم امامت دهد و نماز بخواند. در حالی که لباسی از پوست روباه بر تن او است چه می گویی؟ روباه از حیوانات حلال گوشت نیست. گفت « اگر او این حدیث را « هر پوستی که دباغی شود پاک است »

شنیده و تأویل کرده است. پشت سرش نماز خوانده شود « بعضی ها گفتند « هر چند تأویل و تفسیرش اشتباه باشد؟ » گفت : « هر چند که تأویلش اشتباه باشد. پشت سرش نماز خوانده شود. او تأویل و تفسیر کرده است « بعضی از ائمه ی مالکی این سخن را از امام احمد نقل کرده اند. یک بار با جناب مفتی صحبت می کردم و این جمله را برایش خواندم. او به من گفت : من تا حال این عبارت را که ابن عبدالبر مالکی از امام احمد در کتاب های حنابله ذکر کرده است. نخوانده ام. همواره دنبال فقه. آرا و تربیت هایش بوده اند حتی در مغرب عربی و امام ابن عبدالبر از محدثان بزرگ است. »

استاد عمرو خالد : پس این اندیشه که فقه امام احمد بن حنبل «رحمة الله» یک فقه سخت گیر است از کجا آمده است؟ آیا این حقیقت دارد یا شایعه است؟

دکتر عتیبی : با کمال تأسف برخی از مطالب بعضی اوقات به گونه‌ای منتشر می‌شود که گویا حقیقت است ولی الحمدلله ما می‌توانیم از واقعیت امور مطمئن شویم. مذهب امام احمد «رحمة الله» یکی از وسیع ترین مذاهب در عرصه ی معاملات است و بر این اتفاق دارند استاد ما حسن شاذلی کتابی دارد به نام «نضيرة الشرق» که سخن زیبایی در این مساله گفته است. مذهب امام احمد وسیع ترین مذهب در مقرر کردن شروط در پیمان هاست بدون هیچ سخنی این مذهب امام احمد است. بسیاری از چیزهایی که در بانک های اسلامی یافت می شود به آرای امام احمد عمل می شود واقعیت این است که مذهب حنبلی مسایل زیادی دارد. مثالی از مساله ی لمس زن توسط مرد می آورم. وقتی مردی در هنگام راه رفتن و به اشتباه دستش به دست همسرش می خورد. امام احمد گوید: « وضو نمی شکند. چون با شهوت نبوده است » اگر این مثال را فرض کنیم و به دیگر آرا نگاه کنیم. پس شخص در حرم چگونه طواف کند؟ من بعید نمی دانم که در ابتدا مقلدان و پیروان احمد. خیلی تعصب به خرج داده اند.

اجازه بده حقیقتی بزرگ تر از این را برایت بگویم : به عنوان مثال. امام ابن عابدی یکی از امامان حنفی سخن بسیار زیبایی در رسایل خودش گفته است. او می گوید : « بسیاری از قیدهایی که متاخرین ذکر می کنند. اگر نتوانیم اینها را نزد گذشتگان اثبات کنیم. پس نیست که فعلا به طور علنی آن ها را بگیریم تا شریعت را با سخنان مردم تنگ نکنیم. چون در واقع دلایل شرعی نیستند »

من یک تجربه را ذکر می کنم : وقتی به سخن فقهای اوایل رجوع می کنم. وسعت در احکام را مشاهده می کنم. هر چه به کتاب های متاخرین مراجعه می کنم. می بینم که قید و بندها را زیاد می کنند. چون هر شخصی تحت تاثیر جامعه و عرفی که در آن هست قرار دارد. پس قید و بندهایی برای وقتی که در آن زندگی می کند می گذارد و نفر بعدی می آید و فکر می کند که این قید و بندها

در طول خط قرار دارد. وقتی به نسل یعنی کتاب و سنت مراجعه می کنیم وسعت را به معنای حقیقی اش می بینم این حقیقت را خیلی درخشان می یابیم در این فرموده ی خدا تعالی که می فرماید :

﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ حَرَجًا﴾ الحج : ۷۸ «

« در دین برای شما هیچ تنگناهی قرار نداده است. »

در فقه صحابه و سلف صالح «رحمة الله» حقیقی را خواهیم دید. چون رسول الله صلی الله علیه و سلم درباره ی آنان فرمود : « بهترین قرن ها قرن من است. سپس کسانی که بعد از آنان می آیند سپس کسانی که بعد از آنان می آیند » چرا اسلام را به شیوه ای تنگ تر از حقیقتش عرضه می کنیم؟ مشکل قید و بندها یی است که مقلدان در طول تاریخ گذاشته اند. معذرت می خواهم : برخی اوقات تفسیر مقلد نیست ولی دوره ی زمانی مقتضی گذاشتن قید و بند است. ولی چرا این قیدها را بر تمام امت محمد. در تمام زمان ها. ظریفت ها و احوال بگذارم؟ این سخنان را تعداد زیادی از علما گفته اند. مثل ابن عز حنفی. ابن تیمیه و کرافی که به شدت در این مورد سخن گفته است و می گوید : « درست نیست که امر نقض شده را جامد کنیم » منظورش از امر نقض شده سخن و نصوص فقها است. چون فقها بعضی اوقات در عصر معینی می نویسند. در مورد قید و بندهایی سخن می گوید که متعلق به عصر معینی است که کاملاً متفاوت است. یعنی ممکن است که اصطلاحات در یک جای یک معنی داشته باشد و در جای دیگر معنی متفاوت داشته باشد. فقیه باید این امور را مراعات کند. وقتی این امور را مراعات کند دایره وسعت می گیرد اکنون ما در زمانی زندگی می کنیم که همزیستی در آن بیشتر از سابق است.

مقلد عالم نیست و حکم را بدون دلیل می گیرد. تردیدی نیست که هیچ امام و هیچ فقیه عالمی این امور را نمی پذیرد. محمد رشید «رحمة الله» در مقدمه ی کتاب « المغنی » در مورد این قضایا محبت کرده و مثال هایی آورده است.

من وقتی سخنانش را خواندم دریافتم که ما در مرحله‌ی بسیار پیشرفته‌ای از وسعت قرار داریم. زمان جمود در تاریخ اسلامی زمان کوتاهی بود.

استاد عمرو خالد : آیا معتقدی که در بر خورد با فقه اسلامی در زمان فعلی تشدد ما از منابع صاف وزلال نخستین بیشتر است؟

دکتر عتیبی : اگر به مدارس فقهی قدیم نگاه کنیم .میبینیم که تا به امروز وجود دارند. مثل مدرسی اهل رای. مدرسه‌ی اهل اثر و مدرسه‌ی ظاهر ی. واقعیت این است که هرگز نباید از این تقسیم ابراز تنگنا کنیم. این منهج ها و روش هایی در تفسیر نصوص است که باید آن ها را بر محک حقیقی که اصول فقه است. عرضه کنیم و هر چه صالح بود گرفته شود و هر چه صالح نبود ما ملزم به پیروی از هیچ کس نیستیم. مشکل زمانی است که شخصی تصمیم می گیرد که از رأی مشخصی تقلید کند و معروف است که این شخص با دلیل مخالف است و برای آن شخص تعصب به خرج می دهد و تألیف جدیدی برای آن تألیف می کند عجیب این که من سخن بسیار بزرگی از امام ذهبی می خواندم او می گوید : « اگر انسانی به قصد تقرب به الله نظرات علما را در مورد همدیگر بسوزاند. این قربت حساب می شود » یعنی جمع شدن امت از این سخنانی که شاید آثار تفرقه آمیزی در میان مردم داشته باشد بهتر است. اگر یکی از والیان تصمیم بگیرد که این کتابها را که حاوی علم نیست. و حتی حاوی کینه و عدالت است. بسوزاند می گویند او با این کارش اجر دارد. بین می خواهند چه کنند؟ ولی ما اکنون پیشرفته‌تر شده ایم مجامع فقهی را بنیان نهاده ایم که این حرکت خوبی است. مرجعیت کتاب و سنت نزد همه یکی از قضایای مسلم است. مذهب اهل سنت واقعا برای مسلمانان بیان شده از بقیه مذاهب جدا شده و ظاهر و واضح گشته است و من این را به فال نیک می گیرم.

استاد عمرو خالد؛ ما می گوییم ای جوانان. ای دختران. ای زنان. ای دینداران. همزیستی بیشتر و محبت بیشتر. ما نیاز به همبستگی داریم تا خورده نشویم. ما نیاز داریم که احساس کنیم یک امت همیشه هستیم. نمی خواهیم به

خاطر اختلافات فقهی همدیگر را بخوریم تا دشمنانمان ما را شکست دهند و کشورمان را از دست بدهیم و معتقد باشیم که کار نیک انجام می دهیم. با این اختلافاتمان باعث تفرقه و نابودی بیشتر می شویم. شما را به خدا ای جوانان. ای متدینان. ای امامان مساجد. ای علما. کاری کنید که با هم همبستگی داشته باشیم. کاری کنید که در مورد فقه همبستگی سخن بگوییم. کاری کنید که در مورد محبت. برادری و وحدت سخن بگوییم و کاری کنید که به خاطر این امت وحدت کنیم. و گر نه اگر این گونه اختلاف داشته باشیم ضایع می شویم. سرزمینمان ضایع می شود و دین و کشورمان ضایع می شود. دشمن در کمین است. اجازه بدهید عاقل باشیم و با هم ائتلاف کنیم :

﴿وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا﴾ [الأنفال ۴۶]

« و با همدیگر نزاع نکنید که در آن صورت سست می شوید و شان {و شرکستان} از بین رود و شکیبایی کنید »

بر برادری صبر کنید بر الفت و وحدت صبر کنید

از خدای تبارک و تعالی مسالت دارم که با این سخن ما را بهره مند برگرداند و این که جمع شویم و تفرقه نکنیم و فضای توافق زیاد شود.

فصل بیست و یکم

همزیستی مذاهب چهارگانه

هدف همیشگی ما همزیستی است. برای این که حق این موضوع را ادا کنیم یک « طالب العلم » را - بنا به گفته اش - برای دومین بار مهمان کردم تا با او گفت و گو کنم. دانشجویی از مرکز مدرسه ی امام احمد بن حنبل از عربستان سعودی. دکتر سعد بن مطر عتیبی: استاد دانشگاه اسلامی محمد بن سعود ریاض و عضو هیئت تدریس در بخش سیاست شرعی دانشگاه عالی قضا.

استاد عمرو خالد : در فصل گذشته با جناب عالی شروع کردیم. موضوع ما این بود که یک سؤال و علامت استفهام در غرب وجود دارد که متوجه فقه اسلامی - به صورت عموم - و مدرسه ی امام احمد بن حنبل «رحمة الله» - به طور خصوص - می شود و آن عبارت است از این که فقه اسلامی و خصوصاً این مدرسه باعث جمود و رکورد مسلمانان شده است. سرچشمه ی فکر تند و خشن اسلامی این مدرسه است. این ادعاها نتیجه ی تبلیغات غربی به عنوان نتایج پژوهش هایی است که انجام داده اند اکنون سؤال این است که بینش ما در مورد این سخن چیست؟

دکتر عتیبی : اَوَّلَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَةِ اللَّهُمَّنِ الرَّحْمَةِ اللَّهُمَّ. اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ. وَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْأَنْبِيَاءِ الْمُرْسَلِينَ نَبِينَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ أَفْضَلُ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ. عَلَى آلِهِ وَ أَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ.

در مورد غرب و آن چه به سوال شما مربوط می شود. عجیب نیست که درباره ی ما سخن بگویند. چون این امور در قرآن واضح بوده و در آن ذکر شده است. خدای تعالی می فرماید :

﴿وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ «البقره ۱۲۰»

« هرگز یهودیان و مسیحیان از تو خشنود نمی شوند مگر آن که از آیین آنان پیروی کنی »

و هم چنین :

﴿ وَ يُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ ﴾ {النساء ۴۴}.

« و می خواهند شما نیز راه را کم کنید ».

﴿ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ ﴾ {النساء ۴۵} «

و خداوند به حال دشمنانتان داناتر است »

قرآن می گوید : « آنان دشمنان ما هستند » و یک حقیقت است. ولی بر ماست که فراموش نکنیم خدای متعال در جای دیگری نیز می فرماید :

﴿ لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ ... ﴾ {آل عمران ۱۱۳} «

همه ی آنان برابر نیستند. از اهل کتاب گروهی راستگزار است »

یعنی همه ی آنان دشمن نیستند وقتی خداوند متعال در مورد نصارا سخن می گوید : می فرماید :

﴿ لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا ﴾

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ﴾ {المائدة ۸۲} «

« دشمن ترین مردم را در حق مؤمنان یهود و مشرکان می یابی و مهربانترین آنان را در حق مؤمنان کسانی می یابی که گفتند ما مسیحی هستیم »

چرا آنان مودت بیشتری دارند؟ خداوند در ادامه می فرماید :

﴿ ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهْبَانًا وَآَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴾ « المائدة ۸۲ »

« این از آن است که از میان آنان دانشمندان و راهبان هستند و نیز از آن روی که آنان کبر نمی ورزند »

استاد عمرو خالد : معذرت می‌خواهم سخنان را قطع کردم. ولی این نکته ی مهمی برای جوانان است که باید در کنار آن توقف کنیم علی رغم اینکه ما در مورد رد شبهه ای که مصدرش دشمنان غربی ماست. صحبت میکنیم. ولی در عین حال وقتی سخن را شروع کردیم. در اینجا سخنم خطاب به جوانان و متدینان است -علامت اشتباه روی همه ی غرب نکشیدیم. این نقطه‌ای بسیار مهمی است آنان با هم برابر نیستند تمام غربی ها را در یک سبد نمی گذاریم و نمی گوییم این دشمنی است که در مورد ما چنین و چنان میگوید. به این خاطر منهج قرآنی همیشه در مورد آنان می گوید : « از جمله‌ای آنان. از جمله ی آنان » مثل این فرموده ی خدای تعالی :

﴿ وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ ... ﴾ آل عمران عمران.

« .۷۵ »

« و کسی از اهل کتاب است که اگر او را به مالی هنگفت امین داری. آن را به تو باز پس دهد و از آنان کسی هست »

دکتر عتیبی : قرآن این گونه به ما تعلیم داده است. خدای متعال می فرماید :

﴿ لَيْسُوا سَوَاءً... ﴾ « آل عمران ۱۱۳ ». « همه ی آنان برابر نیستند »

هم چنین می فرماید :

«وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ۤأَلَّا تَعْدِلُوا اَعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِتَقْوَىٰ» «المائدة ۸»

«و دشمنی قومی شما را بر آن ندارد که به عدالت رفتار نکنید به عدالت رفتار کنید که آن به تقوای نزدیک تر است»

این شریعت ماست حتی اگر با دشمن رفتار می کنیم بر می گردیم به سوالات در مورد غرب باید بدانیم که این فقط غرب نیست. شرق هم هست. با تأسف کسانی هستند که در میان ما همین افکار را دارند. گویا از امت نیستند ما در این جا در مورد کسانی که اشتباه می کنند. صحبت نمیکنم. ولی با تأسف بعضی از فرزندان داخل را می بینیم که افکار غیر صحیحی را می نویسند و غرب آن ها را به عنوان اخبار صحیح که مصدرشان مسلم است می گیرد. در حالی که در حقیقت آن نویسنده شخصی است که با قرآن و سنت مبارزه می کند یک بار دیگر به قضیه ی غرب بر می گردیم. آنان به صورت عمومی دشمنان اسلام هستند و به صورت خصوصی دشمنان مدرسه ی حنبلی به خاطر این که سبب را بشناسیم به زمان اشغال بریتانیا در هند بر می گردیم. در آن زمان بعضی از حرکت های جهادی در هند برای آزادی از یوغ استعمار جهاد را شروع کردند و ریشه های این حرکت ها از این عبدالوهاب سر چشمه می گرفت. پس مساله. مساله ی جهاد و عدم پذیرش اشغال گر است. راندن اشغالگر یک مساله ی جهادی است. آیا این مساله فقط مخصوص حنبلی هاست؟ نه. چون یکی از ثوابت فقه اسلامی در تمام مذاهب است. قضیه ی امت است که با دشمنانش مواجه شده و سستی را نمی پذیرد و مخصوص حنبلی ها نیست ولی چون ریشه های این حرکت ها آزادی خواه به اسم این عبدالوهاب ارتباط داشته است. خاورشناسان کلمه ی وهابیت را از مصادر فرهنگی گرفتند چون فقها و علمای مغرب. در مورد فرقه های به نام وهابیت صحبت می کردند این فرقه قبل از محمد بن عبدالوهاب وجود داشت. این فرقه ای است که علمای اسلامی آن را به درجه ی زندیق رسانده اند حکم علما نسبت به آن فرقه این بود هیچ ربطی به اسلام ندارد مثل حکم اسلام - به عنوان مثال بر بهائیت - استعمار دید که یک فتوا

برای جنگ با وهابیت وجود دارد پس این فتوا را تعمیم بخشید و اصطلاح وهابیت را که فتواهایی در مورد آن صادر شده بود گرفته در حالی که این فتواها به مدت ها قبل بر می گشت. استعمار بعضی از فتواهایی را آورد که در مورد این حرکت صحبت می کرد و به آن ها اهمیت داد و به هدف مبارزه و تخفیف جنگ و مقاومت علیه اشغالگران آن ها را منتشر کرد و به این شیوه نوشته هایی که تشویق به جنگ با وهابیت می کند منتشر شد.

مساله ی اصلی جهاد علیه اشغالگر است. ما می گوئیم که جهاد که فقط مخصوص حنبلی ها نیست و یک مساله ی عمومی است. همچنین به آنان می گوئیم در مورد جهاد چنان که هست و چنان که حنابله و غیره آن را مقرر می کنند بخوانید کنار زدن تجاوز و دور کردن موانعی که مانع میان مردم و آزادی اختیار دین قرار دارد. حتی در قانون بین المللی وجود دارد. و چیز جدیدی نیست. جهادی که نزد ما موسوم به جهاد طلب است در فقه اسلامی وجود دارد در حقیقت جهادی است که موانعی را که مانع انتشار دعوت می شود. بر می دارد. ما الان در مورد جنگ پیشگیرانه می شنویم. آمریکا به نام جنگ پیشگیرانه به عراق حمله کرد این همان جنگ طلب است. مغالطه های زیادی وجود دارند که باید دوباره آن ها را بحث و بررسی بکنند جهاد در اسلام چیز بسیار بزرگی است. زن مسیحی در اسلام کشته نمی شود. کودک کشته نمی شود راهبی که در معبد است کشته نمی شود و تنها کسی که دشمنی می کند. حتی اگر با دادن جزیه - که در مقایسه با زکات ارزشی برای مسلمانان ندارد - موافقت کند کشته می شود.

استاد عمرو خالد : در نتیجه فق حنبلی و هیچ فقهی در اسلام کشتن شهروندان را به شکل کور کورانه و بدون ضابطه جایز نمی داند؟

دکتر عتیبی : وقتی سرورمان محمد صلی الله علیه و سلم پس از جنگ زنی را دید که کشته شده است فرمود : « چه کسی او را کشته است؟ » نپسندید که زن کشته شود. چون فقط جنگجو کشته می شود من سخن زیبایی از برخی از

نویسندگان غربی و برخی از نویسندگان قبطی در مورد جهاد در اسلام خواندم. انسان منصف در هر وضعیتی حقیقت را خواهد گرفت. ولی به شیوه ی دیگری نزد آنان می آییم و می پرسیم : چه کسی پشت صحنه ی مشکلات دنیا است؟ چه کسی پشت صحنه ی قضیه ی فلسطین است؟ چه کسی وعده ی بالفور را داد؟ کسی که آن وعده را داد مالک آن وعده نبود. آیا این عدالت است؟ مساله ی جنگ اقتصادی در هر جایی که هست.

منظورش دعوت علیه اسلام است. همچنین دشنام و ناسزاگویی به محمد صلی الله علیه و سلم خداوند متعال می فرماید :

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ «الأنعام ۱۰۸»

« و کسانی را که به جای خدا می پرستند. دشنام مدهید » زیرا که آنان نیز « از روی ستم ناآگاهانه خداوند را دشنام می دهند »

پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم شخصیت مقدسی نزد مسلمانان است. چگونه به او توهین می شود؟ با کمال تاسف کسانی که چنین سخنان بدی می گویند انسان هایی غیر عادی هستند اگر برخی از جوانان کوچک کارهایی می کنند. گلایه ای نیست. اما نظرت در مورد کسانی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم اهانت می کنند چیست؟ آنان عقلا و بزرگان شان هستند این سخن مهمی است.

استاد عمرو خالد : اکنون که در مورد همزیستی سخن می گویی چه کسی این همزیستی را ویران می کند؟ توجه کنید که ما در مورد نکته ی مهم دیگری هم صحبت کردیم : آنان می گویند فقه اسلامی و فکر اسلامی باعث جمود و رکورد مسلمانان شده است! با توجه به اینکه بسیاری از بندهای قوانین وضعی از فقه اسلامی گرفته شده است -

دکتر عتیبی : آفرین! این درست است. یکی از علمای الازهر که از دانشگاه سوربون نیز فارغ التحصیل شده است. به نام آقای عبدالله حسین قدسی «رحمة الله» هفتاد سال پیش کتابی تألیف کرد به نام «المقارنات الشریعة» در چهار جلد که مقدمه‌ی این کتاب را مفتی مصر جناب شیخ «علی جمعه» نوشته است. نویسندۀ چیزی را که تو می‌گویی ثابت کرده است. موادی در قانون فرانسه است که از قانون مالکی گرفته شده است. او ریشه‌ی هر ماده‌ای را به تنهایی به فقه ربط داده است. ما نمی‌گوییم که آنان برخی از قوانینشان را به خاطر احساسات از ما گرفته‌اند.

ولی به خاطر دلیل علمی گرفته‌اند. این انتقال از قوانینی صورت گرفته است که به آن هجوم می‌آورند. پس نظرت در مورد مسایل دیگری که به آن اعتراف می‌کنند مثل علوم تجربی، پزشکی و هندسه چیست؟ آنان از ما می‌گیرند و سپس اکنون می‌آیند و به مصادری که از آن گرفته‌اند، انتقاد می‌کنند این هم یک مساله‌ی دیگر.

استاد عمرو خالد : همچنین غرب می‌پرسد که فقه اسلامی به طور کلی - نه فقه حنبلی به طور خصوص - در عصرها اخیر چه چیزی برای بشریت افزوده است؟ غرب می‌گوید شما در مورد امامان چهارگانه و چیزهایی که اضافه کردند صحبت میکنید و این که چگونه شافعی به پختگی فکر غربی کمک کرد محمد بن حسن اساس قانون بین‌المللی است ولی فقه اسلامی در حضور اخیر چه چیزی به بشریت افزوده است؟ چیزی نیفزوده است. به این خاطر می‌گویند که فقه علت جمود است.

دکتر عتیبی : این فراخوانی برای فتح مساله است. این سخن کاملاً نادرست است و اگر درست بود امت اسلامی از استعماری که تقریباً دو قرن بر سینه‌ی جهان اسلام نشست، سالم می‌ماند. ولی ما چیز دیگری دیدیم. آنان کسانی بودند که مرحله‌ی تاریخی را در پیشرفت علوم اسلامی طی کردند. با این وجود قطع نشد بلکه ادامه پیدا کرد و دلایل آن است که بعد از سقوط اتحاد جماهیر

شوروی هفتاد میلیون مسلمان از شوروی که با آهن و آتش بر مردم حکومت میکرد خارج شد.

استاد عمرو خالد : درست است. ما اصلا از وجود آنان اطلاع نداشتیم.

دکتر عتیبی : سبحان الله! تو قانون بین‌المللی و گروتیس را ذکر کردی. او نزدشان پدر قانون بین‌المللی است. او در اندلس نزد یک استاد در یکی از مساجد درس خواند او کتاب « قانون الجهاد » را خواند و از آن گرفت و کتابی به نام « قانون جنگ و صلح » وضع کرد من مستقیما از یک استاد در جمعیت صلیب سرخ و هلال احمر شنیدم که یک رساله‌ی دکتری در سوئیس است که درباره‌ی قانون بین‌المللی انسانی که از فقه مالکی گرفته شده است. سخن می‌گوید. مولفش به بر خورد امیر عبدالقادر با اسیران فرانسوی در الجزایر استشهاد می‌کند و درباره‌ی او می‌گوید : او رفتار غیر عادی با اسیران داشت. حتی بعضی از اساتید و بعضی از دانشمندان جامعه‌شناسی گفته‌اند که این رفتار مستحق بحث و بررسی است. چون جنگ‌هایی که در اروپا در بین مسیحیان رخ داد توحش شدیدی در رفتار با اسیران از خود بروز دادند و این باعث شد که بعدها قانون بین‌المللی انسانی ظهور کند. به این کلام استشهاد میکنم تا ثابت کنم ما دلائلی علمی را دارا هستیم که ثابت می‌کند آنان از ما نقل کرده و از ما گرفته‌اند. ما این سخنان را بر اساس احساسات و عاطفه نمی‌گوییم. اگر تو به کتاب‌های بزرگ مثل کتاب خانه‌ی کنگره‌ی آمریکا بروی خواهی یافت که بیشترین کتاب‌هایی که در قانون تألیف شده‌اند کتاب‌های اسلامی هستند.

استاد عمرو خالد : ما درباره‌ی « به سوی همزیستی » سخن می‌گوییم کسی که می‌خواهد همزیستی کند باید به منهج و برنامه‌اش اعتماد داشته باشد این را می‌گوییم. چون می‌بینیم بسیاری از مسلمانان در عصر حاضر از ادعاهایی متأثر شده‌اند که می‌گویند اسلام خاستگاه جنگ و خشونت است و چیزی به انسانیت نیفزوده است و فقه اسلامی جامد و راکد است و تأثیری سلبی روی مسلمانان گذاشته است. تمام این ادعاها باعث شده که بعضی از مسلمانان سرهایشان را

پایین بگیرند و در خود فرو روند. می خواهم بگویم نه ای برادرانم. دین ما دین بزرگی است و اگر دستور به جهاد داده درست است و ما از آن شرم نمی کنیم، چون دستور جهاد برای تجاوز نیست، دستور جهاد برای حفظ دین، حفظ خاک، حفظ ناموس و تحقق عدالت در زمین است. اصل این دین برای تحقق دعوت به صلح است. دین اسلام دین حق است. دین اسلام خیلی خیلی زیاد به بشریت افزوده و علوم جدید از آن نقل و اخذ شده است. پس نباید احساس هیچ نوع شرمندگی کنیم تا بتوانیم همزیستی کنیم. من به غرب می گویم: چگونه از ما می خواهی همزیستی کنیم در حالی که اراده ی ما در عشق به آن چه به وسیله ی آن همزیستی می کنیم سلب شده است؟ آیا دو نفر وجود دارند که با همدیگر همزیستی کنند و بعد در هم ذوب شوند و یک نفر شوند؟ همزیستی به معنای ذوب شدن نیست، ولی معنایش دو طرف است که بتوانند مثل هم سخن بگویند و بتوانند با هم تفاهم کنند.

استاد عمرو خالد: اصول مذهب امام احمد بن حنبل چیست؟

دکتر عتیبی: هر کتابی که درباره ی مذاهب چهارگانه صحبت می کند، اصول مذاهب چهارگانه را این گونه مشخص می کند:

۱ - کتاب.

۲ - سنت.

۳ - قیاس.

۴ - اجماع.

مصادر و اصول مورد اتفاق تمام مذاهب اسلامی هستند. سپس گامی به جلوتر بر می داریم و می بینیم که امام احمد بن حنبل « رحمة الله » متمایز است. او بعد از سنت به گفتمان صحابه نگاه می کند. اگر صحابه را دید که کاری انجام داده اند و بر آن اتفاق کرده اند به آن عمل می کند و نامش را «

اجماع « می گذارد. اجماع چیزی است که علما بر آن اتفاق کنند و مخالفی در آن نباشد.

استاد عمرو خالد: اگر اختلافی در مسأله ای در بین صحابه بود، چه می شود؟

دکتر عتیبی: اگر اختلافی دید امام احمد « رحمة الله » ترجیح می دهد. یعنی به دلایل نگاه می کند و رأیی را می گیرد که به نص قرآنی و نص نبوی نزدیکتر است. وقتی صحابه اتفاق کردند رأیشان را می گیرد، حتی اگر بر آن قیاس کند. چنان که وقتی نص مستقیمی را نمی بیند به قیاس پناه می برد. یک قاعده ی عمومی در تمام فقه اسلامی است که عبارت است از: « هیچ مسأله ای در دنیا از حکم شرعی خالی نیست . » شاید دلایل یک آیه باشد، یا یک حدیث، یا یک قیاس، یا یک اجماع و یا قواعد کلی.

استاد عمرو خالد: این بدان معناست که شریعت اسلامی یا قرآن برای هر زمان و مکانی صالح است و اصلی برای هر چیزی که تا روز قیامت امت به آن نیاز دارد، در کتاب خدا خواهی یافت.

دکتر عتیبی: این عقیده ی راسخی است و جایز نیست که غیر از این گمان رود. خدای سبحانه و تعالی می فرماید:

﴿...الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ ۚ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ

وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾ [المائدة: ۳].

« امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خویش را بر شما تمام نمودم و اسلام را [به عنوان] دین برای شما پسندیدم. »

دین کامل شده است و این واقعیت است. امام احمد بن حنبل « رحمة الله » اصل در اشیا را اباحت قرار داده است، این تا زمانی است که نصی برای تحریم وجود نداشته باشد. این اصل تأکید می کند که فقه در اساسش بر آسان گیری استوار است و اصل، حرمت نیست، ولی ما با کمال تأسف می بینیم که خیلی از مردم - شاید عده ای از آنان از مذهب امام احمد « رحمة الله » باشند - از زاویه ی حرام به موضوعات نگاه می کنند و بعد دنبال حلال می گردند. این مخالف سخن امام احمد بن حنبل « رحمة الله » است. چون او چیزی گفت که عکس کار این هاست و این سخن از قرآن است. خدای متعال می فرماید:

﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ...﴾ [الأنعام: ۱۵۱].

« بگو: بیایید تا آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام نموده است. تلاوت کنم.. »

این بدان معناست که هر چیز غیر از این محرمات تلاوت شده، حلال است. آیا این صحیح است یا نه؟

دکتر عتیبی: خدای تعالی می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا...﴾ [البقرة: ۲۹].

« اوست کسی که آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید... »

این اصل است. یعنی هر چه خدا آفریده است از آن شماسست. مگر چیزی که شارع در موردش بگوید که حرام است. سبحان الله، وقتی خدا چیزی را ممنوع می کند، یک چیز دیگر را حلال می کند. او شراب را حرام کرده و انواع آب میوه را که حد و مرزی ندارند، حلال کرد. وقتی گوشت خوک را به خاطر ضررش بر بشریت حرام کرد، تمام انواع گوشتهای حیوانات خشکی و دریا را

حلال کرد. همین طور در بخش معاملات، وقتی به یک معامله ی جدید می رسی که قبلاً معروف نبوده است، مثل بنگاه های معاملاتی املاک و... پس حکم این معامله بدون هیچ مشکلی حکم قاعده ی عمومی است. ولی ما فقط نگاه می کنیم که آیا شروطی مخالف شرع وجود دارد یا نه؟ ولی اصل اباحت است. در حقیقت فقها اشیا را با منافع مقید می کنند. ضوابط دیگری هم هست، مثل اصل در نکاح آزادی است. اصل در کشتن نفس آزادی است. حتی آزاری که از اشکال عدم هنزیستی است، مثل این که کسی به کس دیگر دشنام بدهد یا او را بکشد، با اینکه خداوند سبحان می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ [

الأحزاب: ۵۸].

« و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی هیچ گناهی که مرتکب شده باشند، می آزارند، به راستی [بار] بهتان و گناه آشکار را بر دوش گشیده اند. »

آزار دادن نزد خدا امر بسیار خطرناکی است، در حالی که در زندگی ما طبیعی شده است. در معامله های ما آن را انجام می دهیم و جرمش را نزد خدای تعالی احساس نمی کنیم. شاید انسان وقتی احساسات دیگران را خدشه دار می کند اهمیت ندهد، ولی این یک گناه و بهتان بزرگ نزد خدای تعالی است.

استاد عمرو خالد: شیوه ی امام احمد بن حنبل « رحمة الله » در فتوا

چیست؟

دکتر عتیبی: امام احمد بن حنبل « رحمة الله » دوست نداشت که بلافاصله بگوید حلال یا حرام. او از کلمه ی حرام دوری می کرد، ولی تعبیرات دیگری را استفاده می کرد - دوست نداشت مستقیماً کلمه ی حرام را بگوید؛ او تعبیرات غیر مستقیم را به کار می برد - برعکس جرأت بعضی از مردم. او می

خواست رعایت کند که کسی که جلوییش است فقط یک سؤال کننده نیست که مسأله در محکمه دارد و به امام احمد به عنوان یک وکیل وکالت داده است تا راه گریزی برایش پیدا کند. او انسانی است که می خواهد بیاموزد چگونه ارتباطش را با خدای سبحانه و تعالی درست کند. شخص می آید و از او می پرسد: « نظرت در مورد نماز وتر چیست؟ » امام احمد جواب نمی دهد که سنت است. اگر انجام بدهی ثواب دارد و اگر انجام ندهی چیزی بر تو نیست. به او گفت: « آن را ترک نمی کند مگر مرد بد. »

به رویکرد و شیوه ی تربیت نگاه کن. چون اگر می گفت نماز وتر سنت است شاید آن مرد آن را نمی خواند، ولی او خواست که آن مرد نماز وتر را بخواند و در آخرت با کمیت زیادی از حسنات روبه رو شود. هم چنین وقتی شخصی نزدش آمد که علاقه ی شدیدی به هنرها، ادبیات و سرودها داشت و در مورد حکم سرود از او پرسید، امام احمد در جوابش نگفت که حلال است یا حرام، که در مورد کلمات سرود از او پرسید که آیا کلمات مشروعی است یا نه؟ وقتی دید که عبارت زیبا و شگفت انگیزی است، خودش شروع به تکرار آن سرود کرد. این جواب، در این وضعیت کافی بود. وقتی امام احمد « رحمة الله » مشهور شد، مردم از هر جای عالم نزد او می آمدند؛ از مصر، خراسان، عراق، حرمین و یمن، تا آن جا که روایت شده است دوزن از زرتشتیان نزد یک قاضی رفتند تا در میانشان حکم کند. قاضی به نفع یکی علیه دیگری حکم کرد، کسی که بر او حکم شده بود، گفت: « اگر حکم بر مذهب احمد است من راضی هستم. » در حالی که در اصل او مسلمان نبود. این بدان معناست که دیانت این مرد و اخلاقش حتی غیر مسلمانان را بر آن داشت که به حکمش اعتماد داشته باشند.

استاد عمرو خالد: من این مفاهیم را که تمایل به این بینش و این وسعت نظر دارد، می فهمم، ولی برخی اوقات عده ای از پیروان می خواهند برخی از آرای امام احمد بن حنبل « رحمة الله » را بر همه تحمیل کنند و این که

مخالفت با احمد بن حنبل « رحمة الله » در هیچ مسأله ای حایز نیست. نظر شما چیست؟

دکتر عتیبی: حقیقتاً این یک مشکل در جهان اسلام است و فقط مشکل پیروان امام احمد « رحمة الله » نیست. من یک غربی را ذکر می کنم که اسلام آورد و در تمام جهان اسلام گردید. به هند رفت و در یک مسجد نماز خواند. یکی از او پرسید که آیا شافعی است یا حنفی؟ در جوابش گفت که او مسلمان است. به او گفتند که نمازش به شیوه ی امام ابوحنیفه « رحمة الله » نیست. سپس این غربی مسلمان به عراق رفت و وارد مسجد شد، با همان مشکل مواجه شد که باعث تعجبش شد. این مدتها پیش اتفاق افتاده است، ولی گمان کنم که اکنون با سیاست درهای باز رسانه ها و سخنرانی های علما و دعوتگران شاخص بیشتر به هم نزدیک شده ایم. من از سخن یکی از علما خوشم می آید که می گوید: « هر چه علم شخص کمتر باشد افقش تنگ تر است و گمان می کند که هدفش حق است، ولی وقتی علمش وسعت می یابد در می یابد که دنیا وسیع است. »

استاد عمرو خالد: ما می بینیم که علمای بزرگ، آسان گیرتر و فراگیرترند نسبت به دانشجویان و کسانی که بضاعت اندکی از علم دارند.

دکتر عتیبی: این درست است و تاریخ گواه آن است. در مذهب مالکی کتاب در فقه مقارن وجود دارد که متعلق به امام ابن عبدالبر است و در مذهب حنفی کتابی در فقه مقارن وجود دارد که متعلق به بدرالدین عینی است.

استاد عمرو خالد: وجود کتابی در فقه مقارن به معنی این است که آرای دیگران را ذکر می کند، و با وسعت نظر در مورد آرای دیگران سخن می گوید؟

دکتر عتیبی: بله، این ضروری است و عجیب این که شاید رأیی غیر از رأی مذهب و امامش را ترجیح دهد. به عنوان مثال، ابن همام که حنفی است در کتابش به نام « فتح القدیر » گوید: « این مخالف مذهب حنفی ماست و حق با

جمهور است. « امام نووی را که یک شافعی است در کتاب « المجموع » اش می بینیم که کلمات بسیار عجیبی در دور انداختن اختلاف می گوید؛ نظرش این است که اگر قول امام نص باشد و قول دیگر حدیث باشد، حدیث حق است و چیز دیگری وجود ندارد. کتاب « المغنی » از ابوقدامة را نزد حنابله می بینیم که تمام آرا را در آن ذکر می کند و می گوید: « رأی ما این است. » در حالی که او حنبلی است.

استاد عمرو خالد: آیا اکنون می توانیم کسی از علمای خود را در عربستان را ببینیم که رأی امام دیگری را بر رأی امام احمد بن حنبل « رحمة الله » ترجیح می دهد؟

دکتر عتیبی: اصل و قاعده نزد ما در عربستان این است. به عنوان مثال، مذهب زیدی یا مذهب حنبلی در اصول یکی است و هر دو کاملاً به قرآن و احادیث و صحیحین اعتقاد دارند. اختلاف در میان ما و آنان در بعضی از مسایل عقیدتی دیگر است. نزد آنان شرط است که وقتی عالم به درجه ی اجتهاد برسد، حرام است که از مذهب زیدی تقلید کند، باید از این چهار چوب خارج شود. به این دلیل در میان امامانی مثل امام شوکانی و امام صنعانی که زیدی بودند، پیدا شدند. ولی آن دو وقتی حق را شناختند، به آن برگشتند و این رویکرد در مذهب حنبلی هم موجود است. یعنی اگر شخص به درجه ی اجتهاد برسد، شیوه و مذهبش فقط استدلال است. به این خاطر ابن تیمیه که در مذهب حنفی مجتهد است، آرای وی با بسیاری از آرای حنابله مخالف است. یک مثال معاصر وجود دارد که شیخ بن باز است. وقتی یکی از کتاب های حنابله را شرحه الله داده، رأی مخالف مذهب را ذکر کرده است. در مورد بعضی از احکام حنبلی می گوید: « این اعتبار ندارد، چون مخالف نص است و نص در این مورد صریح است. »

این مخالفت ها ضبط شده است. واقعیت نزد ما این است که هیئت فتوای ما بر مذهب حنبلی تکیه نمی کند، که بر دلیل تکیه دارد.

استاد عمرو خالد: جناب دکتر، ولی این منعکس کننده ی بینش جوانان کوچک نیست. هدف من از تمام این سؤالات این است که همه ی ما بدانیم که فضای اتفاق میان ما یک فضای بسیار پهن‌آور است. این مرا بر آن می‌دارد که بپرسم: مخالفت در فروع - نه در ثواب و عقیده - در مذهب حنبلی، مثل بلند گفتن بسم الله در نماز جماعت، یا خواندن قنوت در نماز بامداد، یا صیغه ی تکبیر در نماز عید، یا تعداد رکعات نماز تراویح و یا شیوه ی پرداخت صدقه ی فطر، آیا در تمام این مسایل جایز است پیروان مذهب فقهی دیگری را ملزم به پیروی مذهب کنم و گرنه اشتباه کرده‌اند؟

دکتر عتیبی: در این مورد می‌گوییم جایز نیست شخصی را که از مذهب معینی پیروی می‌کند، به پیروی از مذهب دیگری ملزم کنیم، این در نزد حنابله هم هست ولی الزام با دلیل است.

استاد عمرو خالد: اجازه بده سؤالم را به شکل واضح تری مطرحه الله کنم. در مسأله ی حساسی مثل مسأله صدقه ی فطر و چگونگی پرداخت آن آیا به شکل پول پرداخت شود یا به شکل خرما؟ چون اختلاف میان احناف و حنابله وجود دارد و هر دو به همان حدیث استناد می‌کنند، با این وجود در تفسیرش با هم اختلاف دارند. در رمضان گذشته در مکه بودم. خیلی متأثر و خوشحال شدم از خطبه ی عیدی که امام در آن گفت: « قول بهتر نزد ما این است که خرما یا کشمش باشد، ولی بر جمع امت حریص و آزمند هستیم و می‌گوییم در هر کدام خیر است. » من به یاد دارم که این سخن را با گوش خودم در حرم مکی شنیدم. شاهد در این جا این است که اگر رأی معتبر دیگری وجود داشت و اختلاف در تفسیر حدیث بود، آیا در این حالت می‌توانیم بگوییم که در آن جا مجال بیشتر و گشایش است؟

دکتر عتیبی: تردیدی نیست که در رأی فقهی وسعت و گشایش است. امام احمد بن حنبل « رحمة الله » کتابی تألیف کرد و نامش را « السعة » گذاشت. او اختلافات بین مذاهب را در آن جمع کرد. بیشتر از این، چه می‌

خواهید؟! ولی وجود رأی دیگر و دلیل هایش به این معناست شخصی که به این رأی قانع شده است باید از آن تبعیت کند، ولی دیگران را ملزم به پیروی از آن نکند، چون هیچ کس چنین سخنی را نمی گوید، مجتهدان حنبله یک امتیاز دارند و آن صورت های متعددی است که هر یک از مذاهب مختلف یک شکل را گرفتند و به آن عمل کردند، مثل دعای استفتاح. حنبله گفتند که چرا ما چنین بگوییم و دیگران چیز دیگری را بگویند؟ بر ما واجب است که یک بار این دعا را بگوییم و یک بار دعای دیگر را. در مورد بلند گفتن بسم الله در نماز، بلند خواندنش جایز است، ولی پایبندی به آن از رسول الله «صل الله علیه وسلم» روایت نشده است. هم چنین در مسأله ی قنوت اگر شخصی نماز جماعت را ترک کرد - چون شافعیان در نماز قنوت می خوانند و نزد امام احمد «رحمة الله» این شخص بدعت گذار شناخته می شود - در این مورد شیخ بن باز گوید: «این شخص می خواهد حق را انجام دهد ولی مرتکب کاری می شود که گذشتگان نکرده اند، چون تمام نماز را رها کرده است.» در واقع من فشار و تنگی در مذهب حنبلی نمی بینم. یک بار از شیخ بن باز سؤال شد: «آیا جایز است که مسلمان بگوید من شافعی هستم یا من حنبلی هستم؟» جوابش این بود که ایرادی ندارد، بر این اساس که دین را به این شیوه خوانده است، ولی واجب است که این شخص در هر چیز پایبند مذهب نباشد، چیزهایی را که مذهبش مخالف دلیل است، باید ترک کند.

استاد عمرو خالد: اکنون که داستان امام احمد «رحمة الله» را به پایان می رسانیم، سؤالی است که باید بپرسم: آیا بر کسانی که اکنون سخنان ما را می شنوند واجب است که از یک مذهب از مذاهب چهارگانه پیروی کنند و به آن منتسب باشند یا باید پیرو مذهب امام احمد «رحمة الله» باشند؟ و اگر، نه این و نه آن، پس چه؟

دکتر عتیبی: در حقیقت بهتر است مسلمان بر یکی از مذاهب باشد، چون همه ی این ها پسندیده اند. از امامان چهارگانه روایت شده است. امام مالک «رحمة الله»، امام شافعی «رحمة الله»، امام ابوحنیفه «رحمة الله» و امام

احمد « رحمة الله » که گفته اند: « هر رأیی که مخالف کتاب و سنت باشد، رأی من نیست. »

استاد عمرو خالد: گویا می گویند ما از مذهب مشخصی پیروی نمی کنیم و مرجعیت ما کتاب و سنت است.

دکتر عتیبی: ولی این بدان معنا نیست که گروه خاصی - مثل دانشجویان که می خواهند در فقه متخصص شوند - دین را بر اساس مذهب مشخصی بخوانند، چون به گمان من آسان نیست که دانشجو فقه را به طور کلی این گونه فرا بگیرد، ولی باید اول بر اساس مذهب معینی فرا بگیرد سپس باید به بقیه ی مذاهب منتقل شود، چون حق فقط در مذهبش نیست. این مسأله ی بسیار مهمی است.

استاد عمرو خالد: این سخن متوجه گروهی متخصص در دین است. ولی راه حل در مورد جوانان عادی که تخصصی ندارند، مثل مهندس، دکتر یا زن خانه دار چیست؟

دکتر عتیبی: در حقیقت مسایل عمومی وجود دارد که همان نظم عمومی است. قضایای خاصی مثل امور انسان در عبادات و معامله اش هست که باید از اعلم و اکفا سؤال کند.

استاد عمرو خالد: اگر امام مسجدی که شخص در آن نماز می خواند، امام محترمی باشد که شخص به او اعتماد داشته باشد، یا به علمش اعتماد داشته باشد و یا به تعبیر دقیق تر عالمی از ازهَر باشد، آیا می تواند شخص، امور دینش را از او بپرسد؟

دکتر عتیبی: علما دو شرط برای درست بودن فتوا گذاشته اند که عبارت است از: سؤال شونده عالم و متقی باشد. پس درست نیست که فقط عالم باشد. وقتی تو از یک عالم متقی در امور دینی می پرسی خودت را تبرئه می کنی.

استاد عمرو خالد: وقتی در مورد امام احمد بن حنبل « رحمة الله » سخن می گوئیم باید زن را فراموش نکنیم، من از بعضی از فتاوی امام احمد بن حنبل « رحمة الله » در مورد زن خیلی خوشحالم و می خواهم به سرعت آنان را بیان کنم:

- زن می تواند برای شوهرش شرط ببندد که با کس دیگری ازدواج نکند.

— خدمت به شوهر بر زن لازم نیست. خدمت زن در واقع اکرام و بزرگواری او به شوهرش است و یا وقتی که خدمت به شوهر موافق عرف بود و زن راضی بود.

— اگر شخص می خواهد به جای پدر و مادرش که مرده است، حج کند باید از طرف مادرش شروع کند.

— اگر مادر، فرزندش را که نماز می خواند صدا زد، اگر نماز نفل می خواند باید جوابش را بدهد.

دکتر عتیبی: آن چه گفتید درست است و در این ها امام احمد « رحمة الله » به دلیل استناد می کند، مثلاً نکته ی آخر که ذکر کردی امام احمد « رحمة الله » در آن به داستان «جریج» استناد می کند و در مسأله ی حج برای مادر به حدیث « مادر، سپس مادر، سپس مادر.. » استناد می کند.

استاد عمرو خالد: علی رغم اینکه امام احمد « رحمة الله » خیلی زهد و ورع دارد، ولی گفته است که در صورت نیاز، زن می تواند شوهر را به پرداخت هزینه برای استخدام خدمتگذار « مؤانسه » ملزم کند. مؤانسه نزد ما به خانم مربی یا دایه گفته می شود. چیزی که می خواهم بگویم این است که او سخنان زیادی گفته است که در آن گرامی داشت زن است.

دکتر عتیبی: وقتی به شریعت اسلامی به طور کلی نگاه می کنی خواهی یافت که زن اکرام شده است.

استاد عمرو خالد: ولی در جهان عرب، به اسم اسلام به زن ظلم شده است.

دکتر عتیبی: به زن در جهان غرب هم ظلم فراوان شده است.

استاد عمرو خالد: این درست است.

دکتر عتیبی: از پانصد شرکت بزرگ آمریکا پنج تا توسط زنان اداره می شوند. در پارلمان های غرب پنجاه درصد زن و پنجاه درصد مرد وجود ندارد.

استاد عمرو خالد: حقوق زنان کمتر از حقوق مردان است، ولی این دلیل نمی شود که به زن ظلم کنیم.

دکتر عتیبی: معذرت می خواهم، رفتار با زن بر اساس قاعده ی عدالت استوار است نه مساوات، چون مساوات ظلم است، چرا که باهم فرق دارند.

استاد عمرو خالد: این درست است.

دکتر عتیبی: اگر از زن خواسته شود که نفقه ی شوهر را بدهد و شوهرش در منزل بنشیند و یا از شوهر مطالبه شود که حامله گردد و زایمان کند، این ظلم است. واقعیت این است که رفتار با زن بر عدل استوار است نه مساوات، ظلمی که زن در جهان اسلام با آن مواجه

است، علتش عرف ها و جوامع است نه دین.

عمرو خالد: این نکته ی بسیار مهمی است.

دکتر عتیبی: نزد ما عرف هایی وجود دارند که خداوند هیچ دلیلی برای صحت آن ها نازل نکرده است. چرا زن تحقیر شود؟ تحقیر هیچ بشری درست نیست. خدای تعالی بنی آدم را گرامی داشته است. چرا نگاه تحقیرآمیزی به زن شود؟ این اصلاً جایز نیست و چنین کارهایی ربطی به اسلام ندارد. اسلام عدالت

را گذاشته است و هر یک از مرد و زن حقوق و وظایفی دارند که متناسب ساختار روانی و جسمی آن هاست.

استاد عمرو خالد: بحث را با آخرین نکته تمام می کنیم که عبارت است از اینکه امام احمد « رحمة الله » خیلی آزمایش شد و به محنت افتاد که ارتباطی به عقیده ی مسلمانان دارد. می خواهم در اینجا بپرسم: چرا امام احمد « رحمة الله » چنین موضع گیری های تنیدی داشت که بعضی معتقدند در تنیدی اش خیلی مبالغه است؟

دکتر عتیبی: الحمد لله که این گونه سرسخت بود. بدین مناسبت می گویم: امام شافعی « رحمة الله » می گوید که در خواب دیده است که امام احمد « رحمة الله » مبتلا خواهد شد. این را در یک ورق نوشت و توسط ربیع بن سلیمان « رحمة الله » برای امام احمد « رحمة الله » فرستاد. ربیع « رحمة الله » به بغداد رفت و امام احمد « رحمة الله » را دید که مشغول خواندن نماز بامداد است. ورق را به او داد. او آن را خواند، سپس گریست. ربیع از او پرسید « چرا گریه می کنی؟ » گفت: « شافعی به من بشارت می دهد که من مبتلا و به محنت خواهم افتاد. » ربیع گفت: « این بشارت است، پس به من هدیه ای بده. » امام گفت: « لباسم از تو. » و لباسش را به او داد و معروف است که خواب بخشی از نبوت است.

موضع گیری امام احمد « رحمة الله » عادی نیست، چرا؟ چون مسأله، فقط « خلق قرآن » با این مفهوم که مرزهایش را از دست داده است، نیست؛ اول این که « خلق قرآن » به اجماع علما صحیح نیست و کسی که آن را تأیید کرده به ظواهر قرآن استدلال کرده است و امام احمد هم جواب آنان را با ظواهر قرآن داد نه با سنت. مسأله ی واقعی منهجی است که به قدرت رسید و نزدیک بود به برنامه ی درسی و منهج تحصیلی امت تبدیل شود و این منهج خطرناکی است. به این اعتبار که از نص شرعی تجاوز می کند و قداست کلام خدا را از قرآن می گیرد. اکنون با مطالعه ی تاریخی نص در می یابیم که مسأله ی بسیار

مهمی بود، ولی روشن بود که متفکران و طراحان این ایده در سایه ی قدرت و در حمایت قدرت بودند و نزدیک بود که تمام امت را در بر بگیرد و قرآن و سنت مثل امت های گذشته تعریف شود. موضع گیری امام احمد بن حنبل « رحمة الله » که تقدیر بود، سد مستحکمی در برابر کسانی قرار گرفت که نزدیک بود مسیر نگرش به قرآن را تغییر دهند. او به این معتقد بود که این قضیه به اصل اسلام ضربه می زند و این واقعیت بود. اکنون ما جواب های امام احمد « رحمة الله » در این قضیه را برای کسانی به کار می بریم که می کوشند نص را طور دیگری بخوانند؛ کسانی که مروج مذاهب جدید در خواندن نص هستند. و می بینیم که رد این کلام به خاطر قیام در مقابل این فتنه کامل شده است. این امتحان بسیار بزرگی است. خداوند او را سد مستحکمی در برابر ذوب شدن نصوص شرعی و سقوط قداست آن ها قرار داد. امام احمد « رحمة الله » خطرناک بودن این قضیه را دریافت و به این خاطر این موضع گیری بسیار شدید باعث حمایت نص شد و از بازی کردن متفکران با آن جلوگیری کرد.

به پایان فصل های زندگانی امام احمد بن حنبل « رحمة الله » رسیدیم. از جناب عالی تشکر می کنیم، خدا به شما جزای خیر بدهد. از خدا می خواهیم که این همزیستی، همکاری و تفاهم به خاطر این امت استمرار پیدا کند.

زن در اسلام

ممکن نیست درباره ی «به سوی همزیستی» صحبت کنیم، بدون اینکه قسمتی را به زن، زن و امامان چهارگانه و زن در زندگی و فقه آنان اختصاص دهیم.

در طول صحبت هایمان در مورد همزیستی دریافتیم که زن توانایی بیشتری برای همزیستی و تمایل بیشتری نسبت به آن دارد.

می بینیم که آمادگی زن برای همزیستی یک آمادگی بسیار بالاست، چنان که همواره شاهدیم که به دیدگاه اسلام و مسلمانان اتهام وارد میشود که از زن دوری می کند و اسلام چگونگی همزیستی با زن را نمی داند.

غرب چنین می گوید و بعضی از کسانی که نتوانستند اسلام را درست بفهمند نیز چنین می گویند.

به این خاطر دریافتم که عیب است در مورد «به سوی همزیستی» سخن بگوییم بدون اینکه حق زن را به آن بدهیم و بگوییم که اسلام در ریشه ها و اعماق تاریخی اش، در دیدگاه امامان چهارگانه اش و در فقه اش به شدت زن را گرامی داشته، همزیستی بسیار بالایی با او داشته و او را در وضع بسیار بزرگی قرار داده است.

من این سخن را نمی گویم تا جواب دیگران یا غرب را بدهم، ولی می گویم تا هر زنی بداند که او با این دین ارزشمند است، عزیز است، مکرم است و سرش بالاست.

در نتیجه بایسته و شایسته است که این بار فقیه یک مرد نباشد و مهمان و عالم شریعت ما که ضرب المثل بزرگی در همزیستی است یک زن باشد:

خانم دکتر «لینا حمصی».

خیلی گذرا او را معرفی می کنیم:

دکتری از الازهر، شعبه ی دمشق، دکتری اش در مقایسه ی ادیان و فقه اسلامی است.

ظرفی سرشار از علم

استاد عمرو خالد: می خواهم صحبت درباره ی امامان چهارگانه، اهمیت دادن به زن و دیدگاه امامان چهارگانه نسبت به زن « یعنی فقه اسلامی و زن » را با شما خانم دکتر شروع کنم.

دوست داری آغاز سخن چگونه باشد؟

دکتر لینا حمصی: بسم الله الرحمة اللهم الرحمة اللهم، والصلاة والسلام على سيدنا محمد النبي الامي، و على آله و صحبه و سلم اجمعين.

فقه اسلامی ثروت بزرگی است. امامان چهارگانه بالفعل از بزرگان تاریخ هستند امروز وقتی به وضعیت زن به ویژه در آغاز قرن بیستم نگاه می کنیم، می بینیم که وقتی رییس دانشکده ی ادبیات « طه حسین » می خواهد برخی از زنان را به این دانشکده ملحق کند، دنیا توسط برخی علمای مسلمان قیام کرد و ننشست. اگر به فقه مان-فقه فقهای چهار گانه-نگاه کنیم و به اسنادی که بر آن استناد کردند، نگاه کنیم چیز شگفت انگیزی را می بینیم، زن در فقه فقهای چهار گانه می آموخت و می آموزاند.

نه تنها این، که فقه های اربعه یکی از شروط اجتهاد را مذكر بودن قرار ندادند و اجتهاد مخصوص مردان نبود، حتی سهم مردان و زنان در این مورد مساوی بود. فقه نیز این چنین است. اگر مخصوصا به آن عصر نگاه کنیم و مقایسه ای از سیزده قرن پیش تا به امروز برقرار کنیم-یعنی از زمانی که این فقه ها ظهور کردند، این فقه نورانی را آورند، حقوق زن را به او دادند و دعوت کردند که زن مجتهد و مفتی باشد و دستی در این زمینه داشته باشد-و آن را با

دورانی که تا سال ۱۹۳۸م امتداد دارد مقایسه کنیم، می بینیم که زن در فرانسه آن اختیارات مالی و تصرف در ملکیتش را نداشت. اگر می خواست در مالش تصرف کند، شرط بود که پسر پدرش یا پسر شوهرش این کار را بکند و این در قانون فرانسوی بود!

استاد عمرو خالد: اولین زنی که از دولت تقاضای وام کرد، هند دختر عتبه بود. او نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه رفت و گفت که می خواهد تجارت کند و سرورمان عمر رضی الله عنه هم به او قرض داد.

دکتر لینا حمصی: اسلام این موضوع را از پانزده قرن پیش مقرر کرده است درحالی که زن تا سال ۱۰۸۵ میلادی در انگلستان از طرف شوهرش فروخته می شد ولی به شرط این که قیمتش از شش پنس کمتر نباشد این ظلم به زن است.

فقه ها در فقهشان به قرآن کریم، احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و وضعیت زن در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم استناد کردند. زن در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مکرم و محترم بود. هر چند که زنان در مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با مردان حاضر می شدند ولی نپسندیدند که پشت سر مردان بنشینند و مردان در جلو باشند و بهترین ها را دریافت کنند! یعنی مردان در جاها و درجات بالا می نشستند، بنابراین نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: همانطور که با مردها جلسه داری با ما هم جلسه داشته باش.

جلسه ی خاصی با زنان که مردان در آن شرکت نداشته باشند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواسته ی آنان را اجابت کرد و این در کنار حضورشان با مردان بود. وقتی به «شفا عدویه» نگاه می کنیم می بینیم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از او تقاضا کرد که به همسرش حفصه ام المومنین خواندن و نوشتن بیاموزد. اگر به آن دوران نگاه کنیم زن در زندگی سیاسی، اجتماعی و

اقتصادی شرکت داشت. پس این فقه فقه‌های چهار گانه است و این فقه بر این اساس تأسیس شده است.

استاد عمرو خالد: خانم دکتر، می بینیم که امام مالک رحمه الله علیه از استادش ابن هرمرز رحمه الله علیه اجازه می گیرد و به او می گوید: «کسی را به من معرفی کن که بعد از تو علم را از او فرا بگیرم.»

می گوید: «آیا تو را به یک ظرف پر از علم راهنمایی نکنم؟»
می گوید: «بله».

می گوید: «نزد عایشه دختر سعد بن ابی وقاص برو».

من وحشت زده شدم وقتی بعد از جمله ی «ظرفی پر از علم» نام یک زن را شنیدم!

امام مالک رحمه الله علیه گوید: «من شاگردی اش را کردم.»

دکتر لینا حمصی: وقتی به تاریخ اسلام مراجعه می کنیم، زن های مفتی، فقیه و مجتهد می بینیم که تاریخ را پر کرده اند و در جعبه ی این تاریخ خیلی از این نمونه ها است:

مثلاً وقتی به حافظ منذری نگاه می کنیم که در حدیث امام بود، می بینیم که بیست نفر از استادانش زن هستند.

«ابن قییم جوزیه» یکی از علمای مشهور در فقه، ده تا از استادانش زن هستند.

«امام ذهبی»، امام جر حمة الله و تعدیل، در این مورد می گوید: «هیچ زنی متهم به دروغ بستن به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث نشد، در حالی که مردان زیادی متهم به دروغ بستن شدند.»

وقتی به بهترین زن مفتی در اسلام نگاه می کنیم، می بینیم که اولین زن مفتی، فقیه و مجتهد بانو عایشه ام المومنین همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. بانو عایشه رضی الله عنها ۲۱۰ حدیث از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است. امام حاکم درباره اش می گوید: «ربع شریعت از بانو عایشه روایت شده است»

ابو موسی اشعری رضی الله عنه می گوید: «هر وقت چیزی بر ما صحابه ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشکل می شد و می خواستیم آن را بفهمیم به بانو عایشه مراجعه می کردیم و نزد او دانش آن را می یافتیم.»

بعد از بانو عایشه رضی الله عنها وقتی به تاریخ مراجعه می کنیم-با علم این که زنان صحابه در این عرصه زیاد بودند-حفصه دختر سیرین را که یک تابعی، فقیه و محدث است می بینیم.

برادرش محمد بن سیرین، تابعی مشهور می گفت: «اگر به مشکلی برخوردید نزد حفصه بروید و از او بپرسید که قرآن کریم چگونه خوانده می شود؟»

استاد عمرو خالد: در حالی که او فارسی بود، ولی آموخت و پیشرفت کرد.

دکتر لینا حمصی: علم در میان عجم و عرب فرقی قایل نیست. تنها با علم و تقوا و همت و پشتکار است.

استاد عمرو خالد: خانم دکتر، با صراحت تمام به شما می گویم: ما که این گفتگو را انجام می دهیم، آیا طبیعی است که از یک زن در فقه سوال کنم؟ معذرت می خواهم. من چیزی از تو مخفی نمی کنم، علی رغم اینکه معتقدم که من انسان بازی هستم، خیلی حریصم که همزیستی کنم و قدر و منزلت زن را می دانم، ولی به خاطر فرهنگ ما این سوال در فکرم دور می زند که چگونه از یک زن استفاده کنم و بیاموزم؟

سپس به خودم گفتم: استاد امام مالک رحمة الله علیه یک زن بود و اگر مادران سه نفر از امامان چهارگانه نبودند، این امامان وجود نداشتند، این مادرانشان بودند که آنان را ساختند.

دکتر لینا حمصی: روایت شده است که یکی از شاگردان بانو نفیسه بنت حکم، امام شافعی رحمة الله علیه بود که از او حدیث شنیده است.

استاد عمرو خالد: اولین کاری که امام شافعی رحمة الله پس از رفتن به مصر انجام داد، دیدار با بانو نفیسه بود. از او خواست که نزد او علم فرا بگیرد. به او گفت: «بنشین» گفت: «اجازه بده تا بروم و دوات و ورق بیاورم.» می خواست احادیثش را بنویسد او خجالت نکشید که سخنان یک زن را بنویسد و از او بیاموزد.

زنان در فقه معاصر ما چه جایگاهی دارند؟

ما امروز در مورد جایگاه زن در فقه اسلامی سخن می گوئیم، ولی من می خواهم بر وجود زن در تمام عرصه ها تاکید کنم.

در سیاست به عنوان مثال، مشارکت زنان در بیعت عقبه را می بینیم که شاید بزرگترین مسأله ی سیاسی در تاریخ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با صحابه باشد. هم چنین می بینیم که زن ها در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پناه می دادند: «ای ام هانی، به کسی که تو پناه دادی ما هم پناه دادیم.»

« حدیث » این هم یک مسأله سیاسی است.

چنان که می بینیم زن در جهاد شرکت می کند، در حالی که جهاد یکی از سخت ترین و مشکل ترین کارهاست و فقط در سال های اخیر و در کشورهای غربی، شاهد استخدام زنان در شرکت ها و ادارات هستیم.

هم چنین شاهدیم که اولین شهید اسلام یک زن است. نیز اولین شهید اروپا هم یک زن است به نام «ام حرام بنت ملحان رضی الله عنها» در دوران سرورمان عثمان بن عفان و.... و صد و یک نمونه ی دیگر... ولی چنان که گفتیم امروز تمرکزمان روی فقه اسلامی است.

استاد عمرو خالد: خانم دکتر، شما برای ما تاریخ خانم های فقیه را عرضه کردید. ما را از یک قرن به قرن دیگر انتقال دادید، تا به ما نشان بدهید که مدت زمان خاصی نبوده است که دورانش به پایان رسیده باشد. در این قرن چه اتفاقی افتاده است؟

دکتر لینا حمصی: شما مرا یاد سخن «مراد هوفمان» سفیر آلمان که اسلام آورد، انداختید. وقتی اسلام آورد، گفت: «ای مسلمانان، وضعیت زنان خود را اصلاح کنید و آنان را به اسلام برگردانید، چون تصویر امروز زن در کشورهای اسلامی، زن را نزد اروپایی ها مسخ شده نشان می دهد و آنان را از اسلام باز می دارد.» می خواهیم به منابع مان باز گردیم. وقتی به جریانی که باعث ناپدید شدن زن شد، برمیگردیم دو عامل اساسی می بینیم:

عامل اول: شیوع تعصب مذهبی، تقلید فقها و پایان یافتن دوران اجتهاد.

عامل دوم: اختلاط در میان دین و اداب و رسوم.

به عامل اول «شیوع تعصب و تقلید و پایان یافتن دوران اجتهاد» برمیگردیم: این تعصب شروع شد و نوعی از فروپاشی اجتهاد و عقب گرد از فقه نیمه ی قرن چهارم هجری آغاز گردید و در قرن دهم هجری به اوجش رسید. و در قرن دهم درباره ی مجتهدان چیزی شنیده ایم، نه از مردان و نه از زنان، مگر به طور نادر. تعصب مذهبی در مورد رأی امام و اعتبار این که فقط سخن این امام دین است، شیوع پیدا کرد. امامان خودشان این را نگفتند. امام شافعی رحمه الله علیه می گفت: «اگر حدیث صحیح باشد، آن مذهب من است.» و می گفت: «سخن ما درست است و احتمال اشتباه دارد، سخن غیر ما اشتباه است و احتمال درستی

دارد.» وقتی به امام ابوحنیفه رحمه الله علیه برگردیم می بینیم که از او سوال می شد:

«اگر سخنی بگویی و کتاب خدا مخالف آن بود، چه کنیم؟» گفت: «سخنم را در برابر کتاب خدا رها کنید.» گفتند: «تو اگر سخنی بگویی و با سخن رسول الله مخالف بود چه کنیم؟» گفت: «سخنم را در مقابل سخن رسول الله رها کنید.» گفتند: «اگر تو سخنی بگویی و سخن صحابی مخالف آن بود چه کنیم؟» گفت: «سخنم را در مقابل سخن صحابی رها کنید.» و گفت: «کسی که چیزی غیر از آن چه گفته ایم بیاورد و ببینیم که خوب است، آن را می پذیریم.» این دیدگاهشان در مورد فقه و اجتهادشان بود. آنان در مورد اجتهادی سخنانشان را از نظر دین نمی دانستند، ولی بعد از آنان کسانی آمدند و گفتند: «آن چه فقط امام می گوید دین است و او معصوم است.» و در نتیجه درگیری با هم را شروع کردند. پیروان هر مذهبی از پیروان مذاهب دیگر خرده می گرفتند و این امر به عقب گرد قهقرایی منجر شد تا به دورانی رسیدیم که تقلید حکم فرما بود. حتی کتاب های قدما را رها کردند و در فقه به کتاب های متأخران رجوع می کردند، گویا این سنت است و گویی همین قرآن است. در بعضی از کتاب های متأخران حدیث موضوعی وجود دارد: «زن، خواندن و نوشتن یاد نگیرد.»

شارح کتاب می گوید: «خواندن و نوشتن یاد نگیرد، چون شاید یک نامه ی عاشقانه بنویسد.» گویی فراگیری علم توسط زنان به این خلاصه شده که زن نوشتن را در امور غیر شرعی به کار ببرد.

این دو عاملی که قبلاً ذکر کردم به هم پیوسته و مرتبط هستند. تقلید از امام و نبود اجتهاد منجر به اختلاط در میان تقلید و اسلام شد. در نتیجه زن را از داخل شدن به مسجد باز داشتند، در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «بندگان خدا «زنان» را از مساجد خدا باز ندارید.» چنان که او را از علم هم باز داشتند.

استاد عمرو خالد:

ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بهتر است برای زن که در خانه اش نماز بخواند.» نماز زن در خانه اش از نمازش در مسجد بهتر است.

دکتر لینا حمصی: «ولی روی این حدیث حرف است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حتی در نماز عید دستور می داد که زنان برای نماز خارج شوند. آنان نماز عید را در مصلا بیرون از مدینه می خواندند. حتی به زنانی که عادت ماهیانه بودند امر می شد که به مصلا بیایند. چگونه احادیثی را که درباره ی آن ها حرف است بگیریم و از احادیث صحیح اعراض کنیم؟ حدیث: «بندگان خدا «زنان» را از مساجد خدا باز ندارید.» در صحیح بخاری وارد شده است. هم چنین وقایعی وجود دارد که این را ثابت می کند و سنت عملی دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بهترین چیزی است که به آن اقتدا می شود.

ما مرتب می شنیدیم که برای زن درست نیست که علم فرا بگیرد یا بیرون برود، او از خانه ی پدر و مادر خارج نمی شود مگر به خانه ی شوهرش و از خانه ی شوهرش خارج نمی شود مگر به قبرش و شاید داخل تابوت!

يَا قَارِئًا كِتَابِي تَرَحَّمْتَ اللَّهُمَّ عَلَيَّ شَبَابِي * بِإِلَّا مَسَّ كُنْتَ بَيْنَكُمْ وَالْيَوْمِ
تَحْتَ التُّرَابِ

«ای کسی که کتابم را می خوانی، به جوانی ام رحمة الله کن، دیروز در میان شما بودم و امروز در میان خاک هستم.»

به این خاطر شاعر می گوید:

بِتَفْضِيلِ الَّذِينَ عَلَيَّ اللَّوَاتِي
عَنِ الْفُحْشِ مِنَ الْمُتَعَلِّمَاتِ

وَقَالُوا شِرْعَةَ الْإِسْلَامِ تَفْضِي
وَقَالُوا الْجَاهِلَاتِ اغْفُ نَفْسًا

لَقَدْ كَذَبُوا عَلَى الْإِسْلَامِ كَذِبًا تَزُولُ مِنْهُ الشَّيْمُ مَزَلَزَلَاتٍ
أَلَيْسَ الْعِلْمُ فِي الْإِسْلَامِ فَرَضًا عَلَى أَبْنَائِهِ وَ عَلَى الْبَنَاتِ

گفتند: « شریعت اسلام حکم می کند که این مردان بر آن زنان برتری دارند،

و گفتند که زنان جاهل عقیف تر و از بدی و فحشا دورترند نسبت به زنان دانشجو،

آنان به اسلام دروغی بستند که عزت و سربلندی بر اثر آن زایل می شود و فرو می پاشد،

مگر علم در اسلام بر پسران و بر دختران مسلمان فرض نیست؟! »

این به ناپدید شدن زن منجر شد و دیگر زن فتوا دهنده و زن فقیه را ندیدیم، حتی زن با سواد را هم ندیدیم. برای مدت طولانی ناپدید شد، تا آغاز قرن بیستم.

استاد عمرو خالد: این در منابع و اصول ما نیست و نمی پسندیم که کسی اسلام ما را به آن متهم کند. ما عقب مانده شدیم نه اسلام ما و نه واقعیت ما. اگر زن برای مدت های طولانی تر از زندگی کنار زده شد، اسلام را از این مسأله باید مبرا بدانیم و به این موضوع جامه ی اسلام نپوشیم تا غرب بیاید و بگوید شما زن را از حرکت و رفتنش باز داشتید و اکنون حرکت و تحرک زن را به او برگردانید. اسلام از این بری است. ولی باید به ضوابط اسلام احترام گذاشت. باید فهمید که خانه ی زن خیلی ارزشمند است و تربیت فرزندانش یکی از ارزشمندترین ارزش هاست. بیرون شدن از خانه، فقط هدفش بیرون شدن نیست تا خانه ضایع شود. ما هم خواهان توازن هستیم. اسلام بینش خود را دارد. غرب نکات بسیاری دارد که مشکلاتی در دیدگاهش نسبت به زن وجود دارد. اگر چه

که این امر موضوع امروز ما نیست، ولی می‌خواهم بگویم که ما منابع پاک و زلال خودمان را داریم که زن به وسیله‌ی آن‌ها حرکت می‌کند و توازن در میان نقشش در خانه و خارج از خانه وجود دارد.

استاد عمرو خالد: خانم دکتر، آیا ممکن است که اجتهاد در یکی از عصرها ناپدید شود؟

دکتر لینا حمصی: هرگز! پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «همواره گروهی از امت من تا روز قیامت بر حق استوار خواهند بود.» این مقتضی آن است که اجتهاد تا روز قیامت باقی باشد. حوادث جدیدی وجود دارد. حوادثی که فقهای چهارگانه و غیر از فقهای چهارگانه به آن‌ها نپرداخته‌اند. به این مناسبت می‌گویم که فقط فقهای چهارگانه وجود نداشتند، که فقهای زیادی وجود داشتند که هم سطح فقهای چهارگانه بودند، ولی شاگردانی نداشتند که فقه‌شان را حفظ کنند.

برمی‌گردیم و می‌گوییم که اجتهاد امکان ندارد از بین برود، چون اتفاقات جدیدی است که باید حکم شرع را در مورد آن‌ها بیان کنیم. وضعیت امروز این گونه است. در برابر حوادث وسیع جدید، عده‌ای می‌گویند: «کتاب‌های فقهی‌ای که داریم کافی است و نیازی به فقه جدید نداریم.» در برابر صاحبان این نظریه-اگر چه که ما به احساساتشان در قبال امامان چهارگانه احترام می‌گذاریم-می‌گوییم که پیروی از امامان چهارگانه مقتضی این است که مثل آنان اجتهاد کنیم. آنان برای زمان و مکانشان اجتهاد کردند و امروز زمان و مکان تغییر کرده و پیروی از آنان مقتضی تجدید است، ولی تجدید به معنای الغای فقه فقهای چهارگانه نیست. می‌گوییم: هر جدیدی گرفته نمی‌شود و هر قدیمی دور انداخته نمی‌شود. شاعر به اینان می‌گوید:

يَجِدُونَ قَدِيمَ كُلِّ أَمْرٍ مُنْكَرًا
مَنْ مَاتَ مِنْ آبَائِهِمْ أَوْ عَمْرًا

لِلَّهِ دُرٌّ عَصَابُهُ مَفْتُونَةٌ
وَلَوْ اسْتَطَاعُوا فِي الْمَجَامِعِ أَنْكَرُوا

مِنْ كُلِّ سَاعٍ فِي الْقَدِيمِ وَهَدَمَهُ وَإِذَا تَقَدَّمَ لِلْبَنَاءِ فَصُوراً

« خدایا! چه گروه فریب خورده ای که هر امر قدیمی را منکر می بینند،

اگر می توانستند در جامعه، پدرانشان را که مرده اند یا پیر شده اند، انکار می کردند،

امان از کسانی که علیه هر چیز قدیمی تلاش می کنند و در پی انهدام آن هستند و وقتی به ساختن رو می آورند کوتاهی می کنند. »

ما می گوییم که به اجتهاد سازنده و پویا نیاز داریم. حوادث جدیدی است که باید احکام جدیدی برای آن ها استنباط کنیم.

استاد عمرو خالد: مثل امام ابوحنیفه رحمه الله علیه چون طبیعت او این بود که به دنبال هر جدیدی باشد و در موردش فتوا بدهد.

دکتر لینا حمصی: ما هم نیاز به یک فقه گزینشی داریم. ما در در فقه، ثروت انبوهی داریم که می توانیم متناسب با عصر خود از آن انتخاب کنیم. من مثال هایی دارم که از کتاب های فقهی برگزیدم، پس می گوییم که ما دارای فضای و آزادی در امور اجتهادی هستیم. ما ملزم به فقهی که سیزده قرن قبل گفته شده است، نیستیم، ولی با آن افکار انس می گیریم. ما آن چه نزدیک تر به زمان ماست انتخاب می کنیم، ولی در امور قطعی فضا و خط قرمزی است که هرگز نباید از آن رد شد. بعضی از دلایل قطعی الدلالت و قطعی ثبوت است که در قرآن کریم و در سنت متواتر ثابت شده اند و داللتشان غیر از این معنا چیزی را نمی پذیرد. در برابر این ها نمی توانیم بگوییم زمان و مکان تغییر کرده است.

استاد عمرو خالد: ای مردم، هدف ما در این کتاب صدور فتواهایی نیست که مردم از آن ها پیروی کنند؛ ما می خواهیم اندیشه ی همزیستی زن را مطرحه

الله کنیم و آن را در جای صحیحش قرار دهیم و این کار برای فتوا دادن نیست. کسی که دنبال فتوا هست به سایت خانم دکتر لینا حمصی مراجعه کند یا از طریق پایگاه اینترنتی عمرو خالد دات کام با ما ارتباط برقرار کند.

یک دایره و چند دایره:

استاد عمرو خالد: سخن گذشته ی ما در مورد اجتهاد بود و این که به خاطر حوادث جدید باید اجتهاد کنیم. این مرا به یاد سخن امام ابوحنیفه در مورد اجتهاد انداخت-وقتی دید که حوادث در عراق پشت سر هم می آید و تجدید می شود، نتوانست دست روی دست بگذارد و بایستد؛ وگرنه فرهنگ های دیگر مرا می خورند و قورت میدهند، پس باید اجتهاد کنم-از این جا سخن مدرسه ی رأی مطرحه الله و آغاز شد. تا همراه با تازه های عصر حرکت کنم. تا شکافی در میان اسلام به عنوان یک دین، شریعت و فکر، و حوادث زندگی ایجاد نشود. چون اسلام برای هر زمان و مکانی صلاحیت دارد، ولی چگونه چیزی را که مناسب زمان زندگی تو هست از آن استنباط می کنی؟ خانم دکتر، شما هم همان سخنی را می گویند که امام ابوحنیفه رحمه الله گفت. نظرتان بعد از ۱۴ قرن چیست؟ تمام وجود ما یقین است که اسلام برای هر زمان و مکانی صلاحیت دارد، ولی چگونه شکاف را پرکنیم؟ بدیهی است که متناسب با این عصر از خلال استنباط از قرآن و سنت. من این سخن را می گویم، چون در این کتاب اندیشه ی «به سوی همزیستی» را مطرح می کنیم.

این گونه اسلام با نیازهای مردم در این عصر همزیستی می کند تا بعضی ها نیایند و بگویند من نمی خواهم متدین شوم چون اسلام از واقعیت زندگی به دور است، یا بعضی ها تدروی می کنند و می گویند من وضعیت موجود را می پیچانم تا با دین منسجم شود.

ای مردم، اسلام برای هر زمان و مکانی صلاحیت دارد و با هر زمان و مکانی همزیستی می کند.

دکتر لینا حمصی: استاد عمرو، راز صلاحیت اسلام برای هر زمان و مکانی این است: وجود یک دایره ی قطعی و وجود دایره های زیاد اجتهادی، نباید به این دایره ی قطعی نزدیک شد. این دایره با تغییر زمان، مکان و اشخاص تغییر نمی کند. عقاید و احکام ثابت مانند نماز، روزه و یا حج تغییر ناپذیرند، اما اموری که تغییر می کنند به شکل مجمل ذکر شده اند و یک فضای سبز بزرگ برای فقها رها شده است که در ایجاد حکم شرعی اجتهاد کنند. البته از خلال اساس ها، روح شریعت، مقاصد شرعی و متناسب با زمان و مکان، دو شاگرد امام ابوحنیفه رحمه الله؛ امام محمد بن حسن رحمه الله علیه و امام ابویوسف رحمه الله علیه در دو سوم مذهب با او مخالفت کردند. فقها در مورد این مخالفت می گویند: «این اختلاف عصر و زمان است.» علی رغم اینکه اختلاف زمانی آن ها فقط چند سال بود و آن دو شاگردانش بودند. نظرت راجع به سیزده قرن چیست؟

دکتر لینا حمصی: اینک مثال هایی از فقه فقهای چهارگانه ارائه می دهم. این مثال ها در خصوص زن است که بعضی قطعی و بعضی اجتهادی هستند.

اولین مثال ولایت عامه است: یعنی خلافت، وزارت و امارت، فقهای چهارگانه معتقدند که جایز نیست زن این مناصب را به عهد بگیرد.

دلیلشان این فرموده ی خدای تعالی است:

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...﴾ «النساء: ۳۴».

«مردان بر زنان سرپرستی دارند...»

آنان معتقدند که قیومیت فقط در زندگی خانوادگی نیست، که در هر چیزی

است. به

به این خاطر زن نمی تواند بر مرد قوامیتی داشته باشد.

هم چنین به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم استدلال می کنند که می فرماید:

« لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ » « بخاری ».

« هرگز قومی و گروهی که زنی را عهده دار امرشان کردند، رستگار نمی شوند. »

آنان این را ولایت محسوب می کنند. ولی وقتی به منصب خلافت، وزارت و امامت بازگردیم، می بینیم که این ها در عین حال مناصب سیاسی و دینی هستند. امام «ماوردی»، خلیفه را این گونه تعریف می کند: او وضع شده تا از دین نگهبانی کند و دنیا را بچرخاند. به این خاطر خلیفه در نماز امامت دارد، روز جهانی خطبه می خواند و لشکریان را رهبری می کرد، در حالی که زن برای این صلاحیت ندارد، به خاطر حیض و نفاسی که بر او عارض می شود. احناف در این موضوع دارای تفصیلاتی هستند و می گویند: «زن می تواند در امور دنیا سلطان یا حاکم باشد، ولی نمی تواند خلیفه باشد». آنان دستشان را روی سبب گذاشتند «ابن حزم» هم می گوید: «زن می تواند در یک دنیایی حاکم باشد».

وقتی به آرای فقهای معاصر در امکان مشارکت زن امروز در مناصب سیاسی مراجعه می کنیم، می بینیم که در گذشته، خلافت، وزارت و امارت بود، اما امروز خلافتی وجود ندارد. امروزه مناصب سیاسی از مناصب دینی جدا شده است و در نتیجه ما رئیس جمهور و مجلس نمایندگان داریم که در آن زمان وجود نداشت. علمای معاصر به دو گروه تقسیم شده اند: علمای مقلد که در برابر فقه امامان چهارگانه زانو می زنند، بدون این که به تفصیلات احناف در این باب نگاه کنند. ما این سخنان را خیلی زیاد می شنویم و شاهدیم که در بسیاری از کشورهای اسلامی زن وارد مجلس نمایندگان شد، ولی علمای مجتهد امروز-خدا حفظشان کند- از جمله دکتر «قرضاوی» و علامه دکتر «بوطی» شیخ «محمد حسین فضل

الله» از علمای شیعه، شیخ «شلتوت» شیخ سابق الازهر و شیخ «احمد دفتار» «رحمة الله» مفتی پیشین جمهوری سوریه، اینان می گویند: «زن می تواند مناصب سیاسی مثل وزارت ها و نمایندگی پارلمان را به عهده بگیرد، به استثنای ریاست دولت.» دلایل آنان چیست؟ آیا آنان دلیلی مخالف قرآن کریم و نصوص قطعی اختراع کردند؟ در مورد این امر می گوییم که در موضوع بازداشتن زن از این مناصب، یک نص با دلالت و سند قطعی وجود ندارد. درست است که آنان از این آیه استنباط می کنند:

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...﴾ «النساء: ۳۴».

« مردان بر زنان سرپرستی دارند..... »

ثبوت این قطعی است ولی دلالتش قطعی نیست. وقتی به موضوع این آیه نگاه می کنیم، می بینیم در مورد زن و مرد در خانواده صحبت می شود.

استاد عمرو خالد: اگر این آیه، دو معنی را احتمال دارد من در این جا در « به سوی همزیستی » می خواهم با هر دو رای همزیستی کنم. با وجود این که من به رای امام ابوحنیفه «رحمة الله» علیه متمایل هستم، ولی در عین حال در مورد « به سوی همزیستی » صحبت می کنم و می گویم من نمی خواهم در این موضوع به درگیری برسیم.

دکتر لینا حمصی: ما از علمای مقلد می خواهیم بدانند که رایشان دین نیست؛ یک رای اجتهادی است و بدین ترتیب دعوت برای همزیستی را محقق کرده ایم. هم چنین سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم که می فرماید:

« لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ » « بخاری »

« هرگز قومی و گروهی که زنی را عهده دار امرشان کردند رستگار نمی

شوند. »

عالمای مجتهد در تفسیر این حدیث ذکر می کنند که سبب ورودی دراد. این حدیث در سیاق مرگ «کسری» که خواستند دخترش «پوران» را جانشینش کنند، وراد شد. این یک نظام وراثتی بود و رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر نابودی این نظام وراثتی را به آنان داد، چون کسانی شایسته تر از پوران وجود داشتند. باید این حدیث را این گونه تفسیر کنیم وگرنه بین این حدیث و قرآن کریم تعارض وجود دارد. قرآن کریم از ملکه سبا، بلقیس نام می برد که قومش را نجات داد.

استاد عمرو خالد: قرآن، عقل و ذکاوتش را می ستاید و نمی گوید بعد از این که با سلیمان علیه السلام اسلام آورد از حکومت کناره گرفت.

دکتر لینا حمصی: هم چنین استدلال می کنند به آیه ی:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...﴾

{التوبه: ۷۱}.

«مردان و زنان مومن کار سازان همدیگرند به معروف امر و از منکر نهی می کنند نماز بر پایی دارند و زکات می پردازند»

این آیه در ولایت مطلقه است نه فقط در معرض ولایت اجتماعی و سیاسی. نظر این مجتهدان این گونه است.

هم چنین استدلال می کنند به این که پیامبر صلی الله علیه وسلم در پیمان عقبه ی اول و دوم زنان را شرکت داد و بیعت عقبه ی دوم یک بیعت سیاسی است. این بیعت درباره ی حمایت دولت از دشمنان و حمایت از آنچه است که خود و اموالشان را حمایت می کنند. علت تحریم فقهای قدیمی را برای به دست گرفتن مناصب سیاسی چنین ذکر کرده اند که به آن مناصب همزمان مناصب سیاسی و دینی بوده اند و در نتیجه این امر امروز وجود ندارد.

استاد عمرو خالد: هم چنین دلیل دیگر این که عمر بن خطاب رضی الله عنه وظیفه ی حسبه را به « شفاعت عبدالله » سپرد. یعنی به درجه وزیر در جامعه ی معاصر، ولی ما به تمام آرای احترام می گذاریم.

دکتر لینا حمصی: جای تاسف این جاست که وقتی یک عالم می آید- خصوصاً در کانال های ماهواره ای- و یک فتوا می دهد، و می گوید که این تنها رای است و رای غیر از آن جایز نیست. سپس عالم دیگری در کانال دیگری می آید تا در همان موضوع برعکس او فتوا بدهد و بگوید این دین است. تا زمانی که موضوع در دایره ای امور اجتهادی است. باید به هم احترام بگذاریم، ولی وقتی به مسایل قطعی برسد، پس جایی برای احترام گذاشتن به همدیگر وجود ندارد.

استاد عمرو خالد: شما اهداف « به سوی همزیستی » را در چند کلمه ی ساده خلاصه می کنید.

دکتر لینا حمصی: بعضی از اساتید به عهده گرفتن تمام مناصب - حتی ریاست دولت- را توسط زن جایز نمی دانند، از آن جمله شیخ «مراغی» شیخ سابق الازهر. دلیلش این است که دلیلی با سند و دلالت قطعی وجود ندارد که زن را از به عهده گرفتن این مناصب باز دارد.

مثال دوم: شهادت زن: امروز شهادت زن موضوعی است که غربی ها به شایستگی روی آن مانور می دهند. آنان می گویند که شایستگی زن نزد مسلمانان ناقص است، چون شهادتش نصف شهادت مردان است. به آنان می گویم بیایید این موضوع را بررسی کنیم. فقهای چهارگانه اتفاق دارند که در حقوق مالی و مدنی دو مرد یا یک مرد و دو زن باشند. آیه می فرماید:

﴿وَأَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ...﴾ {البقره: ۲۸۲}.

« و دوشاهد را از مردانتان گواه گیرید و اگر دو مرد حاضر نباشند، یک مرد و دوزن...»

روند این آیه درحمة اللهقوق مالی و مدنی است و دلالت سند این آیه قطعی است. جمهور مالکیه، شافعیه و حنابلّه گفته اند: « برای شهادت زن در حقوق مالی، دو زن با یک مرد باشد و مجرد پذیرفتن شهادتش در این امر برایش نقص نیست. » ولی فقهای حنفیه گفته اند: « در تمام حقوق مدنی، مالی و غیرمالی و در صلح یا طلاق. » آنان قیاس کرده و دایره را وسیع گرفته اند.

استاد عمرو خالد: امام ابوحنیفه «رحمة الله» با زن رفتاری عجیب داشت.

دکتر لینا حمصی: شرط وجود دوزن، نقضی برای زن نیست، چون به کم تجربگی زن در امور مالی برمی گردد. به خاطر این که وظیفه ی اساسی اش در خانه است و این تنها وظیفه اش نیست. حاملگی و زایمان زن را مشغول می کنند و شاید دقت در امور مالی نزدش کاهش یابد. به خاطر این باید دوفرد باشند. این به خاطر ثبت دقیق است. این تمام چیزی است که در موضوع وجود دارد. به این خاطر آیه می گوید:

﴿...أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى...﴾

«...تا اگر کسی از آنان فراموش کند یکی از آنان به دیگری یادآوری کند»

در این جا یک مساله است که دوست دارم بگویم: فرق است بین شهادتی که شهادت کامل محسوب می شود و شهادتی که از آن برای تقویت مدارک بهره می گیریم. اگر برای تقویت بود- مثل وضعیت امروز قاضیان در محکمه ها- می شود به عنوان یک قرینه به شهادت یک زن استناد کرد. ولی اگر به عنوان یک گواه به آن حکم می شود، باید یک مرد و دو زن

باشند.

شاید کسی بگوید که زن دنباله رو خط زن غربی است و وارد بازارها شده است و زنان تاجر وجود دارند، پس باید حکم تغیر کند. می گوییم که شریعت بر حالت های عمومی استوار است نه برحمة اللہالت های استثنایی. و وقتی می گوییم دو زن در این موضوع باشند. در این نقص حق زن نیست. به دلیل این که اموری وجود دارد که شهادت یک زن در آن پذیرفته است، بدون این که در آن مردی باشد. اموری که غالباً کسی جز زن ها نمی تواند از آن متوجه شوند. مثل حاملگی، زایمان، شیر خوارگی و بکارت. اکنون به شهادت زن در حدود و قصاص می آییم.

استاد عمرو خالد: امور جنایی.

دکتر لینا حمصی: فقها در این امور اختلاف کرده اند. نصی با دلالت وسند قطعی در این جا وجود ندارد. بنابراین علما اختلاف کرده اند؛ فقهای چهارگانه عدم پذیرش شهادت زن را در این امور نقصی برای او نمی دانند؛ بلکه می گویند به خاطر این که بیشتر از توانش بر او حمل نشود، ولی « عطاء بن ابی رباح »، تابعی معروف شهادتش را در آن جایز می دانند و هم چنین ظاهریه علی رغم این که به ظاهر نصوص چنگ می زنند، ولی گفته اند در قرآن وسنت دلیلی وجود ندارد که زن را از شهادت دادن درجنایات، قصاص و حدود باز دارد.

مثال سوم: به عهده گرفتن سمت قضاوت توسط زن: بسیاری از فقها برای زن به عهده گرفتن سمت قضاوت را منع می کنند. استنادشان این است که جمهور فقها - منظورشان از جمهور فقها اغلب آنان است که شامل مالکیان، شافعیان وحنابله می شود - جایز نمی دانند که زن بر منصب قضاوت بنشیند. دلیلشان چیست؟ بر می گردیم به همان دلایلی که با آن ها زن را از به عهده گرفتن مناصب سیاسی منع کردند. آیه ی قیوموت که ما گفتیم دلالت که این آیه

ظنی است. و احتمال ولایت در خانواده و هم چنین احتمال ولایت در هر چیزی را دارد. هم چنین استناد کردند به حدیث: «هرگز قومی و گروهی که زنی را عهده دار امرشان کردند، رستگار نمی شوند» ما گفتیم که این حدیث به سبب نظام وراثتی فارسیان ذکر شد. اما احناف تفسیر بسیار زیبایی دارند. در این جا ممکن است فقه گزینشی را متناسب با زمان و مکانمان بگیریم. احناف می گویند: زن در آن چه جایز است شهادت بدهد، می تواند قضاوت کند. یعنی در حقوق مدنی، اموال، طلاق و نکاح. اما ظاهریه - هم چنین ابن جریر طبری - را می بینیم که دایره را وسیع کرده و گفته اند: «مادامی که زن می تواند مفتی باشد چرا نتواند قاضی باشد.» این قیاس است.

استاد عمرو خالد: شتاب زده می خواهم امری را بگویم که باید گفته شود: خداوند متعال وقتی می خواهد دلالت آیه ای را قطعی کند در مورد آن صحبت می کند. مانند آیه ای که در مورد اشتباه در حج سخن می گوید:

﴿فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ...﴾ {البقره: ۱۹۶}

«باید به وقت حج سه روز و چون از سفر باز گردید، هفت روز روزه بگیرد.....»

سپس آیه را این گونه پایان می دهد:

﴿تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ...﴾ {البقره: ۱۹۶}

«این ده {روز} کامل است.»

کلمه ی «عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ» دلالت بر قطعیت دارد و این که امر تمام شده است و باید آن را همان طور اجرا کرد، ولی چنان که فرمودید- خانم دکتر- بعضی از آیات وجود دارد که فضایی برای فهمش گذاشته می شود، مانند این آیه:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ...﴾ {لقمان ۶}.

«واز مردم کسی هست که خریدار سخنان بیهوده است تا به {هیچ} دانش {مردم را} از راه خداوند گمراه سازد..»

بعضی ها تفسیرشان در مورد «لهو الحديث» آواز و ترانه است. عده ای دیگر می گویند دلالت در این جا قطعی نیست. هم چنین مثل آیه ی قیمومت. بعضی ها این گونه می فهمند که شامل همه ی امور می شود، بعضی ها این گونه می فهمند که مخصوص خانواده است، سومی می گوید شامل حدود مدنی است و چهارمی می گوید شامل هرچیز به غیر از جنایت است. اگر خداوند می خواست دلالت آن را قطعی کند این کار را می کرد. خداوند متعال توانایی این را دارد.

دکتر لینا حمصی: عمر بن عبدالعزیز «رحمة الله» علیه می گفت: «من دوست ندارم که صحابه رسول الله اختلاف نمی کردند، اگر اختلاف نمی کردند برای ما وسعت و گشایشی وجود نداشت»

استاد عمرو خالد: من به تمام مذاهب اسلامی و اسلام گراهایی که با هم اختلاف دارند، می گویم: وجود اختلاف در امور غیر قطعی و در فروع- نه در ثوابت- ما را برآن می دارد که به همدیگر احترام بگذاریم و بگوییم به عنوان مذاهب و دیدگاه اسلامی با هم همزیستی کنیم.

دکتر لینا حمصی: این امر گشایشی برای ما خصوصاً در این عصر است. امروز غربی ها از ما خرده می گیرند که می خواهیم زن را به قهقرا ببریم و زن را متحجر کنیم، ما به آنان می گوئیم که دینمان این گونه نیست.

استاد عمرو خالد: وانگهی زن در کشورهای ما از این متأثر می شود و باور می کند که اسلام مانع است.

دکتر لینا حمصی: عجیب این که به خیلی از زنانی که با آنان می نشینم، می گویم که این حق شماسست. آنان وضعیت موجودشان را می پذیرند. زن ازدواج می کند و شوهرش او را از ادامه ی تحصیل باز می دارد. و او گمان می کند که این امر اطاعت از شوهرش ودین است. من به این زن می گویم که این دین نیست، برگرد و دینت را مطالعه کن. زن وقتی در برابر حقوقش ساکت شود، چگونه به حقوقش می رسد؟

استاد عمرو خالد: من خیلی از سخن امام احمد بن حنبل «رحمة الله» علیه متاثرم که چیزهای متعددی به زن می دهد، او حق دارد که مسکنش را انتخاب کند و شوهرش حق ندارد مسکنش را تغییر دهد، مگر به شروطی که او گذاشته است. او حق دارد که خدمت کار داشته باشد و وقتی در خانه به شوهرش خدمت می کند این یک لطف و کرم از اوست مگر این که خدمت به شوهر یک عادت پذیرفته شده در جامعه باشد.

دکتر لینا حمصی: مثال چهارم: میراث: این امر هم از اموری است که اروپایی ها و غربی ها از خرده می گیرند و می گویند که شما به حقوق زن ظلم می کنید نصف مرد به او می دهید. قرآن کریم می گوید:

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِي...﴾ {النساء: ۱۱}.

« خداوند در مورد فرزندانان به شما حکم می کند، مرد در برابر سهم دو زن دارد..... »

تمام فقها توافق کرده اند که زن در حالات معینی که آیه ذکر کرده است، نصف سهم مذکر را می گیرد، ولی حالات دیگری درآیه است که مونث مانند مذکر می گیرد مانند مادر:

﴿... وَلَا يُؤْتِيهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُّ...﴾ {النساء: ۱۱}.

{.....هر یک از پدر و مادرش، یک ششم از آنچه را که {او} برجای گذاشته است خواهند داشت....} «

هم چنین می فرماید:

﴿... فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ...﴾ {النساء: ۱۱}.

«.....پس اگر افرزندی نداشته باشد، پدر و مادرش از او ارث برند، مادرش را یک سوم {ترکه} خواهد بود....»

پس بعضی اوقات نصف مرد می گیرد، بعضی اوقات مثل مرد می گیرد و بعضی اوقات بیشتر از مرد می گیرد، ولی برگردیم که چرا نصف می گیرد؟ می بینیم که زن برنده است و ضرر نکرده و حقش ضایع نشده است.

استاد عمرو خالد: چگونه؟

دکتر لینا حمصی: در اسلام مرد همواره باید هزینه و خرج زن را بدهد، برابر است که پدر باشد یا شوهر. وقتی زن متاهل باشد و از خانواده اش ارث ببرد او این میراث را می گیرد و در جیبش می گذارد و شوهرش مامور است که هزینه اش را بدهد و برایش خرج کند و به زن امر نمی شود که از مال خودش انفاق کند. وقتی زن مجرد باشد سهمش را از برادر یا از پدرش می گیرد و فرد مذکر در خانواده اش مامور است که برای او خرج کند و هزینه اش را بدهد. پس او سود برده است.

استاد عمرو خالد: کتاب بسیار زیبایی «دکتر صلاح سلطان» نوشته و در آن وضعیت هایی را ذکر کرده است که زن بیشتر از مرد ارث می گیرد تا بگوید که این تنها آیه در مورد میراث زن نیست و اختلاف، اختلاف عنصری و از باب برتری مرد بر زن نیست. پناه بر خدا، چگونه خدای تعالی که خالق بزرگ است جنسی را بر جنس دیگر برتری می دهد؟ حتی مردمی که ایمان

ساده ای به خدا دارند مبادا شک کنند، چون وقتی می گویی در اسلام به زن ظلم شده است، یعنی خداوند تبارک و تعالی عنصری را بر عنصر دیگر و جنسی را بر جنس دیگر برتری داده است. نژاد پرستی نزد خدای تبارک و تعالی وجود ندارد. اختلاف به خاطر جنس نیست، بلکه به خاطر وضعیت و نیازهای گوناگون است.

دکتر لینا حمصی: بله این مساوات عادلانه است. براساس نیازهای هریک

ونقش هر

یک در زندگی است. اما مساوات به منطق اروپایی پایانش فروپاشی خانوادگی و طلاق است. «بوی فرزند» و «گیرل فرزند» است که نمی خواهند ازدواج کنند، چون مساوات غربی به ضررشان است، زیرا وقتی مرد زنش را طلاق می دهد او نصف مالش را می گیرد و در نتیجه ازدواج نمی کند تا طلاقی وجود نداشته باشد، با این وجود شاید نتواند این را ضمانت کند. والله اعلم نتیجه چه می شود؟

استاد عمرو خالد: خانم دکتر، می دانی که کتاب خطرناکی به نام «مرگ غرب» چاپ شده است، مولف این کتاب یکی از کاندیداهای ریاست جمهوری آمریکا بود. این کتاب به عربی ترجمه شده و الان در کتاب خانه ها است. این کتاب می گوید: «مساواتی که عادلانه نبود به این منجر شد که کسی که نمی خواهد ازدواج کند و دیگر نوزادان متولد نمی شود و تولید مثل در غرب کاهش پیدا کرده است...» او می گوید: «...بعد از سی یا چهل سال جنس سفید و غرب می میرد!» من سفارش می کنم که مردم این کتاب را بخوانند.

دکتر لینا حمصی: کتاب دیگری از یک خانم نویسنده ی آمریکایی وجود

دارد به عنوان «افسانه ی آزادی زن در غرب» که به ظلم زن در غرب پرداخته است. این مساواتی که در غرب فریاد می زنند درواقع ظلم به زن است. به این خاطر وقتی ما به اسلامان برمی گردیم، در او غنا و بی نیازی را می

بینیم. پروژه ی آمریکا در خاورمیانه متقاضی اصلاح زن در کشورهای اسلامی است. می گوییم: ما هم خواهان اصلاح زن هستیم، ولی نه به شیوه ای که غربی ها می خواهند و نه به شیوه ای که آمریکا می خواهد. ما وضعیت زن را متناسب با فرهنگ، ارزش ها و اسلامان اصلاح خواهیم کرد. ما مقید به اسلامان هستیم که زن را آزاد کرده و آن را گرامی داشته و حقوقش را به او داده است.

استاد عمرو خالد: دکتر لینا حمصی، خدا به شما جزای خیر دهد و شما را عزیز و گرامی بدارد. در پایان یک سوال بسیار حساس دارم، چرا رشته فقه را انتخاب کردی و در موضوع شریعت تحصیل کردی؟ چرا این گرایش انتخاب کردی؟

دکتر لینا حمصی: من به وضعیت زن نگاه می کنم و دلم به حالش می سوزد. در اغلب جوامع ما زن حقوقش را نمی داند. هدفم یاری دین خدا بود و خداوند مرا این گونه قرار داده و ان شاءالله سخنم را سخن صادقی کرد. من می خواستم به غرب نشان بدهم که دین ما زن را یاری داده و مانعی ندارد که زن با مرد ها ملاقات کند؛ ولی با ضوابط و حدود شرعی زن باید علم فرا گیرد؛ سخن بگوید و در تمام مراکز زندگی ظاهر شود. تصمیم گرفتم که بگویم مشارکت سیاسی زن دین است، مشارکت اجتماعی زن دین است و مشارکت اقتصادی زن دین است. دین فقط روزه گرفتن، نماز خواندن و حج کردن نیست.

استاد عمرو خالد: خدا به تو جزای خیر بدهد. ما در پایان این سخن می گوییم که دری برای اختلاف باز نمی کنیم، ناگزیر اختلاف خواهیم کرد و آرای مختلفی وجود خواهد داشت و ما به آرای مختلف خوش آمد می گوییم، ولی هدف از این فصل بازگشت اندیشه ی همزیستی با زن، نگاه به همزیستی با زن در این دین و نگاه به زن بود بر اساس این که مکرم و ارزشمند هست. در پایان می گوییم کسانی هستند که با در موضوعات امروز اختلاف دارند. من این آرا را عرضه کردم خیلی واضح گفتم که این آرا تنها آرای نیست که در عرصه وجود دارد

واشتباه است که بگوییم این تنها رأی است یا باید این گونه باشد. امیدوارم که همانند سخن امام ابوحنیفه «رحمة الله» علیه با هم رفتار کنیم: «خدایا، کسی که سینه اش تنگ شده و گنجایش ما را ندارد، کاری بکن که سینه های ما گنجایش او را داشته باشد.» و روی این مبدأ توافق کنیم.

خانم دکتر، خیلی از شما سپاسگزارم. پروردگارا، آرزو می کنم که نیت تحقق یافته باشد و آن همزیستی، الفت، احترام، گفت و گو و تفاهم بیشتر در میان ما مسلمانان در داخل کشورهای مان بود. در عراق، فلسطین و لبنان، در میان زنان و شوهران، مذاهب مختلف، مساجد دنیا، جوانان و بزرگان، در میان مؤمنان مسلمانان بود. از خدای تبارک و تعالی می خواهم که «به سوی همزیستی» اهدافش را محقق کرده باشد.

والسلام علیکم ورحمة اللہمت الله وبرکاته.

پایان

من در این کتاب « به سوی همزیستی » افکار و نیتم را عرضه نموده و امامان چهارگانه را ذکر کردم؛ چهار قسمت برای امام « ابوحنیفه «رحمة الله» علیه» پنج قسمت برای امام « مالک «رحمة الله» علیه» و شش قسمت برای امام « شافعی «رحمة الله» علیه» و چهار قسمت برای امام « احمد بن حنبل رحمة الله» علیه». سرگذشت هریک را که بیان کردم، قلبم به او علاقه پیدا کرد و به وجود چنین امام بزرگی در تاریخمان مباهات ورزیدم.

امروز خلاصه ی تمام فصول را بیان خواهم کرد و در آخر صفحه ی هر کدام، خلاصه ی چیزهایی را که یادگرفته ایم ، می گذارم، از شما چه پنهان، من هم با شما فرا گرفتم. قبل از این کتاب خیلی در علم همزیستی و امامان چهارگانه کمبود داشتم. از باب همزیستی به شما می گویم که فهم کامل موضوع از خلال این فصل را با هم فرا گرفتیم.

اکنون علاقه دار هستم که ده نکته ای را که آموخته ایم، عرضه کنم، سپس در کنار هر نکته یادآوری کنم که در کجا آن را فرا گرفتیم؟ با کدام امام؟ قبل از همه ی این ها فرا گرفتیم که نهضتی برای امت رخ نمی دهد بدون این که چگونگی همزیستی با هم را یاد بگیریم. همزیستی فرض است و سرگرمی نیست. ما چون ضعیف هستیم. « به سوی همزیستی » را به عنوان یک برنامه عرضه نکردیم، تا هر وقت قوی شدیم آن را لغو کنیم، چون همزیستی لازم است، در وقتی که ما ضعیف هستیم، و همزیستی لازم است در حالی که ما قوی هستیم. رسول الله صلی الله علیه وسلم در مکه ضعیف بود و با قریش همزیستی کرد و وقتی در مدینه قوی شد باز هم همزیستی کرد و «پیمان نامه» را در بین تمام قبایل یهود موجود در مدینه گذاشت تا با آنان همزیستی کند، سپس در حالی که زره اش نزدیک یهودی به رهن بود ، وفات کرد.

پس این یک ایمان و اندیشه است که با آن زندگی می کنیم. هر یک از ما آرزو داشته باشد که با جامعه اش همزیستی کند، چه برای گرفتن ثواب از

خدای تعالی، یا برای این که در زندگی موفق شود و یا به خاطر کم کردن اختلاف در کشورهای ما. اکنون به نکات ده گانه می پردازیم. و برای شما به تفصیل بیان می کنیم.

نکته اول: برای کار کردن با یک تیم تمرین کنیم

همزیستی نیاز دارد که کار کردن در یک تیم را یاد بگیریم. مشکل ما فرد گرایی است. ما کار جمعی را بلد نیستیم. شاید اگر نیاز به یک نفر داشته باشد موفق شویم، ولی اگر نیاز به چند نفر داشته باشد شکست بخوریم. ولی اگر دیدی در وسط یک مجموعه موفق هستی تو توانایی همزیستی را داری و موفق خواهی شد. چه در اتحادیه ی یک ساختمان باشد، یا در یک بحث علمی دانشکده، یا در بارش ذهنی شرکت، یا در جمعیت های خیریه و جمعیت های سازندگان زندگی و یا در هر مکانی که مردم وجود دارند و به حرف های همدیگر گوش می کنند. از همین حالا شروع کن و خودت را تمرین بده. از چه کسی یاد خواهی گرفت؟ طبیعتاً از امام ابوحنیفه «رحمة الله». او اندیشه ی بزرگ دارد و می خواهد آن را اجرا کند. او اولین کسی است که فقه را برای تمام امت انجام می دهد و اولین کسی است که نیاز های صد سال امت را خواهد دید. او یک نابغه بود که از عصرش جلو زده بود، چون دید امت چگونه در عصرش پیشرفت شگفت انگیزی کرد. خواست فقهی بسازد که با تمام مشکلات جدید عصر رفتار کند، پس به انشای فقه فرضیه پرداخت. این تصویری است که امت به کجا خواهد رفت؟ به چه چیزی نیاز پیدا خواهد کرد؟ پیشرفت اقتصادی، دجله و فرات و مسلمانان جدیدی که عربی بلد نیستند و ترجمه ی قرآن..... او اولین کسی است که در سال ۱۲۰هـ. ق. در این موضوعات سخن گفت.

او می خواست در همه ی این علوم جلو بزند. هر چه علم پیشرفت کند اسلام را همپای خود ببیند. شکافی در میان اسلام و نیاز های عصر به وجود نیاید تا مردم بگویند که اسلام را نمی خواهیم، چون از نیاز های ما دور است. یک فقه پیشرفته ای عرضه کرد که ارتباطی به نیاز های عصر داشت و جلو بود تا بعد

علوم به آن ملحق شود. از آن جاکه یک مرد منطقی بود، دیدکه نمی تواند به تنهایی این کار را بکند، چون یک عقل صلاحیت و توانایی ندارد؛ باید یک تیم کاری و یک تیم گروهی مثل یک آکادمی باشد. اولین مجمع فقهی و اولین اجتهاد گروهی را تشکیل داد. او با سی عالم و متخصص در فروع مختلف مثل لغت، تفسیر، شعر، حدیث و علم اجتماع اتفاق کرد که یک کنفرانس دایمی برگزار کند که سی سال ادامه داشت و از خلال آن فقهی را تحویل امت بدهد.

نتایج تیم کاری خیلی بارورتر از کار فردی بود. نتیجه این شد که مذهب امام ابوحنیفه «رحمة الله» علیه تا به امروز بیشترین پیروان را در جهان اسلام داشته باشد. این نتیجه همزیستی و وضع قواعد است. قاعده ای که می گفت: «رأیش نهاده نمی شود مگر بعد از أخذ تمام آرا» به شاگردش ابویوسف می گفت: «چیزی از سختم را ننویس تا باهم توافق کنیم.» به این خاطر سی سال، سی دانشمند با او بودند. یک بار روی یک مسأله توافق کردند. ولی یکی از علما حضور نداشت. او به منشی گفت: «ننویس تا از فلانی سوال کنیم، شاید رأی دیگری داشته باشد» به این شیوه او به کسانی که با او کار می کردند احترام می گذاشت و تیم احساس می کرد که رأیش ارزش دارد. به این خاطر در فقه حنفی بخش های زیادی است که عکس رأی امام ابوحنیفه «رحمة الله» است. ولی مطابق اتفاق آکادمی اوست. این معنای بسیار زیبایی است. یکی از اسباب عدم توانایی ما بر کار گروهی این است که بعد از اینکه مدتی کار میکنی، که می خواهی رأی خودت را به کرسی بنشانی. کاش پدران و مادران، فرزندان را بر کار گروهی عادت بدهند. بازی های گروهی بکنند و اساتید دانشگاه، دانشجویان را بر کار گروهی در یک کار گاه آموزش بدهند. کسی یافت نمی شود که به تنهایی اختراعی کرده باشد و به تنهایی یک بحث علمی انجام داده باشد. می خواهیم این بخش را در وضعیت موجود خدمان اصلاح کنیم و از امام ابوحنیفه «رحمة الله» که در سال ۱۲۰ هـ.ق. می زیست تقلید کنیم.

نکته دوم قناعت به اندیشه.

در همزیستی باید به اندیشه قانع شد و مردم را به آن قانع کرد. نه تحمیل رأی و نظر با زوری که به فقدان الفت و احترام و غلبه ی بغض و کینه منجر می شود. از همه خواهش می کنم که اگر حتی داریم آن را تحمیل نکنیم، ولی دیگران را به آن قانع کنیم، از پدران و فرزندان گرفته تا حاکمان. آیا مادر امام مالک «رحمة الله» را به یاد دارید این که چگونه پدر و مادرش او را در کودکی در عرصه ی علم ندیدند، او کبوتر بازی می کرد و آواز می خواند پدر و مادر یک حيله ی زیبا و شیوه ی قانع کردن با عقل و اندیشه به کار بردند. پدر یک مسابقه فرهنگی هفتگی در میان فرزندان که کوچک بودند، گذاشت. مالک پسر بزرگ تربود پدر می خواست با دیدن برادران کوچکش که از او جلوتر هستند، احساساتش را تحریک کند. مالک احساس کرد که جواب را نمیداند، چون از علم دور است، مسابقه با برنده شدن برادر کوچک تمام شد، پدر می خندد و به مالک می گوید: «کبوتر ها تو را به خود مشغول کرده اند.» مالک خشمگین می شود و تصمیم می گیرد که در هر چیزی موفق شود می اندیشد که به آواز خواندن روی بیاورد. مادرش به او می گوید: «اگر آواز خوان خوش صدا نباشد، اگر چه خوش چهره باشد به او توجه نمی شود.»

گفت: «چه کنم؟»

گفت: «تو را به علم سفارش می کنم.»

به او امر نکرد و لباس های علما را برایش آورد تا علم را نزد او محبوب کند، در حالی که او هنوز کودکی بیش نیست. وقتی در کوچه ها راه می رود مردم از لباس هایش خوششان می آید نزد مادرش می رود و به او می گوید: «می خواهم دنبال علم بروم.»

به او می گوید: «نزد فلانی برو و قبل از علمش ادبش را یاد بگیر.»

ای پدران، ای مادران، چرا به شیوه ی قانع کردن فرزندانمان به جای شیوه ی خشونت یا تحمیل رأی و نظر با قدرت روی نمی آوریم؟ این چیزی است که همزیستی را محقق می کند.

فرزندت سختت را خواهد شنید و وارد دانشکده ای خواهد شد که تو به او دستور دادی، ولی در آن جا موفق نمی شود. شاید نزد تو آن چه به عدم انجامش دستور داده ای انجام ندهد. سپس بعدا به همان کار برگردد. چرا دنبال حیلۀ های هوشمندانه ی قانع کردن نمی گردیم؟ چرا این را شیوه ی خود در تفکر قرار نمی دهیم؟ این کتاب ما را در پایان تمرینی برای شیوه ی تفکر است. آیا منصور خلیفه ی مسلمانان و امیرالمؤمنین را به یاد دارید که نزد امام مالک «رحمة الله» رفت و به او خبر داد که اندیشه اش در کتاب «الموطا» خیلی شگفت انگیز است و او قصد دارد این کتاب را برای تمام شهر ها عمومی کند و هر فقه دیگری را لغو کند. افزون بر این آن را با آب طلا بنویسد، در کعبه آویزان کند و برای تمام سرزمین ها دستور صادر کند که بر روش آن حرکت کنند؟ امام مالک «رحمة الله» گفت: «این کار را نکن ای امیرالمؤمنین، اصحاب رسول الله در شهر ها پراکنده شده اند، هر قومی یک فکر و یک فهم دارند، اگر تو آنان را بر یک چیز جمع کنی فتنه بر پا خواهد شد.» در حالی که این برای هر انسانی که دنبال زندگی دنیاست، بهترین فرصت عمر است. او به این قناعت رسیده است که فقهش صحیح است و به قناعت عمومی کردنش هم رسیده است. ولی او یک نیت دارد که اگر نیتش سالم باشد پس مانعی برای تصمیم آن وجود ندارد. چون ایمان دارد که فقهش صحیح است. ولی اگر دنبال زندگی دنیاست این بهترین فرصت که به آن چنگ بزند. ولی او نپذیرفت، چون به اختلاف و همزیستی ایمان دارد.

نکته سوم: در جست و جوی فضای مشترک با دیگران:

بیشتر افراد موفق دنیا این هنر را بلدند. این که دنبال فضای مشترکی با دیگران باشند. آیا دو دایره را به یاد دارید؟ این فکر تو و این دایره ی توست و این شیوه ی فکر دیگری و آرای اوست. هر کسی در یک سو است.

افراد موفق دنبال مشترکات هستند. حتی اگر بقیه ی فکر را رد کنند روی نقطه های اتفاق کار می کنند و آن ها را توسعه می دهند و نقاط اختلاف مانند گذشته باقی می ماند بزرگترین امام از امامان چهار گانه که این کار را بلد بود، امام شافعی «رحمة الله» است. او شعرای عصر عباسی را دید که شعر عاشقانه و اکنده از گناه را می سرایند. موضع گیری دشمنان هم متناقض با آنان بود، شعر آنان را تحریم کرده بودند، بعضی از شعرا را تکفیر کرده بودند و دستور داده بودند که فقط شعر دینی بگویند. جواب شعرا این بود که شعر دینی بلد نیستند. امام شافعی «رحمة الله» روی یک اصلاح ساده ای فکر کرد تا حرام را به حلال تبدیل کند. فضای مشترکی به جای تفرقه ایجاد کرد. اولین فضا این بود که خودش شعر می گفت، ولی با رنگی جدید که نوعش در عرصه وجود نداشت. شعر اجتماعی که در باره ی دوست، نزدیکان، دنیا، ارتباطات و رفتار سخن می گوید. علما شروع کردند به طبقه بندی شعرش در ستون اشعار حلال. سپس شاعران این شیوه را در نوشتن شعر در پیش گرفتند. او با زبان حال به آنان می گوید که تنها کسی است که ده هزار بیت حفظ است. شعرا نزد او می روند تا اشعارش را حفظ کنند. از جمله اصمعی، که یکی از بزرگان ادبیات در عصرش بود. اصمعی گوید: «شعرش را همراه بادین به من می داد.» اگر راه حل تکرار کلمه ی حرام برای کارهایشان بود به او گوش نمی دادند.

نکته ی چهارم: سنجش خوبی و بدی

عده ی زیادی به خاطر واگرایی و تکروری همزیستی نمی کنند. به این معنا که آنان شخص معینی را بسیار دوست دارند، وقتی آن شخص در حقشان اشتباه می کند، بسیار از او متنفر می شوند دنیا این گونه نیست. باید ما مردم را با نیکی ها و بدی هایشان بسنجیم. این همان فرد همزیستی است که در میان مردم زندگی خواهد کرد و مردم او را می پذیرند. حسان بن ثابت رضی الله عنه شاعر پیامبر صلی الله علیه و سلم از کسانی بود که در مورد بانو عایشه رضی الله عنه وقتی به او اتهام وارد کردند به بدی سخن گفته است. سال های بعد عروه بن زبیر؛ پسر خواهر ام المؤمنین عایشه رضی الله عنه حسان بن ثابت رضی الله عنه را در راه

دید و تصمیم گرفت با او درگیر شود و او را بزند. بانو عایشه رضی الله عنه می گوید: «نه فرزندم، رهایش کن. این مرد از رسول الله دفاع می کرد. اگر در حق من اشتباه کردند رسول الله جایگاه بالایی داشت.»

آیا خلیفه معتصم را به یاد دارید که با امام احمد بن حنبل «رحمة الله» چه کرد؟ او را تازیانه زد

و شکنجه داد احمد بن حنبل «رحمة الله» گفت: «اورا بخشیدم و اورا حلال کردم.»
گفتند: «چرا؟»

گفت: «به خاطر کاری که برای آن زن کرد، وقتی از او کمک خواست، به خاطر او لشکریانی را گسیل داشت.»

با کمال تأسف ما خیلی عاطفی هستیم، به این معنا که وقتی یکی اشتباه می کند تمام خیر را فراموش می کنیم و او را دشنام می دهیم. این هرگز همزیستی نیست. کاش ما با میزان اسلام رفتار کنیم و مردم را با نیکی ها و بدی هایشان وزن کنیم.

نکته پنجم: آموزش ادب گفت و گو و ادب اختلاف:

اگر می خواهی همزیستی کنی به من نشان بده که نزد تو ادب گفت و گو و اختلاف چگونه است. آیا ادب گفت و گو نزد امام شافعی «رحمة الله» را به یاد دارید؟ آیا در وقت گفت و گو صدايت بالا می رود یا عصبانی می شوی؟ آیا در وقت اختلاف، کسی را که نزدت است دشنام می دهی یا آبرویش را می بری؟ آیا حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم بر تو منطبق می شود که می فرماید: «نشانه های منافق چهار تا است: زمانی که دعوا می کند فسق و فجور می کند» یا تو پیشرفته هستی و از ادب گفت و گو بالایی بر خوردار هستی؟ ادب گفت و گو و اختلاف را یاد بگیر. این چیز بسیار زیبایی است. آیا سخن پسر امام شافعی

«رحمة الله» را به یاد داری که می گوید: «پدرم در هیچ مناظره ای صدایش را بلند نکرد» علی رغم این که او هزاران مناظره انجام داد. آیا می توانی مانند او ادب گفت و گو داشته باشی. او می گوید: «با هیچ کس مناظره نکردم که خواهان شکستش باشم»، «با هیچ کس مناظره نکردم مگر به نیت خیر خواهی.» و «و با هیچ کس مناظره نکردم و برایم مهم نبود که حق بر زبان من ظاهر خواهد شد یا بر زبان او.» «آیا فرق را در میان این و آن چه امروز در کانال های ماهواره ای اتفاق می افتد می بینید؟ یک نسخه وجود دارد که کسی را که با تو صحبت می کند از تو متنفّر می کند و آن اینکه به هیچ کس فرصت حرف زدن ندهی، سخنانش را قطع کنی و اجازه ندهی سخن بگوید.

آیا سخن امام ابو حنیفه «رحمة الله» را دیدی؟ «این علم ما بهترین چیزی است که به آن رسیده ایم، کسی که ما را به بهتر از آن راهنمایی کند آن را رها می کنیم و سخنش را می گیریم.» آیا می دانیم که باید به این شکل اختلاف کنیم؟ آیا مثل امام احمد حنبل «رحمة الله» هستیم که وقتی شخصی آمد و به او گفت که کتابی تألیف کرده به نام «الاختلاف بین الائمة»

امام احمد گفت: «گفت چرا نامش را کتاب وسعت نگذاشتی؟» علی رغم این که رایش یکی از آرا است.

عمر بن عبدالعزیز «رحمة الله» می گوید: «من از چیزی مثل اختلاف اصحاب خوشحال نشدم؛ چون در این برای ما وسعت است.»

آیا بلد بودید اینگونه به ادب اختلاف نگاه کنید؟ مثل امام شافعی «رحمة الله» باشید که در بلند کردن دست ها در نماز با امام ابو حنیفه «رحمة الله» اختلاف دارد، ولی وقتی به مسجد امام ابو حنیفه «رحمة الله» می رود از او تقلید می کند و دستش را بلند نمی کند. از او می پرسند: «آیا با مذهب مخالفت کردی؟»

می گوید: «نه، ولی به خاطر احترام صاحب این قبر؛ این کار را کردم.»

آیا بلدی مثل امام احمد بن حنبل «رحمة الله» باشی که سنتش هسته خواندن بسم الله در نماز است و لی می گوید: «جز در مدینه» چون اهل مدینه بسم الله را با صدای بلند می خوانند. پس از آنان تقلید کرد تا دل‌هایشان را به دست بیاورد.

آیا بلدی در مسایل فرعی رأی خود را کنار بگذاری و برای به دست آوردن دل مخالف خود از او تقلید کنی؟ چون الفت و یک پارچگی از امور فرعی مهم تر است. خودتان را آموزش بدهید. کتاب بسیار زیبایی است به نام «ادب الحوار فی الاسلام» که توسط «الندوة العالمية للشباب الاسلامی» در عربستان چاپ شده است. کتاب زیبایی هم دکتر قرضاوی در مورد ادب گفت و گو و اختلاف دارد. اگر دنبال همزیستی و جمع کردن ساکنان ساختمان، یا دوستان، یا کارگران کارخانه ات و یا خواهان تقویت ارتباطت با همسرت هستی ادب گفت و گو را محکم بگیر. امام احمد بن حنبل «رحمة الله» می گوید: «سی سال با زنم زندگی کردم و در یک کلمه با هم اختلاف نکردیم.»

ادب گفت و گو این است که به سخنان کسی که با او گفت و گو میکنی گوش کنی، نه اینکه همه ی گفته ها را به دور بیندازی تا تو حرفت را بزنی، گوش کن که چه می گوید و دیدگاهش را تصور کن. مثل پیامبر صلی الله علیه و سلم که به یکی از کفار که سخنان ناشایستی به او گفت، فرمود: «بگو ای ابوالولید.» «وقتی سخنانش تمام می شود به او می فرماید: «آیا سخنان تمام شد ای ابوالولید.»

ادب گفت و گو این است که امامان درباره ی هم چگونه سخن می گویند؟ ادب گفت و گو در روزنامه ها، مساجد، و کوچه و خیابان را از امامان چهار گانه بیاموزیم.

امام شافعی «رحمة الله» می گوید: «کسی را فقیه تر از ابو حنیفه ندیدم. «هم چنین می گوید: «مردم از فقه مدیون ابو حنیفه هستند.»

امام مالک «رحمة الله» در مورد امام ابو حنیفه «رحمة الله» می گوید:
«سرشار از علم است.»

امام ابو حنیفه «رحمة الله» در مورد امام مالک «رحمة الله» می گوید:
«فقیه تر از او را ندیدم»

امام احمد بن حنبل «رحمة الله» در مورد امام شافعی «رحمة الله» می گوید:
«بزرگترین منتهی که خداوند بر این مردم دارد، این است که امام شافعی «رحمة الله» را برای آنان عرضه داشت.»

همه ی این ها ستایش اختلافاتشان هست

نکته ی ششم: چیزی برای ارائه به دیگران داشته باش؛

اگر می خواهی در همزیستی موفق شوی باید چیزی داشته باشی که به دیگران تقدیم کنی. واقعیت این است که مردم فقط به خاطر اینکه رفتار خوبی با آنان داری با تو همزیستی نمی کنند؛ نیت خوب نزد خیلی ها کافی نیست؛ مصلحت در نگاه بعضی مهم تر است. چیز جدیدی که نزد تو است و می توانی آن را تقدیم کنی چیست؟ اگر چیز جدیدی نزد تو باشد او دنبال فضایی خواهد گشت تا با تو همزیستی کند. نگاه به مسلمانان جهان نیز چنین است. خیلی ها از همزیستی با آنان سر باز می زنند و می گویند آنان سر بار دنیا هستند و چیزی ندارند که تقدیم کنند. بعضی اوقات همزیستی فقط با مهر و محبت حاصل نمی شود، که با مصلحت حاصل می شود بدیهی است که با همه ی مردم اینگونه نیست. هر ارتباطی که بین دو نفر برقرار می شود یک اندیشه است که من از خلال این ارتباط چه کسب می کنم؟ حتی بین زن و شوهر، منظور فقط مادیات نیست، که احساسات، عشق، لبخند و مسایل روحی نیز است. شاید کسی را ببینی که شرکتش فایده ی زیادی برای او ندارد، ولی او یاد می گیرد یا یک ارزش و مقامی در شرکت به دست می آورد. مهم این است که ارتباط بین دو نفر وجود ندارد که بر گرفتن یک طرف و ندادن چیزی به طرف دیگر استوار باشد. در این هیچ همزیستی نخواهد بود.

امامان چهار گانه چیزی داشتند که بدهند به این خاطر هزاران نفر دورشان جمع شدند و غرب هم از آنان یاد گرفت. امام شافعی «رحمة الله» قواعد اصول فقه را بنیان نهاد که در بقیه ی علوم پیاده شد، چون قواعد تفکر بود و علم جدیدی به نام «علم اصول فقه» اختراع کرد یعنی چگونگی وضع قواعد برای هر علمی و استنباط از آن. مثالش قرآن و سنت و چگونگی وضع قواعد برای استنباط از آن دو در راستای حل مشکلات مردم است. نه فقط فتوا دادن، چنان که پیش از این معمول بود. او قواعد استنباط را بنیان نهاد و ابن رشد این را از او گرفت و در اندلس پیاده کرد و اروپا آن را از او گرفت. پس امام شافعی «رحمة الله» بر اروپا فضل دارد، چون پایه های چگونگی وضع قواعد برای علوم را بنیان نهاد.

الفبای شریعت این است که دنبال مصلحت مردم باشیم و امام مالک «رحمة الله» تمام فقهش را بر این نکته بنا کرد به این معنا که تو در شریعت دنبال مصالح مردم هستی. او همواره فکرش روی مصلحت مردم بود و این یک تجدید بود مردم همواره از اندلس به مدینه می آمدند تا از او فتوا بخواهند حتی یک سوال چون اعتماد دارند که او مصلحتشان را مد نظر قرار می دهد پس با او همزیستی کردند با وجود این که او از مدینه خارج نشد و نزد آنان نرفت.

امام ابوحنیفه «رحمة الله» چیز جدیدی داشت تا تقدیم کند، چون او از همگان جلو زد. او در مورد فقه احتمالی فکر کرد. قبل از این که مشکلی اتفاق بیافتد چه کنیم؟ توسط گروهی که در بحث علمی می اندیشیدند، مدرسه ای در این زمینه تأسیس کرد و باقی علوم از او گرفته شد. آیا دیدی که ما چیزهایی داشتیم که به دنیا و غرب تقدیم کنیم. اما اکنون چیزی نداریم و به این خاطر نگران هستیم. به شما می گویم کسی که چیزی دارد تا تقدیم کند با او همزیستی خواهد شد، حتی اگر دیگری علاقه نداشته باشد که با او هم زیستی کند، چون نیاز دارد.

نکته ی هفتم: همزیستی به حکمت و صبر نیاز دارد:

همزیستی، انسان خشمگین را نمی خواهد. آدم خشم گین نمی تواند با مردم همزیستی کند چون او می سازد و می سازد سپس در یک درگیری همه را خراب می کند. همزیستی به انسان صبور نیاز دارد. انسانی مثل امام ابو حنیفه «رحمة الله» و امام مالک «رحمة الله» امام ابویوسف «رحمة الله» بهترین شاگرد امام ابوحنیفه «رحمة الله» شمرده می شود. کارش نوشتن مسایلی بود که بر آنها توافق کرده بودند. یک روز فکر کرد که برای خود یک حلقه ی درس تشکیل دهد. او با این کارش تیم کاری و کار گروهی را منهدم می کرد. هم چنین امام ابو حنیفه «رحمة الله» به او علم آموخته بود، برای او هزینه کرده بود و به او نیاز داشت. امام ابوحنیفه «رحمة الله» اولین بورسیه تاریخ دانشگاه ها را پرداخت کرد. او بورسیه ی تحصیلی می داد تا ابو یوسف برای علم فارغ شود، چون خیلی فقیر بود و فاداری در این کاری که ابویوسف می خواست انجام دهد کجا بود؟

امام ابو حنیفه «رحمة الله» با او در گیر نشد، قدرش را هم پایین نیاورد بلکه با حکمت با او برخورد کرد کسی را فرستاد که از او سوالی بپرسد و خوب می دانست که جواب را نمی داند امام ابویوسف «رحمة الله» مجبور شد که به سمت استادش بدود تا آن سوال را از او بپرسد، پس امام ابوحنیفه «رحمة الله» به او گفت: «بهتر بود در تیم کاری ادامه می دادی، چون هنوز برای جواب دادن به هر سوالی آماده نیستی.» سپس به او می گوید: «من تو را برای مسلمانان ذخیره کردم.» منظورش این است که در آینده فرصت خواهد داشت و بزرگ خواهد شد. ابویوسف «رحمة الله» قانع شد و با او ادامه داد. بعضی اوقات تفکر در قانع کردن دیگری به حکمت بهتر از درگیری است، به جای اینکه اعصاب را از دست بدهی؛ به گونه ای که دیگران خواهان بودن باتو نباشند.

احمقان زیادی در عالم هستند که اگر با آنان و با کسانی که تو را دشنام می دهند، درگیر شوی راه اصلیت را رها خواهی کرد، مثل اینکه تو در یک مسابقه

ی اسب دوانی شرکت داری، یکی آجری به سویت پرت می کند و تو مسابقه را رها می کنی و مثل او یک آجر به سویش پرت می کنی. با این کار تو مسابقه ی اسب دوانی را از دست خواهی داد. پس حلم و صبر دو نکته ی بسیار مهم در همزیستی هستند به امام ابوحنیفه «رحمة الله» گفتند: «آنان تو را دشنام می دهند و در باره ی تو سخن می گویند، تو چه جوابی به آنان می دهی؟ می گوید: این فضل خداست که به هر کس که می خواهد، می دهد.» چون او یک مجدد است. بدانید که هر کس یک اندیشه ی جدید بیاورد دشنام داده می شود، این تقدیر صاحبان افکار جدید است.

مردی نزد او می آید و به او می گوید: ای زندیق ای فاسق «امام ابو حنیفه «رحمة الله» به او می گوید: «خدا می داند که من آن گونه که می گویی نیستم. اگر تو صادق هستی، خدا مرا بیمارزد و اگر تو دروغگو هستی خدا تو را بیمارزد.» سپس سخن مشهورش را می گوید: «خدایا کسی که سینه اش نسبت به ما تنگ شده، کاری کن که سینه های ما نسبت به او گشایش داشته باشد.» آیا می توانی ایند گونه بگویی؟ به شدت مردم را بدست خواهی آورد:

﴿... اَدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ [فصلت: ۳۴]

« پس ناگاه میبینی کسی که میان تو و او دشمنی ای است، گویی دوستی خویشاوند شده است »

هم چنین:

﴿وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾ [فصلت: ۳۵].

« و جز بردباران آن را نپذیرند و جز دارنده ی سهمی بزرگ از اخلاق آن را نپذیرند »

سهم و بهره‌ی بزرگ این است که دل کسی را که در برابرش صبر و شکیبایی می‌کنی، به دست خواهی آورد و این را به یاد خواهد داشت. مردم می‌فهمند. مردی که امام ابوحنیفه «رحمة الله» را دشنام داد به محض این که جواب امام ابوحنیفه «رحمة الله» را شنید گفت: «توبه کردم و برای من استغفار کن.»

امام مالک «رحمة الله» از یک مرد می‌پرسد: «مردم در مورد من چه می‌گویند؟»

می‌گوید: «دوستانی که مدح می‌کنند و بد خواهانی که بد گویی می‌کنند»

گفت: «الحمد لله، دنیا این گونه است.»

آن مرد گفت: «چگونه می‌گویی الحمد لله؟ اگر همگی تو را دوست می‌داشتند بهتر نبود؟»

گفت: «نه، اگر همه مرا دوست داشتند، عجب و خود پسندی مرا می‌کشت.»

گفت: «اگر همه از تو بدشان می‌آمد چه می‌شد؟»

گفت: «اگر همه مرا دشنام می‌دادند، آن چه در مورد من می‌گفتند نزد خداوند صدق می‌کرد.»

وقتی این دو گروه وجود دارد، این دلیل موفقیت است، چون صاحب مبدأ هستی. اگر این نصیب انبیا و صاحبان رسالت است پس اندوهگین نباش.

نکته‌ی هشتم: همزیستی به علم نیاز دارد

امام شافعی «رحمة الله» نتوانست این گونه با شاعران رفتار کند، مگر بعد از این که شعر اموخت.

امام ابوحنیفه «رحمة الله» و امام مالک «رحمة الله» صاحب علم هستند. آیا سخن زیبای امام احمد بن حنبل «رحمة الله» را به یاد داری که وقتی کسی از او پرسید: «تا کی علم می آموزی؟» گفت: «از دوات تا گور.»

امام احمد بن حنبل «رحمة الله» احادیث را جمع می کرد تا مردم اختلاف نکنند. چون اگر همه ی احادیث با آنان باشند در فتوا اشتباه نمی کنند.

به او می گویند: تا کی علم فرا می گیری؟

می گوید: «تا مرگ»

می گویند: «کسانی هستند که علم را فرا نمی گیرند و باز هم تو را دشنام می دهند و از تو موفق تر هم هستند؟»

گفت: «در میان من و آنان تشیع جنازه حاکم است.»

در آن جا ظاهر خواهد شد که چه کسی صاحب علم و صبر است؟ چون مردم درک و فهم دارند. به این خاطر هزاران نفر در تشیع جنازه امام احمد بن حنبل «رحمة الله» شرکت داشتند.

اما کسانی که به او دشنام دادند کسی جز دو نفر یا سه نفر در تشیع جنازه ی آنان شرکت نکردند. کسانی که در تشیع جنازه امام احمد بن حنبل «رحمة الله» شرکت کردند، دشمنانش را لعنت می کردند. موضوعی را که می خواهی در مورد آن همزیستی کنی مطالعه کن. در مورد آن خوب بخوان قرآن کسانی را که بدون علم سخن می گویند نکوهیده و می فرماید:

«مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ . . .» [الکھف: ۵]

«آنان هیچ علمی به آن ندارند....»

نکته ی نهم: اختلاف تکامل است:

به خاطر این که همزیستی کنی، باید بدانی که اختلاف یک تکامل مفید است، یک نقطه در عقل است و عمل نیست. امام مالک «رحمة الله» و امام احمد بن حنبل «رحمة الله» از ثوابت اسلام و حدیث محافظت کردند و امام ابوحنیفه «رحمة الله» به تفکر در مسایل آینده پرداخت. چون اسلام به هر دو نیاز دارد هم به کسانی که از ثوابت محافظت کنند و هم به کسانی که با رأی و قیاس افق ها را در نورددند. این دو هم دیگر را کامل کردند. امام شافعی «رحمة الله» تکامل سومی بود. چون قواعد کاری آن دو را بنیان نهاد. آیامی توانی به تمام کسانی که با تو مخالف هستند، از همسرت گرفته تا نسل جوان، این گونه نگاه کنی که یک تکامل است؟ به کسانی که در شرکت، به شیوه ی مختلفی فکر می کنند این گونه نگاه کنی که این تکامل است؟ ولی اگر با این دیدگاه نگاه کنی که اختلاف مذموم است و از همه بخواهی که مثل تو فکر کنند مجبور به درگیری خواهی شد و سودی نمی بری. ولی اگر فکر کنی که چگونه از اختلاف استفاده کنی در آن زمان تبدیل به تکامل خواهی شد. چون خدای تبارک و تعالی از روی حکمت، مخلوقات مختلفی آفرید، بعد از آن در میان هر دو مخلوق در دنیا، هر چه باشند و از هر جایی باشند، مناطق مشترکی قرار داد:

﴿... وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا...﴾ [الحجرات: ۱۳]

«و شمارا گروه ها و قبیله هایی گردانیدیم تا همدیگر را بشناسید....»

تا زمانی که «تا همدیگر را بشناسید» وجود داشته باشد، فضای مشترکی وجود دارد. ولی موضوع نیاز دارد که اختلاف را به عنوان یک تکامل مفید بفهمیم. چه در مذهب باشد، یا در بینش و یا در سیاست.

نکته ی دهم: همزیستی به معنای ذوب شدن نیست:

همزیستی به معنای از دست دادن هویت نیست. یا اینکه غرب به من بگوید که فرهنگت را لغو کن و از فرهنگ من تقلید کن. تا جوانان امت مسخ شوند و به تقلید فرهنگ غربی بپردازند و بعد بگویند که این همزیستی است ای غرب چرا تو نمی پذیری که با من همزیستی کنی؟ نمی پذیری که حجابی هم وجود دارد؟ نمی پذیری که من ثوابتی دارم که نمی توانم از آن ها دست بردارم؟ معنی همزیستی این است که دو طرف وجود دارند. اگر در هم ذوب شوند چیزی به نام همزیستی وجود ندارد و یک چیز می شوند. چگونه در باره ی همزیستی برای من صحبت می کنی و می خواهی فرهنگت را بر من تحمیل کنی؟ همزیستی به این معنا نیست که خاک خود را برای تو رها کنم؛ همزیستی مثل کار امام احمد حنبل «رحمة الله» است که در برابر دنیا باز بود، ولی وقتی ثوابت دین و امت در میان بود، می ایستاد و خیلی سر سخت بود این فرد همزیستی است که ذوب نمی شود و هویتش را از دست نمی دهد. مبادا کسی از این کتاب بفهمد که منظور ما ذوب شدن است؛ بلکه ما می گوئیم که همزیستی می کنیم تا موفق شویم و زخم ها را التیام بخشیم و دیگر درد و رنج بس است.

وقتی همزیستی می کنیم از امام شافعی «رحمة الله» تقلید می کنیم؛ کسی که از کنار همه ی مدارس گذشت و شخصیتش را حفظ کرد. از امام احمد بن حنبل «رحمة الله» تقلید خواهیم کرد که دنیا علیه او ایستاد، اما روی مبدأش اصرار کرد.

این قوانین ده گانه ی همزیستی بود. پروردگارا، امید وارم که به شما رسیده باشد و نیت ما هم به شما رسیده باشد. خدا شاهد است که در درون ما نیت های زیادی در راستای محبت امت، اسلام، کشور های اسلامی و تمام عالم است، چون به این وسیله موفق خواهیم شد یکی از نیت های ما در این کتاب سخنی برای غرب بود. ای غرب، ما امتی هستیم که دارای همزیستی هستیم و این همزیستی می گوید که فقه باعث اصلاح ما به صورت یک امت است؛

فقهی که از قدیم از طریق امامانمان به ما رسیده است؛ امامانی که قله ی همزیستی می باشند.

می خواهم آخرین سخن را برای مردمی بگویم که دین داری را برای سرزمین های مانمی پذیرند. از روی آوردن مردم به اسلام هراسان اند و می ترسند که به تند روی، جمود و تروریستی منجر شود. به آنان می گویم این اسلام ماست؛ اکنده از همزیستی به این شکل. پس چرا از آن می ترسید؟ چرا از مؤمنان می ترسید؟ چرا از ایمان می ترسید؟ اگر واقعا می ترسیم که فرزندانمان ذوب شوند، پس با ایمان حقیقی که به آنان تعلیم می دهد که همزیستی بدون ذوب شدن، جزئی از ایمانشان است، آنان را حفاظت کنیم.

آخرین جملات را به شما می گویم: هنوز امید زیادی برای نهضت امت با نسل های آینده ی جوان وجود دارد. نهضت صورت نمی گیرد مگر زمانی که یاد بگیریم چگونه همزیستی کنیم، باید تصویری از ارتباطات در کشورهای ما و در تمام عالم وجود داشته باشد. تصویری مبتنی بر همزیستی، بدون ذوب شدن و بدون از دست دادن هویت.

آرزو دارم که یک خانه را سر جمع کرده باشم، یا خون یک نفر را نگه داشته باشم و یا کاری کرده باشم که یک نفر از خلال این کتاب در غرب به اسلام احترام بگذارد.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته